



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

توسعه و تکامل

شیراز، چاپخانه

سام امام

امیرالمؤمنین

خطبه

۱-۱۵

جلد نهم

کتاب مرکز

تهران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه جلد ۱۱
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۲۹	ادامه نامه ۵۳ - عهدنامه مالک اشتر
۲۹	اشاره
۳۱	بخش شانزدهم
۳۱	اشاره
۳۲	شرح و تفسیر: مراقبت دقیق از کارگزاران
۴۱	بخش هفدهم
۴۱	اشاره
۴۳	شرح و تفسیر: طرق صحیح اخذ مالیات اسلامی
۵۱	بخش هجدهم
۵۱	اشاره
۵۲	شرح و تفسیر: منشیان و کارگزاران
۶۱	بخش نوزدهم
۶۱	اشاره
۶۲	شرح و تفسیر: تجارت و صنعت را این گونه سامان ده
۷۱	نکته: احتکار در شریعت اسلامی
۷۳	بخش بیستم
۷۳	اشاره
۷۴	شرح و تفسیر: بسیار مراقب قشر محروم باش
۸۴	نکته: حمایت از نیازمندان در اسلام
۸۷	بخش بیست و یکم

۸۷	اشاره
۸۸	شرح و تفسیر: تشکیل مجلس عام برای رسیدگی به کار مردم
۹۳	بخش بیست و دوم
۹۳	اشاره
۹۳	شرح و تفسیر: کار امروز را به فردا میفکن
۹۷	بخش بیست و سوم
۹۷	اشاره
۹۸	شرح و تفسیر: در همه چیز حتی نماز اعتدال را رعایت کن
۱۰۳	بخش بیست و چهارم
۱۰۳	اشاره
۱۰۴	شرح و تفسیر: عیوب پنهان شدن زمامدار از دید مردم
۱۰۸	نکته: دیدارهای مستقیم مردمی
۱۱۱	بخش بیست و پنجم
۱۱۱	اشاره
۱۱۲	شرح و تفسیر: از زیادخواهی اطرافیانت بپرهیز
۱۲۱	بخش بیست و ششم
۱۲۱	اشاره
۱۲۳	شرح و تفسیر: احترام به عهد و پیمان از مهم ترین واجبات است
۱۳۱	نکته: وفای به عهد و پیمان در تعلیمات اسلام
۱۳۵	بخش بیست و هفتم
۱۳۵	اشاره
۱۳۶	شرح و تفسیر: از ریختن خون بیگناهان بپرهیز
۱۴۰	نکته: اهمّیت گناه قتل نفس در اسلام
۱۴۳	بخش بیست و هشتم
۱۴۳	اشاره
۱۴۴	شرح و تفسیر: از این صفات زشت بپرهیز

- نکته: چگونگی حبط اعمال ۱۵۰
- بخش بیست و نهم ۱۵۵
- اشاره ۱۵۵
- شرح و تفسیر: از کارهای شتاب زده و سخنان نسنجیده بپرهیز ۱۵۵
- نکته: خطرات بزرگ غضب ۱۵۹
- بخش سی ام ۱۶۳
- اشاره ۱۶۳
- شرح و تفسیر: حجت را بر تو تمام کردم ۱۶۴
- نکته: عهدنامه مالک اشتر دستوری جامع برای کشورداری ۱۶۸
- ۵۴- برای طلحه و زبیر ۱۷۱
- اشاره ۱۷۱
- نامه در یک نگاه ۱۷۱
- شرح و تفسیر: از این راه پرخطر برگردید ۱۷۴
- نکته: ادامه نامه امام علیه السلام درباره عایشه است ۱۸۱
- ۵۵- به معاویه ۱۸۳
- اشاره ۱۸۳
- نامه در یک نگاه ۱۸۳
- شرح و تفسیر: فراموش مکن برای چه به دنیا آمده ای ۱۸۶
- ۵۶- به شریح بن هانی ۱۹۵
- اشاره ۱۹۵
- نامه در یک نگاه ۱۹۵
- شرح و تفسیر: بر نفس خود مسلط باش ۱۹۷
- ۵۷- به اهل کوفه است که هنگام حرکت از مدینه به سوی بصره ۲۰۱
- اشاره ۲۰۱
- نامه در یک نگاه ۲۰۱
- شرح و تفسیر: به یاری من بشتابید ۲۰۳

- ۵۸- به اهالی (تمام) شهرهاست که آنچه را میان آن حضرت و اهل صفین واقع شده در آن، بیان کرده ۲۰۷
- اشاره ۲۰۷
- نامه در یک نگاه ۲۰۷
- شرح و تفسیر: ماجرای صفین در چند جمله ۲۱۰
- ۵۹- به اسود بن قطبه رئیس سپاه حلوان (از ایالات فارس) ۲۱۹
- اشاره ۲۱۹
- نامه در یک نگاه ۲۱۹
- شرح و تفسیر: باید به همه با یک چشم نگاه کنی ۲۲۲
- ۶۰- به فرماندهان شهرهایی است که لشکر از آن عبور می کند ۲۲۷
- اشاره ۲۲۷
- نامه در یک نگاه ۲۲۷
- شرح و تفسیر: نباید سپاهیان به مردم مسیر زیان برسانند ۲۳۰
- نکته: چگونگی استفاده سپاهیان از اموال مردم ۲۳۴
- ۶۱- به کمیل بن زیاد نخعی فرماندار منطقه هیت (از آبادی های کشور عراق) ۲۳۵
- اشاره ۲۳۵
- نامه در یک نگاه ۲۳۵
- شرح و تفسیر ۲۳۸
- نکته: کمیل بن زیاد کیست؟ ۲۴۱
- ۶۲- که همراه مالک اشتر برای اهل مصر فرستاد ۲۴۳
- اشاره ۲۴۳
- نامه در یک نگاه ۲۴۴
- بخش اول ۲۴۵
- اشاره ۲۴۵
- شرح و تفسیر ۲۴۶
- بخش دوم ۲۵۲
- اشاره ۲۵۲

- ۲۵۴ ----- شرح و تفسیر
- ۲۵۹ ----- نکته: هوشیاری در مقابل دشمن
- ۲۶۳ ----- ۶۳- به ابوموسی اشعری فرماندار آن حضرت در کوفه
- ۲۶۳ ----- اشاره
- ۲۶۳ ----- نامه در یک نگاه
- ۲۶۸ ----- شرح و تفسیر
- ۲۷۵ ----- نکته: شناسایی بیشتر ابوموسی
- ۲۷۷ ----- ۶۴- در پاسخ نامه ای از معاویه
- ۲۷۷ ----- اشاره
- ۲۷۷ ----- نامه در یک نگاه
- ۲۷۹ ----- بخش اول
- ۲۷۹ ----- اشاره
- ۲۸۰ ----- شرح و تفسیر
- ۲۹۱ ----- بخش دوم
- ۲۹۱ ----- اشاره
- ۲۹۲ ----- شرح و تفسیر
- ۲۹۷ ----- نکته: آیا باز هم می گویند همه صحابه اهل بهشتند؟
- ۳۰۱ ----- ۶۵- به معاویه
- ۳۰۱ ----- اشاره
- ۳۰۱ ----- نامه در یک نگاه
- ۳۰۳ ----- بخش اول
- ۳۰۳ ----- اشاره
- ۳۰۴ ----- شرح و تفسیر
- ۳۱۱ ----- بخش دوم
- ۳۱۱ ----- اشاره
- ۳۱۱ ----- ترجمه

- ۳۱۲ شرح و تفسیر
- ۳۱۷ ۶۶- به عبد الله بن عباس
- ۳۱۷ اشاره
- ۳۱۷ نامه در یک نگاه
- ۳۱۹ شرح و تفسیر: چه چیز باید مورد علاقه تو باشد؟
- ۳۲۳ ۶۷- به قثم بن العباس فرماندار مکه
- ۳۲۳ اشاره
- ۳۲۳ نامه در یک نگاه
- ۳۲۶ شرح و تفسیر: ضرورت رسیدگی به نیازمندان و امور مربوط به حج
- ۳۳۱ نکته: آیا استفاده از خانه های مکه برای همه مباح است؟
- ۳۳۳ ۶۸- به سلمان فارسی پیش از ایام خلافتش
- ۳۳۳ اشاره
- ۳۳۳ نامه در یک نگاه
- ۳۳۵ شرح و تفسیر: دنیا چون مار خوش خط و خال است
- ۳۳۸ نکته ها
- ۳۳۸ ۱- سلمان فارسی کیست؟
- ۳۴۱ ۲- مثل های دنیا در قرآن و روایات اسلامی
- ۳۴۵ ۶۹- به حارث همدانی
- ۳۴۵ اشاره
- ۳۴۵ نامه در یک نگاه
- ۳۴۷ بخش اول
- ۳۴۷ اشاره
- ۳۴۸ شرح و تفسیر: یک رشته اندرزهای مهم
- ۳۵۹ بخش دوم
- ۳۵۹ اشاره
- ۳۵۹ ترجمه

- ۳۶۰ شرح و تفسیر: راه رستگاری
- ۳۷۵ نکته: حارث همدانی کیست؟
- ۳۷۹ ۷۰- به سهل بن حنیف فرماندار مدینه
- ۳۷۹ اشاره
- ۳۷۹ نامه در یک نگاه
- ۳۸۲ شرح و تفسیر: فراریان دنیاپرست
- ۳۸۵ نکته ها
- ۳۸۵ ۱-سهل بن حنیف انصاری کیست؟
- ۳۸۷ ۲-فراریان به شام چه کسانی بودند؟
- ۳۸۹ ۷۱- به منذر بن جارود عبدی
- ۳۸۹ اشاره
- ۳۸۹ نامه در یک نگاه
- ۳۹۲ شرح و تفسیر: تو شایسته این مقام نیستی
- ۳۹۷ نکته: «منذر بن جارود عبدی» کیست؟
- ۴۰۱ ۷۲- به عبدالله بن عباس
- ۴۰۱ اشاره
- ۴۰۱ نامه در یک نگاه
- ۴۰۳ شرح و تفسیر: ابن عباس! غمگین مباش
- ۴۰۹ ۷۳- به معاویه
- ۴۰۹ اشاره
- ۴۰۹ نامه در یک نگاه
- ۴۱۲ شرح و تفسیر: خواب آشفته می بینی!
- ۴۱۷ نکته: پیشگویی های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره معاویه
- ۴۲۱ ۷۴- برای قبیله ربیعہ و یمن
- ۴۲۱ اشاره
- ۴۲۱ نامه در یک نگاه

- ۴۲۴ شرح و تفسیر: پیمانی با دو قبیله بزرگ
- ۴۲۸ نکته ها
- ۴۲۸ ۱-چگونگی برقرار ساختن پیمان ها در گذشته و حال
- ۴۲۹ ۲-احترام به پیمان ها
- ۴۳۱ ۷۵- در آغاز بیعت مردم با آن حضرت برای معاویه
- ۴۳۱ اشاره
- ۴۳۱ نامه در یک نگاه
- ۴۳۳ شرح و تفسیر: قبول بیعت با امام
- ۴۳۷ ۷۶- به عبد الله بن عباس است هنگامی که وی را به فرمانداری بصره منصوب کرد
- ۴۳۷ اشاره
- ۴۳۷ توصیه در یک نگاه
- ۴۳۹ شرح و تفسیر: همه را با یک چشم بنگر
- ۴۴۳ ۷۷- به عبد الله بن عباس است هنگامی که وی را برای گفت و گو نزد خوارج فرستاد
- ۴۴۳ اشاره
- ۴۴۳ توصیه در یک نگاه
- ۴۴۵ شرح و تفسیر: در برابر خوارج با سنت پیامبر استدلال کن
- ۴۴۹ نکته: چرا استدلال به سنت؟
- ۴۵۱ ۷۸- به ابوموسی اشعری در پاسخ سؤال او درباره حکمین
- ۴۵۱ اشاره
- ۴۵۱ نامه در یک نگاه
- ۴۵۴ شرح و تفسیر: از راه حق منحرف مشو و آتش فتنه را خاموش کن
- ۴۶۰ نکته: ابوموسی اشعری کیست؟
- ۴۶۵ ۷۹- به فرماندهان لشکر است، در آن هنگام که زمام خلافت را به دست گرفت
- ۴۶۵ اشاره
- ۴۶۵ نامه در یک نگاه
- ۴۶۷ شرح و تفسیر: دو عامل بدبختی

سخن پایانی بخش نامه ها - - - - - ۴۶۸

درباره مرکز - - - - - ۴۷۰

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه جلد ۱۱

مشخصات کتاب

سرشناسه: مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور: پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان.

مشخصات نشر: قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۹۰ -

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

شابک: ۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۸: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۷-۶ ؛ ۶۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۱۳-۷ ؛ ۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۴۳-۴ ؛ ۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۳: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۰-۱ ؛ ۱۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۲-۵ ؛ ۱۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۷۴-۸

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد هشتم، ۱۳۸۶.

یادداشت: چاپ قبلی: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵.

یادداشت: ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۱۲ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت: ج. ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت: ج. ۱۵ (چاپ اول: ۱۳۹۱).

یادداشت: ج. ۱۴ (چاپ اول: ۱۳۹۵) (فیپا).

یادداشت: ناشر جلد نهم، دهم الی دوازدهم و چهاردهم و پانزدهم انتشارات امام علی بن ابیطالب (ع) میباشد.

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج ۸. خطبه ۲۰۱-۲۴۱-ج. ۱۰. نامه های تاریخی امام علی (ع) ۳۲-۵۳-ج. ۱۱. نامه های تاریخی امام علی (ع) ۵۴-۷۹-ج. ۱۲. گفتار حکیمانه ۱-۱۲۰

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- خطبه ها

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- کلمات قصار

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. . نهج البلاغه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. . نهج البلاغه. شرح

رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۴۲۲/م۷پ۹ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵

شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۰۵۴۵۷

ص: ۱

اشاره

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

ص: ۲

فهرست مطالب

مقدمه	۱۷
بخش دوم نهج البلاغه: نامه‌های امام امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small> / ۱۹	
نامه ۱	۲۱
نامه در یک نگاه	۲۱
بخش اول	۲۳
شرح و تفسیر: حقیقت ماجرای قتل عثمان	۲۴
نکته‌ها	۲۶
۱. ماجرای ابوموسی و بسیج مردم کوفه برای حمایت امام <small>علیه السلام</small>	۲۶
۲. خوش بُود گر محک تجربه آید به میان	۲۸
بخش دوم	۳۱
شرح و تفسیر	۳۱
نکته: سرنوشت شورشیان جمل	۳۳
نامه ۲	۳۵
نامه در یک نگاه	۳۵
شرح و تفسیر: رضایت امام <small>علیه السلام</small> از مردم کوفه	۳۷
نکته: متن کامل نامه امام <small>علیه السلام</small> به اهل کوفه	۳۸
نامه ۳	۴۱
نامه در یک نگاه	۴۱
بخش اول	۴۳
شرح و تفسیر: این خانه را از کجا آورده‌ای؟!	۴۴

۴۷	بخش دوم.....
۴۸	شرح و تفسیر: قباله‌ای بی نظیر.....
۵۴	نکته‌ها.....
۵۴	۱. انگیزه تنظیم این قباله.....
۵۵	۲. شریح کیست؟.....
۵۹	نامه ۴
۵۹	نامه در یک نگاه.....
۶۱	شرح و تفسیر: افراد سست را کنار بزن.....
۶۴	نکته‌ها.....
۶۴	۱. جنایات شورشیان جمل.....
۶۵	۲. به چه کسانی می‌توان اعتماد کرد؟.....
۶۷	نامه ۵
۶۷	نامه در یک نگاه.....
۶۹	شرح و تفسیر: مقامات کشور اسلام امانت الهی است.....
۷۲	نکته‌ها.....
۷۲	۱. دستور العملی کامل.....
۷۴	۲. اشعث بن قیس کیست؟.....
۷۵	۳. آذربایجان در نقشه‌های پیشین اسلامی.....
۷۷	نامه ۶
۷۷	نامه در یک نگاه.....
۸۰	شرح و تفسیر.....
۸۳	نکته: چرا استدلال به شورا و بیعت.....
۸۷	نامه ۷
۸۷	نامه در یک نگاه.....
۹۰	شرح و تفسیر: موعظه گمراهان!.....
۹۳	نکته: نامه معاویه به امیر مؤمنان امام علی <small>علیه السلام</small>

فهرست مطالب	۷
نامه ۸.....	۹۹
نامه در یک نگاه.....	۹۹
شرح و تفسیر: در مسیر حل مشکل از طریق مسالمت آمیز.....	۱۰۱
نکته: جریر بن عبدالله کیست؟.....	۱۰۲
نامه ۹.....	۱۰۵
نامه در یک نگاه.....	۱۰۵
بخش اول.....	۱۰۹
شرح و تفسیر: بنی هاشم نخستین حامیان اسلام.....	۱۱۰
بخش دوم.....	۱۱۵
شرح و تفسیر: آنها که اسلام را یاری دادند.....	۱۱۶
بخش سوم.....	۱۲۵
شرح و تفسیر: تو را با قاتلان عثمان چکار؟!.....	۱۲۵
نکته: باز هم درباره قتل عثمان.....	۱۲۹
نامه ۱۰.....	۱۳۳
نامه در یک نگاه.....	۱۳۳
بخش اول.....	۱۳۵
شرح و تفسیر: نگاهی به آینده تاریک.....	۱۳۶
بخش دوم.....	۱۳۹
شرح و تفسیر: از غفلت برحذر باش.....	۱۳۹
بخش سوم.....	۱۴۳
شرح و تفسیر: همواره بر طریق هدایت گام بر می دارم.....	۱۴۳
نکته ها.....	۱۴۶
۱. مقایسه شجاعت امام <small>علیه السلام</small> با دشمنانش.....	۱۴۶
۲. آیا معاویه در جنگ بدر حضور داشت؟.....	۱۴۸
بخش چهارم.....	۱۴۹
شرح و تفسیر: آینده شوم و تاریک دشمن!.....	۱۴۹

نکته: پیش‌بینی‌هایی که انجام شد.....	۱۵۱
نامه ۱۱	۱۵۵
نامه در یک نگاه.....	۱۵۵
شرح و تفسیر: آرایش صحیح لشکر.....	۱۵۸
نامه ۱۲	۱۶۳
نامه در یک نگاه.....	۱۶۳
شرح و تفسیر: دستورات لازم برای حرکت به سوی میدان نبرد.....	۱۶۶
نکته: معقل بن قیس کیست؟.....	۱۶۹
نامه ۱۳	۱۷۱
نامه در یک نگاه.....	۱۷۱
شرح و تفسیر: مالک فرماندهی لایق.....	۱۷۳
نکته‌ها.....	۱۷۵
۱. اشتر مردی شجاع، مدیر و مدبر.....	۱۷۵
۲. شریح بن هانی حارثی و زیاد بن نضر.....	۱۷۶
نامه ۱۴	۱۷۹
نامه در یک نگاه.....	۱۷۹
شرح و تفسیر: بخش دیگری از آداب اخلاقی در جنگ.....	۱۸۲
نکته‌ها.....	۱۸۶
۱. موقعیت زنان در نهج البلاغه.....	۱۸۶
۲. اخلاق اسلامی در برابر دشمنان.....	۱۸۸
نامه ۱۵	۱۹۱
نامه در یک نگاه.....	۱۹۱
شرح و تفسیر: دعای جامعی برای میدان نبرد.....	۱۹۳
نامه ۱۶	۱۹۷
نامه در یک نگاه.....	۱۹۷
شرح و تفسیر: تقویت عزم و اراده لشکر.....	۱۹۹

نکته‌ها.....	۲۰۴
۱. شواهد زنده‌ای از اعتقادات واقعی بنی‌امیه.....	۲۰۴
۲. فضائل امام علیؑ از زبان دشمنش.....	۲۰۹
نامه ۱۷.....	۲۱۱
نامه در یک نگاه.....	۲۱۱
بخش اول.....	۲۱۳
شرح و تفسیر: بدهکارانی در چهره طلبکار.....	۲۱۴
بخش دوم.....	۲۲۱
شرح و تفسیر: نبوت افتخار برتر.....	۲۲۱
نکته: پیروان رسول خدا ﷺ.....	۲۲۴
نامه ۱۸.....	۲۲۷
نامه در یک نگاه.....	۲۲۷
شرح و تفسیر: آتش فتنه را با مدارا خاموش کن.....	۲۳۰
نکته: ویژگی‌های اهل بصره.....	۲۳۴
نامه ۱۹.....	۲۳۷
نامه در یک نگاه.....	۲۳۷
شرح و تفسیر: شمول رأفت اسلامی نسبت به همه شهر و ندان.....	۲۳۹
نکته: اسلام و اهل ذمه.....	۲۴۳
نامه ۲۰.....	۲۴۵
نامه در یک نگاه.....	۲۴۵
شرح و تفسیر: هشدار شدید به متخلفان.....	۲۴۷
نکته: چرا «زیاد» به این منصب گماشته شد.....	۲۴۹
نامه ۲۱.....	۲۵۱
نامه در یک نگاه.....	۲۵۱
شرح و تفسیر: امام علیؑ باز هم «زیاد» را اندرز می‌دهد.....	۲۵۳
نکته‌ها.....	۲۵۸

۲۵۸	۱. رابطه اعمال و پاداش ها
۲۵۹	۲. «زیاد» مرد نمک شناس
۲۶۱	نامه ۲۲
۲۶۱	نامه در یک نگاه
۲۶۳	شرح و تفسیر: خوشحالی و تأسف بیجا
۲۶۶	نکته ها
۲۶۶	۱. پاسخ به یک سؤال
۲۶۶	۲. انسان فاعل مختار است
۲۶۹	نامه ۲۳
۲۶۹	گفتار امام <small>علیه السلام</small> در یک نگاه
۲۷۲	شرح و تفسیر: چند وصیت پرارزش
۲۷۷	نکته ها
۲۷۷	۱. قصاص یا عفو؟
۲۷۸	۲. معنای «لَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ»
۲۸۱	نامه ۲۴
۲۸۱	وصیت نامه در یک نگاه
۲۸۴	شرح و تفسیر: دستور حساب شده ای برای سرپرستی موقوفه
۲۹۲	نکته ها
۲۹۲	۱. پاسخ به دو سؤال
۲۹۴	۲. اهمیت وقف در اسلام
۲۹۷	نامه ۲۵
۲۹۸	وصیت نامه در یک نگاه
۳۰۱	بخش اول
۳۰۲	شرح و تفسیر: اعتماد به مردم در گردآوری مالیات اسلامی
۳۰۷	نکته: آداب گردآوری زکات و حقوق بیت المال
۳۱۱	بخش دوم

۳۱۲	شرح و تفسیر: نهایت احترام به خواسته‌های زکات‌دهندگان.....
۳۱۷	بخش سوم.....
۳۱۸	شرح و تفسیر: رأفت اسلامی حتی درباره حیوانات.....
۳۲۳	نکته‌ها.....
۳۲۳	۱. تأکید بر رساندن اموال زکات به نیازمندان.....
۳۲۳	۲. حمایت از حیوانات در اسلام.....
۳۲۷	نامه ۲۶
۳۲۷	نامه در یک نگاه.....
۳۲۹	بخش اول.....
۳۲۹	شرح و تفسیر: برخورد خوب با مؤدیان مالیاتی اسلامی.....
۳۳۳	بخش دوم.....
۳۳۴	شرح و تفسیر: کاری کن که نیازمندان در قیامت شاکی تو نباشند.....
۳۳۷	نکته‌ها.....
۳۳۷	۱. اصناف هشت‌گانه مستحقین زکات.....
۳۳۹	۲. امانت، اصولی‌ترین اصل اخلاقی در اسلام.....
۳۴۱	نامه ۲۷
۳۴۱	نامه در یک نگاه.....
۳۴۵	بخش اول.....
۳۴۵	شرح و تفسیر: برخورد خوب با همه.....
۳۴۹	بخش دوم.....
۳۵۰	شرح و تفسیر: ساده زیست‌ها هم دنیا را دارند و هم آخرت را.....
۳۵۳	بخش سوم.....
۳۵۴	شرح و تفسیر: هشدارهای پی در پی.....
۳۶۲	نکته: تعادل دو بال خوف و رجا.....
۳۶۵	بخش چهارم.....
۳۶۶	شرح و تفسیر: مأمورین سنگین و پراهمیت.....

۳۷۱	بخش پنجم
۳۷۱	شرح و تفسیر: تنها از این گروه بترسید
۳۷۴	نکته‌ها
۳۷۴	۱. خطر منافقان
۳۷۴	۲. نامه‌ای عجیب از معتضد عباسی
۳۸۱	نامه ۲۸
۳۸۱	نامه در یک نگاه
۳۸۵	بخش اول
۳۸۶	شرح و تفسیر: چگونه محکوم به داوری می‌نشیند؟
۳۹۳	بخش دوم
۳۹۴	شرح و تفسیر: امتیازهای بی‌نظیر
۳۹۸	نکته‌ها
۳۹۸	فضایل حمزه سیدالشهدا
۴۰۱	مقام والای جعفر بن ابی‌طالب
۴۰۵	بخش سوم
۴۰۶	شرح و تفسیر: نکات مهم دیگر از فضایل اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۴۱۳	نکته‌ها
۴۱۳	۱. داستان پرغوغای سقیفه!
۴۱۴	۲. فضایل بنی‌هاشم در عصر جاهلیت و اسلام
۴۱۷	بخش چهارم
۴۱۸	شرح و تفسیر: این امور به تو مربوط نیست!
۴۲۳	بخش پنجم
۴۲۴	شرح و تفسیر: مقصران اصلی در قتل عثمان
۴۳۱	بخش ششم
۴۳۲	شرح و تفسیر: مرا به جنگ تهدید می‌کنی
۴۳۶	نکته: بدهکاری در لباس طلبکار!

۴۳۹	نامۀ ۲۹
۴۳۹	نامه در یک نگاه
۴۴۲	شرح و تفسیر: خاموش کردن آتش فتنه در بصره
۴۴۷	نامۀ ۳۰
۴۴۷	نامه در یک نگاه
۴۵۰	شرح و تفسیر: به فکر عاقبت کار خود باش!
۴۵۷	نامۀ ۳۱
۴۵۸	نامه در یک نگاه
۴۶۱	بخش اول
۴۶۱	شرح و تفسیر: این نامه از سوی چه کسی، و به چه کسی است؟
۴۶۹	بخش دوم
۴۷۰	شرح و تفسیر: سبب نگاشتن این نامه
۴۷۵	بخش سوم
۴۷۵	شرح و تفسیر: محکم‌ترین وسیله نجات
۴۷۹	بخش چهارم
۴۸۰	شرح و تفسیر: دل را با اندرز زنده کن
۴۸۴	نکته‌ها
۴۸۴	۱. حیات و آبادی قلب
۴۸۶	۲. واعظان و اندرزگویان بی‌شمار
۴۹۱	بخش پنجم
۴۹۲	شرح و تفسیر: رمز پیروزی استقامت است
۴۹۸	نکته‌ها
۴۹۸	۱. رعایت احتیاط به هنگام احساس خطر
۴۹۹	۲. راه دستیابی به فضایل اخلاقی
۵۰۱	بخش ششم
۵۰۱	شرح و تفسیر: وصیتم را سرسری مگیر

ادامه نامه ۵۳ - عهدنامه مالک اشتر

اشاره

ملاحظه

عهدنامه مالک اشتر - شرح فرمان مبارک امیر مؤمنان علی علیه السلام به مالک اشتر - نامه تاریخی آن حضرت است که ما آن را به سی بخش تقسیم نموده ایم. نیمی از آن (بخش ۱-۱۵) در جلد پیشین (جلد ۱۰) مورد بررسی و تفسیر قرار گرفت و به علت طولانی بودن آن نیم باقی مانده (۱۶-۳۰) در آغاز این جلد (جلد ۱۱) قرار گرفته است.

ص: ۱۵

ثُمَّ انظُرْ فِي أُمُورِ عُمَّالِكَ فَاسِيءَتَعْمَلُهُمْ اخْتِيَارًا، وَلَمَّا تَوَلَّوْهُمْ مُحَايَاةً وَأَثَرَهُ، فَإِنَّهُمْ يَا جَمَاعَ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَالْخِيَانَةِ. وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَالْحَيَاءِ، مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ، وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ، فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا وَأَصِيحُ أَعْرَاضًا، وَأَقْلُ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَاقًا، وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْرًا. ثُمَّ أَسْبَغَ عَلَيْهِمُ الْمَأْرُزَاقَ، فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ، وَغَنَى لَهُمْ عَنْ تَنَاوُلِ مَا تَحَيَّتْ أَيْدِيهِمْ، وَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ ثَلَمُوا أَمَانَتِكَ. ثُمَّ تَفَقَّدَ أَعْيَانَ لَهُمْ، وَابْتَعَثَ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدُوءٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ، وَالرَّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ.

وَتَحْفَظُ مِنَ الْأَعْوَانِ؛ فَإِنَّ أَحَدًا مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةِ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عُيُونِكَ، اكَتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا، فَبَسَطَتْ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ، وَأَخَذَتْهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبَتْهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ، وَوَسَمَتْهُ بِالْخِيَانَةِ، وَقَلَّدَتْهُ عَارَ التُّهْمَةِ.

ترجمه

سپس در امور مربوط به کارگزارانت دقت کن و آنها را با آزمون و امتحان و نه از روی «تمایلات شخصی» و «استبداد و خودرأیی» به کار گیر، زیرا این دو کانونی از شعب ظلم و خیانت اند، از میان آنها افرادی را برگزین که دارای تجربه و پاکی روح باشند از خانواده های صالح و پیشگام و باسابقه در اسلام، زیرا اخلاق آنها بهتر و خانواده آنان پاک تر و توجه آنها به موارد طمع کمتر و در سنجش عواقب کارها بیناترند. آن گاه روزی آنها را فراوان کن (و حقوق کافی به

آنها بده) زیرا این کار سبب تقویت آنها در اصلاح خویشتن می شود و ایشان را از خیانت در اموالی که زیر نظرشان است بی نیاز می سازد و اضافه بر این حجتی در برابر آنهاست اگر از دستورات تو سرپیچی کنند یا در امانت تو خیانت ورزند.

سپس با فرستادن مأموران مخفی راستگو و وفادار کارهای آنان را تحت نظر بگیر، زیرا بازرسی مداوم پنهانی سبب تشویق آنها به امانت داری و مدارا کردن به زیردستان و مراقبت از معاونان می شود.

و هرگاه یکی از آنها (از کارگزاران تو) دست به سوی خیانت دراز کند و مأموران مخفی ات متفقاً نزد تو بر ضد او گزارش دهند به همین مقدار به عنوان گواه و شاهد قناعت کن و مجازاتِ بدنی را در حق او روا دار و به مقداری که در کار خود خیانت کرده کیفر ده سپس (از نظر روانی نیز او را مجازات کن و) وی را در مقام خواری بنشان و داغ خیانت را بر او نه و قلاده اتهام تهمت را به گردنش بیفکن (و او را چنان معرفی کن که عبرت دیگران گردد).

شرح و تفسیر: مراقبت دقیق از کارگزاران

مراقبت دقیق از کارگزاران

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه به مطلب مهم دیگری؛ یعنی بیان صفات کارگزاران حکومت می پردازد و می فرماید: «سپس در امور مربوط به کارگزاران دقت کن و آنها را با آزمون و امتحان و نه از روی «تمایلات شخصی» و «استبداد و خودرایی» به کار گیر زیرا این دو کانونی از شعب ظلم و خیانت اند»؛ (ثُمَّ انظُرْ فِي أُمُورِ عُمَّالِكَ فَاسَيَتَعْمَلُهُمْ اِخْتِبَارًا، وَ لَا تُؤَلِّهِمْ مُحَابَاهَةً (۱) وَ أَثَرَهُ (۲)، فَإِنَّهُمَا جَمَاعٌ مِنْ

ص: ۱۸

۱ - ۱). «مُحَابَاهَهُ» به معنای تمایلات شخصی و بخشیدن چیزی به کسی به موجب رابطه خاص است. از ریشه «حَبَو» بر وزن «حمد» به معنای بخشیدن و عطا کردن گرفته شده است

۲ - ۲). «أَثَرَهُ» به معنای استبداد و خودرایی در کارها و بدون مشورت عمل کردن از ریشه «أَثَرَ» بر وزن «خبر» به معنای تأثیر گذاری یا مقدم داشتن خویشتن بر دیگری گرفته شده است

شک نیست که زمامداران بدون همکاری کارگزارانشان نمی توانند کاری انجام دهند. چنانچه این کارگزاران افرادی صالح و سالم باشند، امور مملکت بر محور صحیح می چرخد و گرنه در همه جا فساد و ظلم و جور آشکار می گردد.

امام در اینجا معیار انتخاب آنها را آزمایش و امتحان قرار داده و مالک اشتر را به شدت از اینکه معیار رابطه ها-و نه ضابطه ها-حاکم گردد و بدون مشورت آنها گزینش شوند بر حذر می دارد و تصریح می کند که انتخاب بدون مشورت و یا با تمایلات شخصی مجموعه ای از شاخه های جور و خیانت را به وجود می آورد. (۱)

این گفتار امام در واقع اشاره به اوضاع نابسامان جامعه اسلامی در زمان خلیفه سوم دارد که گروهی از بنی امیه را به سبب رابطه خویشاوندی و بدون هیچ گونه مشورت (یا مشورت با امثال مروان که او هم از بنی امیه بود) برای پست های حساس کشور اسلام برگزید و آنها هم مصداق بارز «جَمَاعٌ مِنْ شُعْبِ الْجَوْرِ وَالْخِيَانَةِ» بودند؛ تا توانستند ظلم و ستم کردند و اموال بیت المال را به غارت بردند به گونه ای که همه مسلمانان ناراحت شدند و شورش عظیمی بر ضد آنها و بر ضد خلیفه برپا شد.

آن گاه امام اوصاف آنها را در سه جمله کوتاه و پرمعنا بیان می دارد و می فرماید: «و از میان آنها افرادی را برگزین که دارای تجربه و پاکی روح باشند از خانواده های صالح و پیشگام و با سابقه در اسلام»؛ (و تَوَخَّ (۲) مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ

ص: ۱۹

۱- ۱). ضمیر «إِنَّهُمَا» که تشبیه است به مُحَابَاه و اَثْرَه باز می گردد و اشاره به کسانی است که بر اساس این دو معیار نادرست برگزیده می شوند، هر چند در بعضی از نسخ به جای آن «إِنَّهُمْ» به صورت ضمیر جمع که ناظر به برگزیده شدگان است آمده. ولی نسخه تحف العقول که به جای ضمیر تشبیه اسم ظاهر به کار برده و گفته است: «فَإِنَّ الْمُحَابَاهَ وَالْأَثْرَةَ جَمَاعٌ» گواه بر صحت نسخه اول است

۲- ۲). «تَوَخَّ» به معنای جستجو کردن و برگزیدن است. از ریشه «وَحَى» بر وزن «وَحَى» به معنای قصد کردن و آهنگ چیزی نمودن گرفته شده است

وَ الْحَيَاءِ، مِنْ أَهْلِ الْبَيْتَاتِ الصَّالِحَةِ، وَالْقَدَمِ (۱) فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ .

وصف اول یعنی باتجربه بودن در کاری که برای آن انتخاب می شود تأثیر غیر قابل انکاری دارد و همه کسانی که می خواهند شخصی را برای کار مهمی انتخاب کنند بر آن تأکید دارند که باید در آن امر صاحب تجربه باشد.

و«الْحَيَاءُ» که به معنای انقباض نفس در مقابل معصیت است در واقع اشاره به نوعی از وصف عدالت است، زیرا عدالت به معنای مصطلح که حالت خداترسی درونی و پرهیز از گناه است، تقریباً با حیا به معنای وسیع کلمه یکسان خواهد بود.

اما وصف سوم؛ یعنی از خانواده های صالح و پیشگام در اسلام بودن اشاره به همان معنای وراثت است، زیرا خانواده های اصیل افزون بر اینکه صفات ذاتی خود را به فرزندان خویش منتقل می کنند به امر تربیت آنها نیز همت می گمارند و غالباً فرزندان صالح و سالمی را تقدیم جامعه می کنند.

آن گاه امام علیه السلام به ذکر دلیل برای انتخاب افرادی که واجد این صفات اند پرداخته می فرماید: «زیرا اخلاق آنها بهتر و خانواده آنان پاک تر و توجه آنها به موارد طمع کمتر و در سنجش عواقب کارها بیناترند»؛ (فَيَأْتِيهِمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا وَ أَصِيحُّ أَعْرَاضًا، وَ أَقَلُّ فِي الْمَطْمَعِ إِشْرَاقًا (۲)، وَ أَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْرًا) .

با توجه به اینکه ضمیر «انهم» به کسانی که دارای مجموعه این صفات اند باز می گردد، آثاری که امام برای آنها بر شمرده هر یک نتیجه یکی از این اوصاف است. پاکی اخلاق، و قداست خانوادگی مربوط به اهل بیوتان صالحه است

ص: ۲۰

۱- ۱). «قَدَم» در این گونه موارد به معنای سابقه می آید و «صاحب قدم» یعنی کسی که دارای حسن سابقه است
۲- ۲). در بسیاری از نسخ به جای «إشراق» که به معنای نورافشانی است «اشراف» که به معنای نظر کردن از محل بالا به چیزی است آمده از جمله در نسخه تحف العقول و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و تمام نهج البلاغه و این نسخه مناسب تر است. شاهد دیگر اینکه در بخش قبل که امام صفات قضاات را بیان می فرمود تعبیر به «لَا تَشْرُفُ نَفْسُهُ عَلَى الطَّمَعِ» آمده است

و بی اعتنایی به موارد طمع نتیجه حیاست و بیناتر بودن در عواقب امور از اهل تجربه بودن سرچشمه می گیرد. به این ترتیب مجموعه این علل چهارگانه نتیجه مجموع آن صفات سه گانه است.

آن گاه امام علیه السلام دستور دیگری درباره کارگزاران حکومت می دهد و مسئولیت زمامدار را بعد از انتخاب آنها با اوصافی که در عبارات قبل آمد چنین بیان می دارد: می فرماید: «آن گاه روزی آنها را فراوان کن (و حقوق کافی به آنها بده) زیرا این کار سبب تقویت آنها در اصلاح خویشتن می شود و ایشان را از خیانت در اموالی که زیر نظرشان است بی نیاز می سازد و اضافه بر این حجتی در برابر آنهاست اگر از دستورات تو سرپیچی کنند یا در امانت تو خیانت ورزند؛ (ثُمَّ أَسْبِغْ [\(۱\)](#) عَلَيْهِمُ الْمَأْزَاقَ، فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ، وَ غِنَى لَهُمْ عَنِ تَتَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ، وَ حُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ تَلَّمُوا [\(۲\)](#) أَمَانَتَكَ).

جالب اینکه امام این فرمان را هم در مورد قضات بیان فرموده و هم فرماندهان لشکر و هم کارگزاران کشور اسلام. دستور می دهد آنها را سیر کن، چرا که شکم گرسنه به اصطلاح ایمان ندارد. شایان دقت است که امام سه دلیل برای این مطلب ذکر فرموده است:

دلیل اول اصلاح خویشتن است، زیرا انسان نیازمند نمی تواند به اصلاح اخلاق خود بپردازد و غالباً حالت پرخاش گری در برابر ارباب رجوع پیدا می کند؛ ولی اگر زندگی او در حد معقول اداره شود آرامش لازم را می یابد.

در داستان ورود سفیان ثوری (متصوّف معروف) بر امام صادق علیه السلام می خوانیم که امام از جمله مسائلی که در نفی کارهای سفیان بیان داشت چنین فرمود: «ثُمَّ

ص: ۲۱

۱- ۱). «أَسْبِغْ» از ریشه «سَبِغَ» بر وزن «بلوغ» به معنای فراخی نعمت است و در اصل به معنای گشاد بودن پیراهن یا زره و «اسبغ» به معنای چیزی را فراوان ساختن آمده است

۲- ۲). «تَلَّمُوا» از ریشه «تَلَمَّ» بر وزن «سرد» به معنای شکافتن یا شکستن چیزی است و در بالا که در مورد امانت به کار رفته اشاره به خیانت در امانت است

مَنْ قَدْ عَلِمْتُمْ بَعْدَهُ فِي فَضْلِهِ وَ زُهْدِهِ سَلْمَانَ وَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا فَأَمَّا سَلْمَانُ فَكَانَ إِذَا أَخَذَ عَطَاءَهُ رَفَعَ مِنْهُ قُوَّتَهُ لِسَيِّئَتِهِ حَتَّى يَحْضُرَ عَطَاؤُهُ مِنْ قَابِلٍ فَقِيلَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ أَنْتَ فِي زُهْدِكَ تَضَيِّعُ هَذَا وَ أَنْتَ لَا تَدْرِي لَعَلَّكَ تَمُوتُ الْيَوْمَ أَوْ غَدًا فَكَانَ جَوَابَهُ أَنْ قَالَ مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِيَّ الْبَقَاءَ كَمَا خِفْتُمْ عَلَيَّ الْفَنَاءَ أَمَا عَلِمْتُمْ يَا جَهْلَهُ أَنَّ النَّفْسَ قَدْ تَلْتَاثُ عَلَى صَاحِبِهَا إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مِنَ الْعَيْشِ مَا يَعْتَمِدُ عَلَيْهِ فَإِذَا هِيَ أَحْرَزَتْ مَعِيشَتَهَا أَطْمَأَنَّتْ؛ سپس بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از فضل و زهد سلمان و ابوذر (رضی الله عنهما) شنیده اید؛ اما سلمان هنگامی که سهمیه خود را از بیت المال می گرفت قوت سال خود را (به صورت زاهدانه) از آن برمی داشت تا سال دیگر فرا رسد. کسی به او گفت ای سلمان تو با اینکه زاهدی چنین می کنی با اینکه نمی دانی شاید مرگ تو امروز یا فردا فرا رسد؟ جواب سلمان این بود: چرا همان گونه که درباره مرگ من می ترسید درباره بقای من امیدوار نیستید؟ آیا شما جاهلان نمی دانید که نفس آدمی گاه بر صاحبش می پیچد (و او را در فشار قرار می دهد) هرگاه وسیله زندگی قابل اعتمادی نداشته باشد؛ اما هنگامی که معیشت خود را فراهم ساخت آرامش پیدا می کند؟». (۱)

سلمان در واقع این سخن را از کلام پیغمبر گرفته بود که می فرمود: «إِنَّ النَّفْسَ إِذَا أَحْرَزَتْ قُوَّتَهَا اسْتَفْرَّتْ؛ نفس آدمی هنگامی که قوت خود را به دست آورد آرامش می یابد». (۲)

دلیل دوم اینکه شخص هنگامی که مستغنی شد کمتر گرد خیانت می گردد و در حفظ آنچه به او سپرده اند امانت را رعایت می کند.

دلیل سوم اینکه اگر در امانت خیانتی کنند یا بر خلاف فرمان رفتار نمایند مجرم بودن آنها به آسانی اثبات می شود، زیرا مستغنی بودند و حتی دلیل ظاهری

ص: ۲۲

۱-۱. کافی، ج ۵، ص ۶۸، ح ۱

۲-۲. همان مدرک، ص ۸۹، ح ۲

آن گاه امام دستور دیگری درباره کارگزاران می دهد و آن دستور نظارت بر اعمال آنها به وسیله بازرسان و مأموران مخفی است می فرماید: «سپس با فرستادن مأموران مخفی راستگو و وفادار کارهای آنان را تحت نظر بگیر، زیرا بازرسی مداوم پنهانی سبب تشویق آنها به امانت داری و مدارا کردن به زیردستان می شود»؛ (ثُمَّ تَفَقَّدَ أَعْمَالَهُمْ، وَابْعَثِ الْعِيُونَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي السِّرِّ لَأُمُورِهِمْ حَدُوءٌ (۱) لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ، وَالرَّفْقِ بِالرَّعِيَةِ).

امام علیه السلام در جمله های بالا بر این امر تأکید می ورزد که باید مأموران مخفی را از میان افراد راستگو و درستکار و وفادار انتخاب کنی. در ضمن فلسفه این کار را نیز بیان می فرماید و آن اینکه چون کارگزاران احساس کنند مأموران پنهانی اعمالشان را به زمامدار گزارش می دهند از یک سو به کارهای نیک تشویق می شوند و از سوی دیگر لازمه آن این است که خود را از خیانت و بدرفتاری به مردم برکنار می دارند.

آن گاه امام بعد از آن جمله کوتاهی بیان کرده می فرماید: «مراقبت از معاونان می شود»؛ (وَ تَحْفَظُ مِنَ الْأَعْوَانِ)

این جمله ممکن است دنباله جمله های پیشین باشد و به صورت «و تَحْفَظُ» خوانده شود و ناظر به این معنا باشد که وجود مأموران مخفی سبب می شود کارگزاران افزون بر حفظ امانت و خوش رفتاری با رعیت مراقب اعوان و یاران و معاونان و زیردستان خویش باشند و از افراد خائن و بد رفتار بپرهیزند، بنابراین تفسیر جمله های بعد ادامه بحث های گذشته درباره کارگزاران خواهد بود و ارتباط و پیوند میان جمله های قبل و بعد کاملاً محفوظ خواهد ماند؛ ولی

ص: ۲۳

۱- ۱). «حِدُوءٌ» به معنای تشویق کردن و تحریک نمودن کسی است و در اصل از ریشه «حُدَاءٌ» به معنای حرکت دادن سریع شتران با آواز مخصوصی گرفته شده است

کمتر کسی از مفسران و شارحان نهج البلاغه به سراغ چنین تفسیری رفته است.

تفسیر دیگر این است که «تَحَفُّظٌ مِنَ الْأَعْوَانِ» دستور جدیدی باشد و معنای آن این است: «از معاونان خود بپرهیز و برحذر باش»، به این صورت که بحثِ عمال با جمله پیشین پایان گرفته و امام به معاونان زمامدار پرداخته باشد و جمله های بعد که سخن از خیانت و مجازات خائنان می کند ناظر به معاونان باشد.

این تفسیر از جهاتی بعید به نظر می رسد، زیرا طبق معمول، امام هر گروه جدیدی را ذکر می کند مطلب را با «ثم» شروع کرده نخست صفات و شرایط آنها را بیان می دارد و سپس به رسیدگی به حال آنان توصیه می کند و سرانجام دستورات انضباطی را در مورد آنان صادر می فرماید در حالی که در اینجا هیچ یک از این امور مراعات نشده است؛ نه با «ثم» تجدید مطلع شده و نه صفات اعوان و معاونان که مهم ترین نزدیکان زمامدارانند بیان گردیده و نه درباره حقوق آنها توصیه شده، بلکه حضرت مستقیماً به سراغ مجازات خیانت کاران رفته است. در ضمن بحث گذشته که درباره مأموران مخفی است ناتمام می ماند، چرا که سخن از نتیجه کار مأموران مخفی و مجازات متخلفان به میان نیامده است.

این احتمال نیز داده شده که «تَحَفُّظٌ مِنَ الْأَعْوَانِ» جمله معترضه ای باشد؛ یعنی از معاونان خود برحذر باش. جمله بعد نیز ادامه بحث درباره کارگزاران باشد.

با توجه به آنچه گفتیم روشن می شود که تفسیر اول از همه مناسب تر است، هر چند کمتر کسی به آن پرداخته است.

آن گاه امام بعد از دستوراتی که جنبه تبشیر و تشویق داشت از انذار و تحذیر سخن می گوید و می فرماید: «و هر گاه یکی از آنها (از کارگزاران تو) دست

به سوی خیانت دراز کند و مأموران مخفی ات متفقاً نزد تو بر ضد او گزارش دهند به همین مقدار به عنوان گواه و شاهد قناعت کن و مجازاتِ بدنی را در حق او روا دار و به مقداری که در کار خود خیانت کرده کیفر ده سپس (از نظر روانی نیز او را مجازات کن و) وی را در مقام خواری بنشان و داغ خیانت را بر او نه و قلاده ننگِ اتهام را به گردنش بیفکن (و او را چنان معرفی کن که عبرت دیگران گردد)؛ «فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَىٰ خِيَانِهِ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارٌ عُيُونِكَ، اِكْتَفَيْتَ بِعَدْلِكَ شَاهِدًا فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ، وَ أَخَذْتَهُ (۱) بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَيْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ، وَ وَسَّيْتَهُ بِالْخِيَانَةِ، وَ قَلَّدْتَهُ عَارَ التَّهْمَةِ» .

امام علیه السلام در این حکم بر چند موضوع تأکید ورزیده است.

یکم. برای اثبات مجرم بودن تنها به اخبار یک نفر از مأموران مخفی قناعت نکند، بلکه باید تمام آنها بر خیانت یک فرد اجماع داشته باشند، از این رو در بعضی از نامه هایی که گذشت مشاهده می کنیم که امام می گوید: مأمور پنهانی من چنین گزارشی داده اگر چنین باشد چنان خواهد بود و اگر... معلوم می شود امام در مسائل مهم تنها به اخبار یک نفر قناعت نمی کرد (خواه مربوط به موضوعات باشد یا احکام و این همان چیزی است که در علم اصول نیز بر آن تأکید کرده ایم).

دوم. بعد از اجماع آنها تردید به خود راه ندهد و بدون ملاحظه مقام و موقعیت افراد، کیفر لازم را برای آنها مقرر دارد.

سوم. این کیفر باید جنبه جسمی و روحی هر دو داشته باشد و به گونه ای باشد که درس عبرت برای همگان گردد، زیرا کیفرهای مجرمان به دو منظور انجام

ص: ۲۵

۱- ۱). «أَخَذْتُ» در اصل از ریشه «أخذ» به معنای گرفتن است؛ ولی بسیار می شود که به معنای مجازات کردن به کار رود، زیرا هنگام مجازات نخست مجرم را دستگیر و سپس مجازات می کنند. در قرآن مجید نیز کراراً این معنا به کار رفته است؛ مانند: «أَخَذْنَاَهُمْ بِالْعَذَابِ» (مؤمنون، آیه ۷۶)

می شود: نخست بازداشتن مجرم از جرم در آینده و دیگر بازداشتن افرادی که احتمال آلودگی آنها می رود. چهارم. باید مجازات به اندازه جرم باشد نه بیشتر و جمله «أَخَذْتُهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ» اشاره به این معنا دارد. درباره عیون و مأموران مخفی و اطلاعاتی در بخش ششم همین عهدنامه مطالب لازم بیان شد.

ص: ۲۶

وَتَفَقَّدَ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ، فَإِنَّ فِي صِلَاحِهِ وَصِيْلَاحِهِمْ صِيْلَاحًا لِمَنْ سِوَاهُمْ، وَلَا صِلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ، لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَأَهْلِهِ. وَلْيَكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَتَمًّا مِمَّنْ نَظَرَكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ، لِأَنَّ ذِكْرَكَ لِأَيِّ ذِكْرٍ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ؛ وَمَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ الْبِلَادَ، وَأَهْلَمَكَ الْعِيَادَ، وَلَمْ يَسْتَقِمَّ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلًا. فَإِنْ شَكُوا ثِقَلًا أَوْ عِلَّةً، أَوْ انْقِطَاعَ شَرْبٍ أَوْ نِيَالِهِ، أَوْ إِحْيَاءَ أَرْضٍ اغْتَمَرَهَا غَرَقٌ، أَوْ أَجْحَفَ بِهَا عَطَشٌ، خَفَّفْتَ عَنْهُمْ بِمَا تَرْجُو أَنْ يُصْلِحَ بِهِ أَمْرَهُمْ؛ وَلَا يَثْقُلَنَّ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّفْتَ بِهِ الْمَيُّوونَةَ عَنْهُمْ، فَإِنَّهُ دُخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ، وَتَرْيِيسِ وَلِيَّتِكَ، مَعَ اسْتِجْلَابِكَ حُسْنًا ثَنَائِهِمْ، وَتَبْجِيحِكَ بِاسْتِيفَاضِهِ الْعِيَالِ فِيهِمْ، مُعْتَمِدًا فَضْلَ قُوَّتِهِمْ، بِمَا ذَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَامِكَ لَهُمْ، وَالثَّقَّةِ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عَيْدِكَ عَلَيْهِمْ وَرَفِيقِكَ بِهِمْ، فَرُبَّمَا حَدَثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ اخْتِمَالُوهُ طَيِّبَةً أَنْفُسِهِمْ بِهِ؛ فَإِنَّ الْعُمَرَانَ مُحْتَمِلٌ مِمَّا حَمَلْتَهُ، وَإِنَّمَا يُؤْتَى خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَازِ أَهْلِهَا، وَإِنَّمَا يُعَوِّزُ أَهْلُهَا لِأَشْرَافِ أَنْفُسِ الْوَالِيَةِ عَلَى الْجَمْعِ، وَسُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ، وَقَلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعَبْرِ.

ترجمه

مسأله خراج و مالیات را دقیقاً زیر نظر بگیر، به گونه ای که صلاح خراج دهندگان باشد، زیرا بهبودی و صلاح خراج و بهبودی و صلاح حال خراج گزاران سبب بهبودی حال دیگران (و سایر قشرهای جامعه اسلامی) می شود و هرگز دیگران به صلاح نمی رسند مگر اینکه خراج گزاران به صلاح

برسند، زیرا تمام مردم وابسته به خراج و خراج گزاران هستند و باید توجه تو در عمران و آبادی زمین بیش از توجه به جمع آوری خراج باشد، چون خراج جز با آبادانی به دست نمی آید و آن کس که بخواهد خراج را بدون عمران و آبادانی طلب کند شهرها را ویران و بندگان خدا را هلاک نموده و پایه های حکومتش متزلزل خواهد شد، به گونه ای که بیش از مدت کمی دوام نخواهد داشت، بنابراین اگر رعایا از سنگینی خراج و یا آفت زدگی یا خشک شدن آب چشمه ها یا کمی باران و یا دگرگونی زمین بر اثر آب گرفتگی (و فساد بذرها) یا تشنگی شدید زراعت (و به دنبال آن کمبود محصول) به تو شکایت کنند، خراج آنها را به مقداری که امید داری کار آنها را اصلاح کند و بهبود بخشد، تخفیف ده.

هرگز تخفیف هزینه هایی که به آنها می دهی بر تو گران نیاید، زیرا آن ذخیره ای خواهد بود که از طریق عمران کشورت به تو باز می گرداند و حکومت تو را زینت می بخشند و اضافه بر آن از تو به نیکی یاد می کنند و به سبب گسترش عدالت از سوی تو در میان آنها (و رضایت آنان از حکومت) از آنان خرسند خواهی شد. این در حالی است که می توانی با تقویت آنها از طریق ذخیره ای که نزدشان نهاده ای آنان را آسوده خاطر سازی و به جهت عدالت و مهربانی که آنها را به آن عادت داده ای نسبت به آنان مطمئن باشی.

و بسیار می شود که در آینده برای تو گرفتاری هایی پیش می آید که اگر در دفع آن گرفتاری ها بر این رعایا تکیه کنی آنها با طیب خاطر آن را پذیرا می شوند (و در حل مشکل به تو یاری می دهند) زیرا عمران و آبادی، هر چه بر آن نهی تحمل می کند. ویرانی زمین تنها به علت فقر صاحبان آن حاصل می شود و فقر آنها تنها به سبب توجه زمامداران به جمع مال و زراندوزی و بدگمانی به بقای حکومتشان و کم عبرت گرفتن (از سرنوشت زمامداران پیشین) خواهد بود.

طرق صحیح اخذ مالیات اسلامی

امام علیه السلام بعد از بیان شرایط و وظایف فرماندهان لشکر و قضات و کارگزاران حکومت اسلامی از مسأله خراج و مالیات سخن می راند و دستورات مهمی به مالک اشتر در این باره می دهد، می فرماید: «مسأله خراج و مالیات را دقیقاً زیر نظر بگیر، به گونه ای که صلاح خراج دهندگان باشد، زیرا بهبودی و صلاح وضع خراج و بهبودی و صلاح حال خراج گزاران سبب بهبودی حال دیگران (و سایر قشرهای جامعه اسلامی) می شود و هرگز دیگران به صلاح نمی رسند مگر اینکه خراج گزاران به صلاح برسند»؛ (وَ تَفَقَّدَ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ، فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَ صَلَاحِهِمْ صَلَاحاً لِمَنْ سِوَاهُمْ، وَ لَا صَلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ).

خراج، مطابق آنچه در بسیاری از روایات مربوط به اراضی خراجیه (۱) آمده، مال الاجاره زمین های متعلق به عموم مسلمانان است که در جنگ ها نصیب آنان شده است. جمله های بعد که امام در آن توصیه به عمران و آبادی اراضی خراجیه می کند نیز شاهد بر این معناست؛ ولی از یک نظر سایر مالیات های اسلامی را اعم از خمس و زکات و جزیه و مالیاتی که حکومت اسلامی طبق ضرورت بر درآمدها می بندد نیز شامل می شود (البته از باب ملاک و تنقیح مناط).

بدیهی است همه بخش های حکومت اسلامی اعم از دستگاه قضایی، ارتش و سپاه، کارمندان و کارگزاران و جز آن نیاز به منابع مالی دارند و اگر اختلالی در امور مالی حکومت رخ دهد آثار آن در همه بخش ها آشکار می شود، لذا امام علیه السلام به دنبال گفته بالا- در جمله ای کوتاه و پر معنا به این موضوع اشاره کرده می فرماید: «زیرا تمام مردم وابسته به خراج و خراج گزاران هستند»؛ (لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَ أَهْلِهِ).

ص: ۲۹

۱- ۱). رجوع شود به وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۱۴، باب ۱۵ و ۱۸ از ابواب «احکام المزارعه»

آن گاه امام دستور دیگری که جنبه اصولی و اساسی در امر خراج دارد به مالک می دهد و می فرماید: «باید توجه تو در عمران و آبادی زمین بیش از توجهت به جمع آوری خراج باشد»؛ (وَلْيَكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَوْلَىٰ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ).

این دستور در واقع به این اشاره دارد که باید به منابع اصلی درآمد بازگشت کرد و آنها را حفظ نمود تا درآمدها ثابت و برقرار بماند و هر قدر منابع تقویت شود درآمدها افزون خواهد شد.

لذا امام علیه السلام در ادامه این بحث به عنوان ذکر دلیل می فرماید: «چون خراج جز با آبادانی به دست نمی آید و آن کس که بخواهد خراج را بدون عمران و آبادانی طلب کند شهرها را ویران و بندگان خدا را هلاک نموده و پایه های حکومتش متزلزل خواهد شد به گونه ای که بیش از مدت کمی دوام نخواهد داشت»؛ (لِإِنَّ دَلِيكَ لَمَا يُدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ وَمَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أُخْرِبَ الْبِلَادَ، وَ أَهْلَكَ الْعِبَادَ، وَ لَمْ يَشْتَقِمِ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلًا).

در واقع امام برای حکومتی که در بند عمران و آبادی نیست و تنها به فکر جمع آوری خراج است سه نتیجه شوم ذکر می فرماید: نخست ویران شدن این زمین ها، زیرا عمران و آبادی جز با حمایت حکومت اسلامی میسر نمی شود. در طول تاریخ نیز دیده شده است در مناطقی که حکومت ها خراج سنگینی بر اراضی می بستند و به آبادی زمین نمی اندیشیدند، کشاورزان زمین ها را رها کرده و برای در امان ماندن از شر جمع آورندگان خراج به نقاط دیگر فرار می کردند.

دیگر اینکه مردم به هلاکت سوق داده می شوند، زیرا فقر دامان آنها را می گیرد و یکی از عوامل مهم هلاکت به معنای واقعی یا به معنای اجتماعی؛ یعنی از دست دادن روحیه ها همان فقر است.

سومین نتیجه نیز از همین جا حاصل می شود، زیرا فقر عمومی سبب عدم

همکاری توده های مردم بلکه شورش آنها بر ضد حکومت می گردد آن هم حکومتی که دستش خالی است و در آمدی ندارد. چنین حکومتی چند صباحی بیشتر نمی تواند خود را نگه دارد.

آن گاه امام علیه السلام به نکته مهم دیگری می پردازد و آن گرفتاری های مختلفی است که ممکن است برای کشاورزان اراضی خراجیه پیدا شود و نتوانند مال الخراج معین را پردازند و باید مشمول تخفیف والی گردند. جالب اینکه امام روی عوامل مختلف انگشت می گذارد و آنها را یک یک برمی شمارد.

می فرماید: «بنا بر این اگر رعایا از سنگینی خراج و یا آفت زدگی یا خشک شدن آب چشمه ها یا کمی باران و یا دگرگونی زمین بر اثر آب گرفتگی (و فساد بذرها) یا تشنگی شدید زراعت (و به دنبال آن کمبود محصول) به تو شکایت کنند، خراج آنها را به مقداری که امید داری کار آنها را اصلاح کند و بهبود بخشد، تخفیف ده؛ (فَإِنْ شَكُوا ثِقَلًا أَوْ عَلَةً (۱)، أَوْ انْقِطَاعَ شَرْبٍ أَوْ بَالَهُ (۲)، أَوْ إِحَالَه (۳) أَرْضٍ اغْتَمَرَهَا (۴) غَرَقًا، أَوْ أُجْحَفَ (۵) بِهَا عَطَشٌ حَفَّتْ عَنْهُمْ بِمَا تَرْجُو أَنْ يَصْلُحَ بِهِ أَمْرُهُمْ).»

در اینجا امام اسباب شکایت کشاورزان را در شش چیز خلاصه کرده است:

نخست. همه چیز زمین و زراعت رو به راه است ولی مال الاجاره و خراجی که بر آن بسته شده سنگین و غیر عادلانه است.

دوم. آفتی به زراعت برسد؛ از آفات زمینی و آسمانی و سبب کمبود یا نابودی

ص: ۳۱

-
- ۱- ۱). «عَلَهُ» در اصل به معنای بیماری است و در اینجا به معنای آفتی است که به گیاهان و درختان می رسد
 - ۲- ۲). «بَالَهُ» به معنای تر کننده از ریشه «بَلَّ» بر وزن «حَلَّ» به معنای مرطوب شدن گرفته شده و «بَالَهُ» در اینجا اشاره به باران و رطوبت های زمینی است که گیاهان را پرورش می دهد
 - ۳- ۳). «إِحَالَه» در اصل به معنای تغییر یافتن است و در اینجا که اضافه به ارض (زمین) شده است اشاره به دگرگونی زمین بر اثر آب گرفتگی است که موجب گندیدن بذر گیاه و ثمر ندادن می شود
 - ۴- ۴). «إِغْتَمَرًا» از ریشه «اغتمار» به معنای آب گرفتگی است
 - ۵- ۵). «أُجْحَفَ» از ریشه «اجحاف» در اصل به معنای کندن پوست چیزی است. سپس به معنای به مشقت انداختن و بی اثر ساختن و خراب کردن آمده است

محصول شود.

سوم. زراعت هایی که با آب نهرها و قنات ها سیراب می شود بر اثر عوامل مختلف، آب نهر و قنات قطع شود و محصولی به دست نیاید و یا به اندازه مورد انتظار نباشد.

چهارم. در زمین هایی که دیمی است و با آب باران سیراب می شود، بر اثر خشکسالی و کمبود نزولات آسمانی گرفتار کمبود محصول شود.

پنجم. بر اثر سیلاب ها و آب گرفتگی زمین های زراعی همه یا قسمتی از محصول از میان برود یا فاسد گردد.

ششم. آب به اندازه کافی به زراعت نرسد.

تفاوت عامل ششم و سوم روشن است؛ در عامل سوم سخن از قطع کامل آب بود؛ ولی در مورد ششم سخن از کمبود آب است.

به هر حال در تمام این صورت ها والی باید توان کشاورزان را در نظر بگیرد و خراج هر کدام را به اندازه ای که گرفتار ضرر و زیان شده اند تخفیف دهد و یا حتی اگر به هیچ وجه توان ندارند به کلی از خراج معاف کند.

در دنیای امروز نیز حکومت هایی که مدیر و مدبر هستند تمام این امور را در نظر می گیرند و مالیات ها را به همان نسبت تخفیف می دهند. حتی گاهی چیزی به عنوان کمک به مالیات دهندگانی که گرفتار زیان شده اند می پردازند.

آن گاه امام علیه السلام به مالک اطمینان می دهد که تصور نکند تخفیف هایی که برای رعیت در این گونه موارد قائل می شود به زیان او تمام می گردد، بلکه این به تمام معنا سودآور و از جنبه های مادی و معنوی سرشار از فایده است. می فرماید:

«هرگز تخفیف هزینه هایی که به آنها می دهی بر تو گران نیاید، زیرا آن ذخیره ای خواهد بود که از طریق عمران کشورت به تو باز می گردانند و حکومت تو را زینت می بخشند و اضافه بر آن از تو به نیکی یاد می کنند و به سبب گسترش

عدالت از سوی تو در میان آنها (و رضایت آنان از حکومت) از آنان خرسند خواهی شد؛ (وَ لَا يَثْقُلَنَّ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّفَتْ بِهِ الْمِؤُودَةُ عَنْهُمْ، فَإِنَّهُ ذُخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ فِي عَمَارَةِ بِلَادِكَ، وَ تَزْيِينِ وَّلَايَتِكَ، مَعَ اللَّهِ تَجْلَابِكِ حُسْنِ ثَنَائِهِمْ، وَ تَبَجُّحِكَ) (۱) بِاسْتِفَاضَةِ الْعَدْلِ فِيهِمْ).

امام علیه السلام در اینجا چهار نتیجه قابل توجه برای تخفیف خراج در موارد بحرانی بیان می فرماید.

نخست اینکه: این تخفیف ها از بین نمی رود، بلکه سبب عمران و آبادی زمین ها می شود و در آینده، بهتر و بیشتر از آن بهره مند خواهی شد.

دوم. سبب آبرومندی و زینت حکومت می گردد، زیرا مردم احساس می کنند والی علاقه مند به آنهاست و در مشکلات با آنان هم درد است.

سوم. هر جا می نشینند تعریف و تمجید می کنند و پایه های حکومت از این طریق محکم می شود.

چهارم. خود والی نیز از رفتار خود به جهت گسترش عدالت شاد و مسرور می شود و روحیه تازه ای برای ادامه حکومتش می یابد.

از این تعبیرات استفاده می شود که حکومت در این گونه حوادث سخت نه تنها باید خراج و مالیات را تخفیف دهد، بلکه در صورت لزوم باید به آنها کمک نیز بکند و یقین داشته باشد این کمک ها باز می گردد.

شاهد این سخن جمله ای است که در روایت تحف العقول اضافه بر آنچه گفته شده آمده (و مرحوم سید رضی به هنگام گزینش آن را حذف کرده است) و آن جمله این است: «وَإِنْ سَأَلُوا مَعُونَةَ عَلِيٍّ إِصْلَاحِ مَا يَقْدِرُونَ عَلَيْهِ بِأَمْوَالِهِمْ فَأَكْفِهِمْ مَوْؤَنَتَهُ؛ هِرْغَاهُ أَنَّهُمْ كَمَكِيٍّ مِنْ تَوَخُّوسِهِمْ لِإِصْلَاحِ مَا يَقْدِرُونَ عَلَيْهِ بِأَمْوَالِهِمْ فَأَكْفِهِمْ مَوْؤَنَتَهُ» (۲).

ص: ۳۳

۱-۱). «تَبَجُّحٌ» به معنای مسرور شدن از ریشه «بَجَّحَ» بر وزن «مدح» به معنای فرح و شادی گرفته شده است

۲-۲). تحف العقول، ص ۹۲

سپس امام علیه السلام در تأکید این معنا می فرماید: «این در حالی است که می توانی با تقویت آنها از طریق ذخیره ای که نزدشان نهاده ای آنان را آسوده خاطر سازی و به جهت عدالت و مهربانی که آنها را به آن عادت داده ای نسبت به آنان مطمئن باشی»؛ (مُعْتَمِدًا فَضَّلَ قُوَّتِهِمْ، بِمَا ذَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَامِكَ (۱) لَهُمْ، وَالثَّقَّةَ مِنْهُمْ بِمَا عَيَّوْذْتَهُمْ مِنْ عَيْدِكَ عَلَيْهِمْ وَرَفِقَكَ بِهِمْ).

اشاره به اینکه حمایت از رعایا مخصوصاً در سختی ها و مشکلاتِ طاقت فرسا از یک سو سبب راحتی و آسایش خاطر آنها می شود و از سوی دیگر سبب اعتماد تو بر آنها که آن نیز خود مایه آرامش خاطر توست.

از مجموع این سخنان استفاده می شود که حکومت زمانی سامان می یابد که تکیه گاهش توده های مردم آن کشور باشد در غیر این صورت همیشه تنش ها و ناآرامی و شورش در گوشه ای از کشور حکم فرما خواهد بود؛ شورش هایی که سرکوب کردن آن نفرت بیشتری برای حکومت به بار می آورد و اگر مانند بعضی از حکومت های زمان ما تکیه گاه حکومت های بیگانه باشد، مصیبت آن افزون خواهد شد، زیرا بیگانگان هرگز بدون منافع مهمی، از حکومت دیگری حمایت نخواهند کرد و نتیجه آن مستعمره شدن کشور اسلامی به وسیله بیگانگان از اسلام خواهد بود.

سپس امام علیه السلام به نتیجه این گونه ارفاق ها در حق رعیت پرداخته می فرماید:

«بسیار می شود در آینده برای تو گرفتاری هایی پیش می آید که اگر در دفع آنها بر این رعایا تکیه کنی با طیب خاطر آن را پذیرا می شونی (و در حل مشکل به تو یاری می دهند)»؛ (فَرَبَّمَا حَدَّثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ احْتِمَلُوهُ طَيِّبَةً أَنْفُسُهُمْ بِهِ).

ص: ۳۴

۱- ۱). «إِجْمَام» به معنای صراحت بخشیدن از ریشه «جموم» که به معنای اجتماع کردن است گرفته شده و از آنجا که انسان به هنگام استراحت خاطری جمع دارد این واژه به آن اطلاق شده است

بدیهی است محبت، ایجاد محبت می کند و کمک به افراد وجدان آنها را بیدار می سازد و خود را مدیون محبت کننده می بیند، بنابراین هرگاه مشکلی برای محبت کننده پیش آید آنها با رضایت خاطر به کمک می شتابند و این بهترین سرمایه زمامداران برای اداره کشور و بقای حکومت است.

آن گاه امام در جمله ای کوتاه و پر معنا می فرماید: «زیرا عمران و آبادی، هر چه بر آن نهی تحمل می کند»؛ (فَإِنَّ الْعُمَرَانَ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَلْتَهُ).

اشاره به اینکه اساس کار و آنچه حرف اول را می زند عمران و آبادی است؛ اگر زمین های کشاورزی و سایر منابع درآمد مردم یک کشور آباد گردد و بنیه اقتصادی همه قوی شود هر مشکلی پیش آید قابل حل است.

آن گاه امام در پایان این سخن به نکته دیگری که عامل اصلی ویرانی کشورهاست اشاره کرده می فرماید: «ویرانی زمین تنها به علت فقر صاحبان آن حاصل می شود و فقر آنها تنها به سبب توجه زمامداران به جمع مال و زراندوزی و بدگمانی به بقای حکومتشان و کم عبرت گرفتن (از سرنوشت زمامداران پیشین) خواهد بود»؛ (وَ إِنَّمَا يُؤْتِي خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ إِغْوَاظِ أَهْلِهَا، وَ إِنَّمَا يُغْوِزُ أَهْلُهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوَلَاهِ عَلَى الْجَمْعِ، وَ سُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ، وَقَلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعِبَرِ).

مسائل اجتماعی و حوادثی که در کشورها می گذرد همواره علت و معلول یکدیگرند؛ هنگامی که زمامداران بر اثر بی کفایتی یا ظلم بر مردم از آینده خود ناامید شوند و از تجارب پیشینیان در زمینه زمامداری صحیح بهره نگیرند دستپاچه می شوند و به جمع مال می پردازند؛ گاه آن را در نقاط دور و نزدیک پنهان می سازند و گاه به بستگان خود منتقل می کنند و گاه به کشورهای خارج اگر محل مورد اطمینانی داشته باشند انتقال می دهند و همین امر باعث ویرانی زمین ها و منابع اقتصادی و فقر عمومی می شود و ارکان حکومت را متزلزل

ص: ۳۵

می سازد. تجربه نشان داده است که این گونه افراد کمتر می توانند از اموالی که گرد آورده اند بهره بگیرند. نمونه های آن را حتی در عصر خود درباره شاهان گذشته دیده و شنیده ایم.

این نکته نیز شایان توجه است که بسیاری از برنامه های عمرانی زمان می طلبد و هرگاه زمامداران امید به بقای خود نداشته باشند زیر بار چنین برنامه هایی نمی روند و طبعاً برنامه های عمرانی تعطیل می شود و فقر دامان توده های مردم را می گیرد.

نیز اگر زمامداران دفتر تاریخ را در برابر خود بگشایند و هر روز صفحه ای از آن را بنگرند به زودی به اشتباهات خویش پی می برند؛ ولی غرور یا غفلت مانع از این کار می شود.

شگفت اینکه بعضی از شارحان نهج البلاغه احتمال داده اند جمله (و سَوْءٌ ظَنُّهُمْ بِالْبَقَاءِ) به این معناست که آنها مرگ را فرموش می کنند و گمان می کنند سالیان دراز زنده اند در حالی که این عبارت هرگز تاب چنین تفسیری را ندارد، زیرا سوء ظن را در واقع به معنای حسن ظن تفسیر کرده اند.

ثُمَّ انظُرْ فِي حَالِ كُتَابِكَ فَوَلِّ عَلَى أُمُورِكَ خَيْرَهُمْ، وَاخْضِعْ رَسَائِلَكَ الَّتِي تُدْخِلُ فِيهَا مَكَائِدَكَ وَ أَسِيرَارَكَ بِأَجْمَعِهِمْ لَوُجُوهِ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ مِمَّنْ لَمَّا تُبْطِرُهُ الْكِرَامَةُ، فَيَجْتَرِي بِهَا عَلَيْكَ فِي خِلَافِكَ لِمَكَ بِحَضْرَةِ مَلَأٍ وَ لَمَّا تَقْضِي بِهِ الْغُفْلَةَ عَنْ إِيْرَادِ مُكَاتَّبَاتِ عُمَّالِكَ عَلَيْكَ، وَ إِضْدَارِ جَوَابَاتِهَا عَلَى الصَّوَابِ عَنْكَ، فِيمَا يَأْخُذُ لَكَ وَ يُعْطَى مِنْكَ، وَ لَا يُضْعِفُ عَقْمَدًا اعْتَمَدَهُ لَكَ، وَ لَا يَعْجِزُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عَقَمَدَ عَلَيْكَ، وَ لَمَّا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ، فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ يَكُونُ بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلًا. ثُمَّ لَا يَكُنْ اخْتِيَارُكَ إِيَّاهُمْ عَلَى فِرَاسَتِكَ وَ اسْتِنَامَتِكَ وَ حُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ، فَإِنَّ الرَّجَالَ يَتَعَرَّضُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوُلَمَاءِ بِتَصَدُّعِهِمْ وَ حُسْنِ خِدْمَتِهِمْ، وَ لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَ الْأَمَانَةِ شَيْءٌ. وَ لَكِنْ اخْتِيَارُهُمْ بِمَا وُلُوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ، فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ كَمَا فِي الْعَامَّةِ أَثَرًا، وَ أَعْرِفِهِمْ بِالْأَمَانَةِ وَ جَهَّادًا، فَإِنَّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى نَصِيحَتِكَ لِلَّهِ وَ لِمَنْ وُلِّيتَ أَمْرَهُ.

وَ اجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ، لَا يَقْهَرُهُ كِبِيرُهَا وَ لَا يَنْشَتُّ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا، وَ مَهْمَا كَانَ فِي كُتَابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَايِبَتْ عَنْهُ أَلْزَمْتَهُ.

ترجمه

سپس در وضع دبیران و منشیان دقت کن و کارهایت را به بهترین آنها بسپار. نامه های سرتی خود را که در بر دارنده نقشه ها و اسرار مخفی است، در اختیار کسی قرار ده که بیش از همه دارای فضایل اخلاقی باشد. از کسانی باشد که مقام و موقعیت، او را مست و مغرور نسازد تا جرأت کند در حضور بزرگان و سران مردم با تو مخالفت و گستاخی ورزد. کسی که در رساندن نامه های

کارگزارانت به تو و گرفتن پاسخ های صحیح آن، از تو غافل نشود، خواه از اموری باشد که برای تو دریافت می دارد یا از سوی تو می بخشد. کسی باشد که هرگاه قراردادی برای تو ببندد سست نبندد و هرگاه قراردادی بر ضد تو بسته شد، از یافتن راه حل آن عاجز نماند. کسی که از ارزش و قدر خویش در امور مختلف بی خبر نباشد، زیرا آن کس که به قدر و منزلت خویش جاهل است نسبت به قدر و منزلت دیگران جاهل تر خواهد بود.

سپس در انتخاب این منشیان هرگز به فراست و هوشیاری خود، و اعتماد شخصی و حسن ظن خویش قناعت مکن، زیرا افراد (فرصت طلب) برای جلب توجه زمامداران به ظاهرسازی و خوش خدمتی می پردازند در حالی که در ماورای این ظاهر جالب هیچ گونه خیرخواهی و امانت داری وجود ندارد.

آنها را از طریق مقاماتی که برای حاکمان صالح پیش از تو داشته اند بیازمای و بر کسانی اعتماد کن که در میان مردم بهترین آثار نیک را گذارده اند و در امانت داری معروف ترند. اگر چنین کنی این دلیل بر خیرخواهی و اطاعت تو از پروردگار است، همچنین اطاعت از کسی که ولایت را از طرف او پذیرفته ای (یعنی امام و پیشوای تو).

برای هر بخشی از کارهایت رئیس و سرپرستی از میان آنها انتخاب کن؛ کسی که کار مهم او را مغلوب و درمانده نسازد و کثرت کارها پریشانش نکند و (باید بدانی) هر عیبی در منشیان مخصوص تو یافت شود که تو از آن بی خبر بمانی مسئول آن خواهی بود.

شرح و تفسیر: منشیان و کارگزاران

منشیان و کارگزاران

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه درباره منشیان مخصوص و حافظان

قراردادها و نامه های سرّی و محرمانه دستورات مهمی صادر می کند. می فرماید:

«سپس در وضع دبیران و منشیان دقت کن و کارهایت را به بهترین آنها بسپار!»؛ (تَمَّ أَنْظُرْ فِي حَالِ كِتَابِكَ فَوَلِّ عَلَى أُمُورِكَ خَيْرَهُمْ).

تعبیر به «خیرهم» تعبیر جامعی است که تمام اوصاف برجسته را که لازمه چنین مقام حساسی است شامل می شود.

آن گاه امام در ادامه این سخن به شرایط کسانی می پردازد که نامه های سرّی و محرمانه و قراردادهای حساس را در اختیار دارند. می فرماید: «نامه های سرّی خود را که در بر دارنده نقشه ها و اسرار مخفی است، در اختیار کسی قرار ده که بیش از همه دارای فضایل اخلاقی باشد»؛ (وَ اخْصُصْ رَسَائِلَكَ الَّتِي تُدْخِلُ فِيهَا مَكَايِدَكَ (۱) وَ اسْرَارَكَ بِأَجْمَعِهِمْ لَوُجُوهِ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ).

آن گاه امام این فضایل مهم اخلاقی را که باید دبیران مخصوص، واجد آن باشند در پنج چیز خلاصه می کند.

نخست می فرماید: «از کسانی باشد که مقام و موقعیت، او را مست و مغرور نسازد تا جرأت کند در حضور بزرگان و سران مردم با تو مخالفت و گستاخی ورزد»؛ (مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ (۲) الْكِرَامَةُ، فَيَجْتَرِئُ بِهَا عَلَيْكَ فِي خِلَافٍ لَكَ بِحَضْرَةِ مَلَأِ).

بسیار شده که افراد کم ظرفیت هنگامی که مقام والا و ویژه ای پیدا می کنند چنان مغرور می شوند که حتی به کسی که این مقام را به آنها سپرده گستاخی می کنند گویا زمام اختیار او را نیز به دست خود می دانند و کراراً دیده شده است که همین مسئله قاتل جان آنها شده و مقام بالاتر نه فقط او را برکنار ساخته، بلکه به مجازات سختی گرفتار نموده است.

ص: ۳۹

۱- ۱). «مکاید» جمع مکیده به معنای حيله و چاره های پنهانی برای حل مشکلات است

۲- ۲). «تُبْطِرُهُ» از ریشه «بَطَر» بر وزن «بشر» به معنای طغیان و غرور بر اثر فزونی نعمت یا رسیدن به مقام و قدرت گرفته شده است

در دومین وصف می فرماید: «کسی که در رساندن نامه های کارگزاران به تو و گرفتن پاسخ های صحیح آن، از تو، غافل نشود. خواه از اموری باشد که برای تو دریافت می دارد یا از سوی تو می بخشد»؛ (وَلَمَّا تَقَصَّرُ بِهِ الْغَفْلَةَ عَنْ إِيْرَادِ مُكَاتِبَاتِ عُمَّالِكَ عَلَيْكَ، وَ إِضْدَارِ جَوَابَاتِهَا عَلَى الصَّوَابِ عَنْكَ، فِيمَا يَأْخُذُ لَكَ وَ يُعْطَى مِنْكَ) .

اشاره به اینکه این دبیران و منشیان واسطه در میان زمامدار و کارگزاران او هستند؛ دستورات مهم و فرمان های لازم را باید برسانند و تقاضاهای کارگزاران را نیز منتقل نمایند. لحظه ای غفلت ممکن است سبب نابسامانی های زیادی گردد. به همین دلیل باید این افراد کاملاً هوشیار و بیدار باشند نه غافل و بی خبر.

در سومین وصف می افزاید: «کسی باشد که هرگاه قراردادی برای تو ببندد سست نبندد»؛ (وَلَا يُضْعِفُ عَقْدًا اعْتَقَدَهُ لَكَ) .

زیرا قراردادها در صورتی ارزش دارد که محکم و غیر قابل تردید و خالی از هرگونه ضعف، سستی و ابهام باشد مبادا طرف قرارداد از نقاط ضعف استفاده کند و هر زمان موافق میل خود نبیند به فسخ قرارداد اقدام کند.

آنچه در این وصف آمد مربوط به عقد قراردادهاست. در وصف چهارم درباره فسخ قراردادها سخن می گوید و می فرماید: «و هرگاه قراردادی بر ضد تو بسته شده از یافتن راه حل آن عاجز نماند»؛ (وَلَا يَعْجِزُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عَقَدَ عَلَيْكَ) .

نه اینکه ظلم و ستم کند و پایبند به قرارداد نباشد، بلکه پیش بینی های لازم را در قرارداد اعمال کند که به هنگام بروز پاره ای از مشکلات بتواند راه چاره را بیابد.

در پنجمین و آخرین وصف می فرماید: «کسی که از ارزش و قدر خویش در امور مختلف بی خبر نباشد، زیرا آن کس که به قدر و منزلت خویش جاهل است

نسبت به قدر و منزلت دیگران جاهل تر خواهد بود؛ (وَ لَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ، فَإِنَّ الْجَاهِلَ يَقْدِرُ نَفْسَهُ يَكُونُ يَقْدِرُ غَيْرَهُ أَجْهَلًا).

اشاره به اینکه دبیران و منشیان مخصوص باید هم موقعیت خود را به خوبی بفهمند و هم موقعیت مخاطبان را تا بتوانند با هر کس موافق موقعیتش مکاتبه کنند و نیز توان خویش را در کارها بدانند تا بتوانند توان دیگران را هم درک کنند و با حکم و درایت با مردم رفتار نمایند.

از آنچه در بالا درباره صفات دبیران ذکر شد به خوبی استفاده می شود که امام علیه السلام بر خلاف آنچه در دنیای امروز و دیروز معمول بوده است همه جا بر ضوابط و ارزش ها و شایستگی ها تکیه می کند، نه بر مسائل عاطفی و روابط و دوستی ها. بسیار دیده ایم افرادی که به قدرت می رسند دوستان و بستگان و خویشاوندان خود را در گرد خود مهره چینی می کنند بی آنکه ارزش و قدرت آنها را برای کارهای بزرگ حساب کرده باشند و به عکس افراد لایق و باارزش و قدرتمند را که با آنها رابطه عاطفی خاصی ندارند کنار می زنند.

آن گاه امام بعد از ذکر صفات لازم برای انتخاب دبیران و منشیان مخصوص به طرز تشخیص این صفات و تحقق آنها در افراد می پردازد و راه شناسایی افراد را با این صفات به مالک نشان می دهد.

می فرماید: «سپس در انتخاب این منشیان هرگز به فراست و هوشیاری خود، و اعتماد شخصی و حسن ظن خویش قناعت مکن، زیرا افراد (فرصت طلب) برای جلب توجه زمامداران به ظاهر سازی و خوش خدمتی می پردازند در حالی که در ماورای این ظاهر جالب هیچ گونه خیرخواهی و امانت داری وجود ندارد»؛ (ثُمَّ لَا يَكُنْ اخْتِيَارُكَ إِيَّاهُمْ عَلَى فِرَاسَتِكَ (۱))

ص: ۴۱

۱ - ۱). «فِرَاسِيَه» به معنای درک درون افراد با ظن صائب است. به بیان دیگر هوشیاری و مهارت در شناخت باطن و ظاهر امور. این واژه در اصل به معنای صید کردن است و به همین مناسبت در مسائل مربوط به هوشیاری نیز به کار رفته است

وَ اسْتِنَامَتِكَ (۱) وَ حُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ، فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّضُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوُلَاهِ بِتَصَيُّعِهِمْ (۲) وَ حُسْنِ خِدْمَتِهِمْ، وَ لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَ الْأَمَانَةِ شَيْءٌ.

این یک واقعیت مهم است، کسانی که در پی احراز مقامات بالا هستند سعی می کنند خود را در نظر زمامداران افرادی امین، پرکار، هوشیار و فعال نشان بدهند تا از این طریق توجه آنها را به خود جلب کنند و چون بر مرکب مراد سوار شدند دست به سوء استفاده و خیانت بزنند. به همین دلیل نباید به ظاهر سخنان و اعمالی را که در آغاز کار انجام می دهند دلخوش کرد. همچنین حسن ظن و اعتماد شخصی و اعتقاد به هشیاری خویشتن را در این گونه موارد باید کنار گذاشت و برای حسن انتخاب کارگزاران و معاونان و منشیان و مانند آنها به سراغ معیارهای دیگری رفت؛ معیارهایی که کاملاً قابل اعتماد و کمتر خطاپذیر است؛ همان معیارهایی که امام در جمله های بعد به آن اشاره فرموده است.

می فرماید: «آنها را از طریق مقاماتی که برای حاکمان صالح پیش از تو داشته اند بیازمای؛» (وَ لَكِنْ اخْتَبِرْهُمْ بِمَا وُلُّوا لِلصَّالِحِينَ فَبَلِّغْكَ).

این مسأله معیار بسیار اطمینان بخشی است، هرگاه دیدی فلان شخص سال ها با حکومت های صالح همکاری داشته و مورد قبول آنها بوده می توان فهمید که او شخص لایق و درستکاری است؛ ولی اگر در پرونده زندگی او همکاری با ناصالحان و قبول پست هایی از سوی زمامداران سوء وجود داشته باشد باید از او صرف نظر کرد.

ص: ۴۲

۱- ۱). «استِنَامَةٌ» به معنای آرامش و اعتماد و اطمینان است. از ریشه «نوم» به معنای خواب گرفته شده، زیرا انسان در حالت خواب به آرامش دست می یابد

۲- ۲). «تَصَيُّعٌ» به معنای ظاهر سازی و تلاش برای خوب نشان دادن شخص یا چیزی است. از ریشه «صنع» و «صنعت» گرفته شده و هنگامی که به باب تفاعل می رود به معنای تکلف برای ساختن چیزی است

امام علیه السلام در بخش های پیشین همین عهدنامه درباره وزیران به همین نکته اشاره کرد و فرمود: «إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيْرًا؛ بدترین وزرای تو کسانی هستند که وزیر زمامداران شرور قبل از تو بوده اند».

کوتاه سخن اینکه اشخاص را از سوابق آنها باید شناخت و به ظواهر فعلی آنها که گاه برای فریفتن زمامداران و جلب توجه آنهاست قناعت نکرد.

سپس به معیار دومی برای این انتخاب اشاره کرده می فرماید: «و بر کسانی اعتماد کن که در میان مردم بهترین آثار نیک را گذارده اند و در امانت داری معروف ترند»؛ (فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ كَمَا كَانَ فِي الْعَامَّةِ أَثْرًا، وَ أَعْرِفِهِمْ بِالْأَمَانَةِ وَجْهًا).

به یقین قضاوت توده های مردم درباره اشخاص یکی از بهترین طرق شناسایی آنهاست.

در فرمایش های امام، اوایل همین عهدنامه این جمله را داشتیم: «إِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرِي اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَلْسِنِ عِبَادِهِ؛ برای تشخیص افراد صالح از آنچه خداوند بر زبان بندگانش (و توده های مردم) جاری می سازد می توان بهره گرفت».

سپس امام در پایان این سخن می فرماید: «اگر چنین کنی این دلیل بر خیرخواهی و اطاعت تو از پروردگار است، همچنین اطاعت از کسی که ولایت را از طرف او پذیرفته ای (یعنی امام و پیشوای تو)»؛ (فَبِإِنَّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى نَصَةِ يَحْتَكُ لِلَّهِ وَ لِمَنْ وُكِّلَتْ أَمْرُهُ).

این احتمال نیز در جمله «لِمَنْ وُكِّلَتْ أَمْرُهُ» هست که منظور از آن مردم باشند؛ یعنی دقت در انتخاب منشیان مخصوص، نشانه خیرخواهی در پیشگاه خدا و خیرخواهی در مورد مردمی است که بخشی از حکومت بر آنها را برعهده گرفته ای. یعنی اگر در انتخاب منشیان مخصوص دقت های لازم را از طرقی که برای تو شرح دادم به کار گیری و آنها را بر اساس حسن ظن و هوشیاری شخصی

خود انتخاب نکنی این دلیل بر آن است که حق این امانت الهی (زمامداری) و خیرخواهی رعایا را انجام داده ای.

سپس امام علیه السلام در پایان این فقره از عهدنامه به دو موضوع مهم دیگر درباره منشیان مخصوص و دبیران اشاره می کند که نخستین آنها درباره لزوم تقسیم کار در میان آنهاست. می فرماید: «برای هر بخشی از کارهایت رئیس و سرپرستی از میان آنها انتخاب کن؛ کسی که کار مهم او را مغلوب و درمانده نسازد و کثرت کارها پریشانش نکند»؛ (وَ اجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرِ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ، لَا يَقْهَرُهُ كِبِيرُهَا وَ لَا يَتَشَتُّ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا).

اشاره به اینکه تقسیم کار باید به صورتی انجام گیرد که مسئولیت هر یک از آنان روشن شود؛ مثلاً بخشی از نامه ها مربوط به پیمان های صلح، قراردادهای اعم از قراردادهای مربوط به خارج و قراردادهای داخلی درباره زمین های کشاورزی و مانند آن است که باید مسئول معینی داشته باشد. بخش دیگری نامه های محرمانه است که احتیاج به مدیریت خاصی دارد و بخشی مربوط به نامه های فرمانداران و استانداران و امثال آنها و قسمتی مربوط به تظلم های مردم مظلوم و ستم دیده است. هر یک از اینها باید مسئول خاصی داشته باشد؛ مسئولانی که دارای این دو صفت باشند؛ نه از کارهای بزرگ بهراسند و نه کثرت کار آنها را پریشان و درمانده کند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه این دستور را تنها ناظر به دبیران و منشیان مخصوص ندانسته اند، بلکه به تمام کارهای مملکتی اشاره می دانند. مفهوم آن این است که بخشی از کارها باید به دست وزیری سپرده شود و وزارت خانه او ناظر به امور معینی باشد بی آنکه تداخلی در کارها رخ دهد و یا کاری بدون سرپرست و مسئول باقی بماند. (۱)

ص: ۴۴

ولی دستور بعد که مربوط به کتاب است با توجه به اینکه پیش از این نیز در این فراز از عهدنامه سخن از کتاب در میان بوده قرینه می شود که این جمله نیز ناظر به کاتبان باشد، هر چند ملاک آن دیگران را شامل شود.

بعضی معتقدند تقسیم کار حکومت به این صورت که امیرمؤمنان علی علیه السلام در این عهدنامه به آن اشاره کرده از اموری است که در قرن های اخیر پیدا شده و در گذشته به این صورت وجود نداشت؛ ولی همان گونه که ملاحظه می کنید امام آنچه را در این زمینه لازم بوده با ظرافت خاصی بیان فرموده است.

در دومین دستور به این نکته اشاره می فرماید که تعیین مسئول برای هر کار، سلب مسئولیت از تو نمی کند؛ تو نیز با آنها مسئولیت مشترک داری. می فرماید:

«و (باید بدانی) هر عیبی در منشیان مخصوص تو یافت شود که تو از آن بی خبر بمانی مسئول خواهی بود»؛ (و مَهْمَا كَانَ فِي كُتَابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَائِبَتَ (۱) عَنْهُ أَلْزَمْتَهُ).

این همان چیزی است که از آن به مسئولیت مشترک تعبیر می شود و اشاره به آن است که تعیین مسئول برای هر کار سلب مسئولیت از مقامی بالاتر نمی کند، چرا که او باید در عین تقسیم کار و مدیریت ها، بر وضع مدیران خود نظارت مستمر داشته باشد همان گونه که در دنیای امروز نیز چنین است که اگر مدیری در فلان وزارتخانه دست به کار خلافی زد وزیر را احضار می کنند و از او بازخواست می نمایند و به این ترتیب درباره کارهای مهم نظارت مضاعف صورت می گیرد و سبب استحکام برنامه های اجرایی حکومت خواهد شد.

ص: ۴۵

۱- ۱). «تَغَائِبَتَ» از ریشه «تَغَابَى» همان گونه که پیش از این هم اشاره شد به معنای تغافل از ریشه «غَبَاوَه» به معنای جهل و بی خبری گرفته شده است گویا کسی که خود را به فراموشی و تغافل می زند درباره آن امر جاهل و بی خبر است

ثُمَّ اسْتَوْصَىٰ بِالتَّجَارِ وَ ذَوَى الصَّنَاعِيَّاتِ، وَ أَوْصَىٰ بِهِمْ خَيْرًا: الْمُقِيمِ مِنْهُمْ وَ الْمُضْطَرِبِ بِيَالِهِ، وَ الْمُتَرْفِقِ بِيَدِنِهِ، فَأَيُّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ، وَ أَشْيَاءُ الْمَرَاقِ وَ جُلَابِيهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَ الْمَطَارِحِ، فِي بَرِّكَ وَ بَحْرِكَ، وَ سَيْهْلِكَ وَ جِيَالِكَ، وَ حَيْثُ لَا يَلْتَمِ الْنَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا، وَ لَا يَجْتَرُونَ عَلَيْهَا، فَأَيُّهُمْ سَلْمٌ لَا تُخَافُ بَائِقَتُهُ، وَ صَلْحٌ لَا تُخْشَىٰ غَائِلَتُهُ. وَ تَفَقَّدَ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِكَ وَ فِي حَوَاشِي بِلَادِكَ.

وَ اعْلَمْ- مَعَ ذَلِكَ- أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضَمًّا فَاحِشًا، وَ شُبْحًا قَبِيحًا، وَ اخْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ، وَ تَحَكُّمًا فِي الْبِيَاعِيَّاتِ، وَ ذَلِكَ بَابُ مَضَرَّةٍ لِلْعَامَّةِ، وَ عَيْبٌ عَلَى الْوَلَاءِ، فَامْتَنِعْ مِنَ الْاِخْتِكَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ- مَنَعَ مِنْهُ.

وَ لِيَكُنِ الْبَيْعُ بَيْعًا سَمِيحًا: بِمَوَازِينِ عَدْلِ وَ أَشْيَاءِ عَارٍ لَا تُجْحَفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَ الْمُتَبَاعِ. فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَهُ بَعِيدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَانْكَلْ بِهِ، وَ عَاقِبُهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ.

ترجمه

سپس درباره تجار و صاحبان صنایع نخست به خودت توصیه کن (که مراقب حفظ و تقویت آنان باشی) و نیز دیگران را به خیر و نیکی با آنان سفارش نما.

(در این توصیه) بین بازرگانانی که در مراکز تجاری اقامت دارند و یا آنها که سیار و در گردش اند و نیز صنعتگران و کارگرانی که با نیروی جسمانی خود به کار می پردازند، تفاوت مگذار، زیرا آنها منابع اصلی منفعت (مردم) و اسباب آسایش (جامعه) هستند و مال التجاره های مفید را از سرزمین های بعید و دور دست، از صحرا و دریا و سرزمین های هموار و ناهموار محل حکومت تو و از مناطقی که

عموم مردم با آن سر و کاری ندارند و (حتی) جرأت رفتن به آن را نیز در خود نمی بینند، گردآوری می کنند، زیرا آنها (بازرگانان، پیشه وران و صنعتگران) مردم سالمی هستند که بیمی از ضرر آنها نمی رود و صلح دوستانی که خوف خیانت و نیرنگ آنها نیست. کارهای آنها را پیگیری کن و سامان ده چه آنها که در حضور تو (و مرکز فرمانداریت) زندگی می کنند و چه آنها که در گوشه و کنار کشور هستند.

و بدان! با تمام آنچه گفتم در میان آنها جمع کثیری هستند به شدت تنگ نظر و بخیل زشت کار و احتکار کننده مواد مورد نیاز مردم و اجحاف کننده در تعیین قیمت ها و اینها موجب زیان برای توده مردم و عیب و ننگ بر زمامدارانند.

از احتکار (به شدت) جلوگیری کن، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن منع فرمود و باید معاملات با شرایط آسان صورت گیرد: با موازین عدل و نرخ هایی که نه به فروشنده زیان رساند و نه به خریدار، و هر گاه کسی بعد از نهي تو از احتکار، دست به چنین کاری زند او را کیفر ده؛ ولی (هرگز) در مجازات زیاده روی نکن.

شرح و تفسیر: تجارت و صنعت را این گونه سامان ده

تجارت و صنعت را این گونه سامان ده

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه خود به گروه ششم از گروه های اجتماعی پرداخته و در این زمینه سفارش های مهمی به مالک اشتر دارد.

نخست می فرماید: «سپس درباره تجار و صاحبان صنایع نخست به خودت توصیه کن (که مراقب حفظ و تقویت آنان باشی) و نیز دیگران را به خیر و نیکی

با آنان سفارش نما؛ (ثُمَّ اسْتَوْصِ [\(۱\)](#) بِالْتَّجَارِ وَ ذَوِي الصَّنَاعَاتِ، وَ أَوْصِ بِهِمْ خَيْرًا) .

براین پایه زمامدار، نخست باید خودش نسبت به این گروه اجتماعی فعال، حساس باشد و سپس اهمّیت آنها را به دیگران گوشزد نماید.

این احتمال نیز در جمله «استوص» هست که هر گاه دیگران نسبت به این گروه سفارش های مثبتی کنند، سفارش آنان را بپذیر و جامعه عمل به آن بپوشان.

آن گاه امام به گروه های مختلف تجار و صاحبان صنایع اشاره کرده می فرماید:

«(در این توصیه) بین بازرگانانی که در مراکز تجاری اقامت دارند و یا آنها که سیار و در گردش اند و نیز صنعتگران و کارگرانی که با نیروی جسمانی خود به کار می پردازند، تفاوت مگذار؛ (الْمُقِيمِ مِنْهُمْ وَ الْمُضْطَرِبِ [\(۲\)](#) بِمَالِهِ وَ الْمُتَرْفِقِ [\(۳\)](#) بِيَدْنِهِ) .

روشن است که تجار دو گروه اند؛ گروهی مرکز ثابت دارند و عده ای دائماً اموال تجارتنی را از نقطه ای به نقطه دیگر و از آن نقطه به نقطه ثالثی می برند و مواد مورد نیاز مردم را به آنها می رسانند. سرمایه اصلی صنعتگران نیروی بدنی آنهاست که با آن برای رفع نیازهای مردم تلاش و کوشش می کنند.

سپس امام علیه السلام به فلسفه تجارت و آثار مثبت آن-در برابر کسانی که تجار را سربار جامعه می دانند- پرداخته می فرماید: «زیرا آنها منابع اصلی منفعت (مردم) و اسباب آسایش (جامعه) هستند و مال التجاره های مفید را از سرزمین های بعید و دور دست، از صحرا و دریا و سرزمین های هموار و ناهموار محل حکومت تو و از مناطقی که عموم مردم با آن سر و کاری ندارند و (حتی) جرأت رفتن به آن

ص: ۴۹

۱- ۱). «استوص» از ریشه «وصیت» به معنای پذیرش وصیت آمده است و به تعبیر دیگر خویشتن را سفارش به چیزی کردن در مقابل «أوص» که به معنای سفارش به دیگران است

۲- ۲). «المضطرب» در اینجا به معنای تاجر سیار است که از نقطه ای به نقطه دیگر برای فروش اموال خود مسافرت می کند. از ریشه «ضرب فی الارض» که یکی از معانی آن سیر کردن در زمین است گرفته شده

۳- ۳). «المترفق بیدنه» در اینجا به معنای کارگر و کسانی است که با نیروی جسمانی خود به تولید مشغولند. از ریشه «رفق» بر وزن «وفق» به معنای مدارا و همراهی کردن گرفته شده است

را نیز در خود نمی بینند، گردآوری می کنند؛ (فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ، وَ أَشْيَابُ الْمَرَافِقِ (۱)، وَ جُلَابُهَا (۲) مِنَ الْمَبَاعِدِ (۳) وَ الْمَطَارِحِ (۴)، فِي بَرَكٍ وَ بَحْرِكٍ، وَ سَهْلِكَ وَ جَبَلِكَ، وَ حَيْثُ لَا يَلْتَمُّ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا، وَ لَا يَجْتَرُّونَ عَلَيْهَا).

امام علیه السلام سپس با دو جمله اهمیت موقعیت بازرگانان با ایمان را بیان کرده می فرماید: «زیرا آنها (بازرگانان، پیشه وران و صنعتگران) مردم سالمی هستند که بیمی از ضرر آنها نمی رود و صلح دوستانی که خوف خیانت و نیرنگ آنها نیست؛ (فَإِنَّهُمْ سَلِمٌ لَا تُخَافُ بَائِقَتَهُ (۵)، وَ صُلِحَ لَا تُخْشَى غَائِلَتَهُ (۶)).

بر خلاف آنچه بعضی می پندارند، تجار سربار جامعه اقتصادی و واسطه ناسالم نیستند (مشروط به اینکه به وظایف صنفی خود درست عمل کنند) و فلسفه آن را چنان که گفتیم امیرمؤمنان علی علیه السلام در عبارات بالا شرح داده است.

می دانیم هر منطقه ای در روی زمین، تولیدهای کشاورزی و صنعتی خاص خود را دارد و اگر این تولیدات به مناطق دیگر منتقل نشود هم آنها گرفتار خسارت فوق العاده می شوند و هم مناطق دیگر محروم می مانند و اگر نقل و انتقال تجاری صورت نگیرد یک منطقه ممکن است نسبت به چیزی گرفتار قحطی و منطقه دیگر دچار فزونی بی حد و حساب شود. بازرگانان نقش تعدیل اقتصادی را در کشورهای جهان و در شهرهای مختلف یک کشور دارند و آنها که

ص: ۵۰

۱-۱. «المرافق» به معنای وسایل آسایش است

۲-۲. «جلاب» جمع جالب به معنای وارد کننده و گردآوری نماینده است

۳-۳. «المباعد» جمع «مبعد» به معنای نقطه دور دست است

۴-۴. «المطارح» جمع «مطرح» به معنای نقطه دور دست است

۵-۵. «بائقه» به معنای ستم کردن و ایجاد حادثه وحشتناک است از ریشه «بوؤق» بر وزن «حقوق» به معنای فاسد شدن و هلاک

گشتن است

۶-۶. «غائله» به معنای شر از ریشه «غول» بر وزن «قول» است که در اصل به معنای فسادی است که به طور پنهانی در چیزی نفوذ

می کند، لذا به قتل های مخفی و ترور «غیله» گفته می شود

برای این کار به نقاط دور و نزدیک می روند گاه حتی جان خود را نیز به خطر می افکنند.

درست است که آنها دنبال منافع خویش اند؛ ولی در کنار تأمین منافع شخصی یک منفعت بزرگ اجتماعی برای مردم یک کشور یا کشورهای مختلف جهان دارند. آنها به مجرد اینکه احساس کنند فلان جنس در فلان منطقه نسبت به منطقه دیگر ارزان تر است به سوی آن منطقه هجوم می آورند و اجناس اضافی آن منطقه را به منطقه ای که آن جنس کمیاب است می برند تا سودی عایدشان شود؛ ولی این سود انگیزه ای برای بهره مندی هر دو نقطه می گردد.

آن گاه امام علیه السلام دستور دیگری به مالک درباره بازرگانان و صنعت گران داده می فرماید: «کارهای آنها را پیگیری کن و سامان ده چه آنها که در حضور تو (و مرکز فرمانداریت) زندگی می کنند و چه آنها که در گوشه و کنار کشور هستند»؛ (و تَفَقَّدْ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِكَ وَ فِي حَوَاشِي بِلَادِكَ).

درست است که حکومت نباید امر تجارت و صنعت را به دست گیرد، بلکه بهترین راه آن است که آن را به بخش خصوصی واگذار کند؛ ولی با این حال نباید جهات حمایتی و هدایتی را از آنها دریغ دارد، زیرا غالباً بدون حمایت و هدایت حکومت به مشکلات زیادی برخورد می کنند که دامنه آن عموم مردم را دربر می گیرد. به همین دلیل اقتصاددان های آگاه در دنیای امروز به همین امر توصیه می کنند که دولت بی آنکه خود تاجر و صنعتگر باشد باید از آنها حمایت کند و در موارد لازم نظارت و هدایت آنها را نیز به عهده بگیرد و این کار نقش مهمی در موفقیت تجارت و صنعت خواهد داشت.

ولی گاه می شود که تجار از مسیر سالم خود منحرف شده برای دست یابی به سود بیشتر بازار سیاه ایجاد می کنند یا به سراغ احتکار می روند یا با ایجاد واسطه های غیر ضروری عملاً نرخ کالاها را بالا می برند یا برای اهداف سیاسی،

کشوری را در محاصره اقتصادی و به صورت ایزاری برای دست سیاست مداران قرار می دهند و گاه بالعکس سیاست مداران به صورت ایزاری در دست آنها عمل می کنند. آن گونه که در دنیای امروز بسیار دیده می شود.

به همین دلیل امیر مؤمنان علیه السلام در ذیل این جملات به آنها هشدار داده و خطاب به مالک می فرماید: «بدان با تمام آنچه گفتم در میان آنها جمع کثیری هستند به شدت تنگ نظر و بخیل زشت کار و احتکار کننده مواد مورد نیاز مردم و اجحاف کننده در تعیین قیمت ها و اینها موجب زیان برای توده مردم و عیب و ننگ بر زمامدارانند»؛ (وَ اعْلَمَ - مَعَ ذَلِكَ - أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضَيْقًا (۱) فَاحْشًا، وَ شُحًّا (۲) قَبِيحًا، وَ احْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ، وَ تَحَكُّمًا فِي الْبَيَاعَاتِ (۳)، وَ ذَلِكَ بَابٌ مَضْرُوبٌ لِلْعَامَّةِ وَ عَيْبٌ عَلَى الْوَلَاهِ).

امام در این تعابیر کوتاه و پرمعنا چهار نقطه ضعف مهم را که ممکن است دامنگیر تجار و صنعتگران شود بر می شمارد:

یکم: تنگ نظری فاحش، اشاره به آنها که انحصار طلبند و تنها به منافع خود می اندیشند و حاضر نیستند دیگری در تجارت و صنعت پرورش پیدا کند.

دوم: بخل قبیح، اشاره به کسانی که حاضر نیستند چیزی از درآمد خود را در کارهای خیر و به نفع محرومان جامعه مصرف کنند.

سوم: احتکار که سبب می شود اجناس را هنگام فراوانی ارزان بخرند و برای روز کمیابی انبار کنند تا بسیار گران بفروشند.

چهارم: تحکم بر قیمت گذاری ها بدون توجه به منافع مردم و قدرت خرید

ص: ۵۲

۱- ۱). «ضیق» در اینجا به معنای سخت گیری در معامله است

۲- ۲). «شح» همان گونه که راغب در کتاب مفردات آورده به معنای بخل توأم با حرص است که به صورت عادت در آمده

۳- ۳). «البياعات» جمع «بیاعه» بر وزن «زیاره» به معنای متاع است و منظور از «تحکم در بیاعات» تعیین نرخ ظالمانه برای متاع

آنها، به این ترتیب که از طرق مختلف برای ایجاد بازار سیاه و بالا بردن نرخ ها به صورت کاذب تلاش کنند و گاه دست به دست یکدیگر بدهند تا قیمت ها را به طور مصنوعی بالا نگه دارند.

این چهار عیب بزرگ است که در دنیای دیروز به صورت کم رنگ و در دنیای امروز به صورت پررنگ در امر تجارت و صنعت خودنمایی می کند.

در ضمن امام علیه السلام تأکید می کند که اگر این گونه مسائل در امور اقتصادی راه یابد دو مشکل بزرگ پیدا می شود:

۱. اینکه توده های مردم در تنگنای اقتصادی قرار می گیرند و سبب نارضایتی آنها از حکومت می شود همان چیزی که ممکن است به شورش های خطرناک بینجامد.

۲. اینکه لکه ننگی بر دامن حکومت می نشیند و دلیل بر بی کفایتی و عدم مدیریت او خواهد بود، زیرا حل مشکلات اقتصادی از مهم ترین یا مهم ترین وظیفه حکومت است. اگر در این قسمت وا بماند کارهای دیگر او مردم را راضی نخواهد ساخت.

امام علیه السلام در ادامه این سخن چند دستور درباره مسائل اقتصادی می دهد و از احتکار شروع می کند می فرماید: «از احتکار (به شدت) جلوگیری کن، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن منع فرمود»؛ (فَمَنْعَ مِنَ الْإِحْتِكَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- مَنَعَ مِنْهُ).

احتکار به معنای گردآوری احتیاجات مردم و ذخیره کردن و به انتظار گرانی نشستن و منافع کلان بردن است و در اصل از ریشه حَكَرَ (بر وزن مکر) به معنای ظلم و ستم و بدرفتاری گرفته شده و از آنجایی که احتکار طعام از روشن ترین مصداق های ظلم و بدرفتاری است این واژه بر آن اطلاق شده است.

در فقه اسلام بحث مشروحو درباره احتکار آمده و همه فقهای اسلام آن را

حرام شمرده اند و روایات بسیاری در این زمینه وارد شده از جمله در حدیثی که در کتب اهل سنت و امامیه وارد شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْمُحْتَكِرُ مَلْعُونٌ؛ محتکر رانده در گاه خداست». (۱)

در حدیث دیگری از امام امیر المؤمنین در غررالحکم آمده است: «الْمُحْتَكِرُ الْبَخِيلُ جَامِعٌ لِمَنْ لَمَّا يَشْكُرُهُ وَقَادِمٌ عَلَيَّ مَنْ لَأَ يَعِذِرُهُ؛ محتکر بخیل ثروتی جمع می کند برای وارثانی که هرگز از او راضی نخواهند شد و بر خدایی (در محشر) وارد می شود که او را معذور نخواهد داشت». (۲)

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «يَقُومُ الْمُحْتَكِرُ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ يَا كَافِرٌ تَبَوَّأَ مَقْعِدَكَ مِنَ النَّارِ؛ شخص محتکر در روز قیامت در حالی محشور می شود که در پیشانی او نوشته شده است: ای کافر جایگاه خودت را در آتش دوزخ انتخاب کن». (۳)

در اینکه احتکار مخصوص مواد غذایی است یا همه احتیاجات مردم را شامل می شود، حکومت اسلامی با محتکر چگونه برخورد کند و اموال احتکار شده را با چه شرایطی در اختیار توده های مردم نیازمند گذارد گفت و گوهای زیادی در فقه شده است که اینجا محل شرح آن نیست. همین قدر باید دانست که احتکار از بدترین مفسد اقتصادی است که اسلام از آن به شدت نهی کرده و همان گونه که در ادامه همین عهدنامه می آید برای محتکران مجازات قائل شده است.

دومین دستوری را که امام به مالک اشتر در زمینه مسائل اقتصادی می دهد این است که می فرماید: «باید معاملات با شرایط آسان صورت گیرد: با موازین عدل و نرخ هایی که نه به فروشنده زیان رساند و نه به خریدار»؛ (وَلْيَكُنِ الْبَيْعُ بَيْعًا

ص: ۵۴

۱-۱. بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۲۹۲

۲-۲. غررالحکم، ح ۸۲۰۵

۳-۳. کنز العمال، ح ۴۳۹۵۸

سَمَحًا (۱): بِمَوَازِينٍ عَدْلٍ وَ أَسْعَارٍ (۲) لَا تُجْحَفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَ الْمُبْتَاعِ (۳).

امام علیه السلام در این جمله کوتاه و پر معنا نخست دستور کلی می دهد که معاملات با شرایط آسان باید انجام گیرد، آن گاه آن را به شکل مشروح تر در دو جمله بیان می فرماید: نخست اینکه میزان های سنجش باید عادلانه باشد؛ کم فروشی و تقلب در کار نباشد و دیگر اینکه قیمت ها باید متعادل گردد و معنای تعادل در قیمت ها آن است که هم از تولید کننده حمایت کنند و هم از مصرف کننده، زیرا هر گاه تنها به نفع مصرف کننده باشد و تولید کنندگان زیان ببینند دست از تولید می کشند و این خود مایه گرانی و کمبود اجناس می شود و اگر تنها جانب تولید کننده در نظر گرفته شود و با منافع زیاد اجناس خود را عرضه کنند مصرف کنندگان به زحمت می افتند.

بسیاری از فقیهان و دانشمندان از این جمله امام علیه السلام استفاده کردند که حکومت اسلامی حق قیمت گذاری را در مواردی که لازم می بیند دارد و اگر نرخ هایی برای مواد غذایی و غیر آن تعیین کند همه مردم باید آن را معتبر بشمارند و تخلف از آن ممنوع است.

البته در روایاتی از قیمت گذاری نهی شده و قیمت ها بر اساس عرضه و تقاضا گذارده شده، از جمله در حدیثی می خوانیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از کنار جمعی از محتکران عبور می کرد. دستور داد انبارهای آنها را بکشایند و اجناسشان را در بازار عرضه کنند. کسی به حضرت عرض کرد: چه خوب است قیمت آن را نیز تعیین کنید. پیغمبر خشمگین شد فرمود: «أَنَا أَقْوَمٌ عَلَيْهِمْ؟ إِنَّمَا السُّعْرُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَزْفَعُهُ إِذَا شَاءَ وَ يَخْفِضُهُ إِذَا شَاءَ؛ آیا من قیمت را تعیین کنم؟ قیمت به دست

ص: ۵۵

۱-۱). «سَمَح» به معنای آسان گرفتن و سخاوت نمودن است

۲-۲). «أَسْعَار» جمع «سعر» بر وزن «شعر» به معنای نرخ اجناس است

۳-۳). «الْمُبْتَاع» به معنای مشتری و خریدار است

خداست هر زمان بخواهد آن را بالا می برد و هر زمان بخواهد پایین می آورد». (۱)

این جمله اشاره لطیفی است به همان مسأله عرضه و تقاضا که به طور طبیعی قیمت ها را تعیین می کند؛ یعنی اساس در نرخ گذاری همان عرضه و تقاضاست؛ ولی در موارد خاصی حکومت اسلامی می تواند دخالت کند و قیمت ها را تحت کنترل درآورد.

حضرت در پایان این بخش می فرماید: «هر گاه کسی بعد از نهی تو از احتکار دست به چنین کاری زند او را کیفر ده؛ ولی هرگز در مجازات زیاده روی نکن»؛ (فَمَنْ قَارَفَ (۲) حُكْرَهُ بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَكَفَّلْ بِهِ (۳)، وَ عَاقِبُهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ).

اگر چه «قارف» از ریشه «مقارفه» به معنای اکتساب و به دست آوردن چیزی به کار می رود؛ ولی با توجه به اینکه از ریشه قَرْف (بر وزن حرف) به معنای کندن پوست از درخت و مانند آن است ممکن است در اینجا اشاره به این نکته باشد که محتکران در واقع با عملشان پوست نیازمندان و فقرا را می کنند و به همین دلیل مستحق مجازات اند.

تعبیر به «نکَل»؛ (مجازات کن) از ماده «تنکیل» و از ریشه نَكَلَ (بر وزن اَكَلَ) به معنای لجام حیوان گرفته شده نشان می دهد که منظور از این مجازات همان مجازات بازدارنده است که از آن تعبیر به تعزیر می شود. هدف انتقام جویی نیست بلکه هدف آن است که محتکر را از تکرار عمل بازدارند و دیگران هم عبرت گیرند و به سراغ احتکار نروند.

به هر حال تصریح به مجازات محتکر دلیل روشنی است که احتکار از گناهان کبیره است، زیرا تعزیر تنها در گناهان کبیره آمده است.

ص: ۵۶

۱- ۱). من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۶۵، ح ۳۹۵۵

۲- ۲). «قَارَفَ» از ریشه مقارفه به معنای نزدیک شدن به چیزی یا ارتکاب عملی است

۳- ۳). «نَكَلَ بِهِ» یعنی او را کیفر ده از ریشه «تنکیل» به معنای کیفر و مجازات دادن گرفته شده است

تعبیر به «فِي غَيْرِ إِشْرَافٍ» اشاره به مطلبی در باب تعزیرات در فقه است که تعزیر باید متناسب با گناه مجرم باشد و اینکه گفته اند به اختیار حاکم شرع است منظور اختیار در انتخاب مجازات مناسب گناه است.

در نسخه تحف العقول و تمام نهج البلاغه که گزینش مرحوم سید رضی در آن نیست، جمله اضافه ای دیده می شود که امام علیه السلام در ذیل آن فرموده اند: «فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَعَلَ ذَلِكَ؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز درباره محتکر اقدام به مجازات فرمود».

نکته: احتکار در شریعت اسلامی

احتکار در شریعت اسلامی

حرام بودن احتکار در میان علمای اهل سنت مورد اتفاق و اجماع است، همان گونه که در کتاب الموسوعه الفقهیه الكويتیه (۱) آمده است؛ ولی در ظاهر چنین به نظر می رسد که فقهای امامیه در آن اختلاف نظر دارند؛ گروهی آن را مکروه می دانند و گروهی حرام و بعضی معتقدند که دارای احکام خمس است (۲)؛ ولی با دقت در ادله این اقوال روشن می شود که نزاع لفظی است همان گونه که صاحب جواهر در پایان این بحث آورده است، زیرا آن کس که قائل به حرمت است منظورش احتکاری است که سبب ضرر و زیان توده مردم مسلمان می شود همان گونه که در کلام امیرمؤمنان در همین فصل از عهدنامه آمده بود: «وَذَلِكَ بَابٌ مُضَرِّهِ لِلْعَامَّةِ» و همان گونه که در ذیل همین فصل اشاره به مجازات محتکران شده بود.

آنها که مانند مرحوم محقق در شرایع و جمعی دیگر احتکار را مکروه

ص: ۵۷

۱- ۱). الموسوعه الفقهیه الكويتیه، ج ۲، ص ۹۰

۲- ۲). به کتاب جواهرالکلام، ج ۲۲، ص ۴۷۷ به بعد و کتاب مهذب الاحکام، ج ۱۶، ص ۳۰ به بعد مراجعه شود

دانسته اند ناظر به ذخیره کردن اجناسی هستند که در شرایط خاص سبب ضرر و زیانی به مردم نمی شود، بلکه قیمت ها کمی ترقی می کند.

از جمله شواهدی که نشان می دهد احتکار به معنای بالا- حرام است اینکه فقها اتفاق نظر دارند امام المسلمین (حکومت اسلامی) حق دارد محتکر را به فروش مجبور کند که اگر احتکار مکروه باشد اجبار بر بیع معنا ندارد. این اجبار نشان می دهد احتکار حرام ناظر به مواردی است که اگر محتکر مجبور به فروش نشود مردم در تنگنای شدید برای به دست آوردن نیازهایشان گرفتار می شوند

جالب اینکه مرحوم شیخ در مبسوط (بنا به نقل شهید ثانی در کتاب مسالک) در کتاب الاطعمه می گوید: «هرگاه صاحب طعام (در موارد اضطرار مردم) از بذل طعام خودداری کند مگر به زیادت از قیمت اگر شخص مضطر قادر باشد با او می جنگد اگر مضطر کشته شود مظلوم است و دیه او باید پرداخت شود و اگر مالک طعام کشته شود خون او هدر است و اگر قادر به جنگیدن با او نباشد یا قادر باشد و نخواهد کار به خون ریزی برسد می تواند از طریق حيله با او وارد شود و طعام را به قیمتی که او می گوید (هرچند بسیار زیاد) بدون قصد جدی خریداری کند ولی بعداً تنها قیمه المثل را پردازد». (۱)

ص: ۵۸

ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَمَّا حِيلَ لَهُمْ، مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَى وَالزَّمْنَى، فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًّا، وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسِمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ، وَقِسِمًا مِنْ غَلَّتِ صِيَّ وَافِي الْأَسِيَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى، وَكُلُّ قَدِ اسْتُرِعِيَ حَقَّهُ؛ وَلَا يَسْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ، فَإِنَّكَ لَاتُعْذِرُ بِتَضْيِيعِكَ التَّائِفَةَ لِأَحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهِمِّ. فَلَمَّا تُشَخِّصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ، وَلَا تُصَيِّرْ مَرْمَزَكَ لَهُمْ، وَتَفْقِدَ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ، وَتَحْقِرُهُ الرِّجَالُ؛ فَفَرِّغْ لِأَوْلِيَّكَ ثِقَّتَكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالتَّوَاضِعِ، فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ، ثُمَّ اعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ، فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَّةِ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ. وَكُلُّ فَاغْذِرْ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْذِيهِ حَقَّهُ إِلَيْهِ.

وَتَعَهَّدْ أَهْلَ الْيَتِيمِ وَذَوِي الرَّقَةِ فِي السَّنِّ مِمَّنْ لَمَّا حِيلَ لَهُ وَلَا يَنْصِبُ لِلْمَسِيئَةِ نَفْسَهُ، وَذَلِكَ عَلَى الْوُلَمَاءِ ثَقِيلٌ، وَالْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ؛ وَقَدْ يُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَوَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ.

ترجمه

سپس (امام علیه السلام فرمود:) خدا را خدا را (در نظر داشته باش) درباره طبقه پایین اجتماع؛ همان ها که راه چاره ای (حتی برای معیشت ساده) ندارند. آن ها مستمندان و نیازمندان و ته دستان و از کار افتادگان هستند و (بدان) در این طبقه گروهی قانع اند (و به آنچه به آنها بدهند اکتفا می کنند) و گروهی دیگر کسانی هستند که سؤال می کنند (و در برابر کمک هایی که به آنها می شود گاه اعتراض دارند) آنچه را خداوند درباره حق خود نسبت به آنها به تو دستور داده است

ص: ۵۹

حفظ کن؛ بخشی از بیت المال مسلمین و قسمتی از غلات خالصه جات اسلامی را در هر شهر (و آبادی) به آنها اختصاص ده، زیرا آنها که دورند به مقدار کسانی که نزدیک اند سهم دارند و تو مأموری که حق همه آنها را رعایت کنی. هرگز غرور و سرمستی زمامداری، تو را به خود مشغول نسازد (و از رسیدگی به کار آنها باز ندارد) زیرا هرگز به بهانه کارهای فراوان و مهمی که انجام می دهی از ترک خدمات کوچک معذور نیستی. نباید هم خود را از آنها برگیری و روی از آنان برگردانی (و بی اعتنایی کنی) و نسبت به کارهای کسانی که دسترسی به تو ندارند و مردم به دیده تحقیر به آنها می نگرند، (حتی) رجال حکومت نیز آنها را کوچک می شمرد (با دقت) بررسی کن و برای این کار، فرد (یا افراد) مورد اطمینانی را که خداترس و متواضع باشند برگزین تا وضع آن ها را به تو گزارش دهند. سپس با این گروه آن گونه رفتار کن که به هنگام ملاقات پروردگار (در روز قیامت) عذرت پذیرفته باشد چرا که از میان رعایا، این گروه از همه به احقاق حق نیازمندترند و باید در ادای حق هر فردی از آنان در پیشگاه خدا عذر و دلیل داشته باشی به گونه ای که حتی حق یک فرد هم ضایع نشود.

به کار یتیمان و پیران از کار افتاده که هیچ راه چاره ای ندارند و نمی توانند دست نیاز خود را به سوی مردم دراز کنند رسیدگی کن، گرچه انجام این امور (درباره قشر محروم و نیازمند) بر زمامداران سنگین است، ولی ادای حق تمامش سنگین است و گاه خداوند تحمل حق را بر اقوامی سبک می سازد؛ اقوامی که طالب عاقبت نیک اند و خویش را به استقامت و شکیبایی عادت داده و به صدق وعده های الهی اطمینان دارند.

شرح و تفسیر: بسیار مراقب قشر محروم باش

بسیار مراقب قشر محروم باش

آن گاه امام علیه السلام به سراغ آسیب پذیرترین قشر جامعه می رود و درباره آنها تأکید

زیادی دارد که در بخش های گذشته تا این حد نبود. به همین دلیل آن را با «اللَّهُ اللَّهُ» آغاز می کند می فرماید: «سپس خدا را خدا را (در نظر داشته باش) درباره طبقه پایین اجتماع؛ همان ها که راه چاره ای (حتی برای معیشت ساده) ندارند»؛ (ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ)

سپس امام آن ها را به شکل مشروح تر - به عنوان ذکر تفصیل بعد از اجمال - بیان کرده می فرماید: «آن ها مستمندان و نیازمندان و ته دستان و از کار افتادگان هستند»؛ (مِنَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُحْتَاجِينَ وَ أَهْلِ الْبُؤْسِ (۱) وَ الزَّمَنِيِّ (۲)).

گروه اول؛ یعنی مساکین کسانی هستند که از شدت فقر گویی به زمین چسبیده اند و توان برخاستن ندارند و گروه دوم؛ یعنی محتاجان، نیازمندی که در حد مسکین نیستند؛ ولی از نظر زندگی و معیشت گرفتارند و گروه سوم یعنی اهل بؤس به فقیرانی گفته می شود که فقرشان از همه بیشتر است؛ همان گونه که در حدیثی در اصول کافی از امام صادق علیه السلام آمده است که در تفسیر بائس می فرماید او از همه فقیرتر و تنگدست تر است: (وَ الْبَائِسُ أَجْهَدُهُمْ) (۳) و گروه چهارم «زَمَنِي» به کسانی گفته می شود که بر اثر بیماری از کار افتاده اند و به این ترتیب امام تمام افرادی را که گرفتار فقر و تنگدستی هستند با توجه به سلسله مراتب آنها مورد توجه دقیق قرار داده است. گویا امام با این تقسیم بندی می خواهد اولویت ها را برای مالک در مورد کمک کردن به نیازمندان گوشزد کند تا آن ها که بیشتر با فقر دست به گریبانند بیشتر مورد توجه واقع شوند.

سپس امام به تقسیم دیگری درباره این قشر جامعه پرداخته می فرماید:

ص: ۶۱

۱- ۱). «بُؤْسِي» از ریشه «بُؤْس» گرفته شده که به معنای شدت فقر است، در مقابل «بَأْس» که به معنای شجاعت است

۲- ۲). «زَمَنِي» جمع «زَمِن» (به کسر میم) به معنای کسی است که به بیماری هایی گرفتار شده که او را از کار انداخته است

۳- ۳). کافی، ج، ۳، ص ۵۰۱، ح ۱۶

«و (بدان) در این طبقه گروهی قانع اند (و به آنچه به آنها بدهند اکتفا می کنند) و گروهی دیگر کسانی هستند که سؤال می کنند (و در برابر کمک هایی که به آنها می شود گاه اعتراض دارند)؛ (فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَ مُعْتَرًّا) .

بعضی نیز «قانع» را به معنای فقیرانی تفسیر کرده اند که زبان سؤال دارند و در مقابل آن ها «مُعْتَرًّا» است که بدون سؤال حال خود را نشان می دهند و با زبان حال تقاضای کمک می کنند.

امام با این تعبیر می خواهد به مالک گوشزد کند که مبدا از ناسپاسی و اعتراض نیازمندان ناراحت شود زیرا طبیعی است شخص نیازمند گاه از کوره بیرون می رود و عقده ها و ناراحتی های خود را حتی در برابر فردی که به او نیکی کرده آشکار می سازد.

در ادامه سخن تأکید کرده و می فرماید: «آنچه را خداوند درباره حق خود نسبت به آنها به تو دستور داده است حفظ کن»؛ (وَ اخْفِظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ) .

اشاره به اینکه خداوند تأکیدهای فراوانی درباره آنها کرده و این حق پروردگار است که باید آن را با دقت رعایت کند. آن گاه امام بعد از این تأکیدات چند دستور درباره رعایت حقوق این قشر محروم جامعه اسلامی می دهد.

نخست می فرماید: «بخشی از بیت المال مسلمین و قسمتی از غلات خالصه جات اسلامی را در هر شهر (و آبادی) به آنها اختصاص ده، زیرا آنها که دورند به مقدار کسانی که نزدیک اند سهم دارند و تو مأموری که حق همه آنها را رعایت کنی»؛ (وَ اجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكِ، وَ قِسْمًا مِنْ غَلَاتِ صَوَافِي (۱))

ص: ۶۲

۱ - ۱). «صَوَافِي» جمع «صافی» به معنای زمین هایی است که به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاده یا از طریق دیگری در اختیار حکومت اسلامی قرار گرفته است. این زمین ها که عمدتاً همان زمین های خراجی است، درآمدش به همه مسلمانان تعلق دارد. و تعبیر به «صافی» برای آن است که آن را جزء خالصه جات حکومت می دانستند که اشخاص حق خاصی در آن نداشتند

الْإِسْلَامَ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَذْنَى، وَكُلٌّ قَدْ اسْتُرْعِيَتْ حَقَّهُ).

امام علیه السلام در اینجا به دو نکته اشاره می کند:

نخست اینکه بخشی از بیت المال و بخشی از درآمد اراضی خراجیه (زمین هایی که در فتوحات اسلامی به دست لشکر اسلام افتاده) باید به مساکین و نیازمندان و از کار افتادگان اختصاص یابد. گرچه در دنیای امروز در بودجه کشورهای مختلف چنین پیش بینی هایی شده است؛ ولی به گفته مرحوم مَعْتَبَه در شرح نهج البلاغه، در هزار و سیصد سال قبل دولتی را سراغ نداریم که مقید باشد سهمی از خزانه دولت را به نیازمندان و محرومان اختصاص دهد و این یکی از نشانه های عظمت اسلام است. (۱)

دیگر اینکه بر خلاف آنچه در مورد بخشی از بیت المال معمول بوده که میان حاضران تقسیم می شده، امام علیه السلام تأکید می فرماید که بخش مربوط به محرومان همه نیازمندان را شامل می شود چه آنها که در مرکز حکومت اسلامی می زیستند و چه آن ها که در دورترین نقاط زندگی می کردند، زیرا اراضی خراجیه تقریباً در تمام مناطق بود و می بایست از درآمد آن، بخشی صرف رفع نیازمندی این نیازمندان شود و به این ترتیب باید تمام مسلمانان نیازمند در سراسر کشور اسلامی زیر پوشش این کمک بیت المال باشند.

جمله «لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَذْنَى» اشاره به این است که حاکم اسلامی مجاز نیست برای حاضران در مرکز حکومت امتیازی نسبت به افراد دور دست قائل شود.

این نکته شایان دقت است که «صَوَافِي» جمع «صَافِيَه» به معنای اراضی اختصاصی است و هنگامی که اضافه به اسلام شود تمام زمین های «مفتوح عَنَوَه» و به تعبیر دیگر زمین های خراجیه را شامل می گردد و از اینجا روشن می شود که

ص: ۶۳

آنچه ابن ابی الحدید در تفسیر این واژه گفته که منظور از «صوفی» خالصه جاتی بوده که مخصوص پیغمبر اکرم بوده و آن را به معنای اراضی «غیر مفتوح عنوه» تفسیر کرده صحیح نیست (۱)، زیرا در اینجا سخن از «صوفای الإسلام» است نه «صوفای رسول الله» به علاوه زمین های غیر خراجی نیز اختصاص به پیغمبر اکرم نداشت، بلکه برای آن مصارفی بود که در آیه هفتم سوره «حشر» آمده و از آن جمله یتیمان و مساکین و ابن سبیل نیز هست. و ابن ابی الحدید این آیه را رها کرده و به سراغ آیه خمس رفته است که ارتباطی به بحث ما ندارد، زیرا غنایم جنگی شامل زمین های فتح شده نمی شود.

حضرت در سومین دستور می فرماید: «هرگز غرور و سرمستی زمامداری، تو را به خود مشغول نسازد (و از رسیدگی به کار آنها باز ندارد) زیرا هرگز به بهانه کارهای فراوان و مهمی که انجام می دهی از ترک خدمات کوچک معذور نیستی»؛ (وَلَا يَسْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ (۲)، فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْيِيعِكَ التَّافَةَ (۳) لِأَحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهِمِّ).

امام علیه السلام در اینجا نخست به مالک اشتر هشدار می دهد که گاه می شود سرمستی مقام و غرور حاصل از آن انسان را به خود مشغول می دارد به گونه ای که وظایف خود را فراموش می کند و نیز هشدار می دهد مبادا گمان کنی که اگر به امور مهم نیازمندان رسیدگی کردی در ترک امور غیر مهم معذور هستی. چنین نیست؛ بلکه همه امور آنها باید مورد نظر باشد از کوچک تا بزرگ و ای بسا تضييع کار کوچکی سبب مصائب بزرگی شود و یا لا اقل مایه شکستن قلب آنها گردد.

ص: ۶۴

۱- ۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۸۶

۲- ۲). «بَطْرٌ» بر وزن «بشر» به معنای طغیان و غرور بر اثر فزونی نعمت است و ترک شکرگزاری در معنای آن نهفته شده است

۳- ۳). «تَافَهُ» به معنای چیز قلیل و کم ارزش از ریشه «تَفَهُ» بر وزن «ثمر» به معنای کاستی و قلت گرفته شده است

این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا داده شده که مفهوم کلام امام این است که اشتغال به کارهای مهم کشور اسلام نمی تواند عذری برای ترک رسیدگی به کارهای فقرا و حاجتمندان شود؛ ولی این تفسیر با توجه به جمله «بِتَضْيَعِكَ التَّافِهَ» بعید به نظر می رسد، زیرا امام هرگز رسیدگی به حال نیازمندان را «تافه»؛ (کوچک و بی ارزش) نمی شمرد.

آن گاه در چهارمین و پنجمین دستور می فرماید: «نباید هم خود را از آنها برگیری و روی از آنان برگردانی (و بی اعتنایی کنی)»؛ (فَلَا تُشْخِصْ (۱) هَمَّكَ عَنْهُمْ وَ لَا تُصَعِّرْ (۲) خَدَّكَ لَهُمْ).

به این ترتیب امام علیه السلام نخست دستور می دهد که بخش مهمی از هم و غم او متوجه حال نیازمندان باشد و سپس دستور می دهد که با برخورد خوب و چهره گشاده با آنان روبه رو گردد، درخواست های آنها را بشنود و به آن ترتیب اثر دهد.

در ششمین دستور به مطلب مهم دیگری اشاره کرده می فرماید: «نسبت به کارهای کسانی که دسترسی به تو ندارند و مردم به دیده تحقیر به آنها می نگرند، (حتی) رجال حکومت نیز آنها را کوچک می شمردند (با دقت) بررسی کن و برای این کار، فرد (یا افراد) مورد اطمینانی را که خداترس و متواضع باشند برگزین تا وضع آن ها را به تو گزارش دهند»؛ (وَ تَقَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ (۳) الْعُيُونُ، وَ تَحَقِّرُهُ الرِّجَالُ، فَفَرِّغْ (۴) لِأَوْلَادِكَ ثِقَتَكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَ التَّوَّاضِعِ،

ص: ۶۵

۱- ۱). «لَا تُشْخِصْ» از ریشه «اشخاص» در اصل به معنای تیر زدن در نقطه بالاتر از هدف است و سپس به خارج ساختن و بیرون کردن اطلاق شده، بنابراین جمله «فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ» مفهومش این است که فکر خود را از گروه نیازمند بیرون مبر

۲- ۲). «تُصَعِّرُ» از ریشه «صَعْر» در اصل یک نوع بیماری است که به شتر دست می دهد و گردن خود را کج می کند و جمله «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ» یعنی با بی اعتنایی از ایشان روی مگردان

۳- ۳). «تَقْتَحِمُ» از ریشه «اِقْتِحَام» در اصل به معنای داخل شدن در کار شدید و پر زحمت است و جمله «تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ» مفهومش این است که از بس کوچک هستند چشم ها به زحمت آنها را می نگرند

۴- ۴). «فَرِّغْ» از ریشه «فَرَاغَ» بر وزن «بلاغ» در اصل به معنای خالی شدن ظرف و مانند آن است و هنگامی که به باب تفعیل برود به معنای خالی کردن می آید. سپس این واژه در مورد کسی که فکر خود را از همه چیز خالی می کند و تنها به یک موضوع می اندیشد استعمال شده است

فَلْيَرْفَعِ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ).

جمله «مِمَّنْ تَفْتَحُهُمُ الْعُيُونُ» اشاره به کسانی است که توده مردم به آنان چندان اعتنایی ندارند و آنها را کوچک می‌شمارند.

جمله «تَحْقِرُهُ الرِّجَالُ» اشاره به این است که مردان حکومت نیز آنها را در خور اعتنا نمی‌دانند.

تعبیر به «فَرَّغَ» اشاره به این است که کسی را که برای شناسایی این افراد انتخاب می‌کنی باید تمام هم و غمش همین کار باشد نه اینکه در کنار کارهای دیگر به این کار هم رسیدگی کند.

در ضمن امام علیه السلام برای مأموران بازرسیِ حال نیازمندان و شناسایی آنها سه وصف ذکر فرموده است: مورد اعتماد و اطمینان باشند، خدا ترس و متواضع باشند.

امام علیه السلام در توصیه هفتم می‌فرماید: «سپس با این گروه آن گونه رفتار کن که به هنگام ملاقات پروردگار (در روز قیامت) عذرت پذیرفته باشد، چرا که از میان رعایا، این گروه از همه به احقاق حق نیازمندترند؛ (ثُمَّ اعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْدَارِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ، فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَّةِ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ).

به این ترتیب امام علیه السلام مالک اشتر را از مسئولیت عظیمی که روز قیامت در پیشگاه پروردگار نسبت به ادای حقوق این گروه دارد هشدار می‌دهد و علت این هشدار و سنگینی این مسئولیت را چنین می‌داند که آنها از همه نیازمندتر به احقاق حقند، زیرا اولاً آنها قشر محروم جامعه هستند و ثانیاً قدرت دفاع از خویشان ندارند و حتی بسیاری از آنان راه دادگاه و محکمه قضا را بلد نیستند و قاضی را نمی‌شناسند و اگر زمامدار مراقب حقوق آنان نباشد ضایع خواهند شد.

از آنجا که ممکن است کسی فکر کند من حق اکثریت آنها را ادا کرده ام و عدم رسیدگی به جمع اندکی از آنان مشکل ایجاد نمی کند، امام هشدار می دهد که باید به حق فرد فرد آنها رسیدگی کنی. می فرماید: «باید در ادای حق هر فردی از آنان در پیشگاه خدا عذر و دلیل داشته باشی به گونه ای که حتی حق یک فرد هم ضایع نشود»؛ (وَ كُلُّ فَأَعِذِرْ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْدِيهِ حَقَّهُ إِلَيْهِ).

امام خود بهترین نمونه و برگزیده ترین اسوه و پیشوا در این قسمت بود. تمام عمرش در خدمت محرومان گذشت و هرگز از حال آنها غافل نشد و حتی این صفت را در عصر حیات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به طور بارز داشت، لذا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حق او فرمود: «يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ قَدْ زَيَّنَكَ بِزِينَةِ لَمْ يُزَيِّنِ الْعِبَادَ بِزِينَةٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَهَا زَيَّنَكَ بِالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا وَ جَعَلَكَ لَا تَزُؤُ مِنْهَا شَيْئاً وَ لَا تَزُؤُ مِنْكَ شَيْئاً وَ وَهَبَ لَكَ حُبَّ الْمَسَاكِينِ فَجَعَلَكَ تَرْضَى بِهِمْ أَتْبَاعاً وَ يَرْضَوْنَ بِكَ إِمَاماً؛ ای علی خداوند تو را به زیوری آراسته است که هیچ یک از بندگانش را به زیوری از این محبوب تر نیاراسته، تو را مزین به زینت زهد (و بی اعتنایی به) دنیا نمود، آن چیزی از تو نمی کاهد و تو نیز چیزی از آن کم نمی کنی و محبت مساکین را به تو بخشید آن گونه که تو از اینکه آنها پیروان تو باشند خوشودی و آنها نیز از اینکه امام و پیشوای آنها باشی خوشوندند». (۱)

آن حضرت در هشتمین توصیه درباره این قشر محروم درباره یتیمان و پیران از کار افتاده که از همه کس بیشتر نیازمند حمایت اند، می فرماید: «به کار یتیمان و پیران از کار افتاده که هیچ راه چاره ای ندارند و نمی توانند دست نیاز خود را به سوی مردم دراز کنند رسیدگی کن»؛ (وَ تَعَهَّدْ أَهْلَ الْيَتِيمِ وَ ذَوِي الرَّقَّةِ فِي السَّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ وَ لَا يَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ).

تعبیر به «ذَوِي الرَّقَّةِ فِي السَّنِّ» که اشاره به پیران از کار افتاده است می تواند از

ص: ۶۷

این جهت باشد که «رقت» گاه به معنای ضعف و ناتوانی آمده؛ یعنی آنها به سبب سن زیادشان ناتوان و افتاده شده اند و گاه به معنای نازکی آمده، زیرا پوست بدن به هنگام پیری نازک می شود. احتمال سومی نیز داده شده که منظور از «رقت» عواطف رقیق مردم نسبت به آنان به علت شدت کهولت باشد و جمع میان این احتمالات سه گانه نیز بعید به نظر نمی رسد، همان گونه که در آیات قرآن جمع میان تفاسیر مختلف ممکن است.

جمله «لَا يَنْصِبُ لِمَسْأَلِهِ نَفْسَهُ» اگر اشاره به یتیمان و پیران هر دو باشد مفهومی این است که آنها حتی توان سؤال را برای رفع حاجاتشان ندارند و اگر تنها وصف پیران باشد اشاره به این است که آنها به واسطه کبر سن سؤال و تقاضا را در شأن خود نمی دانند، همان گونه که در قرآن مجید درباره گروهی از نیازمندان آمده است: «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا»؛ افراد ناآگاه هنگامی که به چهره آنها می نگرند گمان می برند از اغنیا هستند؛ ولی تو با دقت در چهره آنان را می شناسی (و آثار فقر را در چهره آنان می نگری) آنها هرگز چیزی با اصرار از مردم نمی طلبند». (۱)

آن گاه امام علیه السلام در پایان این بخش با اشاره به تمام دستورات گذشته که درباره اقشار نیازمند جامعه بیان کرد می فرماید: «گرچه انجام این امور (درباره قشر محروم و نیازمند) بر زمامداران سنگین است، ولی ادای حق تماش سنگین است»؛ (وَذَلِكَ عَلَى الْوَلَاةِ ثَقِيلٌ، وَالْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ).

این تعبیر که تنها در این مورد آمده شاید اشاره به این باشد که در کار نیازمندان و محرومان دقت زیاد باید کرد و همان گونه که گفته شد، دور و نزدیک را باید در نظر داشت و لحظه ای از کار آنها غافل نگشت. این دقت با توجه به کثرت نیازمندان در جوامع انسانی کار سنگینی است.

ص: ۶۸

اضافه بر این خدمت کردن به گروه هایی که پیش از این اشاره شد به جهت خدماتی که در مقابل انجام می دهند آسان تر است؛ اما گروه نیازمندان باید به آنها خدمت شود بی آنکه انتظار خدمتی از سوی آنها باشد و این بر سنگینی کار می افزاید.

افزون بر اینها بسیاری از محرومان بر اثر فشار زندگی عصبانی و ناراحتند و تعبیرات تند و خشن و ناگواری بر زبان می رانند که تحمل آنها کار آسانی نیست. روی این جهات سه گانه امام هشدار می دهد که ادای حق این گروه بر زمامداران کار سنگینی است.

جمله «وَالْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ» اشاره به این است که ادای حقوق تنها در این مورد سنگین نیست؛ در همه جا سنگین است، زیرا غالباً بر خلاف خواسته نفس است و انسان ها به طور طبیعی به هنگام مزاحمت حقوق با یکدیگر جانب خویش را ترجیح می دهند.

امام در ادامه این سخن راه آسان شدن این امر سخت و سنگین را در چند جمله کوتاه و پرمعنا بیان می کند. می فرماید: «گاه خداوند تحمل حق را بر اقوامی سبک می سازد؛ اقوامی که طالب عاقبت نیک اند و خویش را به استقامت و شکیبایی عادت داده و به صدق وعده های الهی اطمینان دارند»؛ (وَقَدْ يُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ وَوَقَّعُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ).

جمله «طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ» اشاره به افراد دوراندیش، عاقبت نگر و طالب حسن عاقبت است. قرآن مجید نیز می فرماید: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ عاقبت نیک برای پرهیزکاران است. (۱)

جمله «صَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ» اشاره به این است که خود را به استقامت و شکیبایی وادار می کنند تا عادت و حالت آنها شود و جمله «وَوَقَّعُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ» اشاره به ایمان قوی آنها به معاد و وعده های الهی در حق نیکوکاران است.

ص: ۶۹

حمایت از نیازمندان در اسلام

همان گونه که در این بخش از عهدنامه امام امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر یا به تعبیر دیگر به همه زمامداران حق جو و حق طلب آمده بود، امام بیشترین تأکید را درباره قشر نیازمند جامعه فرمود و سفارش هایی را که درباره آنها ذکر کرد درباره هیچ یک از گروه هایی که دست اندر کار تولید و سوددهی و امتیث جامعه هستند نفرمود، هرچند به آنها نیز اهمیت فراوان داد با اینکه تصور بسیاری بر این است که از کارافتادگان اجتماع و نیازمندان بی دست و پا چون نقشی در تولید و پیشرفت جامعه ندارند نباید اهمیتی داشته باشند.

حتی در دنیای مادی، امروزه گروه هایی هستند که معتقدند از بین بردن آنها با یک طریق آسان و بدون درد کار شایسته ای است و بحث های مربوط به «آتانازی»؛ (مرگ از روی ترحم) مدافعان سرسختی دارد.

البته تفکرات مادی نتیجه ای جز این ندارد، زیرا به عقیده آنها این گروه تنها مصرف کننده و سربار جامعه اند؛ ولی از نظر ادیان آسمانی و مخصوصاً اسلام که بر محور مسائل اخلاقی و انسانی دور می زند و پرورش عواطف بشری را در سایه خدمت به این گروه می داند بیشترین تأکید برای رسیدگی به آنها شده است.

در جهان خلقت نیز چنین است: اگر مثلاً عضوی از بدن انسان آسیب ببیند و کارایی خود را موقتاً یا برای همیشه از دست بدهد قلب و سایر اعضا، خدمات به آن را هرگز تعطیل نمی کنند، بلکه گاهی قلب خون بیشتر و غذای فراوان تری به آنجا می فرستد و تا حد ممکن در ترمیم آن می کوشد.

اضافه بر این نباید فراموش کرد که بسیاری از این گروه روزگاری در خدمت جامعه بوده اند و گاه بهترین خدمات را ارائه داده اگر امروز به فراموشی سپرده شوند یا کسی تسریع در مرگ آنان را با قساوت و بی رحمی طالب باشد انگیزه

خدمت در دیگران که پایان کار خود را به این صورت می بینند ضعیف می شود.

افزون بر این نهایت بی انصافی است که در روز توانایی خدمت کنند و در روز ناتوانی محروم گردند و این سخن یادآور حدیث معروفی است که از مولا- علی علیه السلام نقل شده و در آن آمده است: «مَرَّ شَيْخٌ مَكْفُوفٌ كَبِيرٌ يَسْأَلُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا هَذَا فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَصِيرَانِي قَالَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتِعْمَلْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا كَبُرَ وَعَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ أَنْفَقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ؛ پیرمرد نابینای ناتوانی در حال عبور بود که از مردم درخواست کمک می کرد. حضرت فرمود: او کیست (که دست به سؤال دراز کرده؟) عرض کردند: مردی است نصرانی.

فرمود: در آن روز که قوی و توانا بود از وجود او استفاده کردید؛ اما امروز که پیر و ناتوان شده رهایش ساختید؟ باید از بیت المال مسلمین او را اداره کنید». (۱)

آنچه امام در این بخش از سخنانش فرموده با روایات زیادی که از رسول خدا و سایر معصومان علیهم السلام در زمینه کمک به نیازمندان وارد شده و آن را یکی از بزرگ ترین حسنات شمرده اند هماهنگ است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «مَنْ سَعَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَكَأَنَّمَا عَبَدَ اللَّهَ تِسْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ صَائِمًا نَهَارَهُ قَائِمًا لَيْلَهُ؛ کسی که برای انجام حاجت برادر مسلمانش تلاش و کوشش کند مانند آن است که خدا را نه هزار سال عبادت کرده باشد؛ تمام روزها را روزه بگیرد و شب را تا به صبح به عبادت برخیزد». (۲)

در حدیث دیگری از امام کاظم علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ يَسْعَوْنَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ هُمُ الْأَمْنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ خداوند بندگان در زمین دارد که برای رفع نیازهای مردم تلاش می کنند. آن ها در روز قیامت در امتیاز اند». (۳)

ص: ۷۱

۱- ۱). تهذیب، ج ۶، ص ۲۹۲، ح ۱۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۶۶

۲- ۲). بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۱۵، ح ۷۲

۳- ۳). همان مدرک، ص ۳۱۹، ح ۸۴

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: «مَنْ سَعَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ طَلَبَ وَجْهِ اللَّهِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ أَلْفَ أَلْفِ حَسَنَةٍ؛ کسی که برای انجام حاجت برادر مسلمانش کوشش کند و این کار را برای خدا انجام دهد خداوند متعال هزار هزار حسنه به او عطا می کند».^(۱)

ص: ۷۲

۱- ۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۳۳، ح ۱۱۰

وَاجْعَلْ لِذَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسِمًا تَفَرِّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ، وَتُقْعَدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ؛ حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ، لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَأَيُّوْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ. ثُمَّ احْتَمَلَ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ، وَنَحَّ عَنْهُمْ الضُّيْقَ وَالْأَنْفَ يَبْسُطُ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ. وَأَعْطَى مَا أَعْطَيْتَ هَنِيئًا، وَأَمْنَعِ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْدَارٍ.

ترجمه

برای کسانی که به تو نیاز دارند وقتی مقرر کن که شخصاً (و چهره به چهره) به نیاز آنها رسیدگی کنی و مجلسی عمومی و همگانی برای آنها تشکیل ده (و در آنجا بنشین و مشکلات آنها را حل کن) در آن مجلس برای خدایی که تو را آفریده است تواضع کن و لشکریان و معاونان اعم از پاسداران و نیروی انتظامی را از آنها دور ساز تا هر کس بخواهد بتواند با صراحت و بدون ترس و لکنت زبان، سخن خود را با تو بگوید زیرا من بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را شنیدم که می فرمود: «امتی که در آن حق ضعیف از زورمند با صراحت گرفته نشود هرگز روی قداست و پاکی را نخواهد دید (و آرامش از آنها رخت بر می بندد). سپس خشونت و کندی و ناتوانی آنها را در سخن، تحمل کن و هرگونه محدودیت و تنگنویسی و استکبار در برابر آنها را از خود دور ساز (تا بتوانند حرف دل خود را بگویند). خداوند با این کار، رحمت واسعه خود را بر تو

گسترش خواهد داد و ثواب اطاعتش را برای تو قرار می دهد. آنچه می بخشی به گونه ای ببخش که گوارا (و بی منت باشد) و آن گاه که (به هر علت) از بخشش خودداری می کنی آن را با لطف و معذرت خواهی همراه ساز.

شرح و تفسیر: تشکیل مجلس عام برای رسیدگی به کار مردم

تشکیل مجلس عام برای رسیدگی به کار مردم

امام علیه السلام بعد از شرح کامل طبقات جامعه و دستورات لازم در مورد هر یک و وظایفی را که زمامدار در برابر آنها دارد نکاتی را یادآور می شود که ناظر به همه آنهاست و هر یک به نحوی در آن مشترک اند. نخستین دستور اینکه می فرماید:

«برای کسانی که به تو نیاز دارند وقتی مقرر کن که شخصاً (و چهره به چهره) به نیاز آنها رسیدگی کنی و مجلسی عمومی و همگانی برای آنها تشکیل ده (و در آنجا بنشین و مشکلات آنها را حل کن)؛ (وَ اجْعَلْ لِذَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تُفَرِّغْ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَ تَجْلِسْ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا) .

بعضی تصور کرده اند که این فصل دنباله فصل سابق و مربوط به محرومان و نیازمندان جامعه است در حالی که چنین نیست و ممکن است کسی کاسب یا تاجر یا کارمند اداره ای باشد و فرد زورمندی حقش را پایمال نموده باشد و نیاز به دادخواهی داشته باشد.

تعبیر به «ذَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ» به جای «ذَوِي الْحَاجَاتِ مِنْهُمْ» نیز دلیل بر عمومیت است و تعبیر به «گرفتن حق ضعیف از قوی» که ذیل این کلام آمده، دلیل دیگری بر عمومیت مفهوم این بخش است.

امام علیه السلام به دنبال این سخن می فرماید: دو نکته دیگر را نیز فراموش نکن:

نخست اینکه «در آن مجلس برای خدایی که تو را آفریده است تواضع کن»؛

(فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ (۱)).

روشن است اگر زمامدار تواضع نکند و با ابهت و کبر و غرور در بالای مجلس بنشیند ضعیفان و نیازمندان جرأت نمی کنند که با صراحت مشکل خود را مطرح کنند.

دیگر اینکه «الشکریان و معاونان اعم از پاسداران و نیروی انتظامی را از آنها دور ساز تا هر کس بخواهد بتواند با صراحت و بدون ترس و لکنت زبان، سخن خود را با تو بگوید»؛ (و تَقْعُدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَ أَعْوَانَكَ مِنْ أَخْرَاسِكَ (۲) وَ شُرَطِكَ (۳)، حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ (۴)).

بدیهی است اگر مأموران با لباس های رسمی اطراف مجلس را گرفته باشند چنان رعب و وحشتی به افراد دست می دهد که توان بیان حاجت خود را پیدا نمی کنند.

ممکن است گفته شود که حضور زمامدار بدون اعوان و انصار و پاسدار در چنین مجلسی خطرناک است؛ ولی اولاً، زمامداران عادل و مردمی، هنگامی که میان مردم می آیند خود مردم محافظ و پاسدار آنها هستند. ثانیاً، ممکن است عده ای با لباس های عادی و معمولی در لا به لای جمعیت باشند تا اگر شخصی شرور قصد سوئی داشته باشد بتواند جلوی او را بگیرند.

آن گاه امام علیه السلام برای این دستور مهم و اجتماعی دلیل روشنی از کلام پیامبر

ص: ۷۵

۱- ۱). در بعضی از نسخه ها «رَفَعَكَ» (یعنی برتری داد) آمده است که تناسب بیشتری دارد

۲- ۲). «أَخْرَاسُ» جمع «حارس» و «حَرَسَى» به معنای نگهبان از ماده حراست به معنای نگهبانی گرفته شده است

۳- ۳). «شُرَطٌ» جمع «شُرطه» به معنای پاسبان (نیروی محافظت شهر) است. ارباب لغت گفته اند که این واژه از «شَرَطٌ» بر

وزن «شرف» به معنای علامت گرفته شده، زیرا این مأموران همیشه علامت هایی بر خود می نهند که شناخته شوند

۴- ۴). «مُتَتَعِّعٌ» به شخصی که دارای لکنت زبان است گفته می شود. از ریشه «تَعَتَّعَهُ» به معنای لکنت زبان گرفته شده و در واقع

شبيه به اسمای اصوات است

اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند و می فرماید: «زیرا من بارها از رسول خدا- که درود خدا بر ایشان و خاندان پاکش باد- این سخن را شنیدم که می فرمود: «امتی که در آن حق ضعیف از زورمند با صراحت گرفته نشود هرگز روی قداست و پاکی را نخواهد دید (و آرامش از آنها رخت بر می بندد)»؛ (فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّهُ لَأُؤْخَذَ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَّعِجٍ).

منظور از تقدس و پاکیزگی همان پاکیزه شدن از ظلم و جور و جنایت و هرج و مرج است، چرا که اگر ضعیفان جامعه پناهگاهی برای خود پیدا نکنند دست به دست هم می دهند و شورش به راه می اندازند که کنترل آن بسیار مشکل و گاه غیر ممکن است و تاریخ نشان می دهد که قیام ضعیفان جامعه و شورش های فراگیر از همین جا سرچشمه می گیرد.

بنابراین آنچه امام و همچنین پیامبر اکرم فرمودند افزون بر اینکه دستوری اخلاقی و انسانی و سبب پیشرفت دین و آیین است جنبه سیاسی هم دارد.

در حدیثی ابن مسعود نقل می کند: «أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجُلٌ يُكَلِّمُهُ فَأَرْعَدَ فَقَالَ هَوْنٌ عَلَيْكَ فَلَسْتُ بِمَلِكٍ إِنَّمَا أَنَا ابْنُ امْرَأَةٍ كَأَنْتَ تَأْكُلُ الْقَدَّ؛ مردی خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و در حالی که با پیامبر صحبت می کرد می لرزید. پیغمبر فرمود کار را بر خود آسان گیر (بیهوده نترس) من شاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذای بسیار ساده ای می خورد». (۱)

آن گاه امام علیه السلام در دستور دیگری به دنبال دستور بار عام برای همه حاجت مندان می افزاید: «سپس خشونت و کندی و ناتوانی آنها را در سخن، تحمل کن و هرگونه محدودیت و تنگنویسی و استکبار در برابر آنها را از خود دور ساز (تا بتوانند حرف دل خود را بگویند) خداوند با این کار، رحمت واسعه

ص: ۷۶

خود را بر تو گسترش خواهد داد و ثواب اطاعتش را برای تو قرار می دهد؛ (ثُمَّ اخْتَمَلَ الْخُزُقَ (۱) مِنْهُمْ وَالْعَيَّ (۲)، وَ نَحَّ (۳) عَنْهُمْ الضُّيْقَ وَالْأَنْفَ (۴) يَبْسُطِ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَ يُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ).

در نهایت می فرماید: «آنچه می بخشی به گونه ای ببخش که گوارا (و بی منت باشد) و آن گاه که (به هر علت) از بخشش خودداری می کنی آن را با لطف و معذرت خواهی همراه ساز؛ (وَ أَعْطِ مَا أُعْطِيتَ هَنِيئًا، وَ اَمْنَعِ فِي إِجْمَالٍ (۵) وَ إِعْذَارٍ (۶)).

قرآن مجید نیز در این زمینه دستور صریحی دارد گاه خداوند به پیامبرش خطاب می کند و می فرماید: «وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ائْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا؛ و هر گاه از آنان [مستمندان] روی برتابی و انتظار رحمت (و نعمت) پرودگارت را داشته باشی (تا توانایی یابی و به آنها کمک کنی) با گفتار نرم و آمیخته با لطف با آنان سخن بگو». (۷)

و در جای دیگر عموم مردم را مخاطب ساخته می فرماید: «قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صِدْقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَى»؛ گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان) و عفو (و گذشت از تندخویی آنها) از صدقه ای که آزاری به دنبال آن باشد بهتر است». (۸)

امام علیه السلام به این ترتیب تمام ظرافت های مربوط به چنان مجلسی را بیان فرموده

ص: ۷۷

۱- ۱). «خُزُقٌ» به معنای سخت گیری در برابر «رفق» که به معنای مدارا کردن است

۲- ۲). «عَيَّ» (با کسر عین) به معنای کند زبانی است و «عَيَّ» بر وزن «حَيَّ» معنای وصفی دارد؛ یعنی کند زبان

۳- ۳). «نَحَّ» فعل امر از باب تفعیل و از ریشه «تنحیه» به معنای دور کردن و زائل کردن گرفته شده است

۴- ۴). «الْأَنْفَ» یعنی خودداری از کاری بر اثر استکبار و خودبرتربینی است

۵- ۵). «إِجْمَالٍ» به معنای لطف و مدارا کردن است

۶- ۶). «إِعْذَارٍ» به معنای معذرت خواهی نمودن است

۷- ۷). اسراء، آیه ۲۸

۸- ۸). بقره، آیه ۲۶۳

و نکات روانی لازم را که سبب بهره‌گیری بهتر و بیشتر از چنین مجلسی می‌شود گفته است.

گرچه در دنیای امروز کمتر زمامداری دست به تشکیل چنین مجلسی می‌زند؛ ولی به یقین ارتباط مستقیم با مردم حاجتمند و به شکل چهره به چهره می‌تواند حلال بسیاری از مشکلات باشد و فواید زیر را در بر دارد:

۱. مردم می‌توانند عقده‌های دل خود را در نزد زمامدار بگشایند.

۲. این امر پیوند محبت را میان مردم و زمامدار محکم می‌کند.

۳. کارمندان و دولتمردان از ترس اینکه در چنین مجلسی رازشان فاش شود از ظلم به رعایا و غصب حقوق آنان خودداری خواهند کرد.

ممکن است گفته شود با توجه به فزونی جمعیت و سرعت و آسانی ارتباطها، هجوم مردم حاجتمند رشته کار را از دست زمامدار خواهد گرفت، چرا که ممکن است در یک کشور در زمان واحد ده‌ها هزار یا صدها هزار از این قبیل افراد باشند ولی راه حل آن با دادن نوبت و در نظر گرفتن اولویت، و بهره‌گیری از مشاوران امین قابل حل است.

اشاره

ثُمَّ أُمُورٌ مِنْ أُمُورِكَ لِأَبِيكَ مِنْ مُبَاشَرَتِهَا: مِنْهَا إِجَابَةُ عَمَّالِكَ بِمَا يَعْنِي عَنْهُ كُتَابُكَ، وَ مِنْهَا إِصْدَارُ حَاجَاتِ النَّاسِ يَوْمَ وُرُودِهَا عَلَيْكَ بِمَا تَحْرُجُ بِهِ صُدُورُ أَعْوَانِكَ. وَ أَمُضَ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلُهُ، فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ. وَ اجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِي مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ، وَ أَجْزَلَ تِلْكَ الْأَقْسَامِ، وَ إِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَحَتْ فِيهَا النَّيَّةُ، وَ سَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ.

ترجمه

سپس (آگاه باش) بخشی از کارهای توست که باید شخصاً به آنها پردازی (و نباید به دیگران واگذار کنی) از جمله، پاسخ گفتن به کارگزاران حکومت است در آنجا که منشیان و دفترداران از پاسخ آن عاجزند و دیگر، برآوردن نیازهای مردم است در همان روز که حاجات و نیازهای آنها به تو گزارش می شود و معاونان تو در پاسخ به آن مشکل دارند. (به هوش باش) کار هر روز را در همان روز انجام بده (و به فردا میفکن) زیرا هر روز کاری مخصوص به خود دارد (و اگر کار روز دیگر بر آن افزوده شود مشکل آفرین خواهد بود).

و باید بهترین اوقات و بهترین بخش های عمرت را برای خلوت با خدا قرار دهی، هرچند تمام کارهایت برای خداست اگر نیت خالص داشته باشی و رعیت به سبب آن در سلامت و آرامش زندگی کنند.

شرح و تفسیر: کار امروز را به فردا میفکن

کار امروز را به فردا میفکن

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه خود به مالک اشتر چند دستور مهم درباره

تقسیم کارها و تقسیم اوقات روزانه می دهد، نخست می فرماید: «سپس (آگاه باش) بخشی از کارهای توست که باید شخصاً به آنها بپردازی (و نباید به دیگران واگذار کنی) از جمله، پاسخ گفتن به کارگزاران حکومت است در آنجا که منشیان و دفترداران از پاسخ آن عاجزند»؛ (ثُمَّ أُمُورٌ مِنْ أُمُورِكَ لَأَبْدَ لَكَ مِنْ مُبَاشَرَتِهَا:

مِنْهَا إِجَابَةُ عَمَّا لَكَ بِمَا يَعْنِي (۱) عَنْهُ كِتَابُكَ).

این معنای مدیریت صحیح و اثربخش است که کارهای کلیدی و اموری که از دست دیگران ساخته نیست رسماً به دست رئیس حکومت باشد و لحظه ای از آن غافل نشود؛ اموری که اگر انسجام یابد تمام بخش های حکومت در مسیر صحیح خود قرار خواهد گرفت.

سپس می افزاید: «و دیگر، برآوردن نیازهای مردم است در همان روز که حاجات و نیازهای آنها به تو گزارش می شود و معاونان تو در پاسخ به آن مشکل دارند»؛ (وَ مِنْهَا إِضِدَارٌ (۲) حَاجَاتِ النَّاسِ يَوْمَ وُرُودِهَا عَلَيْكَ بِمَا تَخْرُجُ (۳) بِهِ صُدُورٌ أَعْوَانِكَ).

آن گاه دستور دیگری می دهد؛ دستوری که از نظر مدیریت خرد و کلان فوق العاده اهمیت دارد. می فرماید: «(به هوش باش) کار هر روز را در همان روز انجام بده (و به فردا میفکن) زیرا هر روز کاری مخصوص به خود دارد (و اگر کار روز دیگر بر آن افزوده شود مشکل آفرین خواهد بود)»؛ (وَ أَمْضِ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلَهُ، فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ).

این گفته منطقی و روشن است که هر روز مشکلات خاص خود را دارد و اگر کار امروز به فردا افکنده شود مشکلی بر مشکل افزوده می گردد و پاسخگویی به

ص: ۸۰

-
- ۱- ۱). «يَعْنِي» فعل مضارع از ریشه «عنى» بر وزن «حنى» به معنای ناتوان شدن است
 - ۲- ۲). «إضدار» به معنای انجام دادن و صادر نمودن است
 - ۳- ۳). «تَخْرُجُ» فعل مضارع از ریشه «خرج» بر وزن «كرج» به معنای در تنگنا قرار گرفتن است

آن آسان نخواهد بود و ممکن است سبب شود که باز کارهای آن روز به روزهای دیگری موکول شود و سرانجام آنچه کارهای پیچیده و مختلف روی هم انباشته گردد که مانند بهمنی عظیم بر سر مدیران سقوط کند و آنها را بیچاره سازد.

در سومین دستور می فرماید: «باید بهترین اوقات و بهترین بخش های عمرت را برای خلوت با خدا قرار دهی، هرچند تمام کارهایت برای خداست اگر نیت خالص داشته باشی و رعیت به سبب آن در سلامت و آرامش زندگی کنند»؛ (وَ اجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ، وَ اجْزَلْ (۱) تِلْكَ الْأَقْسَامِ، وَ إِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَحَتْ فِيهَا النَّيَّةُ، وَ سَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ) .

اشاره به اینکه درست است که انسان هر کاری را که با نیت خالص کند عبادت محسوب می شود حتی غذایی که می خورد اگر به قصد این باشد که برای انجام وظایف الهی نیرو بگیرد عبادت است؛ خواب و تفریح نیز اگر برای آماده ساختن جسم و روح جهت خدمت به خلق خدا باشد آن هم عبادت بزرگی است؛ ولی با این حال باید بخشی از بهترین اوقات شبانه روز برای راز و نیاز خالصانه به درگاه خدا اختصاص یابد که حاصل زندگی را پربار و پربرکت و پایه های کاخ سعادت انسان را محکم می سازد.

در روایات اسلامی نیز از یک سو این حقیقت آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ لِيَكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ بَيْنَهُ حَتَّى فِي النَّوْمِ وَ الْأَكْلِ؛ باید در هر چیز نیت (و قصد قربت) داشته باشی حتی در غذا خوردن و خوابیدن (تا همه آنها جزء عبادات تو محسوب شود)». (۲)

از سوی دیگر در حدیثی که در کتاب شریف کافی آمده است می خوانیم: «كَانَ

ص: ۸۱

۱- ۱). «أَجْزَلُ» به معنای بهترین و پربارترین از ریشه «جَزَلُ» بر وزن «عزل» است

۲- ۲). بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۴

عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا هَالَهُ شَيْءٌ فَنَزَعَ إِلَى الصَّلَاةِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ؛ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامِ هَرَّكَاهُ مَشْكَالٌ مَهْمَى
پیش می آمد به سراغ نماز می رفت (تا مشکل را با قدرت بیشتری حل کند) سپس این آیه شریفه قرآن را تلاوت می
فرمود: «از شکیبایی (روزه) و نماز یاری بطلبید». (۱)

در آیات ۶ و ۷ سوره مزمل می خوانیم: «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً* إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا»؛ به یقین
نماز و عبادت شبانه گامی استوارتر و گفتاری پایدارتر است، زیرا تو در روز تلاش مستمر و طولانی خواهی داشت (و عبادت
شبانه به تو نیرو می بخشد). اشاره به اینکه چون در روز وظایف سنگین بر دوش داری باید روح خود را با عبادت شبانه
تقویت کنی و آمادگی لازم برای کارهای بزرگ به دست آوری.

ص: ۸۲

۱-۱). کافی، ج ۳، ص ۴۸۰، ح ۱

وَ لِيُكُنْ فِي خَاصَّةِ مَا تُخْلِصُ بِهِ لِلَّهِ دِينَكَ: إِقَامَهُ فَرَائِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةٌ، فَأَعْطَى اللَّهُ مِنْ يَدَيْكَ فِي لَيْلِكَ وَ نَهَارِكَ، وَ وَفَّ مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَ لَا مَنْقُوصٍ، بِالْعَا مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ. وَ إِذَا قُمْتَ فِي صَلَاتِكَ لِلنَّاسِ، فَلَا تُكُونَنَّ مُنْفَرًّا وَ لَا مُضَيِّعًا، فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَ لَهُ الْحَاجَةُ. وَ قَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حِينَ وَجَّهَنِي إِلَى الْيَمَنِ كَيْفَ أُصَلِّي بِهِمْ؟ فَقَالَ: صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاةِ أَوْسَعِهِمْ وَ كُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا.

ترجمه

از جمله اموری که باید آن را به جهت خلوص دینت برای خدا انجام دهی اقامه فرائضی است که مخصوص ذات پاک اوست، بنابراین از نیروی بدنی خود را در شب و روز در اختیار فرمان خدا بگذار و آنچه را موجب تقرب تو به خداوند می شود به طور کامل و بی نقص به انجام رسان، هرچند موجب خستگی فراوان جسمی تو شود و هنگامی که به نماز جماعت برای مردم می ایستی باید نمازت نه (چندان طولانی باشد که) موجب نفرت مردم گردد و نه (چنان سریع که) موجب تضييع واجبات نماز شود، زیرا در میان مردمی (که با تو به نماز می ایستند) افراد بیماری هستند یا کسانی که حاجات فوری دارند. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگامی که مرا به سوی یمن فرستاد پرسیدم: چگونه با آنان نماز بخوانم؟ فرمود: با آنها نمازی بخوان که همچون نماز ناتوان ترین آنها باشد و نسبت به مؤمنان رحیم و مهربان باش.

در همه چیز حتی نماز اعتدال را رعایت کن

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه دو دستور مهم به مالک در مورد عبادات می دهد:

دستور اول درباره عبادت های خصوصی است که انسان تنها با خدا راز و نیاز می کند مخصوصاً در دل شب ها و در آن زمان که چشم گروهی در خواب است.

می فرماید: «از جمله اموری که باید آن را به جهت خلوص دینت برای خدا انجام دهی اقامه فرائضی است که مخصوص ذات پاک اوست»؛ (وَلْيُكُنْ فِي خَاصِّهِ مَا تُخْلِصُ بِهِ لِلَّهِ دِينَكَ، إِقَامَهُ فَرَائِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةٌ).

اشاره به اینکه مبدا تصور کنی انجام وظایف زمامداری مخصوصاً خدمت به نیازمندان می تواند مانع از عبادت و اقامه فرائض گردد که هر یک از این دو جای مخصوص خود را دارد و هیچ کدام نمی تواند جانشین دیگری شود.

به دنبال آن تأکید بیشتری کرده می فرماید: «بنابراین از نیروی بدنی خود را در شب و روز در اختیار فرمان خدا بگذار و آنچه را موجب تقرب تو به خداوند می شود به طور کامل و بی نقص به انجام رسان، هرچند موجب خستگی فراوان جسمی تو شود»؛ (فَأَعِطِ اللَّهَ مِنْ يَدِنِكَ فِي لَيْلِكَ وَ نَهَارِكَ، وَ وَفَّ مَيَّا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَ لَا مَنقُوصٍ بِالْغَا مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ).

بنابراین زمامدار هرچند در تمام اوقات به تدبیر امور کشور مشغول است؛ ولی باید بخشی از اوقات شبانه روز خود را برای راز و نیاز با خدا بگذارد و عبادت را به طور کامل انجام دهد، هر چند جمع میان آن و انجام وظایف زمامداری بر او سنگین باشد چرا که این عبادت و راز نیازها و مناجات های با خداست که به او نیرو و توان می بخشد و قصد او را در خدمت خالص می کند.

تعبیر «غَيْرَ مَثْلُومٍ» با توجه به اینکه «تَلَمَّه» در اصل به معنای شکاف

و شکستگی است در اینجا اشاره به کم نگذاردن از نظر اجزا و شرایط و ترک موانع نماز است، از این رو ممکن است جمله «وَ لَمَّا مَنَّقُوصٍ» اشاره به کاستی هایی از نظر مستحبات و کمالات عبادت باشد؛ یعنی عبادت را به طور کامل انجام ده به گونه ای که نه کمبودی از نظر واجبات داشته باشد و نه مستحبات.

در واقع امام علیه السلام با این بیان به تمام کسانی که در اجتماع شغل های مهم و پردردسری دارند درسی می دهد که مبادا وجود گرفتاری های زیاد سبب شود که آنها خود را از عبادات مستحب و نوافل معاف بدانند که این اشتباه بزرگی است و یا اینکه تصور کنند انجام فرائض به طور کامل ممکن است سبب گردد تا در وظایف اجتماعی گرفتار کوتاهی ها و خطا و اشتباه شوند.

جالب اینکه در بعضی از نقل ها آمده است در زمان مرحوم میرزای قمی اطرافیان سلطان وقت به او نوشتند: اگر سلطان در این فصل گرما بخواهد روزه بگیرد ممکن است در اواخر روز حالت عصبانیت به او دست دهد و حکم خلافی صادر کند؛ خون بی گناه یا کم گناهی ریخته شود و افرادی بیش از استحقاقشان مجازات گردند. مرحوم میرزای قمی در پاسخ نوشت: سلطان باید روزه بگیرد و عصبانی هم نشود.

آن گاه به سراغ دومین دستور درباره عبادات جمعی می رود و می فرماید:

«هنگامی که به نماز جماعت برای مردم می ایستی باید نمازت نه (چندان طولانی باشد که) موجب نفرت مردم گردد و نه (چنان سریع که) موجب تضييع واجبات نماز شود؛» (وَ إِذَا قُمْتَ فِي صَلَاتِكَ لِلنَّاسِ، فَلَا تَكُونَنَّ مُنْفَرًّا وَلَا مُضَيِّعًا) .

آن گاه امام علیه السلام به دو دلیل عقلی و نقلی برای این دستور تمسک می جوید:

نخست می فرماید: «زیرا در میان مردمی (که با تو به نماز می ایستند) افراد بیماری هستند یا کسانی که حاجات فوری دارند؛» (فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّةُ وَ لَهُ الْحَاجَةُ) .

بنابراین عقل ایجاب می کند که امام جماعت وضع آنها را در نظر بگیرد تا نماز جماعت موجب نفرتشان نگردد.

آن گاه به سراغ دلیل نقلی می رود و می فرماید: «من از رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگامی که مرا به سوی یمن فرستاد پرسیدم: چگونه با آنان نماز بخوانم؟ فرمود:

با آنها نمازی بخوان که همچون نماز ناتوان ترین آنها باشد و نسبت به مؤمنان رحیم و مهربان باش؛ (وَقَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ وَجَّهَنِي إِلَى الْيَمَنِ كَيْفَ أَصَلِّي بِهِمْ فَقَالَ: صَلِّ بِهِمْ كَصَلَاةِ أَضْعَفِهِمْ وَ كُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا).

مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه در ابواب مستحبات نماز جماعت بابی به عنوان «اسْتِحْبَابُ تَخْفِيفِ الْإِمَامِ صَلَاتَهُ» گشوده است و در آن هشت روایت از معصومان علیهم السلام در این زمینه نقل کرده است، از جمله اینکه در روایتی آمده است: «روزی معاذ (بن جبل) در زمان رسول خدا در مسجدی نماز جماعت برگزار می کرد و قرائت نماز را طولانی می خواند. مردی در نماز به او ملحق شد و معاذ سوره طولانی را آغاز کرد. آن مرد برای خود سوره کوتاهی خواند و نماز را تمام کرد و سوار مرکبش شد (و رفت) این جریان به گوش رسول خدا رسید. کسی را نزد معاذ فرستاد و فرمود: «يَا مُعَاذُ إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ فِتْنًا عَلَى كِبَالِ الشَّمْسِ وَ ضِحَاهَا وَ ذَوَاتِهَا؛ ای معاذ فتنه گر مباش (و مردم را از جماعت دور مساز) لازم است سوره «و الشمس و ضحاها» و امثال آن (از سوره های کوتاه) را بخوانی». (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «يَتَّبِعِي لِلْإِمَامِ أَنْ تَكُونَ صَيِّمَاتُهُ عَلَى صَيِّمَاهِ أَوْ أَضْعَفٍ مَنْ خَلْفَهُ؛ سزاوار است نماز امام همانند نماز ضعیف ترین کسی باشد که پشت سر او نماز می خواند». (۲)

ص: ۸۶

۱-۱. وسائل الشیعه، ج ۵، باب ۶۹، ح ۴

۲-۲. همان مدرک، ح ۳

در حدیث دیگری آمده است: «إِنَّ النَّبِيَّ كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ يَوْمٍ أَصْحَابُهُ فَيَسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ فَيُخَفِّفُ الصَّلَاةَ؛ پیغمبر اکرم روزی با اصحابش نماز می خواند صدای گریه کودکی را شنید. نماز را تخفیف داد و کوتاه کرد». (۱)

در روایت دیگری شبیه آن آمده که اصحاب سؤال کردند چرا نماز را کوتاه فرمودی؟ پیغمبر فرمود: «أَوْ مَا سَمِعْتُمْ صُرَاخَ الصَّبِيِّ؟؛ آیا صدای گریه کودک را نشنیدید؟». (۲)

بدیهی است منظور از تخفیف نماز در این روایات این نیست که واجبات نماز رعایت نگردد.

ص: ۸۷

۱- ۱. وسائل الشیعه، ج ۵، باب ۶۹، ح ۵

۲- ۲. همان مدرک، ح ۱

وَ أَمَّا بَعْدُ فَلَمَّا تُطَوَّلَنَّ احْتِجَابُكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّ احْتِجَابَ الْوَلَاهِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الضُّيْقِ، وَقَلَّةُ عِلْمٍ بِالْأُمُورِ؛ وَ الْاِحْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا احْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَصِيرُ غُرٌّ عِنْدَهُمُ الْكَبِيرُ، وَ يَعْظُمُ الصَّغِيرُ، وَ يَقْبُحُ الْحَسَنُ، وَ يَحْسُنُ الْقَبِيحُ وَ يُشَابُّ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ. وَ إِنَّمَا الْوَالِي بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ، وَ لَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ سِمَاتٌ تُعْرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكَذِبِ، وَ إِنَّمَا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ: إِمَّا امْرُؤٌ سَخَتْ نَفْسُكَ بِالْبِدْلِ فِي الْحَقِّ، فَفِيمَ احْتِجَابِكَ مِنْ وَاجِبِ حَقِّ تَعْطِيهِ، أَوْ فِعْلٌ كَرِيمٌ تُسَيِّدِيهِ! أَوْ مُبْتَلَى بِالْمَنْعِ، فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ النَّاسِ عَنِ مَسْأَلَتِكَ إِذَا أَيَسُّوا مِنْ بَدْلِكَ! مَعَ أَنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ مِمَّا لَمَّا مَثُونَهُ فِيهِ عَلَيْكَ، مِنْ شَكَاةٍ مَظْلَمَةٍ، أَوْ طَلَبِ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ.

ترجمه

و اما بعد (از این دستور) هیچ گاه خود را در زمانی طولانی از رعایا پنهان مدار، زیرا پنهان ماندن زمامداران از چشم رعایا موجب نوعی کم اطلاعاتی نسبت به امور (مردم و کشور) می شود و آنها را از آنچه نسبت به آن پنهان مانده اند بی خبر می سازد در نتیجه مسائل بزرگ نزد آنان کوچک و امور کوچک در نظر آنها بزرگ می شود، کار خوب، زشت جلوه می کند و کار زشت، خوب؛ و حق و باطل با یکدیگر آمیخته می شود. (و به یقین تدبیر لازم برای امور کشور در چنین شرایطی امکان پذیر نیست) زیرا والی فقط یک انسان است، اموری را که مردم از او پنهان می دارند نمی داند و حق، همیشه علامت مشخصی ندارد

و نمی توان همیشه «صدق» را در چهره های مختلف از «کذب» شناخت (وانگهی) تو از دو حال خارج نیستی: یا مردی هستی که آمادگی برای سخاوت و بذل و بخشش در راه حق داری، بنابراین دلیلی ندارد که خود را پنهان داری و از عطا کردن حق واجب خودداری کنی، و فعل کریمانه ای را که باید انجام دهی ترک نمایی، یا مردی بخیل و تنگ نظر هستی در این صورت (هنگامی که مردم تو را ببینند و این صفت را در تو بشناسند) از بذل و بخشش تو مأیوس می شوند و دست از تو برمی دارند. افزون بر اینها، بسیاری از حوایج مردم نزد تو، هزینه ای برای تو ندارد؛ مانند شکایت از ستمی یا درخواست انصاف در داد و ستدی.

شرح و تفسیر: عیوب پنهان شدن زمامدار از دید مردم

عیوب پنهان شدن زمامدار از دید مردم

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه خود درباره لزوم رابطه نزدیک میان والی و توده های مردم سخن می گوید و معایب دور ماندن او از آنها را شرح می دهد و با دلایل مختلف روشن می سازد که نباید والی خود را از مردم پنهان دارد و اگر شرائطی ایجاب کند که از آنها پنهان شود نباید این پنهانی به طول انجامد.

می فرماید: «و اما بعد (از این دستور) هیچ گاه خود را در زمانی طولانی از رعایا پنهان مدار، زیرا پنهان ماندن زمامداران از چشم رعایا موجب نوعی کم اطلاعی نسبت به امور (مردم و کشور) می شود؛ (وَ أَمَّا بَعْدُ فَلَمَّا تَطَوَّلْنَا احْتِجَابَكَ (۱) عَنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّ احْتِجَابَ الْوَلَاءِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الضِّيقِ، وَقَلَّ لَهُ عِلْمٌ بِالْأُمُورِ).»

در طول تاریخ بسیار دیده شده که حواشی سلطان و اطرافیان زمامدار او را عملاً در محاصره خود قرار می دهند و تنها اخباری را به او می رسانند که موجب

ص: ۹۰

۱- ۱). «احْتِجَاب» به معنای خویشتن را پنهان داشتن از ریشه «حَجَب» بر وزن «حجم» به معنای پوشانیدن آمده است

خشنودی او یا به نفع حواشی و اطرافیان باشد و به این ترتیب او را از آنچه در کشور می گذرد دور می سازند و این وضع، بسیار برای اداره یک کشور خطرناک است؛ اما هنگامی که او با آحاد مردم در جلساتی تماس داشته باشد واقعیت های دست اول به او منتقل می شود و حتی خیانت اطرافیان و مظالم آنها آشکار می گردد.

یکی از دستورات اسلامی این بوده که زمامداران، امامت جماعت را بر عهده می گرفتند؛ یعنی در میان مردم همه روز حاضر می شدند و این کار می توانست بسیاری از واقعیت ها را به آنها منتقل کند؛ خواه تلخ باشد یا شیرین.

آن گاه در ادامه این سخن می فرماید: «و آنها را از آنچه نسبت به آن پنهان مانده اند بی خبر می سازد در نتیجه مسائل بزرگ نزد آنان کوچک و امور کوچک در نظر آنها بزرگ می شود، کار خوب، زشت جلوه می کند و کار زشت، خوب؛ و حق و باطل با یکدیگر آمیخته می شود. (و به یقین تدبیر لازم برای امور کشور در چنین شرایطی امکان پذیر نیست)»؛ (وَ الْاِخْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا اِخْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَضِيغُ عِنْدَهُمُ الْكَبِيرُ، وَ يَعْظُمُ الصَّغِيرُ، وَ يَقْبَحُ الْحَسَنُ، وَ يَحْسُنُ الْقَبِيحُ وَ يُشَابُّ (۱) الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ).

امام علیه السلام به روشنی آثار شوم این دور ماندن از مردم را بیان فرموده و انگشت روی جزئیات گذاشته است، زیرا زمامدار در صورتی می تواند تصمیم صحیح در اداره امور کشور بگیرد که حوادث خوب را از بد و بد را از خوب و حق را از باطل و باطل را از حق بشناسد. بلکه در اندازه گیری های حوادث نیز به خطا نرود. اگر حادثه کوچکی را بزرگ بیند و تصمیمات شدید نسبت به آن بگیرد به یقین گرفتار مشکلات می شود و همچنین به عکس اگر حوادث مهم را اطرافیان

ص: ۹۱

۱- ۱). «يُشَابُّ» از ریشه «شُوب» بر وزن «شوق» به معنای مخلوط کردن و آمیختن است و گاه به معنای آلوده کردنی که منشأ فساد است

و حواشی در نظر او کوچک جلوه دهند ممکن است وقتی خبردار شود که شیرازه کشور از هم گسیخته باشد.

این یکی از دستورات مهم اسلام است و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و حاکم عادل هم چون علی علیه السلام با دقت آن را رعایت می کرده است؛ هنگامی که حاکمان جور بنی امیه و امثال آنها بر سر کار آمدند وضع دگرگون شد و حاجبان درگاه از ارتباط آحاد مردم با آن خلفای جور جلوگیری می کردند. حتی طبق بعضی از تواریخ گاه می شد که ارباب حاجت ماه ها بر در کاخ حکومت و حتی گاهی به مدت یک سال رفت و آمد می کردند؛ ولی آنها را به درون راه نمی دادند. (۱)

به همین دلیل مردم به کلی از آنها جدا شدند و ادامه حکومتشان جز با استبداد و کشتار بی گناهان امکان پذیر نبود.

سپس امام علیه السلام به سه دلیل دیگر برای نپهی از پنهان ماندن زمامدار از مردم توسل می جوید که هر یک به تنهایی می تواند برای اثبات این واقعیت کافی باشد.

نخست می فرماید: «زیرا والی فقط یک انسان است که اموری را که مردم از او پنهان می دارند نمی داند و حق، همیشه علامت مشخصی ندارد و نمی توان همیشه «صدق» را در چهره های مختلف از «کذب» شناخت؛ (وَ إِنَّمَا الْوَالِي بَشَرٌ لَّا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ، وَ لَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ سِمَاتٌ (۲) تُعْرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكُذِبِ) .

این دلیل بسیار روشنی است که زمامدار «عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ» و حق و باطل نیز همیشه نشان دار نیست، بهترین راه شناخت این است که با واقعیات بدون واسطه تماس داشته باشد تا از آنچه در کشورش می گذرد به طور صحیح با خبر گردد.

ص: ۹۲

۱- ۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۹۳

۲- ۲). «سِمَات» جمع «سِمَه» به معنای علامت است

ممکن است در اینجا سؤال شود که این سخن با حدیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده چگونه سازگار است: «إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقَّهُ وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُورًا فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ؛ بر هر حقی نشانه ای از حقیقت است و بر هر سخن راستی نوری است. آنچه (از روایات) موافق کتاب الله است آن را بگیریید و آنچه را مخالف آن است رها سازید».^(۱)

پاسخ آن روشن است، زیرا حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله ناظر به روایات و احکام است که می توان آنها را با معیار سنجشی همچون قرآن مجید سنجید و حق را از باطل جدا کرد؛ اما آنچه در عهدنامه مالک آمده مربوط به موضوعات و مصادیق حق و باطل و راست و دروغ است که غالباً نشانه روشنی ندارد.

آن گاه امام به سراغ دلیل دوم می رود و می فرماید: «وانگهی تو از دو حال خارج نیستی: یا مردی هستی که آمادگی برای سخاوت و بذل و بخشش در راه حق داری، بنابراین دلیلی ندارد که خود را پنهان داری و از عطا کردن حق واجب خودداری کنی، و فعل کریمانه ای را که باید انجام دهی ترک نمایی، یا مردی بخیل و تنگ نظر هستی در این صورت (هنگامی که مردم تو را ببینند و این صفت را در تو بشناسند) از بذل و بخشش تو مأیوس می شوند و دست از تو برمی دارند؛ (وَ إِنَّمَا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ: إِمَّا امْرُؤٌ سَيَحْتَ نَفْسِيكَ بِالْيَدْلِ فِي الْحَقِّ، فَفِيهِمَ اخْتِجَائِيكَ مِنْ وَاجِبِ حَقِّ تَعْطِيهِ، أَوْ فَعِيلٍ كَرِيمٍ تُشِيدِيهِ! (۲) أَوْ مُبْتَلَى بِالْمَنْعِ، فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ النَّاسِ عَنِّ مَسْأَلَتِكَ إِذَا أَيْسُوا مِنْ بَدْلِكَ!)

این یک واقعیت است که مردم اگر درباره کسی گرفتار شک و تردید باشند، پیوسته به او مراجعه می کنند؛ اما هنگامی که با او تماس نزدیک داشته باشند اگر

ص: ۹۳

۱- ۱. کافی، ج ۱، ص ۶۹، ح ۱

۲- ۲. «تشدی» از ریشه «اسداء» به معنای بخشیدن و عطا کردن است و از ریشه «سدو» بر وزن «سرو» به معنای دست به سوی چیزی بردن گرفته شده است

اهل بذل و بخشش است عطای او را می گیرند و به دنبال کار خود می روند و اگر آدمی بخیل است مأیوس می شوند باز هم به سراغ کار خود می روند؛ ولی شخصی که خود را پنهان می دارد ممکن است بر در خانه او پیوسته ازدحام باشد.

سپس امام علیه السلام دلیل سوم را بیان می کند و می فرماید: «افزون بر اینها، بسیاری از حوایج مردم نزد تو، هزینه ای برای تو ندارد؛ مانند شکایت از ستمی یا درخواست انصاف در داد و ستدی»؛ (مَعَ أَنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ مِمَّا لَمَّا مَتُونَهُ فِيهِ عَلَيْكَ، مِنْ شَكَاةٍ (۱) مَظْلَمَةٍ، أَوْ طَلَبِ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ).

اشاره به اینکه تمام مراجعات مردم درخواست مالی نیست بسیاری از آنها درخواست کمک برای حل مشکلات است؛ مثلاً ظالمی به کسی ستمی کرده و مظلوم از تو کمک می خواهد یا معامله ای صورت گرفته و یکی از دو طرف معامله به دیگری زور می گوید، یا بدون مجوز شرعی می خواهد معامله را فسخ کند و یا بدهی خود را بدون دلیل نمی پردازد. در تمام این گونه امور اگر والی در جلساتی با مردم ارتباط مستقیم داشته باشد می تواند از نفوذ و قدرت خود استفاده کند و احقاق حق نماید بی آنکه هزینه مالی برای او داشته باشد.

نکته: دیدارهای مستقیم مردمی

دیدارهای مستقیم مردمی

تنها در این عهدنامه نیست که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مالک اشتر این توصیه را می کند که سعی کند در ساعات معینی تماس مستقیم با مردم داشته باشد و از مشکلات آنها آگاه گردد و جلوی مظالم را بگیرد، بلکه در روایات دیگری از معصومان علیهم السلام نیز بر این معنا تأکید شده است.

از جمله یکی از یاران خاص امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به نام بزنی

ص: ۹۴

می گوید: نامه ای از امام را دیدم که به فرزندش امام جواد علیه السلام نوشته است و می فرماید: «يَا أَبَا جَعْفَرٍ بَلَّغْنِي أَنَّ الْمَوَالِي إِذَا رَكِبْتَ أَخْرَجُوكَ مِنَ الْبَابِ الصَّغِيرِ وَإِنَّمَا ذَلِكَ مِنْ بُخْلِ بِهِمْ لِنَلَّا يَنَالُ مِنْكَ أَحَدٌ خَيْرًا فَاسْأَلُكَ بِحَقِّي عَلَيْكَ لَا يَكُنْ مَدْخُلَكَ وَمَخْرُجَكَ إِلَّا مِنَ الْبَابِ الْكَبِيرِ وَإِذَا رَكِبْتَ فَلْيَكُنْ مَعَكَ ذَهَبٌ وَفِضَةٌ ثُمَّ لَمَّا يَسْأَلُكَ أَحَدٌ إِلَّا أَعْطَيْتَهُ؛ به من اطلاع داده اند که خادمان و معاونان تو هنگامی که سوار می شوی تو را از در کوچک بیرون می برند (تا مردمی که در برابر در بزرگ ایستاده اند با تو ملاقات نکنند) این به جهت بخلی است که آنها دارند و می خواهند خیری از تو به کسی نرسد از تو می خواهم به حقی که بر تو دارم (چنین کاری را ترک کنی و) ورود و خروج تو فقط از باب کبیر باشد (تا بتوانی با مردم تماس داشته باشی و بخشی از مشکلات آنها را حل کنی) افزون بر این هنگامی که سوار می شوی مقداری درهم و دینار با خود داشته باش و هر کس تقاضایی کرد چیزی به او بده». (۱)

در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: «أَيُّمَا وَالٍ اخْتَجَبَ عَنِ حَوَائِجِ النَّاسِ اخْتَجَبَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ حَوَائِجِهِ؛ هر والی که خود را از برآوردن نیاز مردم پنهان دارد خداوند در قیامت از حوائج خود آنها را پنهان می دارد». (۲)

البته نمی توان انکار کرد که زمان ها یکسان نیستند مثلاً در زمان ما یکی از مشکلات مهم، مشکلات امنیتی است که در بسیاری از موارد اجازه نمی دهد دولت مردان بدون حاجب و محافظ در میان مردم ظاهر شوند، در حالی که امام در سخنان فوق دستور می داد که تمام حاجبان و پاسداران را از آن مجلس خارج سازند. البته ممکن است نیروهای مخفی تا حدی مشکلات را حل کنند؛ ولی گاه به تنهایی کافی نیست.

ص: ۹۵

۱-۱. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۰۲، ح ۱۶

۲-۲. همان مدرک، ج ۷۲، ص ۳۴۵، ح ۴۲

علاوه بر این فزونی جمعیت در عصر ما و سهولت ارتباطها از اقصا نقاط کشور به مرکز حکومت سبب می شود که این گونه مجالس شدیداً مورد هجوم واقع شود. البته نباید آن را تعطیل کرد؛ ولی باید تدبیرهایی برای حل مشکلات این گونه ملاقات ها اندیشید.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود به نکته دیگری نیز در مورد معایب پنهان ماندن والی از مردم اشاره می کند که قابل توجه است. می گوید: ممکن است بسیاری از صاحب نظران و اهل فضل و شخصیت های مستقل بخواهند با والی تماس گرفته و نظرات مفید خود را برای حل مشکلات کشور در اختیار او بگذارند. اگر والی خود را از آنها پنهان دارد در واقع آنها را تحقیر کرده و سبب می شود که آنها از وی نفرت پیدا کنند (و این خسارت بزرگی است) و بدون شک بزرگان را تحقیر کردن و مأموران کوچک خود را بزرگ داشتن سبب حقارت والی می شود و گناهی است نابخشودنی، چرا که در واقع کسی را که به تو بدی نکرده مجازات کرده ای و آن کس که می خواهد خشنودی تو را به دست آورد به خشم آورده ای آیا چیزی از این قبیح تر و زشت تر هست؟ (۱)

ص: ۹۶

ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبِطَانَةً، فِيهِمْ اسْتِثْنَاءٌ وَتَطَاوُلٌ، وَقَلَّهٗ اِنْصِافٌ فِي مَعَامَلِهِ، فَاحْسَبْ مَا دَهَّ أَوْلِيكَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ. وَلَا تُقْطِعَنَّ لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَحَامِيَتِكَ قَطِيعَةً، وَلَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اغْتِقَادِ عَقْمَدِهِ، تَضَرُّرٌ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ، فِي شَرِّبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرِكٍ، يَحْمِلُونَ مَوْوَنَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ، فَيَكُونُ مَهْنَأُ ذَلِكَ لَهُمْ دُونِكَ، وَعَعِيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. وَالزِّمَّ الْحَقُّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَكُنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا، وَأَقْعًا ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَخَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ، وَابْتِغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَثْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ، فَإِنَّ مَعْبَهُ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ. وَإِنْ ظَنَنْتَ الرَّعِيَّةَ بِحُكِّ حَيْفًا فَأَصْرِ جِرْ لَهُمْ بَعْدَ رِكَ، وَأَعْيِدْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِأَصْحَارِكَ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ، وَرِفْقًا بِرَعِيَّتِكَ، وَإِعْذَارًا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى الْحَقِّ.

ترجمه

(اضافه بر این گاه) برای زمامدار، خاصان و صاحبان اسرار (و نزدیکان و اطرافیان) است که خودخواه و برتری طلب اند و در داد و ستد با مردم عدالت و انصاف را رعایت نمی کنند. ریشه ستمشان را با قطع وسائل آن بر کن و هرگز به هیچ یک از اطرافیان و هواداران خود زمینی از اراضی مسلمانان را وا نگذار و نباید آنها طمع کنند که قراردادی به سود آنها منعقد سازی که موجب ضرر بر همجواران آن زمین باشد؛ خواه در آبیاری یا عمل مشترک دیگر. به گونه ای که هزینه های آن را بر دیگران تحمیل کنند و در نتیجه سودش فقط برای آنها باشد و عیب و ننگش در دنیا و آخرت نصیب تو گردد، حق را درباره آنها که

ص: ۹۷

صاحب حق اند رعایت کن؛ چه از نزدیکان تو باشد یا غیر آنها و در این باره شکبیا باش و به حساب خدا بگذار (و پاداش آن را از او بخواه) هرچند این کار موجب فشار بر خویشاوندان و یاران نزدیک تو شود، سنگینی این کار را بپذیر، زیرا سرانجامش پسندیده است و هرگاه رعایا نسبت به تو گمان بی عدالتی ببرند عذر خویش را آشکارا با آنان در میان بگذار و با بیان عذر خویش گمان آنها را نسبت به خود (درباره آنچه موجب بدبینی شده) اصلاح کن، زیرا این امر از یک سو موجب تربیت اخلاقی تو می شود و از سوی دیگر ارفاق و ملامفتی است درباره رعیت و سبب می شود که بیان عذر خود، تو را به مقصودت که وادار ساختن آنها به حق است برساند.

شرح و تفسیر: از زیادخواهی اطرافیانت پرهیز

از زیادخواهی اطرافیانت پرهیز

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه چند دستور مهم دیگر به مالک می دهد که همه آنها سرنوشت ساز است.

نخست می فرماید: «(اضافه بر این گاه) برای زمامدار، خاصان و صاحبان اسرار (و نزدیکان و اطرافیانی) است که خودخواه و برتری طلبند و در داد و ستد با مردم عدالت و انصاف را رعایت نمی کنند»؛ (ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَ بَطَانَةً (۱)، فِيهِمْ اسْتِثْنَاءٌ (۲) وَ تَطَاوُلٌ (۳)، وَ قَلَّةٌ اِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ).

ص: ۹۸

۱ - ۱). «بَطَانَةً» به معنای لباس زیرین در مقابل «ظهارة» که به لباس رویین گفته می شود، نیز به افرادی که محرم اسرار

هستند «بَطَانَةً» گفته می شود و منظور امام از این واژه معنای اخیر است

۲ - ۲). «اسْتِثْنَاءٌ» به معنای چیزی را به خود اختصاص دادن از ریشه «أثر» در اصل به معنای علامتی بر چیزی گذاردن گرفته شده و از آنجا که وقتی انسان چیزی را به خود اختصاص می دهد گویی اثری بر آن می گذارد این ماده در آن معنا به کار رفته است

۳ - ۳). «تَطَاوُلٌ» به معنای برتری جویی از ریشه «طول» به معنای مرتفع شدن گرفته شده است

آنچه امام علیه السلام در اینجا به آن اشاره کرده یک واقعیت تلخ و گسترده تاریخی است که همواره دنیا پرستان و فرصت طلبان خود را به مراکز قدرت نزدیک می کنند و با اظهار اخلاص و فداکاری کامل به آنها تقرب می جویند تا به وسیله آنها بخش هایی از بیت المال در اختیار آنان و منسوبانشان قرار بگیرد و بر دوش مردم مظلوم سوار شوند و اموال و منافع آنها را غارت کنند. امام به مالک اشتر هشدار می دهد که مراقب این گروه باشد.

سپس دستور قاطعی در این زمینه صادر کرده در ادامه سخن می فرماید:

«ریشه ستمشان را با قطع وسائل آن بر کن و هرگز به هیچ یک از اطرافیان و هواداران خود زمینی از اراضی مسلمانان را وا مگذار و نباید آنها طمع کنند که قراردادی به سود آنها منعقد سازی که موجب ضرر بر همجواری آن زمین باشد؛ خواه در آبیاری یا عمل مشترک دیگر. به گونه ای که هزینه های آن را بر دیگران تحمیل کنند و در نتیجه سودش فقط برای آنها باشد و عیب و ننگش در دنیا و آخرت نصیب تو گردد»؛ (فَاحْسِمُ (۱) مَا دَهَ أَوْلَئِكَ بِقَطْعِ أَشْيَابِ تِلْكَ الْأَحْوَالِ، وَ لَا تُقْطِعَنَّ (۲) لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِكَ وَ حَامَّتِكَ (۳) قَطِيعَةً وَ لَمَّا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اغْتِنَادِ عَقْدِهِ، تَضُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ، فِي شَرِّبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَكٍ يَحْمِلُونَ مَوَؤَنَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ، فَيَكُونُ مَهْنَأً (۴) ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ، وَ عَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ).

این تعبيرات با صراحت بیانگر این حقیقت است که شخص والی و زمامدار باید دست رد بر سینه گروه فرصت طلب سودجوی حاشیه نشین بزند و هرگز

ص: ۹۹

-
- ۱- ۱). «احسِم» صیغه امر از ریشه «حسم» بر وزن «وصل» به معنای قطع کردن گرفته شده
 - ۲- ۲). «لا تقطعن» از ریشه «قطع» به معنای جدا کردن گرفته شده و این واژه هنگامی که به باب افعال می رود به معنای تخصیص دادن چیزی به کسی مثلاً زمینی را در اختیار کسی قرار دادن می باشد
 - ۳- ۳). «حامه» به معنای نزدیکان و خاصان و خویشاوندان است از ریشه «حم» به معنای گرم کردن گرفته شده به مناسبت اینکه علاقه و دوستی آنها گرم و داغ است. به همین دلیل دوست صمیمی را «حمیم» می گویند
 - ۴- ۴). «مهناً» به معنای چیز مرغوب و گواراست

تسلیم خواسته های آنها نشود و زمین هایی را که به مسلمانان تعلق دارد در اختیار آنان نگذارد، زیرا آنها به سبب نفوذی که در مرکز اصلی قدرت دارند سعی می کنند تمام هزینه های این املاک را که قاعدتاً باید در میان همه کسانی که ملک مشترک دارند تقسیم شود به زور بر عهده دیگران بیندازند و منفعت خالص از آن آنها باشد؛ کاری که ظلم فاحش و خیانت آشکار است.

شایان توجه است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به فرمان خدا زکات را بر بنی هاشم تحریم کرد مبادا از خویشاوندی آن حضرت استفاده کنند و بخش های عظیمی از زکات را در اختیار خود بگیرند. حتی در روایت آمده است: «هنگامی که جمعی از بنی هاشم خدمت آن حضرت رسیدند و عرض کردند: اجازه بده جمع آوری زکات حیوانات بر عهده ما باشد. (ما از زکات سهمی نمی خواهیم ولی) سهم «والعالمین علیها» (کسانی که جمع آوری زکات می کنند) را به ما ده و گفتند ما از دیگران به این کار سزاوارتریم. پیغمبر فرمود: زکات (حتی سهم جمع آوری کنندگان آن) بر من و شما حرام است؛ ولی به من وعده شفاعت داده شده... آیا فکر می کنید دیگران را (در شفاعت کردن) بر شما مقدم می دارم؟» (۱).

دور نگه داشتن خویشاوندان و اطرافیان از حکومت و دسترسی به بیت المال، تا مدتی در میان مسلمانان رواج داشت؛ ولی هنگامی که زمان عثمان فرا رسید، اوضاع به کلی دگرگون شد؛ بنی امیه و بنی مروان اطراف او را گرفتند؛ هم پست ها و مقام ها را در میان خود تقسیم کردند هم بیت المال و اراضی مسلمانان را. نتیجه آن شورش عظیمی بود که به وجود آمد و خون خلیفه در این راه ریخته شد.

وقتی نوبت به امام امیرمؤمنان علیه السلام رسید اوضاع به کلی تغییر یافت تا آنجا که حتی برادرش عقیل اجازه نیافت سهم مختصری بیشتر از دیگران از بیت المال داشته باشد و چون حکومت به معاویه و بنی امیه و پس از آنها به بنی عباس رسید

ص: ۱۰۰

غوغایی برپا شد اموال مسلمانان و بیت المال در میان بستگان و اطرافیان و چالوسان تقسیم شد و در عوض، آنها با خشونت تمام از حکومت دفاع کردند و صداها را در سینه ها خاموش نمودند و غالب شورش هایی که پیدا شد بر اثر همین مظالم بود.

تنها از عمر بن عبدالعزیز نقل می کنند که وقتی احساس کرد ممکن است این امر سرچشمه شورش عظیمی شود دستور اکید داد تمام این اموال به بیت المال مسترد گردد و جلوی این امتیازات گرفته شود.

این امر در دنیای امروز نیز کاملاً رواج دارد، اشخاص و گروه های وابسته به حکومت از امتیازهای خاصی برخوردارند. همین امر سبب ناآرامی های فراوان و شورش های خطرناک است.

امام علیه السلام در دومین دستور می فرماید: «حق را درباره آنها که صاحب حق اند رعایت کن؛ چه از نزدیکان تو باشد یا غیر آنها و در این باره شکیا باش و به حساب خدا بگذار (و پاداش آن را از او بخواه) هرچند این کار موجب فشار بر خویشاوندان و یاران نزدیک تو شود سنگینی این کار را بپذیر، زیرا سرانجامش پسندیده است»؛ (وَأَلْزِمَ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَ كُنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا، وَقَعًا ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَ خَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ، وَ ابْتِغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يُثْقَلُ عَلَيْكَ مِنْهُ، فَإِنَّ مَعْبَهُ (۱) ذَلِكَ مَحْمُودَةً).

این همان چیزی است که امروز از آن به عنوان مقدم داشتن ضابطه بر رابطه تعبیر می شود و کاری است بسیار مشکل که انسان حق را بر پیوندهای خویشاوندی و دوستان نزدیک و همکاران خود مقدم دارد و معاونان خود را در برابر حق به فراموشی بسپرد و اگر خواسته آنها بر خلاف حق است اجرای حق را بر خواسته آنها مقدم بدارد. همان چیزی که نمونه کاملش خود امام علیه السلام است

ص: ۱۰۱

۱- ۱). «مَعْبَهُ» به معنای عاقبت و نتیجه چیزی است

و داستان او با برادرش عقیل معروف است. و همچنین نامه ای که برای عثمان بن حنیف نوشت و به علت انحراف کوچک او از مسیر حق، شدیداً وی را سرزنش فرمود.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: امیر مؤمنان به عمر بن خطاب چنین فرمود: «ثَلَاثٌ إِنْ حَفِظْتَهُنَّ وَ عَمِلْتَ بِهِنَّ كَفَتَكَ مَا سِوَاهُنَّ وَ إِنْ تَرَكْتَهُنَّ لَمْ يَنْفَعَكَ شَيْءٌ سِوَاهُنَّ؛ سه چیز است اگر آنها را حفظ کنی و به آنها عمل نمایی تو را از غیر آن بی نیاز می کند و اگر آنها را ترک گویی چیزی غیر از آن تو را سودی نمی بخشد».

عمر گفت: «وَ مَا هُنَّ يَا أَبَا الْحَسَنِ؛ ای ابو الحسن! آن سه چیز چیست؟»

امام فرمود: «إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى الْقَرِيبِ وَ الْبَعِيدِ وَ الْحُكْمُ بِكِتَابِ اللَّهِ فِي الرِّضَا وَ السَّخَطِ وَ الْقِسْمُ بِالْعَدْلِ بَيْنَ الْأَحْمَرِ وَ الْأَسْوَدِ؛ اجرای حد درباره نزدیکان و دوران (به طور یکسان) و حکم بر طبق کتاب خدا در حالت خشنودی و غضب و تقسیم عادلانه در میان سفید و سیاه».

عمر گفت: «لَعَمْرِي لَقَدْ أُوجِزْتُ وَ أَبْلَغْتُ؛ به جانم سوگند که مختصر گفتمی و حق مطلب را ادا کردی». (۱)

تعبیر امام به «فَإِنَّ مَعْبَهُ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ» اشاره به این است که رعایت عدالت و عدم تبعیض در میان نزدیکان و غیر آنها در دنیا عاقبت نیکی دارد، زیرا سبب اطمینان و خشنودی توده مردم و همراهی آنها با حکومت می شود و در آخرت نیز ثواب نیکوکاران و مجاهدان را در بر دارد.

آن گاه امام سومین دستور مهم را صادر می فرماید که بسیاری از مشکلات حکومت را کم می کند. می فرماید: «هرگاه رعایا نسبت به تو گمان بی عدالتی ببرند عذر خویش را آشکارا با آنان در میان بگذار و با بیان عذر خویش گمان آنها را

ص: ۱۰۲

نسبت به خود (درباره آنچه موجب بدبینی شده) اصلاح کن، زیرا این امر از یک سو موجب تربیت اخلاقی تو می شود و از سوی دیگر ارفاق و ملاحظتی است درباره رعیت و سبب می شود که بیان عذر خود، تو را به مقصودت که وادار ساختن آنها به حق است برساند؛ (وَإِنْ ظَنَنْتَ الرَّعِيَّةَ بِكَ حَيْفًا (۱) فَأَصْحِرْ (۲) لَهُمْ بِعُذْرِكَ، وَاعْدِلْ (۳) عَنْكَ ظُنُونَهُمْ يَا صَحَارِكَ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ، وَرِفْقًا بِرَعِيَّتِكَ، وَإِعْذَارًا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ (۴) عَلَى الْحَقِّ).

می دانیم یکی از مشکلات حکومت ها این است که بسیاری از مردم از جزئیات مسائلی که در جامعه می گذرد ناآگاه اند و گاه زمامدار عادل دست به اقداماتی برای حل مشکلات و اصلاح امور می زند که دلیلش بر آنها مخفی است.

همین امر موجب بدگمانی مردم می شود و اگر این بدگمانی ها روی هم متراکم گردد ممکن است مردم را از حکومت جدا سازد، از این رو هرگاه والی و زمامدار احساس کند سوء ظنی برای مردم درباره مسأله ای پیدا شده، باید آشکارا دلیل منطقی کار خود را بیان دارد تا آنها آرامش فکر پیدا کنند و سوء ظنشان برطرف گردد.

یکی از بهترین فرصت ها در اسلام برای زمامداران، استفاده کردن از خطبه های نماز جمعه است که قریب و بعید و نزدیکان و غیر آنها در آن جمع اند و او می تواند خود به طور مستقیم یا نائبانش مسائل را بشکافند و دلایل انجام هر کاری را که موجب بدگمانی شده آشکارا بگویند.

ص: ۱۰۳

۱- ۱). «حَيْفٌ» به معنای ظلم و ستم و بی انصافی است و از آنجا که وقتی چیزی به وسیله ظلم و ستم از دست برود انسان افسوس می خورد، این واژه امروز به معنای افسوس خوردن به کار می رود

۲- ۲). «أَصْحِرَ» فعل امر از ریشه «صحر» به معنای بیابان گرفته شده و «أَصْحَارِكَ» یعنی به بیابان رفتن. از آنجا که در بیابان همه چیز ظاهر و آشکار می شود، این ماده به معنای آشکار ساختن به کار رفته و در کلام امام نیز به همین معناست

۳- ۳). «اعْدِلْ» از ریشه «عدول» به معنای برگرداندن گرفته شده است

۴- ۴). «تقویم» به معنای صاف و راست کردن و کجی ها را از بین بردن است

امروز با توجه به گستردگی رسانه ها، معمولاً با مصاحبه یا دادن بیانیه در این گونه موارد اقدام می کنند؛ ولی آنها که عذر موجهی ندارند به زودی رسوا می شوند و پایه های قدرتشان به لرزه در می آید.

این نکته نیز قابل توجه است که امام علیه السلام برای افشاگری در موارد سوء ظن رعیت دو فایده مهم ذکر فرمود: اول: رفع سوء ظن مردم از طریق بیان واقعیت ها و شرح امکانات و تنگناها. دوم: ریاضت نفس والی و زمامدار، زیرا او با این عمل، گویی خود را در اختیار مردم گذارده و از اوج قدرت فرود آمده و همچون یک دوست و برادر، با آنها متواضعانه سخن می گوید و این تواضع مایه ریاضت نفس و پرورش روح و اخلاق زمامدار است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز بارها اقدام بر این کار کرده و اسوه عملی برای این دستور بود. از جمله:

۱. به هنگام تقسیم غنائم فراوان جنگ حنین، هنگامی که برای رؤسای تازه مسلمان قریش مانند ابوسفیان و بعضی دیگر یکصد شتر سهمیه قرار داد و سهم مهاجران و انصار پیشین را بسیار کم و در حدود چهار شتر مقرر فرمود، گروهی از آنها سخت ناراحت شدند و بعضی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را متهم به عدم رعایت عدالت در تقسیم غنیمت نمودند. در اینجا پیغمبر خدا عذر خود را آشکارا بیان کرد و به آنها گفت: من با این کار محبت این افراد را نسبت به اسلام جلب کردم تا مسلمان شوند ولی شما را به اسلامتان (که در وجودتان ریشه دار است و اگذاردم) آیا دوست ندارید گروهی شتر و گوسفند ببرند ولی شما محبت و ایمان به رسول الله را با خود ببرید؟ (۱)

۲. نمونه دیگر جریانی است که در صلح حدیبیه اتفاق افتاد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در این صلح که با مشرکان مکه برقرار کرد اولاً حاضر شد بدون انجام اعمال

ص: ۱۰۴

(۱-۱). سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۲۰ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۶۱، حوادث سال هشتم هجرت

عمره-با اینکه خود و یارانش احرام بسته بودند-به مدینه باز گردد و ثانیاً شرطهایی را که به نفع قریش در این صلح نامه آمده بود بپذیرد که این مسأله بر یارانش سنگین بود.

از جمله کسانی که زبان به اعتراض گشودند عمر بود. در روایتی آمده که او گفت: «ما شَكَكْتُ فِي الْإِسْلَامِ قَطُّ كَشَكِّي يَوْمَ حُدَيْبِيَّةٍ؛ هیچ گاه در اسلام شکی مانند شک روز حدیبیه نکردم» خدمت پیغمبر آمده عرض کرد: آیا ما مسلمان نیستیم؟ فرمود: هستید. عرض کرد: آیا آنها مشرک نیستند؟ فرمود: هستند. عرض کرد: پس چرا ما این همه خفت و خواری را در دین خود بپذیریم؟ پیامبر یاران خود را مخاطب قرار داد و فرمود: این از ناحیه من نبود؛ خدا چنین دستور صلحی را به من داده و احدی نمی تواند امر پروردگار را مخالفت کند و بداند خدا مرا ضایع نخواهد کرد. (و پیروزی ها در پیش است). (۱)

۳. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که می فرمود: چیزی «از مواد غذایی» خدمت پیغمبر آوردند تا (بر اهل صفه) تقسیم کند؛ ولی به اندازه ای نبود که به همه برسد، از این رو تنها به جمعی از آنها داد و چون ممکن بود دیگران قلباً ناراحت شوند و معترض باشند، پیامبر در برابر آنها آمد و فرمود: ای اهل صفه مقدار کمی برای ما آورده بودند؛ من دیدم به همه نمی رسد. آن را به افرادی که نیاز بیشتری داشتند دادم (و در آینده جبران خواهد شد). (۲)

ص: ۱۰۵

۱- ۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۱۵

۲- ۲. وسائل الشیعه، ج ۶، کتاب الزکات، باب ۲۸، ح ۲؛ منهاج البراعه، ج ۲۰، ص ۲۹۶

وَلَا تَدْفَعَنَّ ضِعْلًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوَّكَ وَ لِلَّهِ فِيهِ رِضَى فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَاً لِحُجُودِكَ، وَ رَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ، وَ أَمْنًا لِبِلَادِكَ، وَ لَكِنَّ الْحِدْرَ كُلَّ الْحِدْرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعِيدٌ صُلْحِهِ، فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارِبٌ لِيَتَغَفَّلَ فَخُذْ بِالْحَزْمِ، وَ أَنْتَهُمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ. وَ إِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوِّكَ عَهْدَهُ، أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً، فَحِطْ بِعَهْدِكَ بِالْوَفَاءِ، وَ ارْزُقْ ذِمَّتِكَ بِالْأَمَانَةِ، وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيتَ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا، مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ، وَ تَشْتُّ آرَائِهِمْ، مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ. وَ قَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعُدْرِ؛ فَلَا تَغْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ، وَ لَا تَخِيْسَنَّ بِعَهْدِكَ، وَ لَا تَخْتَلَنَّ عَدُوَّكَ، فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِي عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ. وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَ ذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ، وَ حَرِيمًا يَسِيكُنُونَ إِلَى مَنْعَتِهِ، وَ يَسِي تَفِيضُونَ إِلَى جَوَارِهِ، فَلَا إِذْغَالَ وَ لَا مُدَالَسَةَ وَ لَا خِدَاعَ فِيهِ، وَ لَا تَعْقِدْ عَقْدًا تُجَوِّزُ فِيهِ الْجَلَلَ، وَ لَا تُعَوِّلَنَّ عَلَى لَحْنِ قَوْلٍ بَعْدَ التَّأْكِيدِ وَ التَّوْتِيقِ وَ لَمَّا يَدْعُونَكَ ضَبِيقُ أَمْرٍ، لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ، إِلَى طَلَبِ انْفِسَاحِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَى ضَبِيقِ أَمْرٍ تَرْجُو انْفِرَاجَهُ وَ فَضْلَ عَاقِبَتِهِ، خَيْرٌ مِنْ غَدْرِ تَخَافُ تَبِعْتَهُ، وَ أَنْ تُحِيطَ بِكَ مِنَ اللَّهِ فِيهِ طَلَبُهُ، لَا تَسْتَقْبِلُ فِيهَا دُنْيَاكَ وَ لَا آخِرَتَكَ.

ترجمه

هرگز صلحی را که از جانب دشمن پیشنهاد می شود و رضای خدا در آن است رد مکن، چرا که در صلح برای سپاهت آرامش (و سبب تجدید قوا) و برای

خودت مایه راحتی از هم و غم ها و برای کشورت موجب امتی است؛ اما سخت از دشمنت پس از صلح با او برحذر باش، زیرا دشمن گاه نزدیک می شود که غافلگیر سازد، بنابراین دوراندیشی را به کار گیر و در این مورد خوش بینی را کنار بگذار.

و اگر پیمانی میان خود و دشمنت بستی یا لباس امان بر او پوشانندی (و او را پناه دادی) به عهدهت وفا کن و قرارداد خود را محترم بشمار و جان خویش را در برابر تعهداتت سپر قرار ده، زیرا هیچ یک از فرایض الهی همچون بزرگداشت «وفای به عهد و پیمان» نیست و مردم جهان با تمام اختلافات و تشتت آرای می دارند نسبت به آن اتفاق نظر دارند. حتی مشرکان زمان جاهلیت-علاوه بر مسلمین- آن را مراعات می کردند، چرا که عواقب دردناک پیمان شکنی را آزموده بودند.

بنابراین هرگز پیمان شکنی نکن و در عهد و پیمان خود خیانت روا مدار و دشمنت را فریب نده، زیرا هیچ کس جز شخص جاهل و شقی (چنین) گستاخی را در برابر خداوند روا نمی دارد. خداوند عهد و پیمانی را که با نام او منعقد می شود به رحمت خود مایه آسایش بندگان و حریم امنی برای آنها قرار داده تا به آن پناه برند و برای انجام کارهای خود در کنار آن بهره بگیرند، لذا نه فساد، نه تدلیس و نه خدعه و نیرنگ در عهد و پیمان روا نیست.

(اضافه بر این) هرگز پیمانی را که در آن تعییراتی است که جای اشکال (و سوء استفاده دشمن) در آن وجود دارد منعقد مکن (و همان گونه که نباید عبارتی در عهدنامه باشد که دشمن از آن سوء استفاده کند) تو نیز بعد از تأکید و عبارات محکم عهدنامه، تکیه بر بعضی از تعییرات سست و آسیب پذیر برای شکستن پیمان منما و هیچ گاه نباید قرار گرفتن در تنگناها به سبب الزام های پیمان الهی تو را وادار سازد که برای فسخ آن از طریق ناحق اقدام کنی، زیرا

شکیبایی تو در تنگنای پیمان ها که (به لطف خداوند) امید گشایش و پیروزی در پایان آن داری بهتر از پیمان شکنی و خیانتی است که از مجازات آن می ترسی.

همان پیمان شکنی که سبب مسئولیت الهی می گردد که نه در دنیا و نه در آخرت نمی توانی پاسخ گوی آن باشی.

شرح و تفسیر: احترام به عهد و پیمان از مهم ترین واجبات است

احترام به عهد و پیمان از مهم ترین واجبات است

امام علیه السلام در این بخش، مسائل مهمی در ارتباط با دشمنان و طرز برخورد با آنها در صلح و جنگ بیان می کند. نخست می فرماید: «هرگز صلحی را که از جانب دشمن پیشنهاد می شود و رضای خدا در آن است رد مکن؛ چرا که در صلح برای سپاهت آرامش (و سبب تجدید قوا) و برای خودت مایه راحتی از هم و غم ها و برای کشورت موجب امانت است»؛ (وَلَا تَدْفَعَنَّ صَلْحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوَّكَ وَ لَلَّهِ فِيهِ رِضَى فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَاً (۱) لِيُجْنُودَكَ، وَ رَاحَهُ مِنْ هُمُومِكَ، وَ أَمْنًا لِبِلَادِكَ).

تعبیر به «وَلَلَّهِ فِيهِ رِضَى» اشاره به صلح عادلانه است؛ صلحی که سبب سرشکستگی ملت اسلام نشود و اجحافی بر دشمن در آن نباشد؛ صلحی عادلانه و پرفایده.

این تعبیر ممکن است اشاره به این موضوع نیز باشد که گاه بعضی از افراد پرتوقع و تندرو رضایت به صلح ندهند در حالی که رضای خدا در آن باشد مانند صلح حدیبیه که رضای خداوند و پیامبر اسلام در آن بود؛ ولی بعضی از تندروان با آن به مخالفت برخاستند و سرانجام فهمیدند اشتباه از آنان بوده است.

به عکس گاهی افراد طرفدار صلح اند در حالی که خدا از آن راضی نیست مانند آنچه در صفین واقع شد که گروهی فریب خورده و نادان بعد از مشاهده

ص: ۱۰۹

۱- (۱). «دَعَاً» به معنای سکون و آرامش است و از ریشه «وَدَع» بر وزن «منع» گرفته شده است

قرآن ها بر سر نیزه ها بر صلح با معاویه اصرار داشتند در حالی که این صلح مایه بدبختی مسلمانان شد و اگر جنگ کمی ادامه می داشت کار برای همیشه یکسره می شد.

در عصر ما گاه دولت های استعماری دم از صلح با ملت ها می زنند؛ صلحی که به گفته مرحوم مَغْنِیّه در شرح نهج البلاغه اش در سه چیز خلاصه می شود: روی کار آمدن حکومتی مزدور؛ اقتصادی که مصالح استعمارگران را تأمین کند و تشکیلات اداری و نظامی که تابع اراده آنها باشد. و اظهار می دارند که اگر این سه تأمین بشود هر شرط دیگری را خواهند پذیرفت در حالی که نتیجه آن جز بدبختی و شکست همه جانبه نخواهد بود. (۱)

بدیهی است منظور از رضایت خداوند همان تأمین مصالح اسلام و مردم مسلمان است که به وسیله اندیشمندان و مشاوران آگاه حکومت تضمین می شود.

فواید سه گانه ای را که امام در اینجا برای صلح بیان فرموده کاملاً جامع است، زیرا صلح نتیجه ای برای لشکر، ثمره ای برای زمامدار و فایده ای برای مردم دارد؛ لشکر آرامش پیدا می کند و می تواند خود را آماده تر از پیش برای دفع هرگونه حمله دشمن سازد و زمامدار که به هنگام جنگ تمام فکرش متوجه برنامه های آن می شود از این افکار آزار دهنده راحت می گردد و به تمشیت سایر امور می پردازد و مردم هم احساس امتیّت می کنند و به پیشبرد کارهای اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی می پردازند.

این تعبیرات نشان می دهد که جنگ بلایی بزرگ است و حتی الامکان باید از آن پرهیز کرد مگر آنکه خطری برای کشور اسلام احساس شود که در آنجا باید شجاعانه ایستاد.

ص: ۱۱۰

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به نکته مهم دیگری اشاره کرده می فرماید:

«اما سخت از دشمنت پس از صلح با او برحذر باش، زیرا دشمن گاه نزدیک می شود که غافلگیر سازد، بنابراین دوراندیشی را به کار گیر و در این مورد خوش بینی را کنار بگذار»؛ (وَ لَكِنَّ الْحَيْذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صِلْحِهِ، فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَعَفَّلَ فَخُذْ بِالْحَزْمِ، وَ أَتَّهَمُ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ).

این یک واقعیت است که پیشنهاد صلح از سوی دشمن همیشه صادقانه نیست و نمی توان آن را دلیل بر صلح طلبی وی دانست، گرچه باید پیشنهاد صلح شرافتمندانه را پذیرفت؛ ولی نباید به آن دل بست و اطمینان نمود. تاریخ گذشته و معاصر نمونه های زیادی از صلح غافلگیرانه را به خاطر دارد.

اینکه امام علیه السلام می فرماید: «حسن ظن و خوش بینی را در اینجا کنار بگذار» با اینکه اصل در اسلام بر خوش بینی است به سبب آن است که طرف مقابل دشمن است نه دوست.

آن گاه امام علیه السلام دستور مهم دیگری را در برابر دشمنان بیان می دارد و با تأکید تمام به آن می پردازد؛ تأکیدی که نشانه روح عدالت و جوان مردی و اخلاق انسانی در اسلام است. می فرماید: «اگر پیمانی میان خود و دشمنت بستی یا لباس امان بر او پوشاندی (و او را پناه دادی) به عهدت وفا کن و قرارداد خود را محترم بشمار و جان خویش را در برابر تعهداتت سپر قرار ده»؛ (وَ إِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوِّكَ عَقْدَةً، أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً، فَحِطْ بِعَهْدِكَ بِالْوَفَاءِ، وَ ارْزَعْ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ، وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيَ).

از آنجا که مسأله عهد و پیمان ها و پایبندی به آن نقش بسیار مهمی در مسأله صلح در جهان انسانیت دارد، امام با ذکر چند دلیل بر آن تأکید می نهد. می فرماید:

«زیرا هیچ یک از فرایض الهی همچون بزرگداشت «وفای به عهد و پیمان» نیست و مردم جهان با تمام اختلافات و تشتت آرای که دارند نسبت به آن اتفاق

نظر دارند؛ (فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا، مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ، وَ تَشْتُّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ)

اشاره به اینکه همه مردم جهان در طول تاریخ وفای به عهد و پیمان ها را که در میان کشورها و قبائل بسته می شود لازم شمرده و می شمردند و مخالفت با آن را ننگ می دانند، هرچند نمونه هایی از پیمان شکنی در گذشته و حال داشته ایم؛ ولی پیمان شکنان هم اصرار داشته اند کار خود را به نوعی توجیه کنند که رنگ پیمان شکنی به خود نگیرد تا مورد نکوهش همگان واقع نشوند.

آن گاه به سراغ دلیل دیگری رفته می فرماید: «حتی مشرکان زمان جاهلیت - علاوه بر مسلمین - آن را مراعات می کردند، چرا که عواقب دردناک پیمان شکنی را آزموده بودند؛ (وَ قَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَتَابُوا (۱) مِنْ عَوَاقِبِ الْعُدْرِ) .

می دانیم عرب در زمان جاهلیت تقریباً از تمام ارزش های اخلاقی و انسانی دور افتاده بود؛ غارتگری و کشتار را جزء افتخارات خود می شمرد؛ ولی با این حال اگر عهد و پیمانی از سوی قبیله ای با قبیله دیگری بسته می شد حتی الامکان آن را محترم می شمرد و پیمان شکنی را گناه بزرگی می دانست.

در اسلام نیز مسأله وفای به عهد در برابر دوست و دشمن یکی از اصول مسلم است.

در حدیثی می خوانیم شخصی از محضر امام سجاد علیه السلام سؤال کرد و گفت:

«أَخْبِرْنِي بِجَمِيعِ شَرَائِعِ الدِّينِ؛ تمام اصول اساسی دین را برای من بیان فرما».

امام علیه السلام فرمود: «قَوْلُ الْحَقِّ وَالْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ؛ سخن حق و حکم به

ص: ۱۱۲

۱- ۱). «اسْتَتَابُوا» از ریشه «استیبال» به معنای آزمودن گرفته شده و ریشه اصلی آن «وَبَلَّ» بر وزن «نقل» به معنای بارش شدید باران است و چون چنین بارشی مشکلاتی ایجاد می کند این واژه در مورد ضرر و زیان و امتحانات سخت به کار رفته است

عدالت و وفای به عهد شرایع دین است». (۱)

آن گاه امام علیه السلام در ادامه همین سخن، با دو بیان دیگر، شدیداً از پیمان شکنی نهی می کند. نخست می فرماید: «بنابرین هرگز پیمان شکنی نکن و در عهد و پیمان خود خیانت روا مدار و دشمنت را فریب نده، زیرا هیچ کس جز شخص جاهل و شقی (چنین) گستاخی را در برابر خداوند روا نمی دارد»؛ (فَلَمَّا تَعَدِرْنَ بَیْذَمَّتْكَ، وَ لَمَّا تَخِيسَنَّ (۲) بَعْهَدِكَ، وَ لَمَّا تَخْتَلِنَّ (۳) عَدُوَّكَ، فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِي عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيٌّ).

اشاره به اینکه پیمان شکنی و خیانت در عهد و فریب دادن دشمن از این طریق نوعی دشمنی با خداست، زیرا او دستور فراوان بر وفای به عهد و ترک غدر و مکر داده است و مخالفت با آن یا از سر جهل است و یا از روی شقاوت (در فرض آگاهی) از اینجا روشن می شود که اسلام تا چه حد برای وفاداری به عهد و پیمان ها اهمیتی قائل شده و آن را به عنوان یک ارزش انسانی والا واجب و لازم شمرده است.

در تعبیر دوم می فرماید: «خداوند عهد و پیمانی را که با نام او منعقد می شود به رحمت خود مایه آسایش بندگان و حریم امنی برای آنها قرار داده تا به آن پناه برند و برای انجام کارهای خود در کنار آن بهره بگیرند، لذا نه فساد، نه تدلیس و نه خدعه و نیرنگ در عهد و پیمان روا نیست»؛ (وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَ ذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاً (۴) بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ، وَ حَرِيماً يَسْتَكُونُ إِلَى مَنَعَتِهِ (۵)، وَ يَسْتَفِيضُونَ إِلَى جِوَارِهِ،

ص: ۱۱۳

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۶، ح ۱۰

۲- ۲. «لَا تَخِيسَنَّ» از ریشه «خَيس» بر وزن «خیر» به معنای فاسد شدن و متعفن گردیدن گرفته شده سپس به معنای خیانت و نقض عهد به کار رفته است

۳- ۳. «لَا تَخْتَلِنَنَّ» از ریشه «خَتَل» بر وزن «قتل» به معنای خدعه و نیرنگ غافلگیرانه است

۴- ۴. «أَفْضَاً» از ریشه «افضاء» به معنای توسعه دادن و از ریشه «فضا» گرفته شده و گاه به معنای گستردن و منتشر ساختن نیز به کار می رود و در جمله بالا همین معنا اراده شده است

۵- ۵. «مَنَعَهُ» به معنای قوت و قدرتی است که انسان را در مقابل دشمن یا حوادث ناگوار حفظ می کند

فَلَا إِدْغَالَ (۱) وَلَا مُدَالَسَةَ (۲) وَلَا خِدَاعَ فِيهِ .

قابل توجه اینکه تعبیر به «بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ» که همه بندگان، اعم از مؤمن و کافر و دوست و دشمن مسلمانان را شامل می شود به خوبی نشان می دهد که این دستور از دستورات مربوط به حقوق مؤمنان و برادران مسلمان نیست، بلکه جزء حقوق بشر است که صرف نظر از مذهب و عقیده باید اجرا شود و در سایه آن مردم جهان با تمام اختلافاتی که در آن دارند بتوانند در کنار هم در آرامش زندگی کنند.

سپس امام علیه السلام از سومین دستور در زمینه عهد و پیمان با مخالفان سخن می گوید و می فرماید: «(اضافه بر این) هرگز پیمانی را که در آن تعبیراتی است که جای اشکال (و سوء استفاده دشمن) در آن وجود دارد منعقد مکن»؛ (وَلَا تَعْقِدْ عَقْدًا تُجَوِّزُ فِيهِ الْعِلَلَ (۳)).

این نکته مخصوصاً در پیمان هایی که در میان اقوام و ملت ها و دولت ها بسته می شود، بسیار مهم است که تمام بندهای پیمان باید شفاف و روشن باشد و تعبیرات دو پهلو که امکان سوء استفاده در آن راه یابد وجود نداشته باشد، زیرا بسیار می شود که دشمن با زیرکی خود جمله ای مبهم را در عهدنامه می گنجاند و سپس برای طفره رفتن از وفای به عهد از آن بهره می گیرد.

در دنیای امروز این مسأله به دقت دنبال می شود؛ مواد عهدنامه ها را چندین

ص: ۱۱۴

۱- ۱). «ادغال» از ریشه «دغل» بر وزن «عقل» به معنای داخل شدن در یک مکان به صورت مخفیانه است و از آنجا که فاسدان و مفسدان معمولاً به این صورت وارد می شوند، مفهوم فساد نیز غالباً در آن وجود دارد. و «دغل» بر وزن «قمر» به معنای فساد و گاه به معنای شخص مفسد می آید و در عبارت بالا نیز معنای فساد مندرج است

۲- ۲). «میدالسه» به معنای خدعه و خیانت کردن است و ریشه اصلی آن «دلّس» بر وزن «قفس» به معنای ظلمت است و سپس به معنای خیانت به کار رفته است

۳- ۳). «علل» جمع «عله» به معنای بیماری و فساد است و در عبارت بالا به معنای ابهاماتی است که سرچشمه توجیهاات فاسد و مفسد می شود

بار می خوانند و از کارشناسان حقوقی و غیر حقوقی کمک می گیرند مبادا یک بند آن مشکل آفرین باشد. سزاوار است مردم در معاملات شخصی و خصوصی نیز این دستور مولا را که در مورد عهدنامه ها بیان فرموده رعایت کنند و خود را از مشکلات احتمالی رهایی بخشند.

حضرت در ادامه سخن در چهارمین دستور می فرماید: «(و همان گونه که نباید عبارتی در عهدنامه باشد که دشمن از آن سوء استفاده کند) تو نیز بعد از تأکید و عبارات محکم عهدنامه، تکیه بر بعضی از تعبیرات سست و آسیب پذیر برای شکستن پیمان منما؛ (وَلَا تُعَوَّلَنَّ عَلَيَّ لِحْنِ قَوْلٍ (۱) بَعْدَ التَّأْكِيدِ وَ التَّوَثُّقَةِ)

این دستور امام علیه السلام پایبند بودن اسلام و مسلمانان را به ارزش های انسانی درباره وفای به عهد آشکارتر می سازد و نشانه روشنی از عدالت اسلام است، زیرا همان گونه که سوء استفاده دشمن را از عبارات عهدنامه نمی پسندند به دوست هم اجازه این کار را نمی دهد.

البته ممکن است امضاکننده پیمان اظهار کند که هدفم غیر از این بوده است که ظاهر عبارت دلالت دارد، یا من به حکم ناچاری توریه کردم ولی می دانیم در تمام پیمان ها و حتی اسناد معاملات و وقف نامه ها و وصیت نامه ها معیار، ظواهر الفاظ است و هیچ کس حق ندارد با هیچ بهانه ای از آن فراتر رود.

از این رو امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه هشتم نهج البلاغه هنگامی که «زبیر» با عذرهای واهی می خواست بیعت خود را با امام بشکند چنین فرمود: «يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَيَّاعَ بَيْدِهِ وَلَمْ يَبَيِّعْ بِقَلْبِهِ فَصَدَّقَ أَقْرَبَ بِالْبَيْعَةِ وَادَّعَى الْوَلِيَّجَهَ فَلْيَأْتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يُعْرَفُ وَإِلَّا فَلْيَدْخُلْ فِيهَا خَرَجَ مِنْهُ؛ او گمان می کند که بیعتش تنها با دست بوده نه با دل پس اقرار به بیعت می کند؛ ولی مدعی امری پنهانی است (که نیتش چیز

ص: ۱۱۵

۱- ۱). «لِحْنِ قَوْلٍ» به گفته ارباب لغت سخنی است که از قواعد و سنن خود منصرف گردد و نتیجه خلافی از آن گرفته شود

دیگری بوده) بنابراین بر او واجب است دلیل روشنی بر این ادعای خود بیاورد و گرنه باید در آن چیزی که از آن خارج شده بازگردد و به بیعت خود وفادار باشد».

در ادامه برای تأکید بیشتر می افزاید: «هیچ گاه نباید قرار گرفتن در تنگناها به سبب الزام های پیمان الهی تو را وادار سازد که برای فسخ آن از طریق ناحق اقدام کنی»؛ (وَلَا يَدْعُوَنَّكَ ضَيْقُ أَمْرٍ، لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ، إِلَىٰ طَلَبِ انْفِسَاحِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ).

ممکن است گاهی عمل به عهدنامه ای واقعا مشکل آفرین باشد و مسلمانان را در تنگناها قرار دهد؛ ولی تحمل این مشکلات بر شکستن پیمان کاملاً ترجیح دارد.

آن گاه امام علیه السلام به ذکر دلیل آن می پردازد و می فرماید: «زیرا شکیبایی تو در تنگنای پیمان ها که (به لطف خداوند) امید گشایش و پیروزی در پایان آن داری بهتر از پیمان شکنی و خیانتی است که از مجازات آن می ترسی. همان پیمان شکنی که سبب مسئولیت الهی می گردد که نه در دنیا و نه در آخرت نمی توانی پاسخ گوی آن باشی»؛ (فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَىٰ ضَيْقِ أَمْرٍ تَرْجُو انْفِرَاجَهُ وَ فَضْلَ عَاقِبَتِهِ، خَيْرٌ مِنْ غَدْرِ تَخَافُ تَبِعَتَهُ، وَ أَنْ تُحِيطَ بِكَ مِنَ اللَّهِ فِيهِ طَلَبُهُ (۱)، لَا تَسْتَقْبِلُ فِيهَا دُنْيَاكَ وَ لَا آخِرَتَكَ).

اشاره به اینکه مشکلات آخرت در برابر مشکلات دنیا قابل مقایسه نیست و خشم پروردگار با هیچ چیز قیاس نمی شود، بنابراین باید تنگناها و مشکلات پیمانی که بسته شده تحمل شود و باید از پیمان شکنی که مجازات الهی را در پی دارد پرهیز کرد که نه تنها مجازات الهی را در پی دارد، بلکه در دنیا نیز اسباب سرشکستگی و بی اعتباری است.

نمونه روشن این مطلب حادثه ای است که بعد از عهدنامه صلح حدیبیه اتفاق

ص: ۱۱۶

۱- ۱). «طَلَبُهُ» اسم مصدر و به معنای مطلوب است

افتاد چون یکی از مواد این صلح نامه این بود که اگر کسی از زندانیان مکه به مدینه فرار کند او را باز گردانند و تحویل دهند؛ ولی اگر از مسلمانان مدینه کسی به مکه فرار کند تحویل او لازم نباشد که این ماده به هنگام نوشتن عهدنامه مورد ایراد بعضی از مسلمانان واقع شد و پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: اگر کسی از ما به سوی مکه فرار کند مفهومی این است که مرتد شده و چنین فردی به درد مسلمانان نمی خورد.

به دنبال این موضوع شخصی از زندانیان مکه از قریش به نام «ابو بصیر» فرار کرد و به مدینه آمد. مکیان دو نفر را برای تحویل گرفتن او به مدینه فرستادند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابو بصیر تو می دانی ما با این جمعیت پیمان بستیم و در دین ما پیمان شکنی جایز نیست ناچاریم تو را به آنها تحویل دهیم؛ ولی خداوند گشایش و فرجی برای تو فراهم می آورد. آن دو مأمور، ابو بصیر را تحویل گرفتند و در وسط راه ابو بصیر به یکی از آن دو مأمور گفت: شمشیر تو واقعا برنده است؟ گفت: آری. گفت: بینم. شمشیرش را به دست او داد او هم وی را کشت (و نفر دوم جرأت حمله به وی را نداشت و فرار کرد) ابو بصیر بعد از این جریان به مدینه بازگشت. (۱)

نکته: وفای به عهد و پیمان در تعلیمات اسلام

وفای به عهد و پیمان در تعلیمات اسلام

در آیات قرآن و روایات اسلامی در مورد وفای به عهد و پیمان حتی با دشمنان، تأکید بسیار شده است. این تأکیدهای پی در پی درباره وفاداری به پیمان های میان ملت ها و کشورها و طوایف و قبایل، همه از اینجا سرچشمه می گیرد که بدون آن آرامش و امنیتی در جهان پیدا نخواهد شد و اگر کشورها

ص: ۱۱۷

و دولت‌ها پایبند به پیمان‌های خود نباشند، مردم دنیا در وحشت و ناامنی عجیبی فرو می‌روند. فراموش نکنیم که اسلام این دستور انسانی بسیار مهم را چهارده قرن پیش، داده است؛ چیزی که دنیای امروز هنوز در آن گرفتار مشکل است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «ثَلَمَاتُهُ لَا عُذْرَ لِأَخِيَدٍ فِيهَا: أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبُرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبُرِّ وَالْفَاجِرِ وَبُرِّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرِينَ؛ سه چیز است که هیچ کس در مخالفت با آن معذور نیست: ادای امانت خواه متعلق به انسان نیکوکاری باشد یا بدکار و وفای به عهد، خواه در برابر نیکوکاری باشد یا بدکار و نیکی به پدر و مادر خواه نیکوکار باشند یا بدکار.» (۱)

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمُهُمْ وَحَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَوَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَتْ مَرْوَةٌ تَهُ وَظَهَرَتْ عِدَالَتُهُ وَوَجِبَتْ أُخُوَّتُهُ وَحُرِّمَتْ غَيْبَتُهُ؛ کسی که با مردم معامله کند و به آنها ستم روا ندارد و با آنان سخن گوید و دروغ نگوید و وعده دهد و مخالفت با وعده خود ننماید از کسانی است که شخصیتش کامل و عدالتش ظاهر و برادری او واجب و غیبتش حرام است.» (۲)

ولی در دنیای امروز که متأسفانه پایه‌های ارزش‌های اخلاقی و انسانی سست شده، گاهی مهم‌ترین و مؤکدترین پیمان‌ها را زیر پا می‌گذارند و با صراحت می‌گویند: «معیار منافع خصوصی است نه پیمان» و به همین دلیل آرامشی که باید بعد از پیمان‌های صلح حاصل شود فراهم نمی‌گردد.

مرحوم شهید مطهری در کتاب «سیری در سیره نبوی» نکته‌ای را از نخست‌وزیر و فرمانده معروف انگلیسی «چرچیل» نقل می‌کند که در کتاب خود درباره حمله متفقین به ایران چنین می‌گوید: «اگر چه ما با ایرانی‌ها پیمان بسته بودیم که

ص: ۱۱۸

۱-۱. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۷۲، ح ۲

۲-۲. همان مدرک، ح ۴

در کشور آنها وارد نشویم و طبق قرار داد نباید چنین کاری می کردیم ولی این معیارها؛ یعنی پیمان و وفای به پیمان، در مقیاس های کوچک قابل قبول است؛ هنگامی که دو نفر با یکدیگر قول و قرار می گذارند؛ اما در عالم سیاست هنگامی که پای منافع یک ملت در میان است این حرف ها دیگر موهوم است. من نمی توانستم از منافع بریتانیای کبیر به عنوان این که این کار ضد اخلاق است چشم پوشم که ما با فلان کشور پیمان بسته ایم و نقض پیمان بر خلاف اصول انسانیت است. این حرف ها اساساً در مقیاس های کلی و شعاع های وسیع درست نیست!!» (۱)

این در حالی است که قرآن مجید درباره مخالفان اسلام با صراحت می گوید:

«وَإِنِ اسْتَنْصِرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصِيرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ و (تنها) اگر در (حفظ) دین (خود) از شما یاری طلبند بر شماست که آنها را یاری کنید جز بر ضد گروهی که میان شما و آنها، پیمان (ترک) (مخاصمه) است. و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست» (۲)

به بیان دیگر لزوم دفاع از دوستان در صورتی است که در برابر دشمنان مشترک قرار گیرند؛ اما اگر در برابر کفاری که با مسلمانان پیمان بسته اند واقع شوند احترام به پیمان از دفاع از این گروه لازم تر است.

در آیه دیگر می خوانیم: «وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَهُ مُسَلَّمَةً إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَّةً يَوْمَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ»؛ و اگر از گروهی باشد که میان شما و آنها پیمانی برقرار است، باید خون بهای او را به کسان او پردازد و یک برده مؤمن (نیز) آزاد کند و آن کس که نمی تواند (برده آزاد کند) باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد» (۳) خلاصه مضمون آیه این است که اگر خاندان

ص: ۱۱۹

۱-۱. سیری در سیره نبوی، ص ۹۲

۲-۲. انفال، آیه ۷۲

۳-۳. نساء، آیه ۹۲

مقتول از کفاری باشند که با مسلمانان هم پیمانند، در این صورت برای احترام به پیمان باید علاوه بر آزاد کردن یک برده مسلمان خون بهای مقتول را به بازماندگانش بپردازند.

تمامی این دستورات و تأکیدات، نشانه روشنی از لزوم پابندی مسلمانان به عهد و پیمان هاست که بدون آن، اعتماد از جامعه رخت می بندد.

ص: ۱۲۰

إِيَّاكَ وَالِدَّمَاءِ وَسَفَكَهَا بِغَيْرِ حِلِّهَا، فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَذْنَى لِنِقْمِهِ، وَلَا أَعْظَمَ لِتَبِعِهِ، وَلَا أُخْرَى بِزَوَالِ نِعْمِهِ، وَأَنْقِطَاعِ مُدَّةِ، مَنْ سَفَكَ الدَّمَاءِ بِغَيْرِ حَقِّهَا. وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِئُ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ، فِيمَا تَسَافَكُوا مِنَ الدَّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ فَلَا تُقْوِينَ سُلْطَانَكُمْ بِسَفَكِ دَمِ حَرَامٍ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُضْعِفُهُ وَيُوهِنُهُ، يَلُ يُرْبِلُهُ وَيَنْقُلُهُ. وَلَا عُذْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَلَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعَمِيدِ، لِأَنَّ فِيهِ قَوْدَ الْيَدَنِ. وَإِنْ ابْتَلَيْتَ بِخَطَاٍ وَأَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ أَوْ سَيْفُكَ أَوْ يَدُكَ بِالْمُعْتُوبَةِ، فَإِنَّ فِي الْوَكْرَةِ فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَةً، فَلَا تَطْمَحَنَّ بِكَ نَحْوَهُ سُلْطَانِكَ عَنْ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ حَقَّهُمْ.

ترجمه

از ریختن خونِ ناحق شدیداً پرهیز، زیرا هیچ چیز در نزدیک ساختن انتقام الهی و مجازاتِ شدیدتر و سرعتِ زوالِ نعمت و پایانِ بخشیدن به حکومت ها، همچون ریختن خونِ به ناحق نیست. خداوند سبحان در دادگاه قیامت پیش از هر چیز در میان بندگان خود در مورد خون هایی که ریخته شده دادرسی خواهد کرد، بنابراین حکومت و زمامداری خود را هرگز با ریختن خون حرام تقویت مکن، زیرا این عمل، پایه های حکومت را ضعیف و سست می کند، بلکه بنیاد آن را می کند یا به دیگران منتقل می سازد و هیچ گونه عذری نزد خداوند و نزد من در قتل عمد پذیرفته نیست، و کیفر آن قصاص است و اگر به قتل خطا مبتلا گشتی و تازیانه یا شمشیر تو و یا (حتی) دستت به ناورا کسی را کیفر داد- چون ممکن است حتی با یک مشت زدن و یا بیشتر، قتل واقع گردد- مبادا غرور

زامداری ات مانع از آن شود که حق اولیای مقتول را بردازی (و رضایت آنها را جلب کنی).

شرح و تفسیر: از ریختن خون بیگناهان پرهیز

از ریختن خون بیگناهان پرهیز

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه مسأله بسیار مهم دیگری را عنوان می کند و آن احترام به خون انسان هاست، حضرت با تعبیرات متعدد و مؤکد مالکک اشتر را از این امر به پرهیز وامی دارد. به یقین مالکک کسی نبود که خون بی گناهی را بریزد، بلکه منظور از این سخن آن است که به هنگامی که فرمان قتل افراد مهدور الدم را صادر می کند، نهایت دقت را به خرج دهد مبادا بی گناهی به اشتباه کشته شود.

نخست می فرماید: «از ریختن خونِ ناحق شدیداً پرهیز»؛ (إِيَّاكَ وَ الدَّمَاءَ وَ سَفْكَهَا وَ بَغَيْرِ حِلِّهَا) .

این جمله در واقع از قبیل توضیح بعد از اجمال است؛ نخست می فرماید: از خون ها پرهیز بعد آن را توضیح می دهد که منظور ریختن خون ناحق است.

آن گاه در ادامه سخن پیامدهای شوم و مرگبار این عمل بسیار زشت را بیان می کند و می فرماید: «زیرا هیچ چیز در نزدیک ساختن انتقام الهی و مجازاتِ شدیدتر و سرعتِ زوالِ نعمت و پایان بخشیدن به حکومت ها، همچون ریختن خونِ به ناحق نیست»؛ (فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَذْنَى لِنِقْمِهِ، وَ لَا أَعْظَمَ لَتَبِعِهِ (۲)، وَ لَا أُخْرَى

ص: ۱۲۲

۱- ۱). «سَفْكَ» در اصل به معنای ریختن خون یا ریختن اشک از دیدگان است؛ ولی غالباً در همان خون ریزی استعمال می شود

۲- ۲). «تَبِعَهُ» در اصل از «تَبِعَ» به معنای متابعت و پیروی کردن و دنبال چیزی رفتن گرفته شده و سپس به مجازات و کیفر که به دنبال اعمال انسان دامان او را می گیرد اطلاق شده است و در جمله بالا همین معنا اراده شده است

بِزَوَالِ نِعْمَةٍ، وَ انْقِطَاعِ مُدَّةِ، مِنْ سَفْكِ الدَّمَاءِ بِغَيْرِ حَقِّهَا).

امام علیه السلام در این عبارت چهار اثر بسیار منفی ریختن خون به ناحق را بیان فرموده: انتقام شدید الهی، مجازات سنگین او، زوال نعمت ها از قبیل آرامش، امنیت، سلامت و سعادت و زوال مُلک و حکومت.

تاریخ هم نشان داده است که چگونه خون به ناحق دامان صاحبش را می گیرد و او را در پرتگاه نیستی می افکند.

سپس پنجمین اثر شوم آن را بیان می فرماید: «خداوند سبحان در دادگاه قیامت پیش از هر چیز در میان بندگان خود در مورد خون هایی که ریخته شده دادرسی خواهد کرد»؛ (وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِئُ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ، فِيمَا تَسَافَكُوا مِنَ الدَّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

درست است که حساب در قیامت بسیار سریع انجام می گیرد؛ ولی این مانع از آن نمی شود که اعمال بهتر زودتر حسابرسی شود و همچنین اعمال بدتر.

در روایات آمده است نخستین چیزی که از اعمال نیک در قیامت به آن نگاه می شود نماز است «أَوَّلُ مَا يُنظَرُ فِي عَمَلِ الْعَبْدِ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِي صَلَاتِهِ» (۱) در معاصی بزرگ نیز نخستین چیزی که خدا درباره آن حکم می کند خون به ناحق است.

حضرت در ادامه به چهار پیامد شوم دیگر اشاره می کند و می فرماید: «بنابراین حکومت و زمامداری خود را هرگز با ریختن خون حرام تقویت مکن، زیرا این عمل، پایه های حکومت را ضعیف و سست می کند، بلکه بنیاد آن را می کند یا به دیگران منتقل می سازد»؛ (فَلَا تُقَوِّينَ سُلْطَانَكُمْ بِسَفْكِ دَمٍ حَرَامٍ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُضْعِفُهُ وَ يُوهِنُهُ، بَلْ يُزِيلُهُ وَ يَنْقُلُهُ).

تفاوت میان این چهار جمله (يُضْعِفُ، يُوهِنُ، يُزِيلُ وَ يَنْقُلُ) روشن است زیرا

ص: ۱۲۳

گاه ممکن است چیزی ضعیف شود؛ اما پایه های آن سست نگردد و با آن حال مدت ها بماند، و گاه ممکن است چیزی ظاهراً ضعیف نشود ولی پایه های آن سست شده باشد و در آینده خطراتی متوجه آن گردد؛ مثلاً دولت نیرومندی بر اثر حوادثی لشکرش نصف می شود، این نوعی ضعف است ولی گاه لشکر به همان تعداد، باقی مانده اما پایه ها سست است و ممکن است روزی مواجه با خطر شود.

جمله (يُزِيلُهُ) اشاره به نابودی مطلق یک حکومت است مانند کشورهایی که بر اثر شکست، مستعمره کشوری دیگر و یا ملحق به آن شده است و جمله (يُنْقَلُهُ) اشاره به این است که حکومت باقی است اما گروهی جانشین گروه دیگری می شود.

آن گاه امام علیه السلام اشاره به پیامد شوم قتل عمد کرده می فرماید: «هیچ گونه عذری نزد خداوند و نزد من در قتل عمد پذیرفته نیست»؛ (وَ لَا عُدْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعَمْدِ).

اشاره به اینکه آنچه در بحث های سابق گذشت ناظر به قتل هایی است که از بی توجهی صورت می گیرد نه قتل عمد و اما قتل عمد مجازاتش بسیار سنگین است «و کیفر آن قصاص است»؛ (لِأَنَّ فِيهِ قَوْدَ [\(۱\)](#) الْبَدَنِ).

سپس در ادامه می افزاید: «اگر به قتل خطا مبتلا گشتی و تازیانه یا شمشیر تو و یا (حتی) دستت به ناورا کسی را کیفر داد- چون ممکن است حتی با یک مشت زدن و یا بیشتر، قتل واقع گردد- مبادا غرور زمامداری ات مانع از آن شود که حق اولیای مقتول را پردازی (و رضایت آنها را جلب کنی)»؛ (وَ إِنْ ابْتُلِيَتْ بِحَطَاٍ

ص: ۱۲۴

۱- ۱). «قَوْد» به معنای قصاص است و در اصل از «قَوْد» بر وزن «قول» و «قیادت» گرفته شده که به معنای راه بردن و سوق دادن چیز یا شخصی است. از آنجا که قاتل را به محل قتل می برند، این واژه به معنای قصاص آمده است

وَ أَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطَكَ أَوْ سَيْفُكَ أَوْ يَدَكَ بِالْعُقُوبَةِ؛ فَإِنَّ فِي الْوَكْزِ (۱) فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَهُ، فَلَا تَطْمَحَنَّ (۲) بِكَ نَحْوَهُ (۳) سُلْطَانِكَ عَنْ أَنْ تُؤَدَّى إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ حَقَّهُمْ).

می دانیم مطابق آنچه فقها از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده کرده اند، قتل بر سه نوع است:

یکم: قتل عمد و آن در جایی است که قصد جانی، کشتن طرف مقابل باشد و یا اینکه به سراغ کاری برود که غالباً منجر به قتل می شود، هرچند قصد او قتل نباشد مانند ضربه سنگینی بر مغز وارد کردن که غالباً سبب قتل می شود و اگر جانی قصد قتل هم نداشته باشد محکوم به قصاص است. مگر اینکه صاحبان خون و جانی بر دیه توافق کنند.

دوم: قتل شبهه عمد است و آن در جایی است که انسان کاری انجام می دهد که غالباً سبب قتل نیست و قصد او هم قتل نیست؛ ولی اتفاقاً منجر به مرگ می شود؛ مانند اینکه کسی سوزنی به بدن دیگری وارد می کند و بر اثر آن، به طرف شوک وارد می شود و می میرد این را شبهه عمد می گویند. بسیاری از تصادف های وسایل نقلیه در جاده ها از همین قبیل است و حکم آن تعلق دیه در مال جانی است.

سوم: قتل خطای محض است و آن اینکه انسان، دست به کاری می زند که هیچ ارتباطی به شخص مقتول نداشته؛ اما بر اثر عواملی، شخص مقتول هدف واقع می شود و از بین می رود. مثل اینکه شخصی برای شکار کردن تیری به سمت راست رها می کند اما این تیر به سنگی خورده کمانه می کند و به فردی خورده او را می کشد این را خطای محض می گویند و حکم آن تعلق دیه به عاقله است.

ص: ۱۲۵

-
- ۱-۱). «وَكْزَهُ» به معنای مشت زدن از ریشه «وَكَزَ» بر وزن «مغز» به معنای زدن و عقب راندن گرفته شده است
- ۲-۲). «لَا تَطْمَحَنَّ» از ریشه «طَمَحَ» و «طَمَحَ» بر وزن «سهم» به معنای بالا بردن و تکبر کردن گرفته شده و در عبارت بالا به معنای کبر و غرور است
- ۳-۳). «نَحْوَهُ» به معنای تکبر است

در کتاب حدود و دیات آمده است که اگر مجری حد یا تعزیر در اجرای آن خطا کند و بیش از اندازه اجرا نماید؛ خواه موجب مرگ محکوم شود یا نه در هر صورت باید جبران گردد. این مسأله با مسأله دیگری که در آن کتاب مطرح شده که هرگاه حد و تعزیر کاملاً به اندازه و بدون افراط و خطا انجام گیرد ولی سبب مرگ محکوم شود آیا بیت المال یا مجری حد و تعزیر، ضامن است یا نه؟ ارتباطی ندارد، هرچند در آن مسأله، معروف عدم ضمان است؛ اما آن حکم نیز خالی از اشکال نیست و آنچه در بعضی از شروح دیده می شود که این دو مسأله را با هم خلط کرده اند صحیح نیست و کلام امام علیه السلام ارتباطی با مسأله دوم ندارد.

نکته: اهمیت گناه قتل نفس در اسلام

اهمیت گناه قتل نفس در اسلام

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی تعبیراتی درباره ریختن خون بی گناهان آمده که شبیه آن در هیچ موضوع دیگری دیده نمی شود:

از جمله در آیه ۳۲ سوره مائده آمده است: «مَنْ أَجْرِلِ ذَلِكْ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»؛ به همین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان ها را کشته است».

در آیه ۹۳ سوره نساء آمده است: «وَمَنْ يُقْتَلْ مُؤْمِنًا مَّتَعْمِدًا فَبِجْرَائِهِمْ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»؛ هر کس فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند مجازات او دوزخ است در حالی که جاودانه در آن خواهد بود و خداوند بر او غضب می کند و او را از رحمتش دور می سازد و مجازات بزرگی برای او آماده ساخته است».

از تعبیر به «خلود و جاودانگی در آتش» چنین بر می آید که قاتلِ عمد با ایمان از دنیا نخواهد رفت، زیرا می دانیم هیچ فرد باایمانی خلود و جاودانگی در آتش ندارد.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «لَزَوَالِ الدُّنْيَا جَمِيعًا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ دَمِ سَيْفِكَ بِغَيْرِ حَقٍّ؛ تمام دنیا ویران شود در پیشگاه خداوند آسان تر از این است که خونی به ناحق ریخته شود». (۱)

در حدیث دیگری از امام معصوم علیه السلام می خوانیم: «أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَتِيلٌ فِي مَسْجِدِ جُهَيْنَةَ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَمْشِي حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَسْجِدِهِمْ قَالَ وَتَسَامَعَ النَّاسُ فَاتَّوَّهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَتَلَ ذَا قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا نَدْرِي فَقَالَ قَتِيلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ بَيْنَ ظَهْرَانِي الْمُسْلِمِينَ لَا يُدْرِي مَنْ قَتَلَهُ وَاللَّهِ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَرَكُوا فِي دَمِ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَرَضُوا بِهِ لَمَّا كَبَّهُمُ اللَّهُ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ أَوْ قَالَ عَلَى وُجُوهِهِمْ؛ کسی خدمت رسول خدا رسید و عرض کرد: ای رسول خدا کشته ای در مسجد (قبیله) جُهَيْنَةَ افتاده است. پیامبر برخاست و حرکت کرد تا به مسجد آنها رسید. هنگامی که مردم این سخن را شنیدند در آنجا اجتماع کردند پیامبر فرمود: چه کسی این فرد را کشته است؟ عرض کردند: ای رسول خدا نمی دانیم. عرض کرد: کسی در میان مسلمانان کشته شود و قاتل او معلوم نباشد؟ قسم به خدایی که مرا مبعوث به حق کرده است اگر تمام اهل آسمان ها و زمین شریک خون مسلمانی باشند و راضی به آن شوند همه آنها را به صورت در آتش دوزخ خواهد افکند». (۲)

ص: ۱۲۷

۱-۱. میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۷۶۹

۲-۲. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۸۳، ح ۳

وَإِيَّاكَ وَالْإِعْرَابَ بِنَفْسِكَ، وَالثَّقَةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا، وَحُبَّ الْإِطْرَاءِ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثِقِ فُرْصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيُمَحِّقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ.

وَإِيَّاكَ وَالْمَنْ عَلَى رَعِيَّتِكَ بِإِحْسَانِكَ، أَوِ التَّزْيِيدَ فِيهَا كَمَا مِنْ فِعْلِكَ، أَوْ أَنْ تَعِدَهُمْ فَتَتَّبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ، فَإِنَّ الْمَنْ يُبْطِلُ الْإِحْسَانَ، وَالتَّزْيِيدَ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ، وَالْخُلْفُ يُوجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَمْ تَفْعَلُونَ». وَإِيَّاكَ وَالْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا، أَوِ التَّسْقُطَ فِيهَا عِنْدَ إِمْكَانِهَا، أَوِ اللَّجَاجَةَ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرَتْ، أَوِ الْوَهْنَ عَنْهَا إِذَا اسْتَوْضَحَتْ، فَضَعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ، وَأَوْقِعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْقِعَهُ.

ترجمه

از خودپسندی و تکیه بر نقاط قوت خویش و علاقه به مبالغه در ستایش (ستایش گویان) شدیداً پرهیز، زیرا این صفات از مطمئن ترین فرصت های شیطان است تا کارهای نیک نیکوکاران را محو و نابود کند.

از منت بر رعیت به هنگام احسان، شدیداً دوری کن و (همچنین) از افزون شمردن کارهایی که انجام داده ای خودداری نما و نیز از اینکه به آنها وعده دهی سپس تخلف کنی بر حذر باش، زیرا منت گذاردن، احسان را باطل می سازد و بزرگ شمردن نعمت نور حق را می برد و خلف وعده موجب خشم خدا و خلق است؛ خداوند متعال می فرماید: «نزد خدا بسیار خشم آور است که چیزی را بگویند که انجام نمی دهید» از عجله در کارهایی که وقتش نرسیده است جداً پرهیز و از کوتاهی در آن کارها که امکانات عمل آن فراهم شده خودداری کن، از

لجاجت در اموری که مبهم و مجهول است پرهیز و (نیز) از سستی در انجام آن به هنگامی که روشن شود برحذر باش. (آری) هر امری را در جای خویش و هر کاری را به موقع خود انجام ده.

شرح و تفسیر: از این صفات زشت پرهیز

از این صفات زشت پرهیز

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه به چندین مطلب مهم اشاره کرده و مالک را به آن توصیه می کند.

نخست می فرماید: «از خودپسندی و تکیه بر نقاط قوت خویش و علاقه به مبالغه در ستایش (ستایش گویان) شدیداً پرهیز؛ (وَ إِيَّاكَ وَ الْأَعْجَابَ بِنَفْسِكَ، وَ الثُّقَّةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا، وَ حُبَّ الْأَطْرَاءِ (۱)).»

امام علیه السلام انگشت روی سه نقطه ضعف از نقاط ضعف آدمی به خصوص زمامداران گذارده است: اول خودپسندی، دوم اعتماد بر نقاط قوت خویش و سوم علاقه به مدح و ثنای ثنا گویان.

گرفتاری انسان در این گونه موارد از آنجا نشأت می گیرد که حب ذات و علاقه به خویشتن سبب می شود نقاط قوت خود را بزرگ ببیند و بر آنها تکیه کند و دوست دارد او را بستایند، بلکه گاه نقاط ضعف خویش را نقطه قوت می شمرد و ثنای ثنا گویان را می طلبد که این خطرناک ترین حالات انسان است.

لذا در ادامه سخن به بیان دلیل این نهی شدید پرداخته می فرماید: «زیرا این صفات از مطمئن ترین فرصت های شیطان است تا کارهای نیک نیکوکاران را

ص: ۱۳۰

۱- ۱). «اطراء» از ریشه «طراوه» به معنای تر و تازه بودن است و هنگامی که به باب افعال می رود معنای ثناخوانی و مدح کردن می یابد. گویی کسی می خواهد با مدح خود، شخصی را تر و تازه نگهدارد. و در بسیاری از موارد به ثنا خوانی بیش از حد و تملق آمیز گفته می شود و در عبارت بالا همین معنا اراده شده

محو و نابود کند؛ (فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرْصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيُمَحِّقَ (۱) مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ).

دلیل آن روشن است، زیرا هنگامی که انسان کارهای خود را بزرگ بیند و طالب ثناخوانی و مداحی شود، قطعاً گرفتار ریاکاری خواهد شد و می دانیم ریاکاری اعمال انسان را بر باد می دهد، زیرا خداوند جز عمل خالص را نمی پذیرد.

تعبیر به «فی نَفْسِهِ» در واقع اشاره به شیطان است یعنی شیطان در نظر خود بهترین فرصت را برای نفوذ در انسان و نابود کردن اعمال او همین صفات سه گانه می داند.

در روایات اسلامی نیز از این صفات به شدت نهی شده است؛ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «قَالَ إِبْلِيسُ لَعَنَهُ اللَّهُ لِحُنُودِهِ إِذَا اسْتَمَكَّنْتُ مِنْ ابْنِ آدَمَ فِي ثَلَاثٍ لَمْ أَبَالِ مَا عَمِلَ فَإِنَّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ مِنْهُ إِذَا اسْتَكْتَرَّ عَمَلَهُ وَنَسِيَ ذَنْبَهُ وَدَخَلَهُ الْعُجْبُ؛ ابلیس به لشکریان خود چنین می گوید: اگر من در سه چیز بر انسان ها پیروز شوم، کار به اعمال آنها ندارم، زیرا اعمال آنها پذیرفته نیست. (نخست اینکه) عملش را بزرگ بشمرد و (دیگر اینکه) گنااهش را فراموش کند و (سوم اینکه) عجب و خودپسندی در او نافذ گردد». (۲)

در روایات اسلامی نیز خودپسندی و عجب، شدیداً نکوهش شده است از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «مَنْ أُعْجِبَ بِنَفْسِهِ هَامَكَ وَمَنْ أُعْجِبَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ؛ هر کس خود را بزرگ بیند هلاک (و گمراه) می شود و آن کس که فکر و رأی خود را بزرگ بیند هلاک (و گمراه) می شود.

در ذیل این حدیث آمده است که عیسی بن مریم می گوید: بیماران را مداوا

ص: ۱۳۱

۱- ۱). «يُمَحِّقُ» به معنای نقصان و کم شدن تدریجی و سرانجام نابود شدن است

۲- ۲). بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۱۵، ح ۱۵

کردم و آنها را به اذن خدا شفا بخشیدم؛ کور مادرزاد و کسی را که گرفتار برص بود به اذن خدا سالم کردم و حتی مردگان را زنده نمودم؛ ولی هرچه در معالجه احمق کوشیدم قادر بر اصلاح او نبودم. عرض کردند: ای روح الله، احمق کیست؟ فرمود: آن کسی که خویشتن و رأی خود را بزرگ می شمرد و تمام فضیلت را برای خود می داند و تمام حق را برای خود می خواهد و خود را مدیون هیچ حقی نمی شمرد. و او احمقی است که درمان پذیر نیست». (۱)

در حدیث دیگری نیز از امام امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الْأَعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ وَآفَةُ الْأَلْبَابِ؛ خودپسندی ضد درستکاری و آفت عقل انسانی است». (۲)

جالب توجه اینکه عرب جاهلی با تمام محرومیت های مختلفی که داشت بسیار خودپسند و خودبزرگ بین بود؛ در فقر و جهل و ناتوانی و ذلت دست و پا می زد، ولی خود را بزرگ ترین انسان روی زمین می دانست و حتی هر قبیله ای برای خود چنین حالتی را داشت و حاضر نبودند دختران قبیله را به ازدواج پسران قبیله دیگر در آورند و حتی گاه هدایای یکدیگر را نمی پذیرفتند، چون کسر شأن خود می پنداشتند. این حالت که پیغمبر اکرم در خطبه فتح مکه از آن به «نخوت جاهلیت» یاد کرد بسیار آزار دهنده بود تا زمانی که اسلام آمد و قلم بطلان بر این گونه افکار شیطانی و بی ارزش کشید.

در خطبه فتح مکه می خوانیم که پیغمبر فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ نَخْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَتَفَاخُرَهَا بِآبَائِهَا أَلَا إِنَّكُمْ مِنْ آدَمَ وَآدَمُ مِنْ طِينٍ؛ خداوند (در پرتو اسلام) کبر و خودپسندی جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور ساخت.

همه مردم از آدمند (و همه برادر یکدیگر) و آدم از خاک است». (۳)

ص: ۱۳۲

۱-۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۲۰، ح ۳۵

۲-۲. نهج البلاغه، نامه ۳۱

۳-۳. منهاج البراعه، ج ۲۰، ص ۳۱۵ و کافی، ج ۸، ص ۲۴۶، ح ۳۴۲

امام علیه السلام در ادامه این سخن از سه صفت نکوهیده به شدت نهی می کند و می فرماید: «از منت بر رعیت به هنگام احسان، شدیداً دوری کن و (همچنین) از افزون شمردن کارهایی که انجام داده ای خودداری نما و نیز از اینکه به آنها وعده دهی سپس تخلف کنی بر حذر باش»؛ (وَإِيَّاكَ وَالْمَنْ عَلَى رِعِيَّتِكَ بِإِحْسَانِكَ، أَوْ التَّرِيدَ فِيمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ، أَوْ أَنْ تَعِدَهُمْ فَتُتْبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ).

از چیزهایی که طبق صریح قرآن مجید-کمک های به مردم را باطل می کند منت است می فرماید: «لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنْ وَالْأَذَى». ۱ بزرگ شمردن و بیش از اندازه نمایش دادن فعل خود نیز از اموری است که ارزش کارهای نیک را در پیشگاه خدا بر باد می دهد، چرا که یکی از مصداق های واضح دروغ است و دروغ از بزرگترین گناهان محسوب می شود. خلف وعد نیز از اموری است که هم در آیات و هم در روایات اسلامی به طور گسترده از آن نهی شده است.

آن گاه امام علیه السلام به ذکر دلیل برای آنچه بیان کرد پرداخته می فرماید: «زیرا منت گذاردن، احسان را باطل می سازد و بزرگ شمردن نعمت نور حق را می برد و خلف وعده موجب خشم خدا و خلق است؛ خداوند متعال می فرماید: نزد خدا بسیار خشم آور است که چیزی را بگوید که انجام نمی دهد»؛ (فَإِنَّ الْمَنْ يُعْطِلُ الْإِحْسَانَ، وَ التَّرِيدَ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ، وَالْخُلْفَ يُوجِبُ الْمَقْتَّ (۱) عِنْدَ اللَّهِ وَ النَّاسِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (۳).

امام علیه السلام در این عبارت به سه دلیل برای هر سه دستور که در عبارت بالا فرموده است توسل جسته و یا به تعبیر دیگر پیامدهای سوء هر یک از آن ردائل

ص: ۱۳۳

۱-۲). «مَقْتٌ» در اصل به معنای بغض شدید و خشم به کسی است که کار بدی انجام داده است

اخلاقی را بیان می کند.

مَنْت گذاردن یعنی خدمت خود را بزرگ شمردن و به رخ طرف کشیدن سبب می شود که احسان هم در پیشگاه پرودگار و هم در نزد مردم، ناچیز یا نابود گردد.

همچنین «تَزِيدُ» یعنی واقعیت را بیش از آنچه هست و بر خلاف آنچه هست ارائه کردن، نور حق را می برد، زیرا مصداق روشن کذب است و می دانیم کذب نور حق را ضایع می کند.

تخلّف از وعده ها افزون بر اینکه موجب خشم و غضب مردم می شود در پیشگاه خداوند نیز همین اثر را دارد، بنابراین حاکمان و زمامداران بلکه تمام مدیران و فرماندهان باید از این سه کار بپرهیزند که محبوبیت آنها را سخت متزلزل می سازد و موقعیت آنها را در میان مردم به خطر می افکند.

در حدیث نیز آمده است: «مَنْ كَثُرَ كَذِبُهُ ذَهَبَ بَهَاؤُهُ؛ کسی که زیاد دروغ بگوید نورانیت و زیبایی او از بین می رود». (۱)

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن از افراط و تفریط در کارها شدیداً برحذر می دارد و روی دو موضوع مخصوصاً انگشت می گذارد، نخست می فرماید: «از عجله در کارهایی که وقتش نرسیده است جداً بپرهیز و از کوتاهی در آن کارها که امکانات عمل آن فراهم شده خودداری کن»؛ (وَإِيَّاكَ وَ الْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا (۲)، أَوْ التَّسَقُّطَ (۳) فِيهَا عِنْدَ امْكَانِهَا). .

می دانیم هرکاری وقتی دارد و هر برنامه ای شرایطی. آن گاه که وقت و شرایط فراهم نباشد شتاب کردن سبب ناکامی است و نیز با فراهم آمدن شرایط باید به سرعت کار را انجام داد، چرا که در صورت کوتاهی کردن فرصت از دست

ص: ۱۳۴

۱- ۱. کافی، ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۱۳

۲- ۲. «أوان» به معنای زمان و موقع است

۳- ۳. «تَسَقُّطُ» در اصل به معنای تدریجاً به سراغ چیزی رفتن است که لازمه آن در بسیاری از موارد سستی و اهمال کاری است که نقطه مقابل در جهت تفریط نسبت به عجله است. در بسیاری از نسخ به جای «تَسَقُّطُ» «تَسَاقُطُ» آمده که به معنای تهاون و سستی کردن است

می رود و سبب پشیمانی است. عجله در سوی افراط قرار گرفته و سستی در کار به هنگام فرا رسیدن وقت عمل در مسیر تفریط است.

در مورد موضوع دوم می فرماید: «از لجاجت در اموری که مبهم و مجهول است بپرهیز و (نیز) از سستی در انجام آن به هنگامی که روشن شود برحذر باش؛» (أَوِ اللَّجَاجَةَ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرْتُ (۱)، أَوِ الْوَهْنَ عَنْهَا إِذَا اسْتَوْضَحْتُ (۲)).

می دانیم انسان هنگامی باید به سراغ انجام برنامه ای برود که تمام جوانب آن روشن باشد؛ ولی افراد لجوج علی رغم ابهام ها و ناآشنایی ها به حقیقت امور با لجاجت به سراغ آن می روند و چون راه ورود و خروج بر آنها تاریک است غالباً گرفتار خطا و ناکامی می شوند.

این در طرف افراط است و در مقابل؛ یعنی در طرف تفریط این است که انسان پس از وضوح مطلب گرفتار وسواس شود و در انجام امر کوتاهی کند تا فرصت از دست برود.

در پایان دستوری کلی که شامل همه اینها و غیر اینهاست و در مدیریت بسیار کارساز است بیان کرده می فرماید: «(آری) هر امری را در جای خویش و هر کاری را به موقع خود انجام ده؛» (فَضَّعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ، وَ أَوْقِعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْقِعَهُ).

این همان چیزی است که در تعریف عدالت بیان می شود و به گفته خود امام علیه السلام در نهج البلاغه: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا؛ عدالت، هر چیزی را در جایگاه خودش قرار می دهد.» (۳).

ص: ۱۳۵

-
- ۱-۱). «تَنَكَّرْتُ» از ریشه «تَنَكَّرَ» به معنای ابهام داشتن و ناآشنا بودن در مقابل واضح و روشن بودن است
- ۲-۲). «اسْتَوْضَحْتُ» از ریشه «استيضاح» به معنای توضیح خواستن گرفته شده و معمولاً به صورت متعدی به یک مفعول یا دو مفعول به کار می رود؛ ولی در جمله بالا به معنای فعل لازم به کار رفته؛ یعنی «واضح شدن». از آنجا که این معنا در کتب لغت نیامده بعضی آن را به صورت فعل مجهول (اسْتُوضِحْتُ) خوانده اند تا هماهنگی با معنای لغوی گردد
- ۳-۳). نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۳۷

علمای اخلاق نیز تمام صفات رذیله را خروج از حد اعتدال و از مصادیق افراط یا تفریط شمرده اند که با آنچه امام در کلمات پیشین فرموده کاملاً مطابقت دارد.

در خطبه پنجم امام نیز آمده بود که فرمود: «وَمُجْتَبَى الثَّمَرَةِ لِعَيْرٍ وَقْتِ إِبْنَاعِهَا كَالزَّرْعِ بَعَيْرِ أَرْضِهِ؛ آنان که میوه را پیش از رسیدن بچینند به کسی می مانند که بذر را در زمین نامناسبی پاشیده (هیچ کدام بهره ای از تلاش خود نمی گیرند)».

امام علیه السلام این سخن را زمانی بیان فرمود که مردم پس از رحلت پیغمبر اکرم و بیعت گروهی با ابوبکر خدمت آن حضرت آمدند و تقاضا کردند با امام به عنوان خلافت بیعت کنند.

در آیات قرآن مجید نیز از عجله و لجاجت نهی شده است در یک جا می فرماید: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ»؛ (گرچه) انسان از عجله آفریده شده به زودی آیاتم را به شما نشان خواهم داد ولی با عجله چیزی از من نخواهید».

(۱)

همچنین در جای دیگری از قرآن مجید در مذمت گروهی از کفار می فرماید:

«وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُوفِ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»؛ اگر به آنان رحم کنیم ناراحتی ها (و مشکلات) آنان را برطرف سازیم (نه تنها بیدار نمی شوند بلکه) در طغیانشان لجاجت می روزند و سرگردان می مانند». (۲)

نکته: چگونه حبط اعمال

چگونه حبط اعمال

حبط به معنای بی اثر شدن و باطل گشتن است و به همین دلیل در بعضی از

ص: ۱۳۶

۱- ۱. انبیاء، آیه ۳۷

۲- ۲. مؤمنون، آیه ۷۵

آیات قرآن «باطل» بر آن عطف شده است: در آیه ۱۶ سوره هود می خوانیم:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».

ولی در اصطلاح علمای کلام و عقاید این است که اعمال نیک انسان بواسطه گناهانی که انجام می دهد از میان برود. جمعی از بزرگان این علم، حبط و احباط را باطل شمرده و آن را مخالف دلیل عقل و نقل دانسته اند.

دلیل عقلی آنان این است که احباط اعمال موجب ظلم است، زیرا نتیجه آن این است که اگر کسی ثواب کمتری انجام دهد و گناه بیشتری داشته باشد اگر گناهان او تمام اعمال نیک را از بین ببرد، همانند کسی خواهد بود که اصلاً کار نیکی نکرده است و این ستمی در حق اوست.

از دلیل نقلی آیه شریفه سوره زلزال را عنوان کرده اند که می گویند: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ؛ پس هر کس هموزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند و هر کس ذره ای کار بد کرده آن را (نیز) می بیند».

(۱)

البته آنها یک مورد را استثنا کرده اند و آن جایی است که انسان در آخر عمر بی ایمان از دنیا برود که اعمال او در این صورت حبط خواهد شد.

قرآن مجید نیز در آیات زیادی سخن از حبط اعمال به میان آورده؛ ولی غالباً در مورد کافران است که در آن اتفاق نظر وجود دارد.

در جواب می توان گفت: ممکن است این نزاع به نزاعی لفظی باز گردد، زیرا آنچه صحیح نیست این است که به نحو یک قاعده ای کلی بگوییم: همیشه حسنات و سیئات با هم سنجیده می شوند و آن سو که غلبه دارد دیگری را از بین می برد و به اصطلاح کسر و انکسار حاصل می شود؛ ولی به صورت قضیه جزئی

ص: ۱۳۷

نه تنها اشکالی ندارد، بلکه دلایل فراوانی برای آن می توان ارائه کرد؛ یعنی همان گونه که در ارتباط با محو شدن سیئات به وسیله حسنات، قرآن مجید می گوید: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» ۱ و یا مسأله شفاعت و عفو الهی سبب نابودی گناهان می شود و اشکالی لازم نمی آید همچنین در مورد محو شدن حسنات بر اثر گناهان نیز این معنا ممکن است.

قرآن مجید درباره از بین رفتن ثواب صدقات به وسیله منت و آزار بعدی با صراحت می گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! صدقات خود را با منت گذاردن و آزار باطل نسازید». (۱)

در سوره حجرات نیز می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را از صدای پیامبر بالاتر نبرید و در برابر او بلند سخن مگویید (و او را بلند صدا نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می کنند مبدا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی دانید». (۲)

درباره عجب و خودبزرگ بینی بعد از عمل نیز در روایات آمده است: «الْعُجْبُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ عجب حسنات انسان را از بین می برد همان گونه که آتش هیزم را». (۳)

در مورد حسد نیز شبیه همین تعبیر آمده است از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ». (۴)

ص: ۱۳۸

۱-۲. بقره، آیه ۲۶۴

۲-۳. حجرات، آیه ۲

۳-۴. تفسیر روح البیان، ج ۸، ص ۵۲۲

۴-۵. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۵، ح ۲۶

از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که جسور بودن و بی باکی در برابر گناه نیز از عوامل حبط اعمال است، (۱) بنابراین آنچه در کلام امام علیه السلام در این فراز از عهدنامه آمده است که علاقه به ثناگویی و تملق فرصتی برای شیطان است تا نیکی نیکوکاران را محو و نابود سازد، مطلبی است حساب شده و موافق با عقل و نقل و آیات و روایات. در ادامه این سخن نیز امام در مورد منت می فرماید: از منت پرهیز که احسان را باطل می سازد.

ص: ۱۳۹

۱-۱. مستدرک، ج ۱۱، ص ۲۸۰، ح ۱۶

وَإِيَّاكَ وَالْإِسْتِثْنَاءَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أَسْوَةٌ، وَالتَّغَابِيَّ عَمَّا تُعْنَى بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَحَ لِلْعُمُومِ، فَإِنَّهُ مَا أُخُوذُ مِنْكَ لِغَيْرِكَ. وَعَمَّا قَلِيلٍ تَنْكِيهِفُ عَنْكَ أَعْطِيَهُ الْأُمُورَ، وَيُتْتَصَفُ مِنْكَ لِلْمَظْلُومِ امْلِكُ حَمِيَّةَ أَنْفِكَ، وَسُورَةَ حَيْدِكَ، وَسَيْطَوَةَ يَدِكَ وَغَرَبَ لِسَانِكَ، وَاحْتِرْسَ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِكَفِّ الْبَادِرَةِ، وَتَأْخِيرِ السَّطْوَةِ حَتَّى يَسْكُنَ غَضَبُكَ فَتَمْلِكَ الْإِخْتِيَارَ: وَلَنْ تَحْكُمَ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى تُكْثِرَ هُمُومَكَ بِذِكْرِ الْمَعَادِ إِلَى رَبِّكَ.

ترجمه

از امتیاز خواهی برای خود در آنچه مردم در آن مساوی اند جداً پرهیز و از غفلت در انجام آنچه مربوط به توست و در برابر چشمان مردم واضح و روشن است بر حذر باش، چرا که به هر حال در برابر مردم نسبت به آن مسئولی و به زودی پرده از کارهایت کنار می رود و انتقام مظلوم از تو گرفته می شود. به هنگام خشم، خویشتن دار باش و از تندى و تیزی خود، و قدرت دست، و خشونت زبانت بکاه و برای پرهیز از این امور از انجام کارهای شتاب زده و سخنان ناسنجیده و اقدام به مجازات، بر حذر باش تا خشم تو فرو نشیند و مالک خویشتن گردی و هرگز در این زمینه حاکم بر خود نخواهی شد مگر اینکه بسیار به یاد قیامت و بازگشت به سوی پروردگارت باشی.

شرح و تفسیر: از کارهای شتاب زده و سخنان نسنجیده پرهیز

از کارهای شتاب زده و سخنان نسنجیده پرهیز

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه به سه موضوع مهم دیگر اشاره کرده و مالک

اشتر را از آن بر حذر می دارد:

نخست می فرماید: «از امتیاز خواهی برای خود در آنچه مردم در آن مساوی اند جداً پرهیز»؛ (وَ إِيَّاكَ وَ الْإِسْتِثَارَ (۱) بِمَا النَّاسُ فِيهِ أُسْوَةٌ (۲)).

امتیاز خواهی حاکمان و حواشی و اطرافیان و حامیان آنها یکی از آفات مهم حکومت هاست که در اموری که همه مردم باید در آن یکسان باشند، آنها بیش از حق خود سهم خواهی می کنند؛ چیزی که افکار عمومی را بر ضد آنها می شوراند.

این همان چیزی است که در زمان ما به عنوان رانت خواری (امتیاز ویژه طلبیدن) مشهور شده است و متأسفانه در تمام دنیا وجود دارد و عامل مهمی برای جدایی ملت ها از دولت هاست. امام مالک اشتر را از این کار به شدت بر حذر می دارد، زیرا مردم سخت در این موضوع حساسیت دارند حتی اگر به عنوان نمونه در زمان ما اتومبیل یکی از رؤسا از خیابانی که گذشتن از آن برای دیگران ممنوع است بگذرد در برابر آن عکس العمل نشان می دهند.

در دومین توصیه می فرماید: «و از غفلت در انجام آنچه مربوط به توست و در برابر چشمان مردم واضح و روشن است بر حذر باش، چرا که به هر حال در برابر مردم نسبت به آن مسئولی و به زودی پرده از کارهایت کنار می رود و انتقام مظلوم از تو گرفته می شود»؛ (وَ التَّغَابَى (۳) عَمَّا تُعْنَى بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَحَ لِلْعُيُونِ، فَإِنَّهُ مِمَّا أُخِذَ مِنْكَ لِغَيْرِكَ، وَ عَمَّا قَلِيلٍ تَنْكَشِفُ عَنْكَ أَعْطِيَهُ الْأُمُورِ، وَ يُنْتَصَفُ مِنْكَ لِلْمَظْلُومِ).

اشاره به اینکه بسیار می شود که نزدیکان و حامیان زمامدار کارهای خلافی

ص: ۱۴۲

۱- ۱). «الِإِسْتِثَارَ» به معنای چیزی را به خود اختصاص دادن است و از ریشه «اثر» بر وزن «خبر» به معنای علامتی است که از چیزی

باقی می ماند و گویی شخص انحصار طلب در اشیایی علامت می گذارد که از آن من و مخصوص من است

۲- ۲). «أُسْوَةٌ» به معنای حالتی است که از پیروی کردن از دیگری حاصل می شود و چون نتیجه آن مساوات میان دو چیز

است، این واژه به معنای مساوی نیز به کار رفته است

۳- ۳). «تَغَابَى» به معنای تغافل و نادیده گرفتن چیزی است و در اصل از ریشه «غباوه» به معنای ناآگاه بودن گرفته شده است

انجام می دهند و حق مظلومی را پایمال می سازند و حاکمان جور معمولاً آن را نادیده گرفته و از کنار آن به سادگی می گذرند. امام مالک اشتر را از این کار به شدت برحذر می دارد، زیرا هم عواقب شومی در دنیا دارد که همان بدبینی مردم و جدایی آنها از حکومت است و هم در آخرت؛ زمانی که پرده ها کنار رود و اعمال آشکار شود و خداوند عالم به اسرار، حق مظلوم را از ظالم بگیرد.

متأسفانه در عصر بعضی از خلفا (مانند خلیفه سوم) اموری رخ داد که درست در نقطه مقابل دستورات بالاست دستوراتی که از کتاب و سنت پیامبر اکرم نشأت نگرفته است:

از جمله به گفته ابن قتیبه مورخ معروف اهل سنت در کتاب الخلفا: «جمعی از صحابه اجتماع کردند و نامه ای به خلیفه سوم عثمان نوشتند و کارهایی را که بر خلاف سنت انجام داده بود بر او خرده گرفتند... از جمله اینکه بخش هایی از اطراف مدینه را به صورت خالصه در اختیار شخص خودش گرفته بود. یکی از مهاجران گفت: ای عثمان آیا این کار را که کرده ای خداوند به تو اجازه داده یا بر خدا افترا می بندی (أَلَلَهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ)». (۱)

نیز همان مورخ در همان کتاب آورده است که «جمعی از صحابه نامه ای نوشتند و بخشی از بدعت های عثمان را یادآور شدند... از جمله اختصاص دادن مقامات حکومت اسلامی به خویشاوندانش از بنی امیه و افرادی که هرگز محضر رسول خدا را درک نکرده بودند و جوانان بی تجربه ای محسوب می شدند در حالی که از وجود مهاجران و انصار برای آن مقامات استفاده نمی کرد و حتی با آنها به مشورت نمی نشست و تنها به رأی خود قناعت می کرد و نیز داستان ولید بن عقبه که از طرف عثمان فرماندار کوفه بود و نماز صبح را در حال مستی، چهار رکعت برای مردم خواند سپس گفت اگر بخواهید یک رکعت دیگر نیز اضافه

ص: ۱۴۳

۱- ۱). خلفاء ابن قتیبه، (معروف به الامامه و السیاسه) ج ۱، ص ۵۰، چاپ منشورات رضی

می کنم و اجازه نداد حد (شرب خمر) را بر او اجرا کنند. (۱)

این است معنای بی اعتنایی به احکام اسلام و بی تفاوتی از کنار امور گذشتن که برای همه واضح و آشکار است.

آن گاه امام علیه السلام سومین دستور را بیان می دارد و مالک اشتر را به شدت از هرگونه قضاوت و حرکت به هنگام غضب نهی می کند، می فرماید: «به هنگام خشم، خویشتن دار باش و از تندی و تیزی خود، و قدرت دست، و خشونت زبانت بکاه و برای پرهیز از این امور از انجام کارهای شتاب زده و سخنان ناسنجیده و اقدام به مجازات، برحذر باش تا خشم تو فرو نشیند و مالک خویشتن گردی»؛ (۱) «أَمَلِكُ حَمِيَّةَ (۲) أَنْفِكَ وَ سَوْرَةَ حَيْدِكَ (۳)» وَ سَطْوَةَ (۴) يَدِكَ وَ غَرْبَ (۵) لِسَانِكَ، وَ اخْتِرْسَ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِكَفِّ الْبَادِرَةِ (۶)» وَ تَأْخِيرِ السَّطْوَةِ حَتَّى يَسْكُنَ غَضَبُكَ فَمَلِكُ الْإِخْتِيَارِ).

به هنگام عصبانیت، انسان گاه باد در دماغ می افکند و نسبت به کارهای انجام شده اظهار تنفر می کند و گاه تندی و تیزی نشان می دهد و گاه دست به مجازات دراز می کند و گاه به دشنام و بد گویی می پردازد. امام علیه السلام مالک اشتر را از این

ص: ۱۴۴

۱- ۱). خلفاء ابن قتیبه، (معروف به الامامه والسیاسه)، ج ۱، ص ۵۰

۲- ۲). «حَمِيَّة» از ریشه «حَمِي» و «حَمُو» بر وزن «حمد» به معنای شدت حرارت است. سپس این واژه به معنای خشم و تعصب آمیخته با خشم و نخوت و تکبر به کار رفته است و هنگامی که اضافه به «أنف» شود (مانند جمله بالا) به خشم و تکبر اشاره دارد و انتخاب «أنف» (بینی) در اینجا برای آن است که آدم های متکبر سر خود را بالا می گیرند و در واقع نوک بینی شان به طرف بالا قرار می گیرد

۳- ۳). «سَوْرَةَ» به معنای شدت و «حَدٌّ» به معنای تیزی و برندگی است و هنگامی که این دو به هم اضافه شود شدت برش را می فهماند که به عنوان کنایه از غضب به کار می رود

۴- ۴). «سَطْوَةَ» به معنای سلطه، غلبه و قدرت است

۵- ۵). «غَرْبَ» این واژه نیز به معنای تیزی و برندگی است و هنگامی که به لسان اضافه شود اشاره به سخنان تند و خشونت آمیز است. ریشه اصلی آن همان «غروب» است و از آنجا که یک شیء بُرنده مانند شمشیر می شکافد و در هدف خود فرو می رود و پنهان می شود «غرب» بر آن اطلاق شده است

۶- ۶). «الْبَادِرَةَ» به معنای سخن یا کار ناگهانی و نسنجیده است و «كَفِّ بَادِرَةَ» به معنای خودداری کردن از چنین اعمالی است که به هنگام غضب رخ می دهد

پدیده های چهارگانه غضب بر حذر داشته و راه جلوگیری از آن را این شمرده است که به هنگام غضب هیچ سخنی نگوید و هیچ اقدامی نکند تا آتش غضب فرو نشیند و به حال عادی باز گردد و زمام اراده خود را که در موقع غضب از دست داده بود در اختیار بگیرد.

سپس در ادامه سخن به این حقیقت اشاره کرده می فرماید: «هرگز در این زمینه حاکم بر خود نخواهی شد مگر اینکه بسیار به یاد قیامت و بازگشت به سوی پروردگارت باشی».

(وَلَنْ تَحْكُمَ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى تُكْثِرَ هُمُومَكَ (۱) بِذِكْرِ الْمَعَادِ إِلَى رَبِّكَ).

آنچه امام علیه السلام در این بخش از سخنانش فرموده اموری سرنوشت ساز است که نه تنها در مسأله حکومت که در تمام مدیریت ها و در سراسر زندگی انسان پیش می آید. به سراغ امتیازات ویژه رفتن، از خلاف کاری های نزدیکان و اطرافیان چشم پوشیدن و به هنگام خشم و غضب حکمی صادر کردن بلاهای عظیمی است که می تواند حکومت ها را متزلزل سازد و شخصیت انسان ها را زیر سؤال ببرد و آبروی انسان را در دنیا و آخرت بریزد.

نکته: خطرات بزرگ غضب

خطرات بزرگ غضب

غضب حالتی است که وقتی به انسان دست می دهد از وضع عادی بیرون می رود و قضاوت عقل، تحت الشعاع این آتش سوزان قرار می گیرد به گونه ای که هرگونه تصمیم گیری صحیح در آن لحظه برای او ناممکن است و به همین دلیل از انسان حرکاتی در حالت خشم و غضب سر می زند که غالباً عواقب شوم

ص: ۱۴۵

۱-۱). «هُمُوم» جمع «هَم» گاه به معنای اراده و عزم بر چیزی و گاه به معنای دلمشغولی و دغدغه و در عبارت بالا معنای دوم مراد است

و دردناک دارد و گاه کفاره آن را سالیان دراز باید بپردازد.

به همین دلیل در آیات قرآن و روایات اسلامی شدیداً از غضب و از هر گونه تصمیم گیری به هنگام غضب نهی شده است.

در آیه ۳۷ سوره شوری یکی از ویژگی های مؤمنان را چشم پوشی به هنگام غضب ذکر کرده و جالب اینکه آن را عطف بر اجتناب از گناهان کبیره نموده است می فرماید: «وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ».

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوَقَّدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ وَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا غَضِبَ اخْمَرَتْ عَيْنَاهُ وَأَنْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ وَدَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ؛ این غضب شعله آتشی از سوی شیطان است که در قلب فرزندان آدم زبانه می کشد، از این رو هنگامی که یکی از شما غضب می کند چشمانش سرخ و رگ های گردنش پر خون و شیطان داخل وجودش می شود».^(۱)

امام صادق علیه السلام در حدیثی دیگر می فرماید: «الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ؛ غضب کلید تمام بدی هاست».^(۲)

امیرمؤمنان نیز در یک جمله کوتاه می فرماید: «الْغَضَبُ شَرٌّ إِنْ أَطَعْتَهُ دَمَّرَ؛ غضب شر است و اگر از آن پیروی کنی نابودت می کند».^(۳)

روایات در این زمینه بسیار و مملو از تأکیدات فراوان است، لذا با حدیث دیگری این سخن را پایان می دهیم، امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «إِيَّاكَ وَالْغَضَبَ فَأَوْلَاهُ جُنُونٌ وَآخِرُهُ نَدَمٌ؛ از غضب بر حذف باش که آغازش جنون و پایانش پشیمانی است».^(۴)

به هر حال عقل و درایت ایجاب می کند که انسان در حال خشم و غضب هیچ

ص: ۱۴۶

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۴، ح ۱۲

۲-۲. همان مدرک، ص ۳۰۳، ح ۳

۳-۳. غررالحکم، ح ۶۸۹۱

۴-۴. همان مدرک، ح ۶۸۹۸

تصمیمی نگیرد و بهترین راه برای فرو نشانیدن آن این است که یا از محل حادثه دور شود و یا لاقبل تغییر حالت دهد؛ اگر ایستاده، بنشیند و اگر نشسته است برخیزد و راه رود و آبی بنوشد و با دوستان خود از موضوع دیگری سخن بگوید و همان گونه که حضرت فرموده: مؤثرترین کارها آن است که به یاد معاد و روز قیامت و عواقب اعمال بيفتند.

ص: ۱۴۷

وَالْوَاجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَى لِمَنْ تَقَدَّمَكَ مِنْ حُكُومِهِ عَادِلِهِ، أَوْ سِنَّهُ فَاضِلِهِ، أَوْ أَثْرَ عَنِ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَوْ فَرِيضِهِ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَتَقْتَدِيَ بِمَا شَاهَدْتَ مِمَّا عَمَلْنَا بِهِ فِيهَا، وَتَجْتَهِدَ لِنَفْسِكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَهَدْتَ إِلَيْكَ فِي عَهْدِي هَذَا، وَأَسِ تَوْثِقْتُ بِهِ مِنَ الْحُجَّةِ لِنَفْسِي عَلَيْكَ، لِكَيْلَا تَكُونَ لَكَ عَلَهُ عِنْدَ تَسْرُعِ نَفْسِكَ إِلَى هَوَاهَا. وَأَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ، وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ عَلَى إِعْطَاءِ كُلِّ رَغْبَةٍ، أَنْ يُوفِّقَنِي وَإِيَّاكَ لِمَا فِيهِ رِضَاؤُهُ مِنَ الْإِقَامَةِ عَلَى الْعُذْرِ الْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَإِلَى خَلْقِهِ، مَعَ حُسْنِ الثَّنَاءِ فِي الْعِيَادِ، وَجَمِيلِ الْأَثْرِ فِي الْبِلَادِ، وَتَمَامِ النُّعْمَةِ وَتَضَعِيفِ الْكِرَامَةِ، وَأَنْ يَخْتِمَ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ، إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ. وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا، وَالسَّلَامُ.

ترجمه

بر تو واجب است که همواره به یاد حکومت های عادلانه پیش از خود باشی و همچنین به سنت های خوب یا آثاری که از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رسیده یا فریضه ای که در کتاب الله آمده است توجه کنی و به آنچه از اعمال ما در حکومت دیده ای اقتدا نمایی و نیز بر تو واجب است که نهایت تلاش خویشتن را در پیروی از آنچه در این عهدنامه به تو توصیه کرده ام به کار گیری و من حجت خود را بر تو تمام کرده ام تا اگر نفس سرکش، بر تو چیره شود عذری نزد من نداشته باشی. من از خداوند با آن رحمت وسیع و قدرت عظیمی که بر اعطای هر خواسته ای دارد مسئلت دارم که من و تو را موفق بدارد تا رضای او را جلب کنیم

از طریق انجام کارهایی که ما را نزد او و خلش معذور می دارد توأم با مدح و نام نیک در میان بندگان و آثار خوب در تمام شهرها و (نیز تقاضا می کنم که) نعمتش را (بر من و تو) تمامیت بخشد و کرامتش را مضاعف سازد.

و از (خداوند بزرگ مسئله دارم) که زندگانی من و تو را با سعادت و شهادت پایان بخشد که ما همه به سوی او باز می گردیم و سلام و درود (پروردگار) بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) و دودمان طیب و پاکش باد؛ سلامی فراوان و بسیار. والسلام.

شرح و تفسیر: حجت را بر تو تمام کردم

حجت را بر تو تمام کردم

امام علیه السلام در این بخش (سی امین و آخرین بخش این عهدنامه) به سه نکته پرداخته است:

نخست می فرماید: «بر تو واجب است که همواره به یاد حکومت های عادلانه پیش از خود باشی و همچنین به سنت های خوب یا آثاری که از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) رسیده یا فریضه ای که در کتاب الله آمده است توجه کنی و به آنچه از اعمال ما در حکومت دیده ای اقتدا نمایی»؛ (وَ الْوَاجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَى لِمَنْ تَقَدَّمَكَ مِنْ حُكُومِهِ عَادِلِهِ، أَوْ سُنَّتِهِ فَاضِلِهِ، أَوْ أَثَرِ عَنِ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَوْ فَرِيضَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَتَقْتَدِيَ بِمَا شَاهَدْتَ مِمَّا عَمَلْنَا بِهِ فِيهَا) .

اشاره به اینکه، هرچند عهدنامه من جامع و کامل است اما تنها به آن قناعت مکن؛ اگر به مسائلی در قرآن مجید و سیره و سنت پیغمبر اکرم یا روش های شایسته ای در حکومت های عدل پیشین (مانند حکومت انبیای سلف) برخورد کردی، آنها را نیز به کار بند. اضافه بر اینها تو روش مرا در حکومت دیده ای و از نزدیک شاهد و ناظر بوده ای آنها را نیز به کار بند، هرچند در این عهدنامه

ص: ۱۵۰

منعکس نشده باشد.

به این ترتیب امام علیه السلام از محدود شدن وظایف مالک اشتر به آنچه در این عهدنامه آمده، در عین جامعیت آن، نهی می کند و ذهن و فکر او را برای پذیرش هر سنت حسنه ای آماده می سازد.

دومین نکته ای را که امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه بر مالک واجب و لازم می شمرد این است: «و نیز بر تو واجب است که نهایت تلاش خویشتن را در پیروی از آنچه در این عهدنامه به تو توصیه کرده ام به کار گیری و من حجت خود را بر تو تمام کرده ام تا اگر نفس سرکش بر تو چیره شود عذری نزد من نداشته باشی»؛ (وَ تَجْتَهِدَ لِنَفْسِكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَاهَدْتُ إِلَيْكَ فِي عَهْدِي هَذَا وَ اسْتَوْثَقْتُ بِهِ مِنَ الْحُجَّةِ لِنَفْسِي عَلَيْكَ، لِكَيْلَا تَكُونَ لَكَ عَلَيَّ عِنْدَ تَسْرِعِ نَفْسِكَ إِلَيَّ هَوَاهَا).

امام علیه السلام در واقع به همه آنچه در این عهدنامه توصیه کرده بار دیگر توجه می دهد و با اشاره ای اجمالی، همه را تأکید می کند و انجام آنها را لازم می شمرد و این از قبیل اجمال پس از تفصیل و تأکید بر تأکید است و در ضمن، بر او اتمام حجت می کند تا در پیشگاه خدا مسئولیتی نداشته باشد.

امام علیه السلام در پایان این عهدنامه از باب حسن ختام نکته سومی را گوشزد می کند و با دعای پرمعنایی عهدنامه را پایان می دهد و می فرماید: «من از خداوند با آن رحمت وسیع و قدرت عظیمی که بر اعطای تمام هر خواسته ای دارد مسئلت دارم که من و تو را موفق بدارد تا رضای او را جلب کنیم از طریق انجام کارهایی که ما را نزد او و خلقتش معذور می دارد توأم با مدح و نام نیک در میان بندگان و آثار خوب در تمام شهرها و (نیز تقاضا می کنم که) نعمتش را (بر من و تو) تمامیت بخشد و کرامتش را مضاعف سازد»؛ (وَ أَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ (۱) بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ،

ص: ۱۵۱

۱- ۱). مستدرک حاکم، ج ۱۱، ص ۱۳، ح ۲۱. در نسخه تحف العقول پیش از جمله (وَ أَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ) چنین آمده: «فَلَيْسَ يُعْصِمُ مِنَ السُّوءِ وَلَا يُوقِقُ لِلْخَيْرِ إِلَّا اللَّهُ حَيْلٌ تَنَاوُهُ وَقَدْ كَانَ مِمَّا عَاهَدَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي وَصَايَتِهِ تَخْضِيعًا عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَبِذَلِكَ أَخْتِمُ لَكُمْ مَا عَاهَدْتُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ هیچ کس از بدی ها پیشگیری نمی کند و توفیق انجام دادن خیرات نمی دهد جز خداوند متعال و از جمله اموری که رسول خدا در وصیتش به طور مؤکد به من فرمود اهتمام به نماز و زکات و رعایت حال بندگان بود و من با کلام رسول خدا این عهدنامه را برای تو پایان می دهم و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» (تحف العقول، ص ۹۹)

وَعَظِيمٍ قُدْرَتِهِ عَلَىٰ إِعْطَاءِ كُلِّ رَغْبَةٍ (۱)، أَنْ يُوفِّقَنِي وَإِيَّاكَ لِمَا فِيهِ رِضَاءٌ مِنَ الْإِقَامَةِ عَلَى الْعُدْرِ الْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَإِلَى خَلْقِهِ، مَعَ حُسْنِ الشَّاءِ فِي الْعِبَادَةِ، وَجَمِيلِ الْأَثْرِ فِي الْبِلَادِ، وَتَمَامِ النُّعْمَةِ وَتَضْعِيفِ الْكِرَامَةِ (۲).

آنچه در تفسیر عبارت بالا- آمد مبنی بر این است که «تَمَامِ النُّعْمَةِ» و «تَضْعِيفِ الْكِرَامَةِ» عطف بر «يُوفِّقَنِي وَإِيَّاكَ» بوده باشد. این احتمال نیز داده شده که «تَمَامِ النُّعْمَةِ» و «تَضْعِيفِ الْكِرَامَةِ» عطف بر «جَمِيلِ الْأَثْرِ فِي الْبِلَادِ» باشد، بنابراین مفهوم جمله این می شود: «از خداوند می خواهم که مرا توفیق به کارهایی دهد که هم ثنای بندگان را به دنبال داشته باشد و هم آثار نیک در بلاد بگذارد و هم موجب تمام نعمتش بر من شود و هم سبب فزونی کرامتش بر من».

بدیهی است آنچه باید بیش از همه چیز مطلوب انسان مؤمن باشد، جلب رضای خداست و آنچه بیش از هر چیز باید مطلوب زمامداران و حکام باشد افزون بر تحصیل رضای خداوند، تحصیل رضای مخلوق و به دنبال آن نعمت های دیگری است که امام در جمله های بالا به آن اشاره کرده و آن اینکه انسان کاری کند که بندگان خدا از او به نیکی یاد کنند و غفران و رضای حق را برای او بطلبند و آثار خوبی از خود در همه جا بگذارد که سبب مزید حسنات او

ص: ۱۵۲

۱- ۱). «رَغْبَةٌ» مصدر و به معنای علاقه به چیزی داشتن است و در اینجا اسم مصدر و به معنای اسم مفعول است یعنی خداوند قادر است؛ هر امر مطلوب و مرغوبی را در اختیار بندگان بگذارد و در بعضی از نسخه ها به جای «رَغْبَةٌ» «رَغْبِيَّة» آمده است که صفت مشبیه است و به معنای مرغوب است

۲- ۲). «تَضْعِيفٌ» در اینجا به معنای مضاعف ساختن است. این واژه گاه به معنای ضعیف ساختن یا ضعیف شمردن نیز آمده است

پس از وفاتش گردد و بدین ترتیب نعمت خدا بر او کامل شود و کرامت الهی مضاعف گردد.

ممکن است بعضی چنین پندارند که تقاضای حسن ثنای مردم و به نیکی یاد کردن با خلوص نیت سازگار نیست؛ حسن ثنای الهی لازم است نه حسن ثنای مردم، ولی پاسخ این اشکال با اشاره ای که در بالا آوردیم روشن شد. مؤمنان مخلص حسن ثنای مردم را از این رو می طلبند که سبب دعای آنها برای غفران و پاداش الهی و ترفیع درجه گردد و از این رو ابراهیم خلیل شیخ الانبیاء نیز از جمله تقاضاهایی که از ساحت قدس پروردگار می کند این است که «وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»؛ برای من در امت های آینده نام نیکی قرار ده». (۱)

این دعای امام هم درباره خودش و هم مالک اشتر به اجابت رسیده است؛ قرن هاست که فضایل آن حضرت در شرق و غرب عالم بر زبان ها جاری است و کتاب ها از فضایل او پر است و با اینکه بنی امیه کوشیدند نام و فضایل آن حضرت را از خاطره ها محو کنند و هفتاد سال به دستور آنها بر فراز منابر-نعوذ بالله- بر آن حضرت لعن نمایند، به لطف پروردگار در هر مجلس و محفلی که از پیشگامان اسلام بحث می شود نام آن حضرت در صدر می درخشد و کتاب ها در فضایل آن حضرت نوشته شده و بارگاه نورانی اش در نجف کعبه آمال است.

اضافه بر این در هر قرن شاعران توانا رساترین مدح و ثنا را به زبان عربی و فارسی و زبان های دیگر درباره آن حضرت سروده اند.

مالک اشتر نیز نام نیکش در همه جا به موجب فداکاری ها و رشادت ها و شهادت ها و مخصوصاً مخاطب بودن به این عهدنامه بر زبان ها جاری است.

رحمت و رضوان خدا بر او باد.

آن گاه امام علیه السلام در آخرین جمله های این عهدنامه می فرماید: «و از (خداوند

ص: ۱۵۳

بزرگ مسألت دارم) که زندگانی من و تو را با سعادت و شهادت پایان بخشد که ما همه به سوی او باز می گردیم و سلام و درود (پروردگار) بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و دودمان طیب و پاکش باد، سلامی فراوان و بسیار والسلام؛ (وَ أَنْ يَخْتِمَ لِي وَ لِمَكَ بِالسَّعَادَةِ وَ الشَّهَادَةِ، إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. وَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا، وَ السَّلَامُ) .

قابل توجه است که امام افزون بر طلب سعادت، شهادت را نیز هم برای خویش و هم برای مالک از خدا می طلبد؛ دعایی که به زودی به اجابت رسید و امام در محراب عبادتش و مالک در مسیر راه مصر شربت شهادت نوشیدند.

در حدیثی آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دید مردی این چنین دعا می کند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا تَسْأَلُ فَأَعْطِنِي أَفْضَلَ مَا تُعْطِي؛ خداوندا بهترین چیزی که از تو درخواست می شود به من بده و برترین چیزی که به بندگانت عطا می کند به من عطا فرما». پیغمبر فرمود: «إِنَّ اسْتِجَابَ لَكَ أَهْرِيْقَ دَمُكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ اگر دعایت مستجاب شود خون تو در راه خدا ریخته خواهد شد». (۱)

نکته: عهدنامه مالک اشتر دستوری جامع برای کشورداری

اکنون که شرح و تفسیر عهدنامه به پایان رسید می توان با صراحت گفت: این عهدنامه دستوری است جامع برای کشورداری؛ دستوری که با گذشت حدود چهارده قرن کاملاً تازه و راهگشا و زنده و بالنده است و این واقعیتی است که هر انسان منصفی به آن اعتراف دارد. از این گذشته این عهدنامه هم جنبه های مادی و هم جنبه های معنوی را که بر اساس اخلاق انسانی و ارزش های الهی پی ریزی

ص: ۱۵۴

شده است تأمین می کند بر خلاف قوانین دنیای امروز که یا سخنی از ارزش های اخلاقی و انسانی در آن نیست و یا اگر چیزی به نام حقوق بشر در آن باشد، عملاً دستاویز و بهانه ای است برای اعمال فشار بر کشورها و قشرهای ضعیف جامعه اسلامی.

عجب اینکه بعضی افراد به اصولی که «حمورابی» برای کشورداری در حدود ۱۸ قرن پیش از میلاد پیشنهاد کرده استناد می جویند و افتخار می کنند و آن را اصولی پیشرفته و انسانی قلمداد می نمایند در حالی که اگر آن اصول را در برابر این عهدنامه بگذاریم کاملاً رنگ می بازد؛ ولی چون جنبه اسلامی و مخصوصاً سبقه شیعی دارد تعصب ها مانع از آن می شود که آن را در همه جا عرضه کنند و می دانیم اخیراً با تلاش و کوشش بعضی از آگاهان به صورت نامه ای سرگشاده در میان اعضای سازمان ملل پخش شد و مورد استقبال قرار گرفت و به عنوان یک سند به ثبت رسید و عجب تر اینکه کسانی که بعد از آن حضرت عهدنامه و دستورالعملی برای حاکمان خود نوشتند، بخش های مهم آن را از همین عهدنامه مبارک امیرمؤمنان علیه السلام استفاده کردند بی آنکه سخنی از آن بگویند؛ یعنی اگر دستورالعمل آنها مقبولیت و درخششی پیدا کرد به واسطه همین بهره گیری از عهدنامه مولا بود (۱) گرچه متأسفانه تعصب ها اجازه نمی دهد این حقیقت آشکار گردد.

ص: ۱۵۵

۱ - ۱). طبری نقل می کند که وقتی مأمون، «عبدالله بن طاهر» را به ولایت بعضی از بخش های کشور اسلامی گمارد پدرش «ذوالیمینین» نامه مفصلی برای او نگاشت و دستورات مشروحی برای اداره منطقه تحت حکومت برای او نوشت که طولی نکشید در میان مردم منتشر شد و از آن استقبال فراوانی کردند هنگامی که این خبر به مأمون رسید دستور داد آن را بیاورند و برای او بخوانند. او بسیار از آن استقبال کرد و گفت: تمام امر دین و دنیا و امور مربوط به سیاست و اصلاح کشور و رعیت در آن جمع است. مرحوم علامه شوشتری بعد از ذکر این داستان می گوید: اگر دقت کنید می بینید اکثر بلکه تمام آن از کلام امیرمؤمنان در عهدنامه مالک اشتر گرفته شده است. (شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۸، ص ۶۶۴)

و من کتاب له علیه السلام

إلى طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ (مَعَ عِمْرَانَ بْنِ الْحَصِينِ الْخَزَاعِيِّ) ذَكَرَهُ أَبُو جَعْفَرٍ

الإِسْكَافِي فِي كِتَابِ الْمَقَامَاتِ فِي مَنَاقِبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از نامه های امام علیه السلام

برای طلحه و زبیر است که به وسیله عمران بن حصین خزاعی برای آنها فرستاد. این نامه را ابو جعفر اسکافی در کتاب المقامات فی مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر کرده است. (۱)

نامه در یک نگاه

این نامه در عین فشردگی به چهار نکته مهم اشاره می کند:

در بخش اول این نامه، حضرت بر این امر تأکید دارد که من برای بیعت به (۲)

ص: ۱۵۷

۱- ۱). سند نامه: مرحوم سید رضی در ابتدای این نامه-همان گونه که در بالا آمده-نوشته است که آن را ابو جعفر اسکافی (محمد بن عبدالله اسکافی متوفای سنه ۲۴۰ قمری) در کتاب المقامات فی مناقب امیرالمؤمنین آورده

۲- ۲) است. اسکافی از معتزله بود و در محله اسکاف بغداد زندگی می کرد و از این رو او را اسکافی گفته اند. او از معاصران «جاحز» بود و ردی بر کتاب العثمانیه او نوشته است. معتزله بغداد معتقد بر افضلیت امیرمؤمنان بر تمام صحابه بوده اند و اسکافی نیز پیرو همین عقیده بود. (البته ابو جعفر اسکافی از اهل سنت بود و غیر از محمد بن احمد بن جنید اسکافی معروف است که از قدمای فقهای شیعه محسوب می شود). صاحب مصادر نهج البلاغه دو مأخذ دیگر برای این نامه نقل کرده است: نخست تاریخ ابن اعثم کوفی (متوفای ۳۱۴) است و دیگر کتاب الامامه والسیاسه ابن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۶) است

سراغ مردم نرفتم و آنها با اصرار و بدون اکراه و اجبار و طمع به سراغ من آمدند و شما هم در بیعت با من هرگز مجبور نبودید.

در بخش دوم طلحه و زبیر را مخاطب ساخته می فرماید: از دو حال خارج نیست؛ یا شما با میل و رغبت با من بیعت کرده اید، پس چرا بیعت را شکستید؟ برگردید و توبه کنید و یا بی میل و رغبت بیعت کرده اید که در این صورت مرتکب تدلیس شده اید، زیرا در ظاهر ابراز اطاعت نموده و در باطن قصد عصیان داشته اید.

در بخش سوم می فرماید: شما چنین می پندارید که من قاتل عثمان بوده ام و این را بهانه برای نقض بیعت قرار داده اید. بهترین راه این است که آنهایی که در این میدان بی طرف مانده اند در میان من و شما حکومت کنند.

در بخش چهارم می فرماید: از این راه که در پیش گرفته اید برگردید که عذاب الهی را در پی دارد.

ص: ۱۵۸

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَلِمْتُمَا، وَإِنْ كَتَمْتُمَا، أَنِّي لَمْ أَرِدِ النَّاسَ حَتَّى أَرَادُونِي، وَلَمْ أَبَايَعُهُمْ حَتَّى بَايَعُونِي. وَإِن كَمَا مِمَّنْ أَرَادَنِي وَبَايَعَنِي، وَإِنَّ الْعِيَامَةَ لَمْ تُبَايَعَنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ، وَلَمَا لِعَرَضٍ حَاضِرٍ، فَإِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَا إِنِّي طَائِعِينَ، فَارْجِعَا وَتُوبَا إِلَى اللَّهِ مِنْ قَرِيبٍ؛ وَإِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَا إِنِّي كَاهِنِينَ، فَقَدْ جَعَلْتُمَا لِي عَلَيْكُمَا السَّبِيلَ بِإِظْهَارِكُمَا الطَّاعَةَ، وَإِسْرَارِكُمَا الْمَعْصِيَةَ بِهِ. وَلَعَمْرِي مَا كُنْتُمَا بِأَحَقَّ الْمُهَاجِرِينَ بِالتَّقِيَّةِ وَالْكِتْمَانِ، وَإِنْ دَفَعَكُمَا هَذَا الْأَمْرَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَدْخُلَا فِيهِ، كَانَ أَوْسَعَ عَلَيْكُمَا مِنْ خُرُوجِكُمَا مِنْهُ، بَعْدَ إِقْرَارِكُمَا بِهِ. وَقَدْ زَعَمْتُمَا أَنِّي قَتَلْتُ عُثْمَانَ، فَبَيْنِي وَبَيْنَكُمَا مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي وَعَنْكُمَا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ يُلْزَمُ كُلُّ امْرِئٍ بِقَدْرِ مَا احْتَمَلَ فَارْجِعَا أَيُّهَا الشَّيْخَانِ عَنِ رَأْيِكُمَا، فَإِنَّ الْأَنْ أَعْظَمَ أَمْرِكُمَا الْعَارُ، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَجَمَعَ الْعَارُ وَالنَّارُ، وَالسَّلَامُ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) شما می دانید- هر چند کتمان کنید- که من به دنبال مردم نرفتم؛ آنها به سراغ من آمدند و من دست بیعت به سوی آنها نگشودم تا آنها با اصرار با من بیعت کردند و شما دو نفر از کسانی بودید که به سراغ من آمدید و با من بیعت کردید. توده مردم به جهت زور و سلطه یا متاع دنیا با من بیعت نکردند. (بنابراین از دو حال خارج نیست) اگر شما از روی میل و رغبت با من بیعت کرده اید (بیعت شکنی شما حرام بوده) باید باز گردید و فوراً در پیشگاه خدا توبه کنید و اگر بیعت شما از روی اکراه و نارضایی بوده راه را برای من نسبت به خود گشوده اید، زیرا ظاهراً اظهار اطاعت کردید و در دل، قصد عصیان

ص: ۱۵۹

داشتید (زیرا راه منافقان را پیمودید و این حرکت منافقانه مستوجب عقوبت است). به جان خودم سوگند شما از سایر مهاجران سزاوارتر به تقیه و کتمان عقیده نبوده اید (هیچ کس در آن روز مجبور به چنین چیزی نبود مخصوصاً شما که از قدرتمندان صحابه بودید) بنابراین هرگاه از آغاز، کناره گیری از بیعت کرده بودید کار شما آسان تر بود تا اینکه نخست بیعت کنید و بعد (به بهانه ای) سر باز زنید. شما چنین پنداشته اید (و به دروغ تبلیغ کرده اید) که من قاتل عثمانم. بیایید میان من و شما کسانی حکم کنند که اکنون در مدینه اند؛ نه به طرفداری من برخاسته اند نه به طرفداری شما، سپس هر کس به اندازه جرمی که در این حادثه داشته محکوم و ملزم شود.

ای دو پیرمرد کهنسال! (که خود را از پیشگامان و شیوخ اسلام می دانید و آفتاب عمرتان بر لب بام است) از عقیده خود برگردید (و تجدید بیعت کنید یا لاقفل دست از آتش افروزی جنگ بردارید و به کناری روید) زیرا الان مهم ترین چیزی که دامان شما را می گیرد سرافکنندگی و ننگ و عار است (آن هم به عقیده شما) ولی ادامه این راه هم سبب ننگ (شکست در جنگ) است و هم آتش دوزخ! والسلام».

شرح و تفسیر: از این راه پرخطر برگردید

از این راه پرخطر برگردید

می دانیم پس از قتل عثمان، مردم برای بیعت با امیرمؤمنان علیه السلام هجوم شدیدی آوردند و برای بیعت با آن حضرت بر یکدیگر پیشی می گرفتند. سرشناسان صحابه نیز هماهنگ با مردم با میل و رغبت با آن حضرت بیعت نمودند و طلحه و زبیر نیز به آنها پیوستند. بیعتی که با امیرمؤمنان صورت گرفت جز در زمان پیغمبر سابقه نداشت، و با بیعت سقیفه یا بیعت با عمر بعد از تعیین او از سوی

خلیفه اول و یا بیعت با عثمان پس از رأی شورای شش نفری، مطلقاً شباهتی نداشت؛ بیعتی بود به تمام معنا مردمی، درست همانند بیعت مردم با رسول خدا.

ولی می دانیم که طلحه و زبیر انتظاراتی داشتند از جمله اینکه فرمانداری بعضی از شهرهای مهم از سوی علی علیه السلام به آنها سپرده شود (۱) و چون این انتظار برآورده نشد بیعت خود را شکستند و همسر پیامبر عایشه را تحریک و به عنوان خون خواهی عثمان بر ضد امیرمؤمنان قیام کردند و به شهر بصره که نقطه آسیب پذیرتری بود رفتند و آنجا را تسخیر نمودند و جنگ جمل را به راه انداختند. سرانجام پس از شکست، هر دو کشته شدند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام پیش از جنگ جمل بوسیله این نامه با آنها اتمام حجت می کند و تمام راه های فرار را با منطق نیرومندش بر آنان می بندد.

نخست می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) شما می دانید- هر چند کتمان کنید- که من به دنبال مردم نرفتم؛ آنها به سراغ من آمدند و من دست بیعت به سوی آنها نگشودم تا آنها با اصرار با من بیعت کردند و شما دو نفر از کسانی بودید که به سراغ من آمدید و با من بیعت کردید»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَلِمْتُمَا، وَإِنْ كَتَمْتُمَا، أَنِّي لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّى أَرَادُونِي، وَلَمْ أَبَايِعْهُمْ حَتَّى بَايَعُونِي، وَإِنَّكُمْ مِمَّنْ أَرَادُونِي وَبَايَعُونِي).

اشاره به اینکه شما هیچ بهانه ای برای بیعت شکنی ندارید، زیرا بیعت من بر خلاف بیعت های پیشین به صورت خودجوش مردمی بود بی آنکه من مقدمه چینی برای آن کرده باشم، شما هم در میان توده مردم آمدید و مثل دیگران از روی میل و اراده با من بیعت کردید.

ص: ۱۶۱

۱- ۱). ابن کثیر در البدایه والنهایه می گوید: طلحه و زبیر هنگامی با امام بیعت کردند که از او تقاضای فرمانداری بصره و کوفه را داشتند. امام به آنها فرمود: شما پیش من باشید و در مسائل حکومتی با شما مأنوس باشم بهتر است (البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۲۶)

عقیده نبوده اید (هیچ کس در آن روز مجبور به چنین چیزی نبود مخصوصاً شما که از قدرتمندان صحابه بودید) بنابراین هرگاه از آغاز، کناره گیری از بیعت کرده بودید کار شما آسان تر بود تا اینکه نخست بیعت کنید و بعد (به بهانه ای) سر باز زنید؛ (وَ لَعْمَرِي مَا كُنْتُمْ بِأَحَقَّ الْمُهَاجِرِينَ بِالتَّقِيَةِ وَالْكِثْمَانِ، وَإِنَّ دَفْعَكُمْ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَدْخُلَا فِيهِ، كَانَ أَوْسَعَ عَلَيْكُمَا مِنْ خُرُوجِكُمَا مِنْهُ، بَعْدَ إِقْرَارِكُمَا بِهِ).

اشاره به اینکه اگر ادعا می کنید بیعت شما از روی تقیه و ترس از مخالفت بوده این اشتباه بزرگی است؛ زیرا امروز که قدرت در دست من است شما از پیمان شکنی و نقض بیعت ترسی ندارید چگونه ادعا می کنید بیعت شما از روی ترس بوده، در حالی که ترک بیعت بسیار آسان تر از نقض بیعت است آن هم با تفاوت ظروف که در آن روز قدرتی در دست من نبود و امروز قدرت در دست من است.

به این ترتیب امام علیه السلام تمام راه های عذر در پیمان شکنی را به روی آنها بسته و ثابت نموده است که این کار جز از روی هوا و هوس و عشق به مقام و مال و ثروت دنیا نبوده است.

از کسانی تعجب می کنیم که عدالت صحابه را تا آنجا پیش برده اند که تمام کارهای امثال طلحه و زبیر را صحیح و مطابق حق و عدالت می شمردند در حالی که امام از افضل صحابه بود و آنها را با این دلایل منطقی و عقلانی محکوم می کند. با این حال چگونه می توان عدالت آنها را مطرح کرد و تمام جنایاتشان را زیر عنوان اجتهاد پوشانید. راستی عجیب و تأسف بار است.

مرحوم علامه شوشتری از کتاب «خلفای ابن قتیبه» مطلب جالبی در این زمینه نقل کرده است، می گوید: علی علیه السلام در روز جنگ جمل در میان دو صف ایستاده بود. طلحه را مخاطب ساخت و فرمود: مگر با من از روی میل و رغبت بیعت نکردی (چرا بیعت را شکستی؟) طلحه گفت: من در حالی بیعت کردم که شمشیر

بر گردن من بود. امام فرمود: (دروغ می گویی) آیا تو نمی دانی که من احدی را به بیعت اکراه نکردم. اگر بنا بود کسی را اکراه کنم «سعد بن ابی وقاص» و «عبد الله بن عمر» و «محمد بن مسلمه» را (که از تو ضعیف تر بودند) به بیعت مجبور می کردم؛ آنها با من بیعت نکردند و بی طرف ماندند من هم دست از آنها برداشتم.

در همان کتاب آمده است که عمار، عبدالله بن عمر و سعد و محمد بن مسلمه را به بیعت با امام دعوت کرد. آنها ابا کردند او این خبر را به امام رسانید. حضرت فرمود: این گروه را رها کن. اما «عبد الله بن عمر» مرد ضعیفی است و اهل تصمیم نیست و «سعد بن ابی وقاص» انسان حسودی است و گناه من در مورد «محمد بن مسلمه» این است که در روز خیبر برادرش را کشتم.

(۱)

امام علیه السلام در بخش آخر این نامه اشاره به مطلب مهمی می کند که دستاویز اصلی طلحه و زبیر در خروج بر ضد امام و روشن کردن آتش جنگ جمل بود و آن اینکه آنها قتل عثمان را که خود از عوامل اصلی آن بودند به امام که دامانش از آن پاک بود نسبت داده و آن را دلیل بر بیعت شکنی خود قرار دادند، می فرماید: «شما چنین پنداشته اید (و به دروغ تبلیغ کرده اید) که من قاتل عثمانم. بیایید میان من و شما کسانی حکم کنند که هم اکنون در مدینه اند؛ نه به طرفداری من برخاسته اند نه به طرفداری شما سپس هر کس به اندازه جرمی که در این حادثه داشته محکوم و ملزم شود»؛ (وَقَدْ زَعَمْتُمَا أَنِّي قَتَلْتُ عُثْمَانَ، فَبَيْنِي وَ بَيْنَكُمَا مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي وَ عَنكُمَا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ يُلْزَمُ كُلُّ امْرِئٍ بِقَدْرِ مَا اخْتَمَلَ).

ماجرای قتل عثمان بهانه ای بود برای کسانی که بر ضد امام قیام کردند؛ طلحه و زبیر از یک سو و معاویه از سوی دیگر. گرچه حوادث زمان عثمان می رفت که تاریخ اسلام را از نظر پيوشانند ولی در عین حال گویاست و نشان می دهد قاتلان عثمان و معاونان آنها چه کسانی بودند. به یقین طلحه از کسانی بود که آشکارا به

ص: ۱۶۴

این مسأله دامن می زد و زیر پنهانی و مخفیانه. و امام علیه السلام فرزندان خود حسن و حسین را فرستاد تا بر در خانه عثمان بایستند و جلوی هجوم مردم را بگیرند شاید با دیدن فرزندان رسول خدا دست بر دارند و حمله نکنند.

امام بارها عثمان را نصیحت کرد و راه صحیح را که عذرخواهی از مردم و کنار زدن اقوام و بستگانش از مناصب مهم حکومت و از غارت بیت المال بود به وی نشان داد ولی متأسفانه او چنان غرق در خطا شده بود که راه بازگشتی برای خود نمی دید، چون ضعیف بود و قدرت تصمیم گیری در این زمینه نداشت. به همین دلیل، امام افراد بی طرف در مدینه را برای حکمیت پیشنهاد می کند که آنها گواهی دهند سپس حکم کنند چه کسی دستش به خون عثمان آلوده شده بود.

آن گاه امام آن دو را مخاطب ساخته می فرماید: «ای دو پیرمرد کهنسال! (که خود را از پیشگامان و شیوخ اسلام می دانید و آفتاب عمرتان بر لب بام است) از عقیده خود برگردید (و تجدید بیعت کنید یا لا اقل دست از آتش افروزی جنگ بردارید و به کناری روید) زیرا الان مهم ترین چیزی که دامان شما را می گیرد سرافکنندگی و ننگ و عار است (آن هم به عقیده شما) ولی ادامه این راه هم سبب ننگ (شکست در جنگ) است و هم آتش دوزخ والسلام»؛ (فَارْجِعَا أَيُّهَا الشَّيْخَانِ عَنْ رَأْيِكُمَا، فَإِنَّ الْآنَ أَكْبَرُ أَمْرِكُمَا الْعَارُ، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَجَمَعَ الْعَارُ وَالنَّارُ، وَالسَّلَامُ).

ابن قتیبه در کتاب الامامه والسياسة می گوید هنگامی که اهل مصر بر عثمان شوریدند و خانه او را محاصره کردند، طلحه از کسانی بود که هر دو گروه را بر ضد عثمان می شورانید. حتی می گفت: عثمان به محاصره شما اعتقادی ندارد چون آب و غذا به او می رسد؛ نگذارید آب و غذا برای او ببرند. (۱)

ابن ابی الحدید نیز درباره زیر می نویسد: او به مردم می گفت: عثمان را بکشید

ص: ۱۶۵

چون دین و آیین شما را دگرگون کرده و هنگامی که به او گفتند: چه می گویی در حالی که پسرت بر در خانه عثمان ایستاده، از او دفاع می کند. او گفت:

من ناراحت نمی شوم اگر عثمان را بکشند هر چند قبل از او پسر هم کشته شود. (۱)

امام علیه السلام بارها در خطبه ها یا نامه های نهج البلاغه اشاره به بهانه جویی رسوای طلحه و زبیر در مسأله قتل عثمان می کند و آنها را از شرکای قتل می شمارد؛ چیزی که در تواریخ نیز صریحا آمده است.

قابل توجه اینکه ابن قتیبه در الامامه والسیاسه نیز چنین آورده: هنگامی که عایشه در بصره خطبه می خواند و آنها را به خون خواهی عثمان تشویق می کرد، مردی از بزرگان بصره برخاست و نامه ای نشان داد که طلحه جهت تشویق به قتل عثمان برای او نوشته بود. آن مرد در آن مجلس خطاب به طلحه کرد و گفت: این نامه را قبول داری؟ طلحه گفت: آری. آن مرد گفت: پس چرا دیروز ما را به قتل عثمان تشویق می کردی و امروز به خون خواهی او دعوت می کنی؟ طلحه در پاسخ او (به عذر واهی و مضحکی توسل جست و) گفت: عده ای به ما ایراد کردند که چرا به یاری عثمان نشتافتید ما هم جبران آن را در این دیدیم که به خون خواهی او قیام کنیم. (۲)

این جمله نیز از عایشه معروف است که با صراحت دستور قتل عثمان را به مردم داد و گفت: «اقْتُلُوا نَعْتَلًا قَتَلَ اللَّهُ نَعْتَلًا؛ نعتل را بکشید خدا نعتل را بکشد». (۳)

منظور او از «نعتل» عثمان بود که شباهتی به نعتل یهودی داشت که ریش بلندی داشت.

ص: ۱۶۶

۱-۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۳۶

۲-۲. الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۸۸

۳-۳. بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۴۸۴

نکته: ادامه نامه امام علیه السلام درباره عایشه است

ادامه نامه امام علیه السلام درباره عایشه است

در کتاب تمام نهج البلاغه که این نامه را بدون گزینش و به طور کامل آورده، بخشی در ذیل آن دیده می شود که مربوط به عایشه است، زیرا مخاطب نامه تنها طلحه و زبیر نبوده اند، بلکه عایشه نیز جزء مخاطبین بوده است. امام او را سرزنش می کند که تو چرا بر خلاف حکم اسلام بیرون آمدی و عملاً فرماندهی لشکر را به عهده گرفته ای و میان مسلمانان فساد کرده ای و گمان می کنی برای اصلاح آمده ای. تو مطالبه خون عثمان می کنی در حالی که می دانیم تو بودی که می گفتی: «نعثل»؛ (یعنی عثمان) را بکشید که او کافر شده است ولی با نهایت تعجب الان برگشته ای و مطالبه خون او می کنی! به جان خودم سوگند کسی که تو را تحریک کرده و به این کار واداشته گناهِش از گناه قاتلان عثمان بیشتر است! توبه کن و به خانه ات باز گرد! (۱)

ص: ۱۶۷

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلی مُعَاوِیَہ

نامه های امام علیه السلام

به معاویه است. (۱)

نامه در یک نگاه

مرحوم سید رضی این نامه را طبق معمول به صورت گزینشی از نامه مفصل تری آورده است. از منابع دیگر استفاده می شود که هدف اصلی این نامه تبادل اسرای کوفه و شام بوده است و مطالبی که در آن آمده برای این بوده که معاویه بر سر عقل آید و از کیفرهای الهی بترسد و این پیشنهاد را عملی سازد.

ص: ۱۶۹

۱- ۱). سند نامه: به گفته صاحب مصادر نهج البلاغه، این نامه در کتاب طراز تألیف امیریحیی علوی با مختصر تفاوتی آمده و قراین نشان می دهد که از نهج البلاغه نگرفته است. همچنین آمدی در غررالحکم بخشی از آن را با اضافاتی آورده که نشان می دهد او هم از مدرک دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۲۴). صاحب کتاب تمام نهج البلاغه آن را با اضافه ای در آغاز و اواسط و اضافه ای در پایان، نقل کرده است و تصریح می کند که آن را از کتاب الفتح ابن اعثم کوفی (ج ۴، ص ۲۲۵) اخذ کرده که پیش از سید رضی می زیسته است (تمام نهج البلاغه، ص ۸۳۹)

لذا امام علیه السلام در بخش اول این نامه به جایگاه انسان در نظام خلقت اشاره کرده و می فرماید: «ما برای دنیا آفریده نشدیم، بلکه این دنیا جایگاه امتحان همه ماست؛ باید به هوش باشیم».

در بخش دیگری از این نامه به نسبت ناروایی که معاویه در مسأله قتل عثمان به امام می داد اشاره شده و آن را نشانه دنیا طلبی معاویه و شکست در آزمون الهی می داند.

امام علیه السلام در بخش سوم پس از سفارش به تقوای الهی و خودداری از اطاعت شیطان به معاویه هشدار می دهد که از کیفر الهی بترسد.

در بخش چهارم که مرحوم سید رضی آن را نیاورده است اشاره به مبادله اسرای کوفه و شام فرموده است.

ص: ۱۷۰

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ جَعَلَ الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا، وَابْتَلَى فِيهَا أَهْلَهَا، لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا، وَلَسَيْنَا لِلدُّنْيَا خُلُقْنَا، وَلَا بِالسَّعْيِ فِيهَا أَمْرُنَا، وَإِنَّمَا وُضِعْنَا فِيهَا لِنُبْتَلَى بِهَا، وَقَدْ ابْتَلَانِي اللَّهُ بِكَ وَابْتَلَاكَ بِي: فَجَعَلَ أَحَدَنَا حُجَّةً عَلَى الْآخَرِ، فَعِيدَوْتَ عَلَيَّ الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ، فَطَلَبْتَنِي بِمَا لَمْ تَعْنِ يَدِي وَلَا لِسَانِي، وَعَصَيْتَنِي أَنْتَ وَأَهْلُ الشَّامِ بِي، وَأَلَبَّ عَالِمُكُمْ جَاهِلُكُمْ، وَقَائِمُكُمْ قَاعِدُكُمْ؛ فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ، وَنَازِعِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ، وَاصْبِرْ إِلَى الْآخِرَةِ وَجَهَكَ، فَهِيَ طَرِيقُنَا وَطَرِيقُكَ. وَاحْذِرْ أَنْ يُصِيبَكَ اللَّهُ مِنْهُ بِعَاجِلِ قَارِعِهِ تَمَسُّ الْأَصِيلَ، وَتَقْطَعُ الدَّابِرَ، فَإِنِّي أُولَى لَكَ بِاللَّهِ إِلَيْهِ غَيْرَ فَاجِرِهِ، لئن جَمَعْتَنِي وَإِيَّاكَ جَوَامِعَ الْأَقْدَارِ لَأَزَالَ بِبَاخِتِكَ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) خداوند سبحان دنیا را برای جهان بعد از آن (سرای آخرت) قرار داده و اهل آن را در آن مورد آزمایش قرار می دهد تا معلوم شود چه کسی بهتر عمل می کند. ما برای دنیا آفریده نشده ایم و نه به سعی و کوشش برای آن مأموریم، بلکه فقط برای این در دنیا آمده ایم که به وسیله آن آزمایش شویم. خداوند مرا به وسیله تو و تو را به وسیله من در معرض امتحان در آورده و یکی از ما را حجت بر دیگری قرار داده است (من حجت الهی در برابر تو هستم) ولی تو با تفسیر قرآن بر خلاف حق، به دنیا روی آوردی و از من چیزی مطالبه می کنی که هرگز دست و زبانم به آن آلوده نشده است (اشاره به قتل

ص: ۱۷۱

عثمان است) و تو و اهل شام آن را دستاویز کرده (و به من نسبت داده اید) تا آنجا که عالمان شما جاهلان تان را به آن تشویق کردند و آنها که دارای منصبی بودند از کار افتادگان شما را.

در درون وجود خود از خدا بترس و تقوای الهی پیشه کن و با شیطان که می کوشد زمام تو را در دست گیرد بستیز (و زمام خود را از چنگ او بیرون آور) توجه خود را به سوی آخرت معطوف بنما که راه (اصلی) ما و تو همان است و از این بترس که خداوند تو را به زودی به بلایی کوبنده که ریشه ات را بزند و دنباله ات را قطع کند گرفتار سازد! من برای تو به خدا سوگند یاد می کنم؛ سوگندی که تخلف ندارد که اگر مقدرات فراگیر (الهی)، من و تو را به سوی پیکار با یکدیگر کشاند، آن قدر در برابر تو ایستادگی خواهم کرد تا خداوند میان ما حکم فرماید و او بهترین حاکمان است (و آینده شومی در انتظار توست)».

شرح و تفسیر: فراموش مکن برای چه به دنیا آمده ای

فراموش مکن برای چه به دنیا آمده ای

امام علیه السلام در قسمت اول این نامه به هدف آفرینش دنیا و آفرینش انسان ها در آن اشاره می کند و می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) خداوند سبحان دنیا را برای جهان بعد از آن (سرای آخرت) قرار داده و اهل آن را در آن مورد آزمایش قرار می دهد تا معلوم شود چه کسی بهتر عمل می کند»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ جَعَلَ الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا، وَ ابْتَلَى فِيهَا أَهْلَهَا، لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) .

این تعبیر اشاره به حقیقتی است که بارها در نهج البلاغه ذکر شده است که دنیا هدف نهایی نیست، بلکه مقدمه ای برای آمادگی جهت سرای دیگر است، بنابراین به دنیا به عنوان وسیله باید نگرست نه هدف و مقصد نهایی و به یقین این تفاوت نگرش در تمام اعمال انسان تأثیر می گذارد.

جمله «لِيُعَلِّمَهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَأَلْحَمَهُمُ اللَّهُمَّ إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» بر گرفته از آیه ۷ سوره کهف است: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ «ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم تا آنها را بیازماییم که کدام یک دارای بهترین عمل هستند»؛ (البته قریب به همین معنا در آیه ۷ سوره هود و آیه ۲ سوره ملک آمده است).

ناگفته پیداست که آزمایش های الهی برای کشف مجهولی نیست، زیرا همه چیز مربوط به حال و گذشته و آینده و ظاهر و باطن اشیا و اشخاص در برابر علم بی پایان پروردگار آشکار است، بلکه منظور ظاهر شدن باطن افراد و انجام اعمالی است که معیار ثواب و عقاب است و به تعبیر دیگر صفات درونی، پیش از ظهور و بروز در عمل نمی تواند معیار ثواب و عقاب باشد؛ خداوند افراد را امتحان می کند تا آن صفات به مرحله بروز برسد، همان گونه که خود امام در عبارت دیگری از نهج البلاغه در تفسیر آیه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» ۱ فرموده است: «وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَتَبَيَّنَ السَّاحِطَ لِرِزْقِهِ وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَلَكِنْ لِيُظْهِرَ الْأَفْعَالِ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ؛ مفهوم این آیه شریفه آن است که خداوند مردم را به وسیله اموال و فرزندانشان آزمایش می کند تا آشکار شود چه کسی از روزی اش خشمگین و چه کسی به قسمت الهی راضی است؛ هرچند خداوند سبحان از مردم به خودشان آگاه تر است؛ اما این برای آن است که افعالی که به وسیله آن استحقاق ثواب و عقاب را پیدا می کنند ظاهر و آشکار شود». (۱)

آن گاه در ادامه این نامه می افزاید: «ما برای دنیا آفریده نشده ایم و نه به سعی و کوشش برای آن مأموریم، بلکه فقط برای این در دنیا آمده ایم که به وسیله آن آزمایش شویم»؛ «وَلَسْنَا لِلدُّنْيَا خُلُقْنَا، وَ لَا بِالسَّعْيِ فِيهَا أُمْرْنَا، وَإِنَّمَا وَضَعْنَا فِيهَا

ص: ۱۷۳

امام علیه السلام در موارد مختلف به این حقیقت اشاره فرموده است که دنیا هرگز نباید هدف نهایی افراد با ایمان باشد، بلکه وسیله و ابزاری است برای رسیدن به آخرت، دانشگاهی است که در آن درس می آموزیم و تجارت خانه ای است که در آن برای سرای دیگر تجارت می کنیم. میدان تمرینی است که در آن خود را برای مسابقه در میدان محشر آماده می سازیم، پلی است که باید از آن عبور کنیم و آنجا را برای اقامتگاه خود انتخاب نکنیم.

در اینجا نیز امام همین حقیقت را بار دیگر به معاویه و به تمام کسانی که این نامه به دست آنها می رسد و به ما که مخاطبان غیر مستقیم آن هستیم گوشزد فرموده است.

بسیاری از افراد، این حقیقت را در سخن می گویند؛ اما عملاً چنان رفتار می کنند که گویی جز این دنیا چیزی در کار نیست.

آن گاه امام علیه السلام می افزاید: «خداوند مرا به وسیله تو و تو را به وسیله من در معرض امتحان در آورده و یکی از ما را حجت بر دیگری قرار داده است (من حجت الهی در برابر تو هستم)»؛ (وَقَدِ ابْتَلَانِي اللَّهُ بِمَكَ وَ ابْتَلَاكَ بِي، فَجَعَلَ أَحَدَنَا حُجَّةً عَلَى الْآخَرِ) .

بدیهی است خداوند در این دار امتحان، افراد را به وسیله یکدیگر آزمایش می کند؛ امام علیه السلام را به وسیله معاویه تا صبر و تحمل و ایستادگی بر اصول اسلام آزمایش کند مبادا به درخواست معاویه؛ یعنی حکومت شام برای جلب رضایت او تن در دهد و معاویه نیز به وسیله امام آزموده می شود که آیا حاضر است چشم از حکومت غاصبانه ای بپوشد و دست از تهمت و دروغ قتل عثمان به وسیله امام بردارد و دست بیعت در دست آن حضرت بگذارد و تسلیم شود؟

ابن ابی الحدید سنی معتزلی امتحان شدن امام به وسیله معاویه و بالعکس را به

امتحان آدم به وسیله ابلیس و امتحان ابلیس به وسیله آدم تشبیه می کند.

جمله «فَجَعَلَ أَحَدَنَا حُجَّةً عَلَى الْآخَرِ» اشاره به حجت بودن امام در برابر معاویه است نه اینکه هر کدام حجت بر دیگری باشند، زیرا اگر منظور این بود باید می فرمود: «فَجَعَلَ كُلَّ وَاحِدٍ مِّنَّا حُجَّةً عَلَى الْآخَرِ» و لذا علامه مجلسی نیز در بحار الانوار می گوید: منظور از «فَجَعَلَ أَحَدَنَا» خود امام است، (۱) بنابراین بعضی از شارحان و مترجمان که این جمله را چنین معنا کرده اند که «هر کدام از ما حجت بر دیگری هستیم» معنای صحیحی به نظر نمی رسد.

آن گاه امام به نکته مهمی اشاره کرده و دنیاپرستی معاویه را با دلیل روشنی آشکار ساخته می فرماید: «ولی تو با تفسیر قرآن بر خلاف حق، به دنیا روی آوردی و از من چیزی مطالبه می کنی که هرگز دست و زبانم به آن آلوده نشده است (اشاره به قتل عثمان است) و تو و اهل شام آن را دستاویز کرده (و به من نسبت داده اید) تا آنجا که عالمان شما جاهلانتان را به آن تشویق کردند و آنها که دارای منصبی بودند از کار افتادگان شما را؛ (۲) عَلَى الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ فَطَلَبْتَنِي بِمَا لَمْ تَجْنِ (۳) يَدِي وَلَا لِسَانِي، وَ عَصَيْتَهُ (۴) أَنْتَ وَ أَهْلُ الشَّامِ بِي، وَ أَلْب (۵) عَالِمُكُمْ جَاهِلُكُمْ، وَ قَائِمُكُمْ قَاعِدُكُمْ) .

امام علیه السلام در این قسمت به بهانه اصلی معاویه در ترک بیعت و باقی ماندن بر

ص: ۱۷۵

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۱۷

۲- ۲. «عَدَوْتُ» از ریشه «عَدُوٌّ» بر وزن «عقل» در اصل به معنای گذشتن و جدا شدن است. سپس به معنای دویدن، سرعت گرفتن و تاختن بر چیزی است و در اینجا به معنای تاختن بر دنیا است

۳- ۳. «لَمْ تَجْنِ» از ریشه «جنایت» گرفته شده و در اینجا به این معناست که دست و زبان من مرتکب چنین کاری نشده است
۴- ۴. «عَصَيْتَهُ» در بسیاری از نسخ «عَصَيْتَهُ» (با باء آمده است) که در این جا به معنای دست آویز قرار دادن است در این صورت معنای جمله روشن خواهد بود؛ ولی اگر «عَصَيْتَهُ» (با یاء) باشد مفهومی این است که تو و اهل شام مرتکب گناه شده اید و قتل عثمان را به دروغ به من نسبت داده اید

۵- ۵. «أَلْب» از ریشه «لَبَّابَه» بر وزن «غرامه» به معنای صاحب عقل شدن است، از این رو عاقل را «لَبِيب» می گویند؛ ولی در اینجا به معنای وادار کردن و تشویق نمودن آمده است

حکومت شام اشاره کرده است و آن قیام برای مطالبه خون عثمان بود که برای رسیدن به مقصود خود دست به تأویل آیات قرآن زدند و گفتند: قرآن می فرماید:

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» ۱ و در جای دیگر می فرماید: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» ۲ از یک سو خطاب آیه اول را عام می گرفتند و از سوی دیگر خطاب آیه دوم را که خاص بود به خودشان تأویل می کردند و خود را ولی خون عثمان می شمردند در حالی که هیچ ارتباطی با آنها نداشت.

بر فرض آنها حق مطالبه خون عثمان را داشتند باید به سراغ قاتلان بروند. این امر چه ربطی به امام علیه السلام داشت که نه تنها هرگز دستش به خون عثمان آلوده نبود بلکه برای جلوگیری از قتل وی اقدامات شایسته ای کرد، بنابراین هم صغرا و هم کبرای استدلال آنها شیطنت آمیز بود.

اما صغرا به جهت اینکه نظرشان بر خلاف تمام شاهدان عینی قتل عثمان بود اذعان داشتند که امام کوچک ترین دخالتی در آن نداشت و اما کبرا از طریق تأویل شیطنت آمیزی بود که قرآن در بعضی از آیاتش به آن اشاره کرده می فرماید: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» ۳

در ضمن جمله «وَأَلْبَسَ عِزْلًا لَكُمْ...» نشان می دهد که معاویه و هم دستان او تبلیغات بسیار گسترده ای درباره این دروغ رسوا، یعنی شرکت علی علیه السلام در قتل عثمان در سراسر منطقه شام به راه انداخته بودند تا از این طریق بتوانند همه را بر ضد امیر مؤمنان بسیج کنند و به عنوان انجام وظیفه ای مذهبی آنها را به میدان نبرد با علی علیه السلام بکشانند.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن معاویه را به تقوای الهی و پرهیز از پیروی شیطان و فراموش نکردن آخرت توصیه کرده می‌فرماید: «در درون وجود خود از خدا بترس و تقوای الهی پیشه کن و با شیطان که می‌کوشد زمام تو را در دست گیرد بستیز (و زمام خود را از چنگ او بیرون آور) توجه خود را به سوی آخرت معطوف بنما که راه (اصلی) ما و تو همان است؛» (فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ، وَ نَازِعِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ (۱)، وَ اصْرِفْ إِلَى الْآخِرَةِ وَ جَهَكَ، فَهِيَ طَرِيقُنَا وَ طَرِيقُكَ).

امام علیه السلام در واقع با این عبارت از یک سو معاویه را به تقوای الهی توصیه می‌کند و از سوی دیگر از سلطه شیطان، بر حذر می‌دارد و از سوی سوم او را متوجه سرنوشت نهایی و پیمودن راه آخرت می‌سازد.

آن‌گاه امام علیه السلام در تأکید این معنا، وی را از عذاب الهی در دنیا می‌ترساند و می‌فرماید: «و از این بترس که خداوند تو را به زودی به بلایی کوبنده که ریشه ات را بزند و دنباله ات را قطع کند گرفتار سازد!»؛ (وَ اخْذِرْ أَنْ يُصَبِّحَكَ اللَّهُ مِنْهُ بِعَاجِلٍ قَارِعَةٍ (۲) تَمَسُّ (۳) الْأَصْلَ، وَ تَقَطُّعُ الدَّابِرَ (۴)).

این کلام امام اشاره به این است که پیش از آنکه عذاب الهی در قیامت دامن تو را بگیرد در این دنیا دامن تو را خواهد گرفت؛ و مجازاتی سخت که هم ریشه خودت را قطع می‌کند و هم نسل‌های آینده ات را بر باد خواهد داد. همان‌گونه که تاریخ گواهی می‌دهد که بعد از دوران کوتاهی، حکومت بنی امیه که غالباً گرفتار مشکلات بود ریشه کن شد و نسل و دودمان آنها بر باد رفت و جهان اسلام از شر

ص: ۱۷۷

۱-۱. «قیاد» به معنای افسار است و از ریشه «قیاده» به معنای رهبری کردن گرفته شده است

۲-۲. «قارعه» به معنای حادثه یا بلای کوبنده است

۳-۳. «تَمَسُّ» از ریشه «مس» به معنای اصابت کردن است و «تَمَسُّ الْأَصْلَ» در اینجا کنایه از قطع ریشه است؛ ولی تعجب از کسانی است که ریشه «مس» را به معنای قطع می‌دانند در حالی که «مس» از نظر لغت به معنای قطع نیست، بلکه هرگاه مفعول آن «اصل» باشد کنایه از قطع است

۴-۴. «الدَّابِرَ» به معنای دنباله است و به نسل‌های بعد، «دابر» گفته می‌شود

آنها راحت شد و امروز چیزی به عنوان دودمان بنی امیه باقی نمانده، جز قبر متروک مفلوکی از معاویه که در گوشه ای از شام باقی مانده و کسی به سراغ آن نمی رود و عبرتی است برای همه انسان ها.

آنچه امام علیه السلام در اینجا فرموده شبیه چیزی است که در قرآن مجید درباره اقوام ستمگر پیشین آمده که می فرماید: «فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ (به این ترتیب)، ریشه گروهی که ستم کرده بودند قطع شد و ستایش مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است». (۱)

و از آنجا که امام برای باز داشتن معاویه از تمام وسیله ها استفاده می کند، در پایان او را به جنگ کوبنده ای تهدید کرده می فرماید: «من برای تو به خدا سوگند یاد می کنم؛ سوگندی که تخلف ندارد که اگر مقدرات فراگیر، (الهی) من و تو را به سوی پیکار با یکدیگر کشاند، آن قدر در برابر تو ایستادگی خواهم کرد تا خداوند میان ما حکم فرماید و او بهترین حاکمان است (و بدان آینده شومی در انتظار توست)»؛ (فَإِنِّي أُؤَلِّيُ لَكَ بِاللَّهِ أَلِيَّةً (۲) لَكَ بِاللَّهِ أَلِيَّةً (۳) غَيْرَ فَاجِرِهِ، لَئِنْ جَمَعْتَنِي وَإِيَّاكَ جَوَامِعَ الْأَقْدَارِ لَا أَزَالُ بِبَاحْتِكَ (۴) حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ).

معاویه و یارانش قدرت امام را در جنگ ها به خاطر داشتند و جدی بودن تهدیدها و قسم هایش را می دانستند، لذا این تهدید به یقین می توانست عاملی بازدارنده، لا اقل در مرحله ای از زمان باشد.

به هر حال از آنجا که معاویه عنصری پیچیده و دارای حالات و افکار مختلفی

ص: ۱۷۸

- ۱- ۱). انعام، آیه ۴۵
- ۲- ۲). «أُولَى» از ریشه «ایلاء» به معنای قسم خوردن است و در اصل «إِثْلَاء» با دو همزه بوده که همزه دوم تبدیل به یاء شده است. «أُولَى» متکلم وحده است یعنی سوگند می خورم
- ۳- ۳). «أَلِيَّة» اسم مصدر و به معنای سوگند است
- ۴- ۴). «بَاحَه» از ریشه «بَوَّح» بر وزن «قوم» به معنای ظهور و آشکار شدن است و از آنجا که فضاها و وسیع مانند فضای حیاط خانه و یا میدان های مختلف، محلی است که افراد در آن ظاهر و آشکار می شوند، «بَاحَه» به معنای میدان و فضای باز به کار رفته است

بود، امام علیه السلام برای رام کردن او در این نامه از تمام طرق ممکن استفاده فرموده تا در فکر او تأثیر بگذارد. در تواریخ آمده است که معاویه بعد از این نامه حاضر به مبادله اسیران عراقی و شامی با یکدیگر شد، زیرا امام چنان که قبلاً هم اشاره شد در ذیل این نامه به مسأله مبادله اسیران پرداخته است.

تعبیر به «جَوَامِعُ الْأَقْدَارِ» از قبیل اضافه صفت به موصوف است و معنای آن «مقدرات فراگیر و جامع است» زیرا بعضی از مقدرات جنبه شخصی دارد؛ ولی بعضی جنبه فراگیر و امام علیه السلام در اینجا به مقدرات فراگیر که دو گروه را در برابر هم قرار می دهد اشاره فرموده است.

جمله «حَيْتِي يَحْكُمُ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» برگرفته از آیه ۸۷ سوره اعراف است که در آن گفت و گوی شعیب با قوم سرکش خود آمده است.

و من کتاب له علیه السلام

وَصَّى بِهَا شَرِيحَ بْنَ هَانِيٍّ لَمَّا جَعَلَهُ عَلِيٌّ مُقَدِّمَتَهُ إِلَى الشَّامِ

(۱)

از نامه های امام علیه السلام

به شریح بن هانی است در آن زمان که وی را به عنوان فرماندهی مقدمه لشکر به سوی شام فرستاد. (۲)

نامه در یک نگاه

همان گونه که در طلیعه نامه نمایان است امام این نامه را به دست شریح بن هانی یکی از دوستان مخلصش داد، در آن هنگام که به فرماندهی مقدمه لشکر

ص: ۱۸۱

۱-۱). باید توجه داشت که «شریح بن هانی» غیر از «شریح بن حارث» است که قاضی در کوفه بوده؛ «شریح بن هانی» از مخلصان امیرمؤمنان علی علیه السلام بود و در بسیاری از جنگ های اسلامی شرکت و دارای عمر طولانی حدود ۱۲۰ سال بود و برای نبرد به سجستان (سیستان) اعزام شد و در آنجا شربت شهادت نوشید؛ ولی «شریح بن حارث» از سوی عمر به عنوان قضاوت کوفه منصوب شد و با اینکه چندان صلاحیت این کار را نداشت، امیرمؤمنان علی علیه السلام برای جلوگیری از تنش در کوفه او را عزل نکرد؛ ولی دائماً بر آرایی که می داد نظارت داشت

۲-۲). سند نامه: این نامه را پیش از سید رضی «نصر بن مزاحم» در کتاب صفین با اندک تفاوتی نقل کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۳۶)

به سوی شام اعزام شد.

امام علیه السلام در این نامه او را به تقوای الهی به طور مؤکد سفارش می کند و از غلبه هوا و هوس بر حذر می دارد و نسبت به فریب کاری دنیا و سرکشی های نفس هشداری می دهد و با تعبیرات مختلفی بر آن تأکید می ورزد و شاید این به علت آن است که یکی از شیطنت های معروف معاویه این بود که سران سپاه و اصحاب و یاران علی علیه السلام را با اموال هنگفت و مقام های مختلف می فریفت و به گفته بعضی، در این زمینه شگردهایی داشت که حتی شیطان به گرد او نمی رسید و یا به سبب این بود که اختلافی میان او و فرمانده دیگری به نام «زیاد بن نصر» احساس می شد و امام برای رفع این اختلاف این نصایح را بیان فرمود.

به هر حال از آنچه در تحف العقول و کتاب تمام نهج البلاغه و مأخذ اصلی این نامه یعنی کتاب صفین نصر بن مزاحم آمده است بر می آید معلوم می شود آنچه مرحوم سید رضی در اینجا آورده بخش کوچکی از نامه مفصلی است که امام خطاب به دو نفر از فرماندهان خویش به نام زیاد بن نصر و شریح بن هانی نوشته و یا حضوراً توصیه کرده است.

ص: ۱۸۲

اتَّقِ اللَّهَ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَمَسَاءٍ، وَخَفْ عَلَى نَفْسِكَ الدُّنْيَا الْغُرُورَ، وَلَا تَأْمَنْهَا عَلَى حَالٍ، وَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنْ لَمْ تَزِدْ نَفْسَكَ عَنْ كَثِيرٍ مِمَّا تُحِبُّ، مَخَافَهُ مَكْرُوهٍ؛ سَمَتْ بِكَ الْأَهْوَاءُ إِلَى كَثِيرٍ مِنَ الضَّرَرِ فَكُنْ لِنَفْسِكَ مَانِعًا رَادِعًا، وَلِنَزْوَتِكَ عِنْدَ الْحَفِيظَةِ وَاقِمًا قَامِعًا.

ترجمه

در هر صبح و شام تقوای الهی را پیشه کن. از دنیای فریبنده بر خویشتن خائف باش و در هیچ حال از آن ایمن مشو. بدان که اگر خویشتن را از بسیاری از اموری که آن را دوست می داری به علت ترس از ناراحتی های ناشی از آن باز نگذاری، هوا و هوس ها تو را به سوی زیان های فراوانی خواهد کشاند، بنابراین در مقابل نفس سرکش، مانع و رادع و به هنگام خشم و غضب بر نفس خویش مسلط و غالب باش و ریشه های هوا و هوس را قطع کن.

شرح و تفسیر: بر نفس خود مسلط باش

بر نفس خود مسلط باش

امام علیه السلام در این عبارات کوتاه و بسیار پرمعنا به «شریح بن هانی» چهار اندرز مهم می دهد: نخست می فرماید: «در هر صبح و شام تقوای الهی را پیشه کن»؛ (اتَّقِ اللَّهَ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَ مَسَاءٍ) .

تقوا همان چیزی است که طلیعه همه نصایح و در برگیرنده کلیه فضایل و بازدارنده از تمام رذایل است. به همین دلیل بسیاری از نامه ها و خطبه ها با یاد

ص: ۱۸۳

کردی از تقوا شروع می شود.

در دومین اندرز می فرماید: «از دنیای فریبنده بر خویشتن خائف باش و در هیچ حال از آن ایمن مشو»؛ (وَ خَفْ عَلَى نَفْسِكَ الدُّنْيَا الْعُرُورَ، وَ لَا تَأْمَنْهَا عَلَى حَالٍ).

این اندرز نیز در بسیاری از نامه ها و خطبه ها آمده است، زیرا طبق آن حدیث معروف، سرچشمه تمام گناهان حبّ دنیاست: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» (۱) و اگر انسان لحظه ای غافل بماند ممکن است زرق و برق دنیا چنان او را بفریبد که بازگشت از آن مشکل باشد.

در سومین نصیحت می فرماید: «بدان که اگر خویشتن را از بسیاری از اموری که آن را دوست می داری به علت ترس از ناراحتی های ناشی از آن باز نداری، هوا و هوس ها تو را به سوی زیان های فراوانی خواهد کشاند»؛ (وَ اعْلَمْ أَنَّكَ إِن لَّمْ تَزِدْ نَفْسَكَ عَنْ كَثِيرٍ مِّمَّا تُحِبُّ، مَخَافَهُ مَكْرُوهٍ؛ سَمَتْ (۲) بِكَ الْأَهْوَاءُ إِلَى كَثِيرٍ مِنَ الضَّرْرِ).

اشاره به اینکه بسیاری از خواسته های نفس، خواسته های زیان بار است که انسان به هنگام اشتیاق به آن، زیان ها را نمی بیند و لذا امام به او هشدار می دهد که در عاقبت خواسته های نفس همیشه اندیشه کند مبادا گرفتار زیان های فراوان آن شود.

مال و مقام و لذات مادی و امثال آن داخل در این بخش از خواسته هاست و اگر این خواسته ها تحت قیادت عقل قرار نگیرد ضررهایش جبران ناپذیر است.

ص: ۱۸۴

۱- ۱). کافی، ج ۲، ص ۱۳۱، ح ۱۱. امام سجاد علیه السلام پیش از ذکر این حدیث می فرماید: این سخنی است که همه پیامبران و علما و دانشمندان گفته اند

۲- ۲). «سَمَتْ» از ریشه «سمو» بر وزن «علو» و به معنای «علو» گرفته شده و در جمله بالا به معنای تسلط آمده است

در چهارمین توصیه برای نتیجه گیری می فرماید: «بنابراین در مقابل نفس سرکش، مانع و رادع و به هنگام خشم و غضب بر نفس خویش مسلط و غالب باش و ریشه های هوا و هوس را قطع کن»؛ (فَكُنْ لِنَفْسِكَ مَانِعًا رَادِعًا، وَ لِنَزْوَتِكَ (۱) عِنْدَ الْحَفِيظَةِ (۲) وَاقِمًا (۳) قَامِعًا (۴)).

ص: ۱۸۵

-
- ۱-۱. «نَزْوَه» از ریشه «نزو» بر وزن «نذر» به معنای پریدن بر چیزی است و به کارهای ناگهانی اطلاق می شود
- ۲-۲. «الْحَفِيظَةُ» به معنای غضب است از ریشه «حفظ» به معنای نگهداری و حراست گرفته شده، به این دلیل که انسان را به نگهداری چیزی (خواه به حق یا ناحق) وادار می کند
- ۳-۳. «واقم» از ریشه «وَقَم» بر وزن «وقف» به معنای وادار کردن کسی بر کاری و غلبه نمودن است
- ۴-۴. «قَامِع» از ریشه «قمع» بر وزن «جمع» به معنای سرکوب کردن گرفته شده است

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلى أهل الكوفة عند مسيره من المدینه إلى البصره

از نامه های امام علیه السلام

به اهل کوفه است که هنگام حرکت از مدینه به سوی بصره برای آنان فرستاد. (۱)

نامه در یک نگاه

از تاریخ طبری به خوبی استفاده می شود هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام تصمیم بر پیکار با جمعیت ناکثین و آتش افروزان جنگ جمل گرفت، ابو موسی اشعری با نهایت شیطنت، مشغول کارشکنی در کوفه شد. از جمله اینکه مردم را جمع کرد و چنین گفت: ای مردم! این جریان، فتنه کوری است که اگر انسان در

ص: ۱۸۷

۱- ۱). سند نامه: از کسانی که این نامه را پیش از مرحوم سید رضی نقل کرده اند، ابومخنف (متوفای ۱۷۵) است و در تاریخ طبری نیز در حوادث سنه ۳۶ با شرح مبسوطی در مورد شأن ورود این نامه آمده است. از روایت طبری به دست می آید که محتوای این نامه به صورت شفاهی به وسیله امام حسن مجتبی علیه السلام از جانب امیر مؤمنان علیه السلام به اهل کوفه ابلاغ شد (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۳۷)

آن خواب باشد بهتر از بیدار بودن است و بیدار بودن (در حالی که در بستر دراز کشیده) بهتر از نشستن و نشستن بهتر از ایستادن و ایستادن بهتر از سوار شدن است. شمشیرهای خود را در غلاف کنید و نوک نیزه ها را بشکنید و زه کمان را قطع کنید، مظلومان را پناه دهید تا زمانی که کار سامان یابد و فتنه خاموش گردد.

به همین دلیل امام علیه السلام نامه فوق را با امام حسن علیه السلام و عمار یاسر به کوفه فرستاد تا جلوی فتنه ابو موسی را بگیرند و مردم را برای کمک به امام به سوی بصره بسیج کنند. (۱)

این تعبیر نشان می دهد که هدف امام در این نامه این است که مردم کوفه را که بر اثر سم پاشی های زشت ابو موسی اشعری احیانا در حال تردید به سر می بردند، وادار به حرکت کنند، زیرا محتوای نامه این است که امام می فرماید: از دو حال خارج نیست یا می خواهیم ستمگری را از پای در آوریم یا خود ستم کنیم؛ در هر دو صورت وظیفه شما حرکت کردن به سوی ماست که اگر می خواهیم دست ستمگر را کوتاه کنیم ما را یاری نمایید و اگر می خواهیم دست به ستم دراز کنیم ما را از آن باز دارید.

ص: ۱۸۸

أَمَّا بَعِيدٌ، فَإِنِّي خَرَجْتُ مِنْ حَيِّي هَذَا: إِمَّا ظَالِمًا وَإِمَّا مَظْلُومًا؛ وَإِمَّا بَاغِيًا وَإِمَّا مَبْغِيًا عَلَيْهِ. وَإِنِّي أَذَكُرُ اللَّهَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي هَذَا لَمَّا نَفَرَ إِلَيَّ، فَإِن كُنْتُ مُحْسِنًا أَعَانِي، وَإِن كُنْتُ مُسِيئًا اسْتَعْتَبَنِي.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) من از طایفه و قبیله ام (اهل مدینه) خارج شدم (و به سوی بصره آمدم) در صورتی که از دو حال بیرون نیستم؛ یا ستمکارم یا مظلوم، یا متجاوزم، یا بر من تجاوز رفته است (به همین دلیل) به خاطر خدا به تمام کسانی که نامه ام به آنها می رسد تأکید می کنم (کاری انجام ندهند) جز اینکه به سوی من حرکت کنند تا اگر نیکوکارم یاری ام دهند و اگر گناهکارم مرا مورد عتاب قرار دهند (و از من بخواهند تا از این راه باز گردم).

شرح و تفسیر: به یاری من بشتابید

به یاری من بشتابید

همان گونه که در بالا آمد، امام علیه السلام در واقع با این نامه می خواهد به اهل کوفه در برابر وسوسه های ابو موسی اشعری اتمام حجت کند و تمام راه های عذر را در برابر عدم شرکت در میدان جمل به روی آنها ببندد. نخست می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) من از طایفه و قبیله ام (اهل مدینه) خارج شدم (و به سوی بصره آمدم) در صورتی که از دو حال بیرون نیستم؛ یا ستمکارم یا مظلوم، یا متجاوزم، یا بر من تجاوز رفته است (به همین دلیل) به خاطر خدا به تمام کسانی

ص: ۱۸۹

که نامه ام به آنها می رسد تأکید می کنم (کاری انجام ندهند) جز اینکه به سوی من حرکت کنند تا اگر نیکوکارم یاری ام دهند و اگر گناهکارم مرا مورد عتاب قرار دهند (و از من بخواهند تا از این راه باز گردم)؛ «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي خَرَجْتُ مِنْ حَيِّي (۱) هَيْدًا: إِمَّا ظَالِمًا وَ إِمَّا مَظْلُومًا؛ وَ إِمَّا بَاغِيًا وَ إِمَّا مَبْغِيًا عَلَيْهِ. وَ إِنِّي أَدْكُرُ اللَّهَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي هَيْدًا لَمَّا (۲) نَفَرَ إِلَيَّ، فَإِن كُنْتُ مُحْسِنًا أَعَانِي، وَ إِن كُنْتُ مُسِيئًا اسْتَعْتَبَنِي (۳)» .

بدیهی است امام علیه السلام افزون بر دارا بودن مقام عصمت خود را در این قضیه کاملاً محق می دانسته است، چرا که قاطبه مسلمین جز گروه بسیار اندکی با او بیعت کرده بودند و طلحه و زبیر هم جزء بیعت کنندگان بودند و سپس بیعت را شکسته و آتش نفاق را روشن ساخته بودند، بنابراین امام به هر دلیل صاحب حق بود و مظلوم، نه ظالم و ستمگر و آنچه در تعبیر بالا آمد فقط برای این است که هرگونه وسوسه شیطانی را از آنها بزدايد. درست همانند چیزی که در قرآن مجید از زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر مشرکان آمده است که می فرماید: «وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ و ما یا شما در (طریق) هدایت یا در گمراهی آشکار هستیم». (۴)

به همین دلیل ابن ابی الحدید در شرح این نامه می گوید: امام برای جلب توجه مردم کوفه (که در حیرت و سرگردانی وسوسه های ابو موسی به سر می بردند) چه تقسیم زیبایی کرده است و نهایت تواضع و حزم نفس را به خرج

ص: ۱۹۰

-
- ۱- ۱). «حَيِّي» به معنای قوم و قبیله و بخش و ناحیه آمده است و در جمله بالا هر دو معنا ممکن است
- ۲- ۲). «لَمَّا» در اینجا به معنای «إِلَّا» است. در کتاب مغنی اللیب یکی از معانی «لَمَّا» را «إِلَّا» شمرده که بعد از آن گاه فعل ماضی به معنای مضارع می آید (مانند محل بحث) و در واقع جمله، تقدیری دارد و تقدیر چنین است: «أَنْ يَتْرُكَ كُلَّ شَيْءٍ إِلَّا نَفَرَ إِلَيَّ»
- ۳- ۳). «اسْتِغْتَابَ» از ریشه «عُتِبِي» بر وزن «صغری» به معنای سرزنش کردن گرفته شده و «اسْتِغْتَابَ» بدین مفهوم است که از دیگری می خواهیم ما را آن قدر سرزنش کند که راضی شود و سپس به معنای رضایت طلبیدن به کار رفته است
- ۴- ۴). سبأ، آیه ۲۴

داده و نخست تعبیر به ظالم و بعد تعبیر به مظلوم نموده و آنچه را دشمنش طالب آن بوده در اختیارش گذاشته است. (۱)

امام علیه السلام با این سخن اثبات می کند که سکوت و کناره گیری از این جریان در هر حال گناه است، زیرا یا ترک یاری مظلوم است و یا عدم مقابله با ظالم.

این سخن یادآور حدیثی است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«أَنْصُرُ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا نَنْصُرُهُ مَظْلُومًا فَكَيْفَ نَنْصُرُهُ ظَالِمًا قَالَ: تَمَنَعَهُ مِنَ الظُّلْمِ؛ برادر دینی ات را یاری کن خواه ظالم باشد یا مظلوم.

اصحاب عرضه داشتند: اگر مظلوم باشد باید یاری اش کنیم ولی اگر ظالم باشد چگونه؟ فرمود: او را از ظلم و ستم باز می دارید (این است یاری او).» (۲)

ص: ۱۹۱

۱-۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۱۴۰

۲-۲. مسند احمد، ج ۳، ص ۲۰۱

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

كَتَبَهُ إِلَى أَهْلِ الْأَمْصَارِ يُقْصُ فِيهِ مَا جَرَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَهْلِ صِفِّينَ

از نامه های امام علیه السلام

به اهالی (تمام) شهرهاست که آنچه را میان آن حضرت و اهل صفین واقع شده در آن، بیان کرده است. (۱)

نامه در یک نگاه

امام علیه السلام در این نامه به چند نکته اشاره می فرماید که در واقع عصاره تمام مسائل مربوط به حادثه صفین است:

نخست اینکه آغاز کار با اهل شام این بود که در ظاهر، همه در اصول اسلام متحد بودیم و تنها اختلاف در مسأله خون عثمان بود که ما به هیچ وجه در آن

ص: ۱۹۳

۱- ۱). سند نامه: در مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۴۰، مدرک دیگری جز نهج البلاغه برای این نامه نیافته و قول داده است که اگر پیدا کند در آخر کتاب بنویسد. در آنجا نیز چیزی در این باره دیده نمی شود جز اینکه وعده می دهد اگر موارد بسیار کمی را که موفق به یافتن مصادر دیگری در مورد آن نشده در آینده بیابد بر کتاب خود بیفزاید

دخالت نداشتیم و به آنها پیشنهاد کردیم بیایید آتش جنگ را خاموش کنید و حق را به حق دار برسانید؛ ولی آنها جز برای جنگ آماده نبودند.

در قسمت دیگر این نامه می افزاید: هنگامی که آثار شکست در جنگ در آنها ظاهر شد تسلیم خواسته ما شدند. ما هم آنان را پذیرفتیم تا حجت حق بر آنها آشکار شود.

حضرت در بخش آخر می فرماید: اما در این هنگام گروهی عملاً قبول کردند و گروهی (همچون خوارج) به لجاجت خود ادامه دادند.

ص: ۱۹۴

وَكَانَ يَدْعُ أَمْرًا أَنَا التَّقِينَا وَالْقَوْمُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، وَالظَّاهِرُ أَنْ رَبَّنَا وَاحِدٌ، وَنَبِينَا وَاحِدٌ، وَدَعَوَتَنَا فِي الْإِسْلَامِ وَاحِدَةٌ، وَلَا نَسْتَرِيدُهُمْ فِي الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَالتَّضَيُّعِ بِرَسُولِهِ، وَلَمَّا يَسْتَرِيدُونَنَا: الْأَمْرُ وَاحِدٌ إِلَّا مَا اخْتَلَفْنَا فِيهِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَنَحْنُ مِنْهُ بَرَاءٌ فَقُلْنَا تَعَالَوْا نَدَاوَمَا لَأُذِرْكَ الْيَوْمَ بِإِطْفَاءِ النَّائِرَةِ، وَتَشْيِكِينِ الْعِيَامَةِ، حَتَّى يَشْتَدَّ الْأَمْرُ وَيَسْتَجْمِعَ، فَتَقْوَى عَلَيَّ وَضَعِ الْحَقِّ مَوَاضِعَهُ، فَقَالُوا: بَيْلُ نَدَاوِيهِ بِالْمُكَابَرَةِ فَأَبَوْا حَتَّى جَنَحَتِ الْحَرْبُ وَرَكَدَتْ، وَوَقَدَتْ نِيرَانَهَا وَحَمِشَتْ. فَلَمَّا ضَرَسْنَا وَإِيَّاهُمْ، وَوَضَعَتْ مَخَالِبَهَا فِيْنَا وَفِيهِمْ، أَجَابُوا عِنْدَ ذَلِكَ إِلَيَّ الَّذِي دَعَوْنَاهُمْ إِلَيْهِ، فَأَجَبْنَاهُمْ إِلَيَّ مَا دَعَوْنَا، وَسَارَعْنَاهُمْ إِلَيَّ مَا طَلَبُوا، حَتَّى اسْتَبَانَتْ عَلَيْهِمُ الْحُجَّةُ، وَأَنْقَطَعَتْ مِنْهُمْ الْمَعِذَةُ فَمَنْ تَمَّ عَلَيَّ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَهُوَ الَّذِي أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَمَنْ لَجَّ وَتَمَادَى فَهُوَ الرَّاكِسُ الَّذِي رَانَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ، وَصَارَتْ دَائِرَةُ السُّوءِ عَلَى رَأْسِهِ.

ترجمه

آغاز کار این بود که ما با اهل شام روبه رو شدیم و ظاهر (آنها) چنین بود که پروردگار ما یکی، پیامبر ما یکی و دعوت ما به اسلام، یکی است. ما چیزی بیش از این (ظاهر حال) در ایمان به خدا و تصدیق به پیامبر از آنها نمی خواستیم و آنها هم چیزی بیشتر، از ما تقاضا نداشتند و در همه چیز (ظاهرا) یکسان بودیم تنها اختلاف ما درباره خون عثمان بود در حالی که از آن بریء بودیم (و دست ما هرگز به آن آلوده نشده بود) ما به آنها گفتیم: بیاید امروز به فرو نشاندن آتش فتنه

ص: ۱۹۵

و جنگ و آرام ساختن مردم مشکل را درمان کنیم به چیزی که ممکن است بعد از این به دست نیاید، تا امر خلافت محکم و جمعیت مسلمانان متحد گردند و قدرت پیدا کنیم حق را در جای خود قرار دهیم (و مجرم را به کیفر رسانیم).

آنها گفتند: ما می خواهیم این درد را با دشمنی و جنگ درمان کنیم، آری آنها (از پیشنهاد من درباره اقدام مسالمت آمیز) سر باز زدند تا جنگ بال های خود را گشود و استقرار یافت، شعله هایش بالا گرفت و شدید شد. هنگامی که جنگ، دندانش را در بدن ما و آنها فرو برد و چنگال هایش را در وجود ما و آنها وارد کرد، به آنچه ما آنها را به سوی آن دعوت کرده بودیم پاسخ مثبت دادند (که جنگ را رها کنیم و به گفت و گو بنشینیم) ما نیز درخواست آنها را پذیرفتیم و به سوی آنچه از ما طلب کردند شتافتیم (این وضع ادامه داشت) تا اینکه حجت بر آنها روشن شد و عذرشان (برای جنگ که همان مطالبه خون عثمان بود) قطع گردید (و پایان یافت).

کسانی که پایبند به این حقایق بودند خداوند آنها را از هلاکت نجات داد و کسانی که لجاجت و پافشاری کردند پیمان شکنانی بودند که خدا پرده بر قلبشان افکنده بود و حوادث ناگوار بر سر آنها سایه انداخت.

شرح و تفسیر: ماجرای صفین در چند جمله

ماجرای صفین در چند جمله

همان گونه که از عنوان نامه پیداست هدف امام علیه السلام این بوده که مسأله جنگ صفین و اهداف آتش افروزان و نتایج آن را در بیانی فشرده و کوتاه ذکر کند.

از این رو در آغاز می فرماید: «آغاز کار این بود که ما با اهل شام روبه رو شدیم و ظاهر (آنها) چنین بود که پروردگار ما یکی، پیامبر ما یکی و دعوت ما به اسلام، یکی است»؛ (وَ كَانَ بَدْءُ أَمْرِنَا أَنَّا التَّقِيْنَا وَ الْقَوْمُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، وَ الظَّاهِرُ أَنَّ رَبَّنَا

وَاحِدٌ، وَ نَبِيَّنَا وَاحِدٌ، وَ دَعَوَتَنَا فِي الْإِسْلَامِ وَاحِدَةٌ). .

تعبیر به «ظاهر» اشاره لطیفی به این معناست که بسیاری از گردانندگان این صحنه و سردمداران آن اعتقادی به خدا و اسلام و نبوت پیغمبر نداشتند؛ ولی امام به ظاهر حال آنها در اینجا قناعت می کند در حالی که در بعضی موارد دیگر که شرایط اقتضا می کرده با صراحت در این باره سخن گفته است؛ همان گونه که در ذیل نامه ۱۶ حضرت می فرماید: «فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسَلَّمُوا وَ أَسْرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ؛ سوگند به آن کسی که دانه را (در زیر خاک) شکافته و انسان را آفریده دشمنان ما اسلام را نپذیرفته بودند، بلکه ظاهراً اظهار اسلام می کردند و کفر را در سینه پنهان می داشتند، لذا هنگامی که یاورانی بر ضد اسلام یافتند نشانه های کفر خود را آشکار ساختند».

سپس در ادامه سخن می افزاید: «ما چیزی بیش از این (ظاهر حال) در ایمان به خدا و تصدیق به پیامبر از آنها نمی خواستیم و آنها هم چیزی بیشتر، از ما تقاضا نداشتند و در همه چیز (ظاهراً) یکسان بودیم تنها اختلاف ما درباره خون عثمان بود در حالی که از آن بریء بودیم (و دست ما هرگز به آن آلوده نشده بود)»؛ (وَ لَمَّا نَشْتَرِيْدُهُمْ فِي الْإِيْمَانِ بِاللّٰهِ وَ التَّصْٰدِيقِ بِرَسُوْلِهِ وَ لَا يَسْتَرِيْدُوْنَنا: الْأَمْرُ وَاحِدٌ إِلَّا مَا اخْتَلَفْنَا فِيْهِ مِنْ دَمِ عَثْمَانَ، وَ نَحْنُ مِنْهُ بَرَاءٌ). .

به این ترتیب امام می خواهد تنها نقطه اختلاف را که انگیزه اصلی جنگ بود روشن سازد تا مقدمه ای برای گفتارش در بحث بعد باشد.

آن گاه در ادامه سخن می فرماید: «ما به آنها گفتیم: بیایید امروز به فرو نشاندن آتش فتنه و جنگ و آرام ساختن مردم مشکل را درمان کنیم به چیزی که ممکن است پس از این به دست نیاید، تا امر خلافت محکم و جمعیت مسلمانان متحد گردند و قدرت پیدا کنیم حق را در جای خود قرار دهیم (و مجرم را به کیفر

رسانیم)؛ (فَقُلْنَا: تَعَالَوْا نُدَاوِ مَا لَا يُدْرِكُ الْيَوْمَ بِإِطْفَاءِ النَّارِهِ (۱))، وَ تَسِيكِينَ الْعَامَّةِ حَتَّى يَشْتَدَّ الْأَمْرُ وَ يَسْتَجْمِعَ، فَتَقْوَى عَلَي وَضَعِ الْحَقِّ مَوَاضِعَهُ). این یک سخن کلامی بسیار منطقی و منصفانه است و مضمون آن این است که به هنگام اختلاف و درگیری مسلمانان با یکدیگر، احقاق حقوق ناممکن است. شما (معاویه و شامیان) از یک سو بیعت مرا نپذیرفتید و شکاف در صفوف مسلمانان ایجاد کردید، از سوی دیگر از من می خواهید قاتلان عثمان را مجازات کنم. اگر حکومت من را می پذیرید چرا در آن داخل نمی شوید و اگر قبول ندارید چگونه چنین کاری را از من انتظار دارید؟

اضافه بر این، مسأله ای مثل مجازات قاتلان عثمان که در واقع طیف وسیع و گسترده ای بودند در صورتی امکان پذیر است که حکومت اسلامی کاملاً مقتدر و نیرومند باشد و این کار در حالی که در برابر ما اسلحه کشیده اید و آماده پیکار هستید امکان ندارد.

مسأله شورش بر ضد عثمان و قتل او بر خلاف آنچه بعضی می پندارند مسأله ای بسیار ریشه دار بود و جمعی از صحابه و گروه های محروم اجتماع با تمام قدرت در آن شرکت داشتند.

شاهد این سخن مطلبی است که «دینوری» در اخبار الطوال نقل کرده است که معاویه نامه ای شیطنت آمیز برای تشویق مردم به جنگ صفین نوشت و آن را با ابومسلم خولانی که به اصطلاح از عابدان اهل شام بود به امام فرستاد. مضمون نامه این بود که اگر قاتلان عثمان را به ما بسپاری و آنها را به قتل برسانیم حتماً با تو بیعت می کنیم در غیر این صورت نزد ما چیزی جز شمشیر نخواهی داشت و به خدا سوگند قاتلان عثمان را در دریا و صحرا تعقیب می کنیم تا آنها را به قتل

ص: ۱۹۸

۱ - ۱). «نائرَه» از ریشه «نور» بر وزن «فور» به معنای کینه و عداوت است و گاه به شعله ای که ناشی از کینه و عداوت است نیز اطلاق می شود

برسانیم یا خودمان در این راه کشته شویم.

هنگامی که ابومسلم این نامه را به امام رساند امام به مسجد آمد در حالی که مردم خبردار شده و حدود ده هزار نفر مسلح اجتماع کرده بودند و همه فریاد می زدند: «كُنَّا قَتَلَهُ عُثْمَانَ؛ همه ما قاتلان عثمانیم» (۱) و به همین دلیل امام علیه السلام در خطبه ۱۶۸ در پاسخ جمعی از صحابه که از او خواستند تکلیف قاتلان عثمان را روشن سازد فرمود: «يَا إِخْوَتَاهُ! إِنِّي لَسْتُ أَجْهَلُ مَا تَعْلَمُونَ، وَ لَكِنْ كَيْفَ لِي بِقُوَّةٍ وَ الْقَوْمُ الْمُجَلِبُونَ عَلَى حَدِّ شَوْكِهِمْ، يَمْلِكُونَنَا وَ لَا نَمْلِكُهُمْ؛ برادران من! از آنچه شما می دانید من بی اطلاع نیستم؛ ولی چگونه می توانم (در شرایط فعلی) قدرت بر این کار را (مجازات قاتلان عثمان) به دست آورم؟ آنان (کسانی که بر عثمان شوریدند) همچنان بر قدرت و شوکت خویش باقی اند و (در حال حاضر) بر ما مسلط اند و ما بر آن ها سلطه ای نداریم».

از اینجا روشن می شود که معاویه با اطلاع از این امور می خواست مسأله بیعت کردن را به امر محال موكول کند؛ امری که ظاهرش عوام فریبانه و باطنش نافرمانی شیطنت آمیز بود.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن پاسخ آنها را به این دعوت مسالمت آمیز و عاقلانه و منصفانه چنین بیان می فرماید: «آنها گفتند: ما می خواهیم این درد را با دشمنی و جنگ درمان کنیم، آری آنها (از پیشنهاد من درباره اقدام مسالمت آمیز) سر باز زدند تا جنگ بال های خود را گشود و استقرار یافت، شعله هایش بالا گرفت و شدید شد»؛ (فَقَالُوا: بَلْ نَدَاوِيهِ بِالْمُكَابَرَةِ (۲) فَأَبَوْا حَتَّى جَنَحَتِ الْحَرْبُ وَ رَكَدَتْ، وَ وَقَدَتْ نِيرَانَهَا وَ حَمَشَتْ (۳)).

ص: ۱۹۹

۱- ۱. اخبار الطوال، ص ۱۶۲ و ۱۶۳

۲- ۲. «مُكَابَرَةٌ» به معنای برتری جویی، عداوت، دشمنی، لجاجت و درگیری در امور منفی است

۳- ۳. «حَمَشَ» از ریشه «حَمَش» بر وزن «فرش» به معنای تهییج کردن و به خشم آوردن و برانگیختن گرفته شده و در اینجا به معنای شدت جنگ است

آری نتیجه این لجاجت و پافشاری بر مخالفت، روشن شدن آتش جنگ بی سابقه ای در اسلام بود که خون ده ها هزار نفر از مسلمانان در آن ریخته شد و در واقع فدای هوس های معاویه و یارانش شدند.

آن گاه امام در ادامه این سخن می فرماید: «هنگامی که جنگ، دنداننش را در بدن ما و آنها فرو برد و چنگال هایش را در وجود ما و آنها وارد کرد، به آنچه ما آنها را به سوی آن دعوت کرده بودیم پاسخ مثبت دادند (که جنگ را رها کنیم و به گفت و گو بنشینیم) ما نیز درخواست آنها را پذیرفتیم و به سوی آنچه از ما طلب کردند شتافتیم»؛ (فَلَمَّا ضَرَسَتْهَا (۱) وَإِياَهُمْ، وَوَضَعَتْ مَخَالِبَهَا (۲) فِينَا وَفِيهِمْ، أَجَابُوا عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى الذِي دَعَوْنَاهُمْ إِلَيْهِ، فَأَجَبْنَاهُمْ إِلَى مَا دَعَوْا، وَوَسَارَعْنَاهُمْ إِلَى مَا طَلَبُوا) .

این سخن اشاره به زمانی است که آنها از جنگ خسته شدند و فریب های معاویه برای آنها آشکار شد و قرآن ها را بر سر نیزه ها کردند و از ما خواستند دست از جنگ برداریم و به حکم قرآن روی آوریم.

سپس می افزاید: «(این وضع ادامه داشت) تا اینکه حجت بر آنها روشن شد و عذرشان (برای جنگ که همان مطالبه خون عثمان بود) قطع گردید (و پایان یافت)»؛ (حَتَّى اسْتَبَانَتْ عَلَيْهِمُ الْحُجَّةُ، وَانْقَطَعَتْ مِنْهُمْ الْمَعْدِرَةُ) .

نکته مهم این است که معاویه و اطرافیان و حامیانش برای حفظ منافع نامشروع خود در شام تبلیغات زیادی بر ضد علی علیه السلام و یارانش انجام داده بودند که آنها اهل نماز نیستند و برای قرآن احترامی نمی بینند و قاتلان اصلی عثمان را در میان خود حفظ کرده اند و هدفشان پایمال کردن خون عثمان است. باطل

ص: ۲۰۰

-
- ۱- ۱). «ضَرَسَ» از ریشه «ضَرَسَ» بر وزن «ترس» به معنای گزیدن با دندان است و هنگامی که به باب تفعیل می رود به معنای شدت گزیدن با دندان است و در اینجا کنایه از آثار زیان بار جنگ است
- ۲- ۲). «مَخَالِبٍ» جمع «مِخْلَبٍ» بر وزن «منبر» به معنای چنگال است

بودن این تبلیغات دروغین، در میدان جنگ صفین تدریجاً آشکار شد؛ جنگی که حدود هیجده ماه به طول انجامید. در این مدت سخنان زیادی میان آن‌ها رد و بدل شد و شامیان اعمال یاران علی علیه السلام را می‌دیدند که اهل نماز و راز و نیاز شبانه با خدا هستند؛ آب را معاویه بر روی لشکر علی بسته بود؛ ولی به هنگام سلطه آن حضرت و یارانش بر آب مقابله به مثل نکردند و آب را به روی آنها گشودند، کسی از آنها نسبت به قتل عثمان اظهار شادی نمی‌کرد و مخصوصاً وقتی قتل عمار یاسر به دست لشکریان معاویه انجام شد و پیغمبر در حدیث معروف خود فرموده بود: «ای عمار تو را گروهی ظالم و طغیان‌گر می‌کشند» این نیز سندی برای حقانیت امیر مؤمنان و یارانش محسوب می‌شد. حلقه آخر این ماجرا این بود که وقتی شامیان ناتوان شدند و فریاد بر آوردند که بر زن و فرزند ما رحم کنید و دست از جنگ بردارید و داوری قرآن را بپذیرید، علی و یارانش آن را پذیرفتند و به این ترتیب حجت بر آنها تمام شد و در پیشگاه خدا عذری نداشتند.

امام علیه السلام در ادامه می‌فرماید: «کسانی که پایبند به این حقایق بودند خداوند آنها را از هلاکت نجات داد و کسانی که لجاجت و پافشاری کردند پیمان شکنانی بودند که خدا پرده بر قلبشان افکنده بود و حوادث ناگوار بر سر آنها سایه انداخت؛ (فَمَنْ تَمَّ عَلَى ذَلِكُمْ مِنْهُمْ فَهُوَ الَّذِي أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَمَنْ لَمَّجَّ وَ تَمَّ إِدَى (۱) فَهُوَ الرَّائِسُ (۲) الَّذِي رَانَ (۳) اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ، وَ صَارَتْ دَائِرَةُ السُّوءِ عَلَى رَأْسِهِ) .

ص: ۲۰۱

۱- ۱). «تمادی» از مصدر «تمادی» به معنای اصرار و پافشاری در ادامه کاری است

۲- ۲). «الرَّائِس» به معنای کسی است که در امری واژگون شده است از ریشه «رَكَس» بر وزن «عكس» به معنای وارونه کردن چیزی و آن را با سر بر زمین گذاردن، گرفته شده و به فرد پیمان شکن که کار خود را وارونه انجام می‌دهد نیز اطلاق می‌شود

۳- ۳). «رَانَ» از ریشه «رَيْن» بر وزن «عین» در اصل به معنای زنگاری است که روی اشیای قیمتی می‌نشیند و به افرادی که زنگار معصیت یا کفر بر قلبشان می‌نشیند نیز اطلاق می‌شود

گر چه بعضی از شارحان نهج البلاغه این چند جمله را اشاره به خوارج نهروان می دانند که پس از روبه رو شدن با سپاه امام و شنیدن اندرزهای آن حضرت، گروه زیادی از آنها متنبه شدند و از راه ضلالت باز گشتند و به لشکر امام پیوستند و گروهی بر لجاجت خود باقی ماندند و در آن میدان به هلاکت رسیدند؛ ولی با توجه به آغاز این نامه که صریحاً از اهل شام و داستان صفین سخن می گوید و عنوانی که سید رضی نیز برای آن انتخاب کرده، این احتمال بسیار بعید به نظر می رسد و به هیچ وجه پذیرفتنی نیست و بعید نمی دانیم که این تعبیرات اشاره به این باشد که گروهی از لشکر شام بعد از آشکار شدن دورغ های معاویه و طرفداران او درباره علی علیه السلام و سپاه آن حضرت، از معاویه بریدند و به لشکر امام پیوستند، هر چند گروه بیشتری لجاجت کردند و بر انحرافات خود پافشاری کردند.

شاهد این سخن مطلبی است که در شرح خطبه ۵۵ از شرح نهج البلاغه مرحوم علامه شوشتی نقل کرده ایم که فهرستی از نام کسانی را که در جنگ صفین به امام پیوستند ارائه می دهد و از جماعتی از قاریان قرآن و افراد سرشناسی که از معاویه بریدند و به سوی امام آمدند سخن می گوید. (۱)

به این ترتیب امام علیه السلام با این نامه کوتاه و در عین حال بسیار گویا حقایق مربوط به جنگ صفین را برای تمام کسانی که در بلاد مختلف اسلام می زیستند بیان فرمود و با آنها اتمام حجت کرد و در واقع جلوی سم پاشی اطرافیان معاویه و طرفداران او را گرفت.

این نکته نیز شایان ذکر است که علامه شوشتی به دلایل ناموجهی در اصل صدور این نامه از امام تردید کرده است؛ دلایل ضعیفی که پاسخ آن روشن است

ص: ۲۰۲

۱- ۱). برای توضیح بیشتر به جلد دوم شرح نهج البلاغه ما (پیام امام) صفحه ۶۲۳ در شرح خطبه ۵۵ مراجعه فرمایید و همچنین ذیل نامه ۳۲ در جلد نهم از همین کتاب

در حالی که فصاحت و بلاغت حاکم بر این نامه تفاوتی با سایر نامه ها ندارد و بسیار جالب و حساب شده است و ما متأسفیم که این محقق بزرگوار گاه گرفتار چنین لغزش هایی می شود.

ص: ۲۰۳

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إِلَى الْأَسْوَدِ بْنِ قُطَيْبَةَ صَاحِبِ جُنْدِ حُلْوَانَ

از نامه های امام علیه السلام

به اسود بن قطبه رئیس سپاه حلوان (از ایالات فارس) است. (۱)

نامه در یک نگاه

این نامه در عین فشردگی و کوتاهی، مجموعه ای است از اندرزهای پر اهمیت.

نخست امام علیه السلام فرمانده لشکر «حلوان» را از پیروی هوای نفس که در اشکال مختلف ظاهر می شود بر حذر می دارد و آن را مانعی بر سر راه اقامه عدالت می شمرد.

ص: ۲۰۵

۱- ۱). سند نامه: تنها کسی که صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه این نامه را از او با اختلاف مختصری نقل کرده، سید ابی یحیی علوی در کتاب الطراز است که در مصادر تصریح کرده است اختلاف میان نسخه او و نهج البلاغه بسیار کم است و موارد آن را ذکر نموده و آن را دلیل بر این می داند که از منبعی غیر از نهج البلاغه استفاده کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۴۰) ولی با توجه به اینکه سید علوی بعد از مرحوم سید رضی می زیسته (متوفای ۷۴۹) و اختلاف مزبور بسیار ناچیز و شبیه اختلاف نسخه هاست نمی توان آن را دلیل بر آنچه صاحب مصادر گفته است گرفت

در بخش دیگر او را به وضع دنیای زودگذر آشنا می سازد و ساعات بیکاری دنیا را موجب حسرت و پشیمانی در قیامت ذکر می کند و در بخش سوم او را به رعایت حقوق رعایا و زیردستان توصیه می نماید و تحمل مشکلات را در این راه در برابر منافی که از آن عائد می شود ناچیز می شمرد.

ص: ۲۰۶

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْوَالِيَّ إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَعَهُ ذَلِكَ كَثِيرًا مِنَ الْعَدْلِ، فَلْيَكُنْ أَمْرَ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عَوَظٌ مِنَ الْعَدْلِ، فَاجْتَنِبْ مَا تُنْكِرُ أَمْثَالَهُ، وَابْتَدِلْ نَفْسَكَ فِيمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكَ، رَاجِعًا ثَوَابَهُ، وَتَتَخَوَّفًا عِقَابَهُ. وَاعْلَمْ أَنَّ الدُّنْيَا دَارٌ بَيْنَهُ لَمْ يَفْرُغْ صَاحِبُهَا فِيهَا قَطُّ سَاعَةً إِلَّا كَانَتْ فَرَعَتْهُ عَلَيْهِ حَسْرَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَأَنَّهُ لَنْ يُغْنِيكَ عَنِ الْحَقِّ شَيْءٌ أَبَدًا؛ وَمِنَ الْحَقِّ عَلَيْكَ حِفْظُ نَفْسِكَ، وَالِاخْتِسَابُ عَلَى الرَّعِيَّةِ بِجَهْدِكَ، فَإِنَّ الَّذِي يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنَ الَّذِي يَصِلُ بِكَ، وَالسَّلَامُ.

ترجمه

اما پس (از حمد و ثنای الهی) زمامدار، هرگاه دنبال هوا و هوس های گوناگون خویش باشد در بسیاری از موارد او را از عدالت باز می دارد، بنابراین باید امور مردم از نظر حقوق آنها نزد تو یکسان باشد (همه را به یک چشم بنگری و یکسان درباره آنها حکم کنی) چرا که هیچ گاه جور و ستم (هر چند منافع فراوان مادی در برداشته باشد) جایگزین عدالت نخواهد شد و نفس خویش را در راه انجام آنچه خدا بر تو واجب کرده است به امید ثوابش و ترس از کيفرش تسلیم و خاضع کن.

بدان که دنیا سرای آزمایش است. هر کس ساعتی در این دنیا بیکار بماند (و عمل نیکی برای آخرت انجام ندهد) این ساعت فراغت و بیکاری موجب حسرت (و ندامت) او در قیامت خواهد شد و بدان هیچ چیز تو را هرگز از حق بی نیاز نمی سازد. از جمله حقوق (واجب) این است که خویشتن را (در برابر

ص: ۲۰۷

هوای نفس و انحراف از فرمان خدا) حفظ کنی و برای رسیدن به پاداش الهی با تمام توان در خدمت به رعیت بکوشی. آنچه در این راه از منافع (معنوی) عاید تو می شود از مشکلات و ناراحتی هایی که دامنگیر تو می گردد (به مراتب) بیشتر است. والسلام.

شرح و تفسیر: باید به همه با یک چشم نگاه کنی

باید به همه با یک چشم نگاه کنی

مخاطب در این نامه «اسود بن قطبه» است. در اینکه او جزء صحابه پیامبر بوده یا تابعین و کسانی که پس از پیامبر آمده اند گفت و گو است. در مجموع، وی فرد شناخته شده ای در کتب رجال نیست؛ ولی از اینکه مقام والایی در عصر امیرمؤمنان علی علیه السلام داشته معلوم می شود مسلمان با شخصیتی بوده است.

«حلوان»؛ (بر وزن سبحان) یکی از مناطق غربی ایران و نزدیک به مرزهای عراق بوده است و تعبیر به «صاحب جند» (فرمانده لشکر) با توجه به اینکه امام علیه السلام در نامه اش درباره والی سخن می گوید نشان می دهد که تنها مسئولیت فرماندهی منهای فرمانداری را نداشته بلکه هم والی آن منطقه بوده و هم فرمانده لشکر.

امام علیه السلام در بخش اول این نامه چهار سفارش مهم به «اسود» می کند، نخست به سراغ مهم ترین چیزی می رود که مانع سعادت انسان هاست؛ یعنی هوای نفس و «اسود» را از آن برحذر می دارد و می فرماید: «اما پس (از حمد و ثنای الهی) زمامدار، هرگاه دنبال هوا و هوس های گوناگون خویش باشد در بسیاری از موارد او را از عدالت باز می دارد»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْوَالِيَّ إِذَا اِخْتَلَفَ هَوَاهُ مَنَعَهُ ذَلِكَ كَثِيرًا مِنَ الْعَدْلِ).

تعبیر به «اِخْتَلَفَ هَوَاهُ» ممکن است اشاره به هوا و هوس های گوناگون باشد؛

مانند علاقه به مال و ثروت، جاه و مقام، شهوت جنسی و صفاتی همچون انتقام جویی و حسد که هر یک می تواند مانعی بر سر راه اجرای عدل گردد در حالی که اگر انسان به دنبال فرمان خدا باشد تنها یک هدف بیشتر نخواهد داشت و آن رضای خداست.

این احتمال نیز وجود دارد که اختلاف به معنای پی در پی قرار گرفتن باشد؛ مانند تعبیر به «اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» در قرآن مجید، به این ترتیب که انسان، امروز به اقتضای سن یا شرایط محیط، دنبال شهوت باشد و فردا در شرایطی قرار گیرد که به دنبال مال و ثروت و یا مقام و منصب برود و تمام اینها موانعی است بر سر راه اجرای عدالت.

در دومین دستور می فرماید: «بنا بر این باید امور مردم از نظر حقوق آنها نزد تو یکسان باشد (همه را به یک چشم بنگری و یکسان درباره آنها حکم کنی) چرا که هیچ گاه جور و ستم (هر چند منافع فراوان مادی در برداشته باشد) جایگزین عدالت نخواهد شد»؛ (فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً، فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عَوَظٌ مِنَ الْعَدْلِ، فَاجْتَنِبْ مَا تُنْكِرُ أَمْثَالَهُ).

یعنی نه تنها مردم را با یک چشم نگاه کن، بلکه خود را با دیگران نیز یکسان بشمار و این دستوری است که در روایات متعدد به آن اشاره و بر آن تأکید شده است. در حدیث معروفی می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عازم یکی از غزوات بود.

مرد عربی از راه رسید و رکاب مرکب را گرفت و حضرت را متوقف ساخت و عرض کرد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِي عَمَلًا أَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ؛ ای رسول خدا عملی به من یاد ده که به وسیله آن وارد بهشت شوم (و این در خواست مهم و بزرگی بود)» پیامبر اکرم فرمود: «مَيَّا أَحَبَبْتَ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَآتِهِ إِلَيْهِمْ وَمَا كَرِهْتَ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَلَا تَأْتِهِ إِلَيْهِمْ؛ آنچه را دوست داری مردم درباره تو انجام دهند همان را درباره آنها انجام ده و آنچه را دوست نداری مردم درباره تو انجام دهند

درباره آنها انجام نده» این سخن را گفت سپس فرمود: «خَلَّ سَبِيلَ الرَّاحِلِهِ؛ دست از مرکب بردار و آن را به حال خود واگذار (اشاره به اینکه تمام درخواست تو در این جمله است و بس)». (۱)

سپس در چهارمین اندرز می فرماید: «نفس خویش را در راه انجام آنچه خدا بر تو واجب کرده است به امید ثوابش و ترس از کیفرش تسلیم و خاضع کن»؛ (وَ ابْتَدِلْ (۲) نَفْسَكَ فِيمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكَ، رَاجِعاً ثَوَابَهُ، وَ مُتَخَوِّفًا عِقَابَهُ).

اشاره به اینکه اگر می خواهی از پاداش های الهی در دنیا و آخرت بهره مند شوی و از کیفرهایش در دو سرا در امان باشی، در انجام واجباتی که بر تو به عنوان یک والی است کاملاً کوشا باش و غرور مقام، تو را از تسلیم و تواضع باز ندارد.

آن گاه در بخش دوم این نامه او را به چهار امر دیگر توصیه می کند و از باب مقدمه می فرماید: «بدان که دنیا سرای آزمایش است»؛ (وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ بَلِيَّةٍ).

این حقیقت در آیات متعددی از قرآن و روایات بسیاری با ذکر مثال های مختلف بیان شده است تا کسی اشتباه نکند که این دنیا هدف نهایی و سرای عیش و عشرت است و همگان بدانند مزرعه ای است برای کشت آخرت و گذرگاهی برای رفتن به سوی آن و میدان تمرینی برای مسابقاتی که در پیش روی است و بازار تجارتي است برای اندوختن جهت سرای آخرت که اعمال خود و رفتار خود را بر اساس آن تنظیم و اصلاح کند.

سپس در اولین نصیحت، به او هشدار می دهد که «هر کس ساعتی در این دنیا بیکار بماند (و عمل نیکی برای آخرت انجام ندهد) این ساعت فراغت و بیکاری

ص: ۲۱۰

۱- ۱). کافی، ج ۲، ص ۱۴۶، ح ۱۰

۲- ۲). «ابْتَدِلْ» از ریشه «بَدَل» به معنای بخشش گرفته شده؛ ولی هنگامی که به باب افتعال می رود: «ابْتَدَال» معنای دیگری به خود می گیرد و به معنای بی ارزش ساختن و کهنه کردن و گاه به معنای خضوع و تواضع و تسلیم نمودن می آید که در جمله بالا به همین معناست

موجب حسرت (و ندامت) او در قیامت خواهد شد؛ (لَمْ يَفْرُغْ صَاحِبُهَا فِيهَا قَطَّ سَاعَةً إِلَّا كَانَتْ فَرَعَتُهُ (۱) عَلَيْهِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ)

بر این پایه انسان می فهمد ساعات و دقائق در دنیا چه اندازه قابل بهره گیری بود. اگر خدا را یاد می کرد، استغفاری بر زبانش جاری می شد، کمکی به دردمندی می نمود آثار عظیمش را در آن روز می دید. به همین دلیل یکی از نام های روز قیامت «یوم الحسره» است و قرآن مجید در آیات مختلف به این معنا اشاره کرده است از جمله در آیه ۳۹ سوره مریم می فرماید: «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ آنان را از روی حسرت (روز رستاخیز که برای همه مایه تأسف است) بترسان در آن هنگام که همه چیز پایان می یابد و آنها در غفلت اند و ایمان نمی آوردند».

در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُغِضُ الصَّحِيحَ الْفَارِعَ لَا- فِي شُغْلِ الدُّنْيَا وَلَا فِي شُغْلِ الْآخِرَةِ؛ خداوند انسان سالمی که نه کاری برای دنیا و نه عملی برای آخرت انجام می دهد را مبعوض می دارد». (۲)

سپس در دومین موعظه می فرماید: «و بدان هیچ چیز تو را هرگز از حق بی نیاز نمی سازد»؛ (وَ أَنَّهُ لَنْ يُغْنِيكَ عَنِ الْحَقِّ شَيْءٌ أَبَدًا).

اشاره به اینکه همه کارهایت باید بر محور حق بگردد که پیروزی در دنیا و نجات در آخرت در پرتوی طرفداری از حق حاصل می شود. حتی اگر حق به زیان انسان باشد، نفع نهایی او در آن است که از آن حق پیروی کند؛ باطل، سرابی بیش نیست و یا همچون حبابی است بر روی آب و کف هایی که جوش و خروشی دارند و سپس نابود می شوند.

سپس در بیان سومین و چهارمین اندرز، انگشت روی دو مصداق از مصادیق

ص: ۲۱۱

۱- ۱). «فَرَعَتُهُ» اسم مره از ریشه «فراع» است؛ یعنی یک بار بیکار بودن و اشاره به این است که یک لحظه بیکار شدن و به یاد آخرت نبودن در دنیا سبب حسرت روز قیامت است

۲- ۲). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۱۴۶

حق گذارده و او را به حفظ آنها توصیه کرده، می فرماید: «از جمله حقوق (واجب) این است که خویشتن را (در برابر هوای نفس و انحراف از فرمان خدا) حفظ کنی و برای رسیدن به پاداش الهی با تمام توان در خدمت به رعیت بکوشی»؛ (وَمَنْ الْحَقُّ عَلَيْكَ حِفْظُ نَفْسِكَ، وَالِاحْتِسَابُ (۱) عَلَى الرَّعِيَّةِ بِجُهْدِكَ).

سپس به ذکر دلیلی برای این موضوع پرداخته می فرماید: «آنچه در این راه از منافع (معنوی) عاید تو می شود از مشکلات و ناراحتی هایی که دامنگیر تو می گردد (به مراتب) بیشتر است. والسلام»؛ (فَإِنَّ الَّذِي يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنَ الَّذِي يَصِلُ بِكَ، وَالسَّلَامُ).

مفسران نهج البلاغه در تفسیر جمله اخیر دو نظر متفاوت داده اند: یکی همان گونه که در بالا گفته شد منظور امام این است: زحماتی را که در راه خدمت به مردم منطقه ات متحمل می شوی، در مقابل پاداش های پروردگار بسیار ناچیز است.

دوم اینکه آنچه از پاداش های الهی (در دنیا و آخرت) به تو می رسد از خدماتی که به مردم می کنی برتر و بالاتر است.

ولی با توجه به جمله «يَصِلُ بِكَ» به تو می رسد» که اشاره به حوادث و مشکلاتی است که دامنگیر انسان می شود، تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.

در هر حال، امام این نامه را با اجرای عدل و خدمت به مردم آغاز کرده و با خدمت به مردم پایان می دهد و این دلیل روشنی است بر اینکه حکومت های اسلامی باید صد در صد مردمی باشند و منافع توده های رعیت را بعد از جلب رضای الهی از هر چیز برتر بشمرند.

ص: ۲۱۲

۱- ۱). «الاحتساب» به معنای طلب پاداش از خداوند در مقابل انجام کاری است و بعضی «احتساب» را در اینجا به معنای مراقبت نسبت به رعیت دانسته اند

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إِلَى الْعُمَّالِ الَّذِينَ يَطُأُ الْجَيْشُ عَمَلَهُمْ

از نامه های امام علیه السلام

به فرماندهان شهرهایی است که لشکر از آن عبور می کند. (۱)

نامه در یک نگاه

این نامه در واقع خطاب به فرمانداران و مأموران جمع آوری زکات در شهرهای مختلفی است که لشکریان به هنگام اعزام به میدان نبرد از آنجا عبور می کردند. در گذشته چنین بود که لشکر به هنگام عبور از شهرها و آبادی های مختلف به خود اجازه می داد هرچه از مواد غذایی و اموال مردم مورد علاقه آنهاست بگیرند و این امر سبب می شد که مشکل بزرگی در مناطقی که لشکر از

ص: ۲۱۳

۱- ۱). سند نامه: در مصادر نهج البلاغه آمده است که این نامه را نصر بن مزاحم (که پیش از سید رضی می زیسته است) در کتاب صفین با تفاوت هایی آورده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۴۲)، ولی با مراجعه به آنچه نصر در صفین آورده بعید به نظر می رسد که این دو یک نامه باشد، زیرا تفاوت بسیار زیاد است و به دو نامه شبیه تر است

آن عبور می کرد به وجود آید.

امام علیه السلام در این نامه به والیان این مناطق و همچنین جمع آوری کنندگان زکات توصیه می کند که به مقدار نیاز مواد غذایی در اختیار آنها بگذارند و به لشکر نیز توصیه می کند که از مزاحمت مردم جز در موارد ضرورت خودداری کنند و به مردم محل نیز سفارش می فرماید که از درگیری با لشکریان در این امور بپرهیزند و اگر کسانی تخلف کردند شکایت آنها را به امام برسانند.

روشن است این توصیه جامع الاطراف اگر عمل می شد امتیّت را به همراه داشت و مشکلی برای بلادی که لشکر از آن می گذشت فراهم نمی گشت.

ص: ۲۱۴

مِنْ عَيْدِ اللَّهِ عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ مَرَّ بِهِ الْجَيْشُ مِنْ جِبَاهِ الْخَرَاجِ وَعُمَالِ الْبِلَادِ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي قَدْ سَيَّرْتُ جُنُودًا هِيَ مَارَّةٌ بِكُمْ
إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَقَدْ أَوْصَيْتُهُمْ بِمَا يَجِبُ لِلَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ كَفِّ الْأَذَى، وَصِرَافِ الشَّدَى، وَأَنَا أَبْرَأُ إِلَيْكُمْ وَإِلَى ذِمَّتِكُمْ مِنْ مَعْرَةِ الْجَيْشِ، إِلَّا
مَنْ حَرَّوَعَهُ الْمَضْطَرُّ، لَا يَجِدُ عَنْهَا مَذْهَبًا إِلَى شَيْعِهِ فَنَكَلُوا مِنْ تَنَاوَلِ مِنْهُمْ شَيْئًا ظُلْمًا عَنْ ظُلْمِهِمْ، وَكُفُّوا أَيْدِيَ سَيْفِهَائِكُمْ عَنْ
مُضَارَّتِهِمْ، وَالتَّعَرُّضِ لَهُمْ فِيمَا اسْتَشْنَاهُ مِنْهُمْ. وَأَنَا بَيْنَ أَظْهَرِ الْجَيْشِ فَارْفَعُوا إِلَيَّ مَظَالِمَكُمْ، وَمَا عَرَائِكُمْ مِمَّا يَغْلِبُكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَمَا
لَا تُطِيقُونَ دَفْعَهُ إِلَّا بِاللَّهِ وَبِي، فَأَنَا أُغَيِّرُهُ بِمَعُونَةِ اللَّهِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

ترجمه

فرمانی است از سوی بنده خدا علی امیرمؤمنان به مأموران جمع خراج و حاکمان بلاد که سپاه از منطقه آنها می گذرد.

اما بعد از حمد و ثنای الهی من سپاهانی را (برای مبارزه با دشمنان) بسیج کردم که به خواست خدا از سرزمین شما می گذرند و به آنها سفارش های لازم را کرده ام که از آزار مردم و ایجاد ناراحتی برای آنها بپرهیزند و من بدین وسیله در برابر شما و کسانی (از یهود و نصاری) که در پناه شما هستند از مشکلاتی که سپاهیان به وجود می آورند از خود رفع مسئولیت می کنم و بیزاری می جویم (و تأکید می کنم که آنها حق ندارند زیانی به کسی برسانند) جز اینکه آنها سخت گرسنه شوند و راهی برای سیر کردن خود نیابند (که در این صورت می توانند به مقدار نیازشان از اموال شما بهره بگیرند) بنابراین هرگاه کسی از آنان

ص: ۲۱۵

(لشکریان) چیزی را به ظلم از مردم بگیرد او را از این کار باز دارید و همچنین از زیان رساندن بی خردان به سپاهیان و تعرض به ایشان در مواردی که برای آنها استثنا کرده ایم بگیرید (در مواردی که نیاز شدید دارند و مردم موظفند نیاز آنها را برطرف سازند) و من خود پشت سر سپاه (یا در میان سپاه) در حرکتیم؛ شکایات خود را پیش من آورید و آنجا که ستمی از سوی سپاه به شما می رسد و در آنچه شما جز به کمک خدا و من قادر بر دفع آن نیستید به من مراجعه کنید که من به یاری خداوند آن را تغییر می دهم إن شاء الله.

شرح و تفسیر: نباید سپاهیان به مردم مسیر زیان برسانند

نباید سپاهیان به مردم مسیر زیان برسانند

همان گونه که در بالا اشاره شد در زمان های گذشته با توجه به طول مسافرت ها، لشکریانی که به میدان نبرد اعزام می شدند گاه هفته ها در راه بودند و نمی توانستند تمام نیازها و ما یحتاج خود را همراه ببرند و معمول بود نیازهای غذایی و غیر آن را از اهل هر محل تأمین می کردند که گاه حد اعتدال و نیاز را رعایت نکرده و دست به ظلم و تعدی بر کسانی که در مسیر راه آنها بودند می زدند و این سبب نارضایتی شدید مردم و کینه آنها نسبت به لشکریان می شد و در موقع حساس حمایت خود را از آنها دریغ می داشتند.

امام علیه السلام در این نامه کوتاه و پر معنا که مخاطبش حاکمان و مأموران جمع زکات و خراج هستند دستورات لازم را در این زمینه صادر می کند.

نخست می فرماید: «فرمانی است از سوی بنده خدا علی امیرمؤمنان به مأموران جمع خراج و حاکمان بلاد که سپاه از منطقه آنها می گذرد.

اما پس از حمد و ثنای الهی، من سپاهیان را (برای مبارزه با دشمنان) بسیج کردم که به خواست خدا از سرزمین شما می گذرند و به آنها سفارش های لازم را

کرده ام که از آزار مردم و ایجاد ناراحتی برای آنها بپرهیزند؛ (مَنْ عَيَّدَ اللَّهُ عَلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ مَرَّ بِهِ الْجَيْشُ مِنْ جَبَاهِ الْخَرَاجِ وَ عَمَّالِ الْبِلَادِ، أَمَا بَعِيدٌ، فَأَيُّنِي قَدْ سَيَّرْتُ جُنُوداً هِيَ مِيزَةٌ بِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَقَدْ أَوْصَيْتُهُمْ بِمَا يَجِبُ لِلَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ كَفِّ الْأَذَى، وَ صَرْفِ الشَّدَى (۱)).

به این ترتیب وظیفه سپاهیان را معین می فرماید که از آزار مردم بپرهیزند و دست به ظلم و ستم بر مردمی که در مسیر راه قرار دارند دراز نکنند و آن را به عنوان واجبی الهی ذکر می فرماید.

سپس در تأکید این معنا می افزاید: «و من بدین وسیله در برابر شما و کسانی (از یهود و نصاری) که در پناه شما هستند از مشکلاتی که سپاهیان به وجود می آورند از خود رفع مسئولیت می کنم و بیزاری می جویم (و تأکید می کنم که آنها حق ندارند زیانی به کسی برسانند)؛ (وَ أَنَا أَبْرَأُ إِلَيْكُمْ وَ إِلَى ذِمَّتِكُمْ مِنْ مَعْرَه (۲) الْجَيْشِ).»

آن گاه امام تنها استثنایی را که به این حکم می خورد بیان می دارد و می فرماید:

«جز اینکه آنها سخت گرسنه شوند و راهی برای سیر کردن خود نیابند (که در این صورت می توانند به مقدار نیازشان از اموال شما بهره بگیرند)؛ (إِلَّا مِنْ جَوْعِهِ الْمُضْطَرِّ، لَا يَجِدُ عَنْهَا مَذْهَباً إِلَى شَبْعِهِ).»

به این ترتیب امام نخست سخن از سفارش اکید به لشکر در میان آورده که هیچ گونه مزاحمتی به مردمی که در مسیر قرار دارند نداشته باشند و ابراز بیزاری و تنفر از کسانی که از این فرمان تخلف می کنند فرموده سپس وظیفه مردمی را که در مسیر قرار دارند نیز مشخص کرده و آن اینکه اگر لشکر نیاز به چیزی در حد اضطرار داشت از آنها دریغ نکنند، زیرا آنها در خدمت مردمند و نمی توانند تمام

ص: ۲۱۷

۱- ۱). «شَدَا» به معنای شر است. از ریشه «شَدُو» بر وزن «حذف» به معنای شر رسانیدن

۲- ۲). «مَعْرَه» به معنای عیب و عار است از ریشه «عَرَّ» بر وزن «شر» که در اصل به معنای بیماری جرب (نوعی بیماری پوستی) است گرفته شده سپس توسعه یافته و به هر گونه زیان و ضرر و عیبی و عاری اطلاق شده است

ما بحتاج خویش را در سفرهای طولانی با خود ببرند.

سپس امام علیه السلام برای جلوگیری از هر گونه درگیری در میان مردم مخصوصاً جوانان ناآگاه و لشکر، دو دستور به حاکمان و مأموران جمع آوری زکات این مناطق می دهد، می فرماید: «بنابراین هر گاه کسی از آنان (لشکریان) چیزی را به ظلم از مردم بگیرد او را از این کار باز دارید و همچنین از زیان رساندن بی خردان به سپاهیان و تعرض به ایشان در مواردی که برای آنها استثنا کرده ایم بگیرید (در مواردی که نیاز شدید دارند و مردم موظفند نیاز آنها را برطرف سازند)»؛ (فَنَكُلُوا (۱) مَنْ تَنَاولَ مِنْهُمْ شَيْئاً ظُلْمًا عَنْ ظَلَمِهِمْ، وَ كُفُّوا أَيْدِيَ سَفَهَائِكُمْ عَنْ مُضَارَّتِهِمْ، وَ التَّعَرُّضِ لَهُمْ فِيمَا اسْتَثْنَيْتَاهُ مِنْهُمْ).

روشن است در این گونه موارد ممکن است تخلفاتی از طرفین صورت گیرد؛ گاه بعضی از سپاهیان بعضی از اموال مردم یا اشیای گران قیمت را به ظلم از آنها بگیرند و گاه ممکن است افراد نادان حتی از دادن مواد غذایی ضروری به آنها خودداری کرده و درگیر شوند. هر یک از این دو عمل ممکن است اسباب شورش در محل گردد. امام به حاکمان هر محل دستور می دهد از این دو کار جلوگیری کنند.

از آنجا که ممکن است ستم هایی واقع شود و حاکمان نتوانند از آن پیشگیری کنند برای اینکه منجر به شورش و درگیری میان سپاه و مردم نشود، در ادامه این سخن می افزاید: «و من خود پشت سر سپاه (یا در میان سپاه) در حرکت؛ شکایات خود را پیش من آورید و آنجا که ستمی از سوی سپاه به شما می رسد و در آنچه شما جز به کمک خدا و من قادر بر دفع آن نیستید به من مراجعه کنید

ص: ۲۱۸

۱- ۱). «نَكُلُوا» از ریشه «تنکیل» به معنای مجازات کردن و گاه به معنای منع نمودن آمده است. از آنجا که مجازات سبب منع از انجام کاری می شود ممکن است هر دو به یک معنا باز گردد و در اصل از ریشه «نَكَل» بر وزن «اکل» به معنای لجام حیوان گرفته شده و ارتباطش با معانی بالا روشن است. به هر حال در جمله بالا مناسب همان معنای منع کردن است

که من به یاری خداوند آن را تغییر می دهم ان شاء الله؛ (وَ أَنَا بَيْنَ أَظْهَرِ (۱) الْجَيْشِ فَارْفَعُوا إِلَيَّ مَظَالِمَكُمْ، وَ مَا عَرَائِكُمْ (۲) مِمَّا يَغْلِبُكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَ مَا لَّا تُطِيقُونَ دَفْعَهُ إِلَّا بِاللَّهِ وَ بِي، فَأَنَا أُغَيِّرُهُ بِمَعُونَةِ اللَّهِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ).

اشاره به اینکه کشور اسلام سرپرست دارد و ظالمان نمی توانند به ظلم خود ادامه دهند؛ اگر شکایتی دارید نباید خودتان وارد عمل شوید که منجر به هرج و مرج می شود، بلکه شکایات را نزد من آورید تا با داوری عادلانه حق را به حقدار برسانم و ظالم را کیفر دهم و مظلوم را رهایی بخشم.

این نامه کوتاه و پر معنا گواه بر نهایت تدبیر امام برای حفظ نظم و آرامش و احقاق حقوق مردم و جلوگیری از ظلم و ستم و هرگونه هرج و مرج در کشور اسلامی است که اگر به محتوایش عمل شود مزاحمت ها و ضایعات در این گونه موارد به حد اقل خواهد رسید. به عکس بسیاری از حکام جور که برای جلب خاطر سپاهیان جور، آنها را آزاد می گذاشتند که هرگونه ظلم و ستمی بر مردمی که در مسیر راه بودند روا دارند و گاه اموال گرانبهای آنها را به زور بگیرند و همین امر سبب شود افراد بیشتری از ارباب طمع در لشکر آنها شرکت کنند.

شایان توجه است حکام محلی می توانند مشکلاتی را که برای آحاد مردم محل پیدا می شود با داوری صحیح برطرف سازند؛ ولی اگر مشکلاتی میان سپاه و مردم پیدا شود و آنها بخواهند در مقابل لشکر بایستند باز هم منشأ هرج و مرج و درگیری می شود، لذا امام دستور می دهد که حاکمان محل و مأموران جمع آوری زکات در این امور دخالت نکنند و شکایات را نزد امام ببرند که حکم قاطع و فصل الخطاب را داراست.

ص: ۲۱۹

۱- ۱). «اظهر» به معنای در میان و در وسط است و گاهی در مواردی که انسان نزدیک جمعیتی باشد می گوید: من در میان شما هستم یعنی نزدیک به شما هستم. در جمله بالا مناسب، همین معناست

۲- ۲). «عراکم» از ریشه «عرو» بر وزن «سرو» به معنای رسیدن یا رساندن است و در جمله بالا «عراکم» یعنی به شما رسیده است

نکته: چگونگی استفاده سپاهیان از اموال مردم

چگونگی استفاده سپاهیان از اموال مردم

می دانیم در اسلام هر گونه تصرف در اموال دیگران بدون رضایت آنها جایز نیست و موجب ضمان و مسئولیت دنیوی و اخروی است. حال این سؤال پیش می آید چگونه در سابق اجازه داده می شد سپاهیان از اموال مردمی که در مسیر راهشان به سوی میدان نبرد قرار داشتند بدون رضایت آنها استفاده کنند.

پاسخ این سؤال روشن است، زیرا اولاً در گذشته وسایل نقلیه بسیار سطحی و ابتدایی بود و فاصله مبدا حرکت سپاه تا میدان نبرد و دفاع از مرزهای اسلام گاه بسیار زیاد بود و امکان جابه جایی آن همه مواد غذایی و سایر وسایل مورد نیاز سپاهیان برای یک مدت طولانی با آن وسایل ابتدایی امکان پذیر نبود. ثانیاً سپاه به عنوان دفاع از کشور اسلام و برای حفظ امتیت مردم آماده جان فشانی بودند، بنابراین هزینه آنها طبعاً بر دوش مردم بود و آنها حق داشتند ضروریات خود را از مردم بگیرند و آنها موظف بودند که راضی باشند حتی اگر راضی نبودند سپاهیان می توانستند حق خود را از اموال آنها بردارند.

ولی امروز که فاصله ها به سبب وسایل نقلیه سریع السیر کوتاه شده و امکان حمل نیازها با وسایل امروز بدون زحمت زیادی فراهم گشته و تمام ارتش ها مأموران تدارکاتی منظم و با تجربه ای دارند، نیازی به چنین چیزی احساس نمی شود و حکم حرمت غصب همچنان به قوت خود باقی است.

ولی امکان دارد که لشکریان اسلام برای حمله به دشمن از اراضی آباد مردم بگذرند و خساراتی به این اراضی وارد شود و روشن است که این امر اگر ضروری باشد باز حکم همان نیازهای زمان سابق را پیدا می کند. البته چنانچه بیت المال توان جبران خسارت ها را داشته باشد باید پس از پایان جنگ به جبران آنها پردازد.

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلى كميل بن زياد النخعي وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى هَيْتٍ، يُنَكِّرُ عَلَيْهِ تَزَكُّهُ دَفْعَ

مَنْ يَجْتَازُ بِهِ مِنْ جَيْشِ الْعُدُوِّ طَالِباً الْغَارَةَ

از نامه های امام علیه السلام

به کمیل بن زیاد نخعی فرماندار منطقه «هیت» (از آبادی های کشور عراق) است امام علیه السلام او را در این نامه سرزنش می کند که چرا از لشکریان دشمن که از آن منطقه برای غارت عبور کرده اند جلوگیری نکرده است. (۱)

نامه در یک نگاه

این نامه همان گونه که از عنوانش پیداست نامه عتاب آمیزی است که امام علیه السلام به کمیل بن زیاد که فرماندار منطقه آبادی در اطراف بغداد و در نزدیکی شهر انبار بود مرقوم داشت، زیرا او مرتکب یک خطای نظامی شده بود و مناطق حساس

ص: ۲۲۱

۱- ۱). سند نامه: به گفته مصادر نهج البلاغه این نامه را بلاذری (از علمای اهل سنت متوفای ۲۷۹) در کتاب انساب الاشراف به صورت مختصرتری از آنچه مرحوم سید رضی آورده؛ نقل کرده است

تحت نفوذ خود را رها کرده و به سراغ مناطق دیگری رفته بود و همین امر سبب شد که غارتگران لشکر شام و معاویه ضربه سنگینی بر مردم منطقه وارد سازند.

ماجرا به گونه ای که «ابن اثیر» مورخ معروف در کتاب «کامل» نوشته است چنین بود:

در سال ۳۹ هجرت، معاویه، سفیان بن عوف را با شش هزار مرد جنگی به مرزهای عراق فرستاد و دستور داد به سراغ منطقه «هیت» بیاید و آنجا را از مناطق دیگر جدا سازد سپس به سراغ شهر «انبار» و بعد «مدائن» برود و ضرباتی بر مردم آنجا وارد سازد (و گروهی از اهل آنجا را به قتل برساند و خون های بی گناهان را بریزد) سفیان هنگامی که به «هیت» آمد کسی را ندید که از آنجا دفاع کند. به «انبار» آمد که در آنجا یکی از پادگان های علی علیه السلام برای حفظ مرزها مستقر بود و پانصد نفر از آن نگهداری می کردند در حالی که بیشتر آن جمعیت پراکنده شده بودند و سبب پراکندگی آنها این بود که به «کمیل بن زیاد» خبر رسید گروهی از اهل «قریسا»؛ (یکی از شهرهای شام نزدیک مرزهای عراق که مرکز تجاری مهمی میان عراق و شام محسوب می شد) می خواهند به «هیت» حمله کنند او بدون کسب اجازه از امیرمؤمنان علی علیه السلام به سوی «قریسا» رفت و «هیت» را خالی گذارد و همراهان سفیان آمدند و جنایات زیادی در آنجا مرتکب شدند؛ اموال زیادی را از انبار غارت کردند و به سوی معاویه برگشتند.

به محض اینکه این خبر به علی علیه السلام رسید، گروهی از سپاهیان خود را به تعقیب آنها فرستاد؛ ولی آنها منطقه را ترک کرده بودند. (۱)

امام علیه السلام کمیل را سرزنش کرد و نامه مورد بحث را برای وی مرقوم داشت.

ص: ۲۲۲

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وُلِّيَ، وَتَكَلَّفَهُ مَا كُفِيَ، لَعَجْزُ حَاضِرٍ، وَرَأْيُ مُتَبَيِّرٍ. وَإِنَّ تَعَاطِيكَ الْغَارَةَ عَلَى أَهْلِ قَرْقِيسِيَا، وَتَعْطِيلِكَ مَسَالِحَكَ الَّتِي وَلَّيْنَاكَ لَيْسَ بِهَا مَنْ يَمْنَعُهَا، وَلَا يَرُدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا لِرَأْيِ شِعَاعٍ. فَقَدْ صَرَّتَ جِسْرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ، غَيْرَ شَدِيدِ الْمَنْكِبِ، وَلَا مَهِيبِ الْجَانِبِ، وَلَا سَادِّ ثُغْرَةٍ، وَلَا كَاسِرٍ لِعَدُوِّ شَوْكَةٍ، وَلَا مُغْنٍ عَنِ أَهْلِ مِصْرِهِ، وَلَا مُعْجِزٍ عَنِ أَمِيرِهِ.

ترجمه

اما (بعد از حمد و ثنای الهی) تضييع انسان چیزی را که بر عهده او واگذار شده و اصرار بر انجام آنچه وظیفه او نیست یک ناتوانی آشکار و فکر باطل و هلاک کننده است. مشغول شدن تو به حمله به اهل قرقسیا و رها ساختن پادگان هایی که حفظش را بر عهده تو واگذار کرده ایم- در حالی که هیچ کس از آن دفاع نمی کرد و لشکر دشمن را از آن دور نمی ساخت- یک فکر نادرست و پراکنده و بیهوده است. (بدان) تو در حقیقت پلی شده ای برای دشمنانی که می خواستند بر دوستانت حمله کنند. تو نه بازوی توانایی نشان دادی و نه هیبت و ابهتی در دل دشمن ایجاد کردی؛ نه مرزی را حفظ نمودی و نه شوکت دشمنی را در هم شکستی؛ نه اهل شهر و دیارت را حمایت کردی و نه امیر و پیشوایت را (از دخالت مستقیم در منطقه) بی نیاز ساختی.

ص: ۲۲۳

یکی از کارهای زشت و وحشتناک معاویه این بود که برای تضعیف روحیه مردم عراق گروهی از سپاهیان غارتگر خود را می فرستاد تا در مرزهای عراق نفوذ کنند و گروهی از مردم بیگناه را در آبادی ها و شهرک های نزدیک به مرز به قتل برسانند و اموالشان را غارت کنند و این کار را به طور مکرر انجام می داد. از جمله این موارد، حمله سپاه او به شهر «هیت» محل فرمانداری «کمیل بن زیاد» بود.

ماجرای این قرار بود که کمیل به گمان خود، برای مقابله به مثل کردن، سپاهی را که در اختیار داشته به سوی «قرقیسیا» که از شهرهای مرزی شام بود فرستاد و محل فرماندهی خود را که «هیت» و اطراف آن بود خالی کرد. معاویه با خبر شد و گروهی از لشکر خود را به آنجا فرستاد و منشأ مفاسدی شد.

امام علیه السلام در این نامه کوتاه کمیل بن زیاد را مورد عتاب و سرزنش قرار داد که چرا مرتکب این کار خلاف شده و محلی را که باید از آن پاسداری کند رها کرده و محلی را که مربوط به او نیست بدون کسب اجازه از امام مورد حمله قرار داده است و نکاتی را به او گوشزد می کند که می تواند سرمشقی برای همه سربازان و افسران اسلام باشد.

در آغاز نامه می فرماید: «اما (بعد از حمد و ثنای الهی) تضييع انسان چیزی را که بر عهده او واگذار شده و اصرار بر انجام آنچه وظیفه او نیست یک ناتوانی آشکار و فکر باطل و هلاک کننده است؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وُلِّيَ، وَ تَكَلَّفَهُ مَا كُفِيَ، لَعَجْزٌ حَاضِرٌ، وَ رَأْيٌ مُتَّبَرٌ (۱)).

منظور از «ما وُلِّيَ» منطقه «هیت» و منظور از «ما كُفِيَ» «قرقیسیا» و امثال آن

ص: ۲۲۴

۱- ۱). «مُتَّبَرٌ» اسم مفعول، از ریشه «تَبَر» بر وزن «قرار» به معنای هلاکت گرفته شده، سپس به هر چیز بیهوده و بی اثر اطلاق شده است

است. این کار درست به این می ماند که سیلابی حرکت کرده، انسان خانه خود را که در معرض سیلاب است رها کند و در فکر این باشد که سیلاب را به خانه دشمن هدایت نماید.

حضرت در ادامه می افزاید: «مشغول شدن تو به حمله به اهل قرقیسیا و رها ساختن پادگان هایی که حفظش را بر عهده تو واگذار کرده ایم- در حالی که هیچ کس از آن دفاع نمی کرد و لشکر دشمن را از آن دور نمی ساخت- یک فکر نادرست و پراکنده و بیهوده است»؛ (وَ إِنْ تَعَاظِيكَ (۱) الْغَارَةَ عَلَى أَهْلِ قَرْقِيسِيَا، وَ تَعْطِيَاكَ مَسَالِحَكَ (۲) الْتِي وَلَيْتَاكَ لَيْسَ بِهَا مَنْ يَمْنَعُهَا، وَ لَا يَرُدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا لَرَأَى شَعَاعٌ (۳)).

سپس امام در ادامه این سخن مفسد کاری را که او انجام داده برایش بر می شمارد و مشکلات حاصل شده را با شش جمله بیان می کند:

نخست می فرماید: «بدان تو در حقیقت پلی شده ای برای دشمنانی که می خواستند بر دوستانت حمله کنند»؛ (فَقَدْ صِرْتَ جِسْرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ).

تعبیر به «جسر»؛ (پل) اشاره به این است که تو زمینه نفوذ آنها را در منطقه تحت فرمانت بدون توجه و بر اثر اشتباه در محاسبه فراهم ساختی؛ منطقه را خالی کردی و به سراغ جای دیگری رفتی که از حوزه مأموریت تو خارج بود.

سپس می فرماید: «تو نه بازوی توانایی نشان دادی و نه هیبت و ابهتی در دل دشمن ایجاد کردی؛ نه مرزی را حفظ نمودی و نه شوکت دشمن را در هم شکستی؛ نه اهل شهر و دیارت را حمایت کردی و نه امیر و پیشوایت را (از

ص: ۲۲۵

۱- ۱). «تعاظی» به معنای سرگرم شدن و مشغول به کاری شدن و یا به سراغ کار مهم و خطرناک و پرزحمتی رفتن است، کاری که در مقابل آن عطا و مزدی قرار داده شده است

۲- ۲). «مسالیح» جمع «مسلحه» بر وزن «مقبره» به محل تجمع نیروها و پادگان نظامی اطلاق می شود

۳- ۳). «شعاع» به معنای شیء پراکنده و متفرق است و «رأی شعاع» یعنی فکر باطل و بیهوده

دخالت مستقیم در منطقه) بی نیاز ساختی»؛ (غَيْرَ شَدِيدِ الْمُنْكَبِ (۱)، وَ لَمَّا مَهَيْبِ الْحَيَابِ، وَ لَمَّا سَادَّ نُغْرَهُ (۲)، وَ لَا كَاسِرٍ لِعُدُوِّ شَوْكَةٍ، وَ لَا مُغْنٍ عَنِ أَهْلِ مِصْرِهِ، وَ لَا مُجْزٍ عَنِ أَمِيرِهِ).

بعید به نظر نمی رسد که ماجرای کار «کمیل بن زیاد» در این حادثه، از جانب عوامل نفوذی معاویه در تشکیلات او صورت گرفته باشد؛ بدین نحو که او را تشویق کردند که برای ایجاد وحشت در دل شامیان و حامیان معاویه به قرقسیا حمله کند و در نتیجه منطقه تحت فرمان او خالی بماند و داستان را به معاویه خبر دهند تا به آنجا لشکرکشی کند و بی گناهان را کشته و اموالی را غارت نماید، منطقه را ناامن و مردم را وحشت زده سازد.

امام علیه السلام در واقع با این چند جمله می خواهد صفات لازم را برای یک حکمران و فرمانده خوب بیان کند و بگوید: وی باید در برابر دشمنان بازویی توانا داشته باشد و هیبتش در دل دشمن وحشت ایجاد کند؛ از مرزها به خوبی دفاع کرده، شوکت دشمن را در هم بشکند و منطقه تحت نظارت خود را کاملاً حفاظت کند و به گونه ای عمل نماید که امیر و زمامدار خود را مجبور به دخالت مستقیم در منطقه نماید و اضافه بر اینها از کارهایی که به طور مستقیم و یا غیر مستقیم به سود دشمن است و او را در شیطنت خود یاری می کند جداً پرهیزد.

البته کمیل همواره چنین وضعی از خود نشان نمی داد و گرنه امام هرگز او را برای چنین منصبی انتخاب نمی کرد، بلکه در این واقعه یا بر اثر اشتباه در محاسبه و یا به واسطه عوامل نفوذی، گرفتار چنین خطایی شد. سایر مقاطع زندگی این مرد بزرگ مخصوصاً شجاعت و استواری و صلابتی که در برابر حجاج خونخوار نشان داد و بعداً به آن اشاره خواهیم کرد شاهد این مدعاست. از اینجا روشن

ص: ۲۲۶

۱- ۱). «الْمُنْكَبُ» به معنای شانه است که عضوی از اعضای انسان است

۲- ۲). «نُغْرَهُ» به معنای مرز و مکان هایی است که بیم حمله دشمن به آنجا می رود

می شود که شارحانی که جمله های فوق را به صورت یک حالت و عادت مستمر برای کمیل تفسیر کرده اند راه صحیحی نپیموده اند.

نکته: کمیل بن زیاد کیست؟

کمیل بن زیاد کیست؟

کمیل بن زیاد نخعی از یاران نزدیک امیرمؤمنان علی علیه السلام است و دعای بسیار پر محتوایی که امیرمؤمنان در اختیار او گذارد تا به وسیله او به شیعیانیش برسد دلالت بر فضل او دارد.

افزون بر این مطابق نامه محل بحث، امام او را نماینده خود برای حکمرانی در منطقه «هیت»؛ (منطقه ای در شمال بغداد) برگزید و اختیار جان و مال مردم در آن نقطه حساس را به دست وی سپرد.

سخنانی نیز، امام علیه السلام در ضمن کلمات قصار (کلمه ۱۴۷) خطاب به او فرمود که مطالب بسیار بالا- و عمیقی دارد و حاکی از عنایت خاص امام به اوست، به ویژه اینکه برای بیان این گونه سخنان اسرار گونه او را با خود به بیرون شهر برد سپس آهی کشید و خطاب به او فرمود: «يَا كَمِيلُ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ» .

از سویی دیگر مطابق نقل تنقیح المقال امیرمؤمنان علی علیه السلام روزی به کاتب خود ابن ابی رافع فرمود: ده نفر از افراد مورد وثوق من را حاضر کن. ابن ابی رافع عرض کرد: ای امیرمؤمنان نام آنها را ببر. امام نام جمعی را برد که یکی از آنها کمیل بن زیاد بود.

بنابراین وثاقت کمیل چیزی نیست که مخفی باشد، هرچند مع الاسف به گفته تنقیح المقال بعضی از بزرگان همچون مرحوم مجلسی در آن تردید کرده اند. (این در حالی است که خود مجلسی روایت مربوط به احضار ده نفر از ثقات را در آغاز جلد سی ام بحارالانوار نقل کرده است).

نامه عتاب آمیز فوق که از اشتباه کمیل در یک مقطع از مدیریتش در سرزمین «هیت» حکایت می کند از مقام و شخصیت او نمی کاهد، زیرا افراد غیر معصوم پیوسته در معرض پاره ای از اشتباهات هستند.

مرحوم دیلمی نیز در کتاب ارشاد داستانی نقل می کند که آن نیز حاکی از جلالت مقام کمیل است، می گوید: امیرمؤمنان شبی از مسجد کوفه خارج شده به سوی خانه خود می رفت، کمیل بن زیاد از شیعیان خوب و دوستان آن حضرت با او بود....

(۱)

شیخ مفید در کتاب اختصاص می گوید او از پیشگامان مقرب نزد امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. (۲)

کوتاه سخن اینکه قراین و شواهد فراوانی بر جلالت مقام کمیل داریم که کیفیت شهادتش نیز یکی از آن شواهد مهم است.

مرحوم مفید در ارشاد می گوید: هنگامی که حجاج زمامدار (کوفه) شد به سراغ کمیل بن زیاد فرستاد و او فرار کرد. حجاج حقوق اقوام و بستگان او را از بیت المال قطع کرد. هنگامی که خبر به کمیل رسید گفت: من پیرمردی هستم که عمرم رو به پایان است سزاوار نیست اقوام و بستگان من از حقشان محروم شوند. از مخفیگاه بیرون آمد و نزد حجاج حاضر شد. حجاج گفت: من دوست داشتم که تو را پیدا کنم (چه بهتر که خودت آمدی)... می دانم که تو جزو قاتلان عثمان بودی. دستور داد گردنش را زدند. در این حدیث آمده است که امیرمؤمنان علی علیه السلام پیش از این به او خبر داده بود که به دست حجاج شهید می شود. (۳)

ص: ۲۲۸

۱-۱. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۹۹

۲-۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۲۸

۳-۳. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۴۸

و من کتاب له علیه السلام

إلى أهلِ مِصْرَ مَعَ مَالِكِ الْأَشْثَرِ لَمَّا وُلِّئَهُ إِمَارَتَهَا

از نامه های امام علیه السلام است

که همراه مالک اشتر برای اهل مصر فرستاد در آن زمان که استانداری آنجا را به او واگذار کرد. (۱)

ص: ۲۲۹

۱- ۱). سند نامه: نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه در اینجا می گوید: در شرح خطبه ۲۶ نوشتیم که جماعتی از یاران امیرمؤمنان علی علیه السلام از آن حضرت درخواست کردند عقیده خود را درباره خلفای پیشین بیان فرماید و این در زمانی بود که عمرو بن عاص «مصر» را در اختیار گرفته بود و (نماینده امیرمؤمنان علی علیه السلام) محمد بن ابی بکر را به قتل رساند. امام فرمود: آیا اکنون جای این گونه سؤالات است در حالی که مصر را گرفته اند و شیعیان مرا کشته اند؟ سپس فرمود: من نامه ای به شما می دهم که پاسخ سؤالات شما را در آن نوشته ام و از شما می خواهم حقی را که از من ضایع کرده اید حفظ کنید. سپس نامه ای به آنها داد که اکثر آنچه مرحوم سید رضی در نامه مورد بحث آورده در آن نامه است و ما در آنجا مصادر نامه را ذکر کرده ایم، بنابراین آنچه در عنوان نامه مورد بحث دیده می شود که امام آن را به اهل مصر همراه با مالک اشتر فرستاد یا به این معناست که نخست مخاطب نامه اهل مصر بوده اند سپس اهل عراق سؤال کرده اند و امام نامه را بر آنها نیز خوانده و حوادثی را که بعداً بوجود آمده بود بر آن افزود و یا اینکه اشتباهی از مرحوم سید رضی رحمه الله رخ داده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۴۸). ولی به نظر می رسد که امام دو نامه مرقوم داشته بود یکی برای اهل عراق و دیگری برای اهل مصر که در بخشی از مطالب با هم مشابه بودند و بعید به نظر می رسد که سید رضی در اینجا به این روشنی اشتباهی کرده باشد. اما اینکه چگونه این نامه که همراه مالک اشتر فرستاده شد به دست ما و دیگران رسیده؟ یا به سبب آن است که در اشیایی که همراه مالک بوده پس از شهادت او یافته اند و یا نسخه دیگری از آن نزد امام بوده و بعد از آن حضرت در اختیار اصحاب و یارانش قرار گرفته است. نویسنده مصادر در ذیل خطبه ۲۶ که در بالا به آن اشاره شد تصریح می کند که این خطبه را جماعتی از کسانی که پیش از مرحوم سید رضی می زیستند با مقداری اضافات یا کاستی هایی نقل کرده اند از جمله: ابراهیم بن هلال ثقفی در کتاب الغارات و ابن قتیبه در کتاب الامامه والسیاسه و طبری در کتاب المسترشد و کلینی در الرسائل (بنا به نقل سید بن طاووس در کشف المحجبه) و عجب اینکه غالبشان آن را به صورت خطبه ذکر کرده اند در حالی که در محل بحث به صورت نامه آمده است و این خود نشان می دهد که این دو از یکدیگر جدا بوده است، هرچند مضامین آنها تا حد قابل ملاحظه ای مشابه یکدیگر است

امام علیه السلام در این نامه بعد از حمد و ثنای الهی و شهادت به نبوت پیامبر اسلام به عنوان یک پیامبر جهانی و جاودانی به چند نکته اشاره می فرماید:

۱. مسأله اختلافی که بعد از پیغمبر اکرم در امر خلافت واقع شد و اینکه حضرت هرگز باور نمی کرد مسلمانان به سراغ کسی جز او بروند، چرا که تنها او از تمام شایستگی های خلافت برخوردار بود.

۲. در بخش دیگری از این نامه به بیم از خطراتی که بعد از انحراف خلافت از مسیر اصلی وجود داشت اشاره کرده می فرماید: چون دیدم اصل اسلام و دین محمد در خطر است پایمال کردن حقم را تحمل کردم و به یاری اسلام برخاستم و به پیشرفت کار مسلمانان کمک کردم.

۳. در بخش دیگری به وضع دشمنان خود (معاویه و اطرافیانش) اشاره کرده، می گوید: آنها گروهی از فاجران و سفیهان را جمع کرده اند و به ظلم و ستم و فسق و گناه پرداخته اند. اگر تمام روی زمین هم از آنها پر شود من با آنها مبارزه خواهم کرد و بیم نخواهم داشت.

۴. در بخش آخر این نامه برای تشجیع و ترغیب اصحاب و یارانش به جهاد، به این نکته اشاره می فرماید که دشمن شهرهای شما را یکی پس از دیگری می گیرد؛ برخیزید و با او مبارزه کنید.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَمُهَيِّمًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ. فَلَمَّا مَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ. فَوَلَّى اللَّهُ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَ لَا يَخْطُرُ بِيَالِي، أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ لَا أَنَّهُمْ مَنَحُوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ! فَمَارَعَنِي إِلَّا أَنْبِيَالُ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يُبَايِعُونَهُ، فَأَمْسَيْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَهُ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحَقِّ دِينِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فَحَشَيْتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هَيْدَمًا، تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَغْظَمَ مِنْ فَوْتٍ وَ لَا يَتِيكُمُ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ، يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ، كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ، أَوْ كَمَا يَتَقَشَّحُ السَّحَابُ؛ فَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاغَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ، وَ أَطْمَأَنَّ الدِّينُ وَ تَنَهَّنَا.

ترجمه

اما بعد از حمد و ثنای الهی، خداوند سبحان محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را فرستاد تا بایم دهنده جهانیان و شاهد و حافظ (آیین) انبیا (ی پیشین) باشد؛ ولی هنگامی که آن حضرت که درود بر او باد از جهان رفت مسلمانان درباره خلافت و امارت پس از او به تنازع برخاستند. به خدا سوگند هرگز فکر نمی کردم و به خاطر مخطور نمی کرد که عرب بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله این امر خلافت را از اهل بیت او منحرف سازند (و در جای دیگر قرار دهند و نیز به خصوص) باور نمی کردم آنها پس از آن حضرت آن را از من دور سازند. تنها چیزی که مرا ناراحت کرد هجوم مردم بر فلان شخص بود که با او بیعت می کردند (اشاره به

بیعت با ابو بکر بعد از ماجرای سقیفه است) من دست نگه داشتم (و گوشه گیری را برگزیدم) تا اینکه دیدم گروهی از اسلام بازگشته و مرتد شده اند و مردم را به نابود کردن دین محمد-صلی الله علیه و آله وسلم-دعوت می کنند. (اینجا بود که) ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم شاهد شکافی در اسلام یا نابودی آن باشم که مصیبتش برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگتر باشد؛ حکومتی که متاع و بهره دوران کوتاه زندگی دنیاست و آنچه از آن بوده است (به زودی) زوال می پذیرد همان گونه که سراب زائل می گردد و یا همچون ابرهایی است که (در مدت کوتاهی) پراکنده می شوند. از این رو من برای دفع این حوادث به پا خاستم و حاکمان وقت (را در برابر توطئه دشمنان) یاری کردم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین از تزلزل باز ایستاد و استوار ماند.

شرح و تفسیر

امام علیه السلام این نامه را همچون بسیاری از نامه ها بعد از حمد و ثنای الهی با نبوت پیغمبر اسلام و اوصاف برجسته او شروع می کند و می فرماید: «اما بعد از حمد و ثنای الهی، خداوند سبحان محمد-صلی الله علیه و آله وسلم-را فرستاد تا بیم دهنده جهانیان و شاهد و حافظ (آیین) انبیا (ی پیشین) باشد»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَ مُهَيِّمًا (1) عَلَى الْمُؤْمِنِينَ).

ص: ۲۳۲

۱ - ۱). «مُهَيِّمًا» درباره ریشه این واژه در میان ارباب لغت دو قول وجود دارد: بعضی آن را از ریشه «هیمن» می دانند که به معنای مراقبت و حفظ و نگاهداری است و بعضی آن را از ریشه «ایمان» می دانند که همزه آن تبدیل به هاء شده سپس الف آن حذف گردیده و در این صورت «هیمن» به معنای آرام بخشیدن است، بنابراین طبق تفسیر اول «مُهَيِّمًا» به کسی گفته می شود که بر چیزی مسلط است و از آن مراقبت و نگاهداری می نماید و به معنای دوم به کسی گفته می شود که سبب آرامش اشخاص یا اشیایی می گردد و مناسب در اینجا همان معنای اول است

تعبیر به «نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ» دلیل روشنی بر جهانی بودن اسلام دارد و حتی اطلاق این کلام به جاودانه بودن این آیین نیز اشاره می‌کند و تعبیر به «مُهَيِّمِنًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ» نشان می‌دهد که پیغمبر اسلام به تمام آیین‌های آسمانی پیش از خود ایمان داشت و در حفظ ارزش‌های والای آنها می‌کوشید، زیرا واژه «مُهَيِّمِنًا» هم به معنای حافظ و نگاهبان آمده و هم به معنای شاهد و گواه.

امام علیه السلام ضمناً به این نکته توجه می‌دهد که مسلمانان باید اختلافات خویش را کنار بگذارند تا بتوانند به جهانی بودن اسلام عملاً جامه عمل بپوشانند.

سپس به دنبال این سخن می‌فرماید: «ولی هنگامی که آن حضرت که درود بر او باد از جهان رفت مسلمانان درباره خلافت و امارت پس از او به تنازع برخاستند»؛ (فَلَمَّا مَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ).

اشاره به منازعه و درگیری‌هایی است که در سقیفه میان مهاجران و انصار رخ داد که نزدیک بود کار به جاهای باریک بکشد، هرچند بعضی از مهاجران حاضر در سقیفه با تدبیری که عمر اندیشید بر مخالفان خود پیروز شدند.

آن‌گاه امام در ادامه سخن به سراغ نکته اصلی این نامه می‌رود و می‌فرماید: «به خدا سوگند هرگز فکر نمی‌کردم و به خاطر مخطور نمی‌کردم که عرب بعد از پیامبر - که درود خدا بر ایشان و خاندان پاکش باد - این امر خلافت را از اهل بیت او منحرف سازند (و در جای دیگر قرار دهند و نیز به خصوص) باور نمی‌کردم آنها پس از آن حضرت آن را از من دور سازند»؛ (فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي (۱) وَلَا يَخْطُرُ بِنَالِي، أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعَجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَا أَنَّهُمْ مُنْخَوُّهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ).

اشاره به اینکه از همه لایق‌تر برای جانشینی پیغمبر، اهل بیت او به طور عام

ص: ۲۳۳

۱- ۱). «رُوع» به معنای قلب، جان، عقل و فکر است از ریشه «رُوع» بر وزن «نوع» به معنای فزع و اضطراب گرفته شده که کانون آن قلب آدمی است

بودند که به اهداف و نیت و نظرات وی از همه آشناتر بودند و در میان اهل بیت علیهم السلام به طور خاص کسی از من لایق تر برای این مقام نبود.

جالب اینکه ابن ابی الحدید معتقد است این سخن دلیل بر عدم وجود نص درباره امر ولایت و خلافت بوده در حالی که می توان با این عبارت عکس آنچه را او گفته، نتیجه گرفت، زیرا نصوص متعددی درباره اهل بیت (مانند حدیث ثقلین و...) و نصوص فراوانی درباره شخص علی علیه السلام (مانند حدیث غدیر، منزلت، یوم الدار و...) چنان بود که غالباً آن را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده بودند و اضافه بر آن، لیاقت های معنوی و جسمانی علی علیه السلام را نیز می دانستند، بنابراین امام توجه می دهد که با آن همه نصوص و لیاقت ها چگونه امر خلافت را از مسیر اصلی اش تغییر داده و به غیر اهلش سپرده اند!

سپس می افزاید: «تنها چیزی که مرا ناراحت کرد هجوم مردم بر فلان شخص بود که با او بیعت می کردند (اشاره به بیعت با ابو بکر بعد از ماجرای سقیفه است) من دست نگه داشتم (و گوشه گیری را برگزیدم) تا اینکه دیدم گروهی از اسلام، بازگشته و مرتد شده اند و مردم را به نابود کردن دین محمد صلی الله علیه و آله دعوت می کنند؛ (فَمَا رَاعِنِي إِلَّا انْثِيَالُ (۱) النَّاسِ عَلَيَّ فَلَانٍ يُبَايِعُونَهُ، فَأَمْسَيْتُ كَتُّ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَهُ (۲) النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَيَّ مَحْقٍ دَيْنِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)» .

اشاره به اینکه هنگامی که دیدم مردم در مسأله خلافت راه خلافتی را بر اثر تبلیغات این و آن انتخاب کرده اند چاره ای جز سکوت و کناره گیری ندیدم؛ اما ناگهان دیدم اوضاع دگرگون شد و دشمنان اسلام به پا خاستند و اگر سکوت کنم

ص: ۲۳۴

۱- ۱). «انْثِيَالٌ» به معنای هجوم آوردن و حرکت ناگهانی به سوی چیز یا شخصی است از ریشه «ثَوَّلَ» بر وزن «قَوْلٌ» گرفته شده است

۲- ۲). «رَاجِعَهُ» به معنای بازگشت کننده و تأنیث آن به سبب تقدیر لفظ «طَائِفَهُ» است. در تقدیر چنین بوده: «طَائِفَهُ رَاجِعَهُ مِنَ النَّاسِ» و اشاره به گروه منافقان است که در آغاز، ایمان به پیغمبر اسلام آورده بودند و بعد از رحلت پیغمبر از اسلام برگشتند

و به یاری مسلمانان وفادار برنخیزم خطر جدی است.

لذا در ادامه سخن می‌افزاید: «اینجا بود که» ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم شاهد شکافی در اسلام یا نابودی آن باشم که مصیبتش برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگ‌تر باشد؛ حکومتی که متاع و بهره دوران کوتاه زندگی دنیا است و آنچه از آن بوده است (به زودی) زوال می‌پذیرد همان گونه که سراب زائل می‌گردد و یا همچون ابرهایی است که (در مدت کوتاهی) پراکنده می‌شود؛ «فَخَشِيتُ إِن لَّمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ تَلْمَازًا (۱) أَوْ هَدْمًا، تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَكْبَرَ مِنْ قُوَّةِ وَلِيَّتِكُمُ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ، يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ، كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ، أَوْ كَمَا يَتَفَشَّعُ (۲) السَّحَابُ».

این سخن اشاره به قیام «اصحاب رده» است و به گفته مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه، خلاصه ماجرا چنین بود که شخصی به نام طلیحه در زمان حیات پیغمبر ادعای نبوت کرد پیامبر ضرار بن الاوس را (با گروهی از مسلمانان) به نبرد با او فرستاد. او فرار کرد و وضعش به ضعف گرایید؛ ولی بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به سبب کثرت مرتدین، نیرومند شد و تصمیم گرفت با کمک آنها مدینه را اشغال کند. ابن اثیر در حوادث سنه یازده هجری می‌نویسد: جمعیت عرب مرتد شدند و سرزمین حجاز بعد از وفات رسول الله یکپارچه آتش شد و هر قبیله‌ای به طور عموم و یا جمعی از آنها راه ارتداد پیش گرفتند مگر قبیله «قریش» و «ثقیف» و جریان مسیلمه و طلیحه شدت یافت.

ص: ۲۳۵

-
- ۱- ۱). «تلم» به معنای شکاف و گاه به معنای بی‌حرمتی نیز آمده است. در اینجا مراد شکاف در پیکر آیین اسلام است
- ۲- ۲). «یتفشع» از ریشه «فشع» بر وزن «مشق» به معنای پراکندن و متلاشی ساختن است و چون به باب تفاعل رود معنای لازم پیدا می‌کند و به معنای از هم متلاشی شدن است

آن گاه مغنیه می افزاید: هنگامی که مسلمانان از نیت طلیحه و قصد اشغال مدینه به وسیله او آگاه شده همگی دست به دست هم دادند تا با او بجنگند و امام امیرمؤمنان علیه السلام نیز از گوشه عزلت بیرون آمد و در محلی نزدیک به مدینه در برابر آنها موضع گرفت و دیگران به امام پیوستند و به او اقتدا کردند. طلیحه شبانه به مدینه حمله کرد و مسلمانان در کمین او بودند؛ لشکر او را از هم متلاشی ساختند و گروهی را کشتند و به هیچ یک از مسلمانان آسیب نرسید. طلیحه فرار کرد و یارانش بعد از یقین به کذب او پراکنده شدند و او به نواحی شام رفت و اظهار توبه و اسلام کرد تا از قتل در امان باشد. هنگامی که ابوبکر از دنیا رفت به مدینه آمد و با عمر بیعت نمود. (۱)

این ماجرا را طبری در تاریخ خود به طور مشروح در حوادث پس از رحلت پیغمبر اکرم در حوادث سال یازدهم آورده است.

امام باقر علیه السلام در حدیث پرمعنایی می فرماید: «إِنَّ النَّاسَ لَمَّا صَيَّعُوا مَا صَنَعُوا إِذْ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ لَمْ يَمْنَعِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ أَنْ يَدْعُوَ إِلَى نَفْسِهِ إِلَّا نَظَرًا لِلنَّاسِ وَ تَخَوُّفًا عَلَيْهِمْ أَنْ يَزْتَدُوا عَنِ الْإِسْلَامِ فَيَعْبُدُوا الْأَوْثَانَ وَ لَا يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ كَانَ الْمَأْحَبَّ إِلَيْهِ أَنْ يَقَرَّهُمْ عَلَى مَا صَيَّعُوا مِنْ أَنْ يَزْتَدُوا عَنِ الْجَمِيعِ الْإِسْلَامِ؛ اگر امیرمؤمنان سکوت فرمود و مردم را به سوی خویش دعوت نکرد تنها به این سبب بود که ملاحظه حال مردم را فرمود که مبادا از اسلام مرتد بشوند و به سوی بت پرستی روی آورند و شهادت به وحدانیت خداوند و نبوت پیغمبر اسلام را ترک گویند و آن حضرت مصلحت در این دید که آنها را بر انحرافی که در امر خلافت داشتند رها سازد مبادا تمام اسلام را ترک گویند».

(۲)

ص: ۲۳۶

۱-۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۵۰

۲-۲. کافی، ج ۸، ص ۲۹۵، ح ۴۵۴

تعبیر امام از مسأله حکومت و ولایت به «سراب» و یا «ابرهایی» که به سرعت متلاشی می شوند» تشبیهات جالبی است که از ناپایداری زندگی دنیا و مقام ها و مواهب آن پرده بر می دارد. سراب، نه فقط به هنگامی که انسان به سراغش می رود به زودی از دیدگان محو می شود، بلکه اساساً امری خیالی و توهمی است که از خطای باصره پیدا می شود. همچنین ابرهائی که رگبار می زنند و به سرعت عبور می کنند گرچه موقتاً سایه ای آرامبخش و آبی که مایه حیات است با خود دارند؛ ولی دوران عمرشان کوتاه و بسیار زودگذر است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه امام ولایت و خلافت را به عنوان متاع زودگذر دنیا و حقی شخصی که از آن حضرت غصب شده می داند با اینکه جانشینی پیامبر و به تعبیر دیگر امامت مقام والای روحانی است که به عنوان مسئولیت و وظیفه ای الهی بر دوش امام افکنده می شود، همچون نبوت برای پیامبر اسلام، بنابراین صبغه دنیایی ندارد که زودگذر و زوال پذیر باشد.

شبهه این تعبیر در موارد دیگری از نهج البلاغه دیده می شود و ممکن است برای خوانندگان ایجاد توهم کند که امام علیه السلام به خلافت همچون مقامی شخصی و دنیایی می نگریست؟ پاسخ این سؤال آن است که امام از دیدگاه مدعیان خلافت سخن می گوید. بدون شک آنها برای کسب مقام و برتری جویی به سراغ آن رفتند و درک نمی کردند که این مقامی شخصی و دنیوی نیست. افزون بر این دریغ داشتن این مقام از امام علیه السلام هم غصب حقوق مردم و سبب محرومیتشان از این موهبت الهی بود و هم اهانتی به ارزش های وجودی امام محسوب می شد.

سرانجام حضرت در پایان این بخش از نامه می فرماید: «از این رو من برای

دفع این حوادث به پا خاستم و حاکمان وقت (را در برابر توطئه دشمنان) یاری کردم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین از تزلزل باز ایستاد و استوار ماند؛ (فَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاَحَ (۱) الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ (۲)، وَ اطْمَأَنَّ الدِّينُ وَ تَنَهَّنَهَ (۳)).

ص: ۲۳۸

۱- ۱). «زَاَحَ» از ریشه «زَوَّاح» بر وزن «زوال» به معنای زایل شدن و دور گشتن است. این واژه گاهی به صورت اجوف یائی نیز آمده است

۲- ۲). «زَهَقَ» از ریشه «زَهوق» بر وزن «حقوق» به معنای از بین رفتن و نابود شدن گرفته شده و در مورد چیزی گفته می شود که به طور کامل محو و نابود گردد

۳- ۳). «تَنَهَّنَهَ» از ریشه «نَهْنَهه» بر وزن «همهمه» به معنای باز داشتن و جلوگیری کردن و گاه به معنای ثابت و استوار ماندن به کار می رود و در جمله بالا به همین معناست

وَ مِنْهُ: إِنِّي وَاللَّهِ لَوَ لَقَيْتُهُمْ وَاحِدًا وَ هُمْ طَلَّاعِ الْأَرْضِ كُلَّهَا مَا بَالَيْتُ وَ لَا اسْتَوْحَشْتُ، وَ إِنِّي مِنْ ضَلَالِهِمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَ الْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلِّي بَصِيرَةٌ مِنْ نَفْسِي وَ يَقِينٌ مِنْ رَبِّي. وَ إِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَاقٌّ وَ حُسْنِ ثَوَابِهِ لَمُنْتَظِرٌ رَاجٍ؛ وَ لَكِنِّي آسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سِمْهَاؤُهَا وَ فُجَارُهَا، فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا، وَ عِبَادَهُ حَوْلًا وَ الصَّالِحِينَ حَرْبًا، وَ الْفَاسِقِينَ حِزْبًا، فَإِنَّ مِنْهُمْ الَّذِي قَدْ شَرِبَ فِيكُمْ الْحَرَامَ، وَ جُلِدَ حَدًّا فِي الْإِسْلَامِ، وَ إِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسَلِّمْ حَتَّى رُضِخَتْ لَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ الرِّضَايُخُ. فَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا أَكْتَرْتُ تَأْلِييَكُمْ وَ تَأْنِييَكُمْ، وَ جَمْعَكُمْ وَ تَحْرِيزَكُمْ، وَ لَتَرَكْتُكُمْ إِذْ أَبَيْتُمْ وَ وَبَيْتُمْ. أَلَا تَرَوْنَ إِلَى أَطْرَافِكُمْ قَدْ انْتَقَصَتْ وَ إِلَى أَمْصَارِكُمْ قَدْ افْتَتِحَتْ وَ إِلَى مَمَالِكِكُمْ تُرْوَى، وَ إِلَى بِلَادِكُمْ تُغْزَى! انْفِرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى قِتَالِ عِدْوِكُمْ، وَ لَا تَتَّأَمُّوا إِلَى الْأَرْضِ فَتَفِرُّوا بِالْخُسْفِ، وَ تَبْهَتُوا بِالذُّلِّ، وَ يَكُونَ نَصِيبُكُمْ الْأَخْسَ، وَ إِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْأَرْقُ، وَ مَنْ نَامَ لَمْ يُنْمَ عَنْهُ، وَ السَّلَامُ.

ترجمه

بخش دیگری از این نامه: به خدا سوگند من اگر تنها با آنها (دشمنان) روبه رو شوم در حالی که تمام روی زمین را پر کرده باشند، باکی ندارم و وحشت به خود راه نمی دهم و من از آن گمراهی که آنها در آن هستند و هدایتی که من بر آنم کاملاً آگاهم و به پروردگارم یقین دارم (و به همین دلیل در مبارزه با آن گمراهان کمترین تردید به خود راه نمی دهم). من مشتاق (شهادت و) لقای پروردگارم و به پاداش نیکش منتظر و امیدوارم؛ ولی (می کوشم زنده بمانم و بر آنها پیروز شوم،

زیرا) از این اندوهگینیم که حکومت این دولت به دست سفیهان و بی خردان و فاجران و نابکاران بیفتد و در نتیجه بیت المال را به غارت ببرند و بندگان خدا را برده و اسیر خویش سازند، با صالحان نبرد کنند و فاسقان را همدست و حزب خود سازند، زیرا در این گروه فردی است که مرتکب شرب خمر شده بود و حد اسلام بر او جاری شد و برخی از آنها اسلام را نپذیرفتند تا عطا‌هایی برای آنها تعیین شد. اگر برای این جهات نبود تا این اندازه شما را بر قیام در برابر آنها تشویق نمی کردم و به سستی در کار سرزنش و توبیخ نمی نمودم و در گردآوری و تحریک شما نمی کوشیدم، بلکه اگر سستی و فتوری از خود نشان می دادید رهایتان می ساختم. آیا نمی بینید مناطق اطراف شما گرفته شده و شهرهایتان تحت تسلط دشمن قرار گرفته و کشورهای شما (یکی بعد از دیگری) تسخیر می شود و شهرهایتان به میدان جنگ دشمن مبدل گشته؟ خداوند شما را رحمت کند. برای نبرد با دشمن خود کوچ کنید و زمین گیر نشوید (و سستی و تنبلی به خود راه ندهید) که زیر دست خواهید شد و تن به ذلت و خواری خواهید داد و بهره زندگی شما از همه پست تر خواهد بود (آری) آنکه مرد جنگ است همیشه بیدار است و کسی که به خواب رود (و از دشمن غافل شود باید بداند) دشمن او در خواب نخواهد بود و از او غافل نخواهد شد. والسلام.

شرح و تفسیر

امام علیه السلام در این بخش از نامه به نکته مهمی اشاره می کند که هرگز در برابر دشمنان او که دشمنان اسلام و قرآنند سکوت نخواهد کرد و به مبارزه آنها برمی خیزد، هرچند تنها باشد و آنها تمام زمین را پر کنند. می فرماید: «به خدا سوگند من اگر تنها با آنها (دشمنان) روبه رو شوم در حالی که تمام روی زمین را پر کرده باشند، باکی ندارم و وحشت به خود راه نمی دهم»؛ (إِنِّي وَاللَّهِ لَوْ لَقَيْتُهُمْ

وَاحِدًا وَهُمْ طَلَاعٌ (۱) الْأَرْضِ كُلَّهَا مَا بَالَيْتُ وَ لَا اسْتَوْحَشْتُ .

این نهایت شجاعت و ایمان امام را به هدف و مقصودش نشان می دهد همان گونه که در نامه «عثمان بن حنیف» نیز گذشت که می فرماید: «وَاللَّهُ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَيَّ قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا؛ به خدا سوگند اگر تمام عرب به پیکار من برخیزند من پشت به میدان نبرد نخواهم کرد».

سپس دو دلیل برای این مطلب بیان می کند، در دلیل اول می فرماید: «من از آن گمراهی که آنها در آن هستند و هدایتی که من بر آنم کاملاً آگاهم و به پروردگارم یقین دارم (و به همین دلیل در مبارزه با آن گمراهان کمترین تردید به خود راه نمی دهم)»؛ (وَ إِنِّي مِنْ ضَلَالِهِمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَ الْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلِّي بَصِيرَةٌ مِنْ نَفْسِي وَ يَقِينٌ مِنْ رَبِّي) .

سپس دلیل دوم را بیان می دارد و می فرماید: «من مشتاق (شهادت و) لقای پروردگارم و به پاداش نیکش منتظر و امیدوارم»؛ (وَ إِنِّي إِلَىٰ لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَقٌّ وَ حُسْنِ ثَوَابِهِ لَمُنْتَظِرٌ رَاجٍ) .

بنابراین عشق به شهادت و ثواب های عظیمی که خداوند نصیب شهیدان راهش می کند مرا بر این می دارد که از کثرت دشمن و تنهایی خودم کمترین وحشتی نداشته باشم.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه سخن می افزاید: «ولی (می گویم) زنده بمانم و بر آنها پیروز شوم، زیرا) از این اندوهگینم که حکومت این دولت به دست سفیهان و بی خردان و فاجران و نابکاران بیفتد و در نتیجه بیت المال را به غارت ببرند و بندگان خدا را برده و اسیر خویش سازند، با صالحان نبرد کنند و فاسقان را همدست و حزب خود سازند»؛ (وَ لَكِنِّي أَسَى (۲) أَنْ

ص: ۲۴۱

۱- ۱). «طِلاع» به معنای فراگیر و پرکننده است و از طلوع آفتاب گرفته شده که همه جا را پر می کند

۲- ۲). «آسی» (صیغه متکلم وحده) از ریشه «آسی» بر وزن «رسن» به معنای حزن و اندوه گرفته شده است؛ یعنی غمگین می شوم

يَلِي (۱) أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاؤُهَا وَفَجَارُهَا، فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا (۲)، وَعِبَادَهُ خَوَلًا (۳) وَالصَّالِحِينَ حَزْبًا (۴)، وَالْفَاسِقِينَ حِزْبًا. .

به تعبیر دیگر، امام علیه السلام گرچه عاشق شهادت بوده ولی حتی الامکان نمی خواسته شهید شود، بلکه زنده بماند و جلوی سیطره ناهلان را بر حکومت اسلامی بگیرد.

«فُجَار»؛ (فاجران) اشاره به معاویه و همدستان اوست و «سفهاء» اشاره به لشکریان ناآگاهی است که دنبال اهداف او حرکت می کردند.

جمله «يَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَهُ خَوَلًا» اشاره به انجام کارهایی شبیه دوران خلافت عثمان است که بیت المال به دست گروهی از اقوام و خویشان او افتاد و دست به دست می گردید و افراد ناصالح را به فرمانداری بلاد منصوب کرده بود که مردم را به زنجیر کشیده بودند، با اصحاب صالح پیغمبر نبرد می کردند و فاسقان را جزء حزب خود قرار داده بودند.

امام علیه السلام در ادامه این سخن انگشت روی نقطه ضعف روشن آنها گذارده می فرماید: «زیرا در این گروه فردی است که مرتکب شرب خمر شده بود و حد اسلام بر او جاری شد»؛ (فَإِنَّ مِنْهُمْ الَّذِي قَدْ شَرِبَ فِيكُمْ الْحَرَامَ، وَ جَلِدَ حَدًّا فِي الْإِسْلَامِ) .

اشاره به «ولید بن عقبه» است که در زمان عثمان والی کوفه بود و شرب خمر

ص: ۲۴۲

۱- ۱). «يَلِي» یعنی حکومت را بر عهده بگیرد از ریشه «ولایت» به معنای سرپرستی کردن و حکومت کردن گرفته شده است
۲- ۲). «دُول» به چیزهایی گفته می شود که دست به دست می گردد، جمع «دوله» و مال را از این جهت دولت می گویند که دست به دست می شود و همچنین حکومت ها را که دست به دست می شوند دولت می گویند. (دوله به ضم دال نیز همین معنا را دارد بعضی معتقد به تفاوت هایی بین «دوله» و «دوله» هستند)

۳- ۳). «خَوَل» به معنای برده و خدمتگذار است. این واژه هم بر مفرد اطلاق می شود و هم بر جمع از ریشه «خَوَل» بر وزن «حول» که به معنای سرکشی و مراقبت مداوم از چیزی است گرفته شده و چون بردگان و خدمتگذاران، از امور صاحبان خود سرکشی و مراقبت می کنند این واژه بر آنها اطلاق شده است

۴- ۴). «حَزْب» به معنای جنگ و نیز به معنای دشمن آمده است و در جمله بالا معنای دوم مناسب است

کرد و مست ولا- یعقل به گونه ای که نماز صبح را به جای دو رکعت چهار رکعت خواند و سپس رو به جمعیت کرد و گفت: اگر بخواهید باز هم بیشتر بخوانم.

شاهدان و گواهان نزد عثمان آمدند و بر شرب خمر او گواهی دادند و علی علیه السلام حد را بر او جاری کرد. (۱)

آن گاه امام علیه السلام به مورد دیگری از خلافتکاری های آنها اشاره کرده می فرماید:

«و برخی از آنها اسلام را نپذیرفتند تا عطاهایی برای آنها تعیین شد»؛ (وَإِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسَلِّمْ حَتَّى رُضِيَ خَتْ لَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ الرَّضَائِخِ (۲)).

به گفته ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود این جمله اشاره به ابوسفیان و معاویه و برادر او و جمعی دیگر است که تا کمک های مالی به آنها نشد در برابر اسلام سر فرود نیاوردند. (۳)

آن گاه امام در پایان این سخن می افزاید: «اگر برای این جهات نبود تا این اندازه شما را بر قیام در برابر آنها تشویق نمی کردم و به سستی در کار سرزنش و توبیخ نمی نمودم و در گردآوری و تحریک شما نمی کوشیدم، بلکه اگر سستی و فتوری از خود نشان می دادید رهایتان می ساختم»؛ (فَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا أَكْثَرْتُ تَأْلِيْبَكُمْ (۴) وَ تَأْنِيْبَكُمْ (۵)، وَ جَمْعَكُمْ وَ تَحْرِیْضَكُمْ، وَ لَتَرَكْتُكُمْ إِذْ أَيْتُمْ وَ وَنَيْتُمْ (۶)).

اشاره به اینکه تمام این جوش و خروش من برای مبارزه با دشمنان به سبب خطر مهمی است که از بازماندگان دوران جاهلیت نسبت به اسلام می بینم و بیم

ص: ۲۴۳

۱- ۱). برای توضیح بیشتر به کتاب های معروفی همچون استیعاب ابن عبد ربه و اسدالغابه در شرح حال «ولید بن عقبه» مراجعه شود

۲- ۲). «رضائخ» جمع «رضیحه» بر وزن «غریبه» به معنای عطایی است که به کسی می دهند و گاه به معنای عطای قلیل و کم آمده است

۳- ۳). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۲۲۶

۴- ۴). «تألیب» به معنای جمع کردن و گردآوردن و تشویق به اجتماع نمودن است

۵- ۵). «تأنیب» به معنای توبیخ شدید است

۶- ۶). «وَنَيْتُمْ» از ریشه «ونی» به معنای سستی کردن و به ضعف گراییدن گرفته شده است

دارم آنها بر مردم مسلط شوند و مردم را به دوران کفر باز گردانند.

مقصود از جمله «وَلَتَرْكُتْكُمْ إِذْ أْبَيْتُمْ وَوَيْتُمْ» این است که اگر از تأثیر سخنم در شما مأیوس شوم شما را رها خواهم ساخت.

سپس در پایان این نامه امام علیه السلام برای تشویق آنها بر جهاد با دشمن و تحریک حمیت و غیرت دینی آنها تعبیرات تکان دهنده ای دارد و می فرماید: «آیا نمی بینید مناطق اطراف شما گرفته شده و شهرهایتان تحت تسلط دشمن قرار گرفته و کشورهای شما (یکی بعد از دیگری) تسخیر می شود و شهرهایتان به میدان جنگ دشمن مبدل گشته؛ (أَلَمْ تَرَوْنَ إِلَىٰ أَطْرَافِكُمْ (۱) قَدْ انْتَقَصَتْ (۲) وَ إِلَىٰ أَمْصَارِكُمْ قَدْ افْتَتِحَتْ وَ إِلَىٰ مَمَالِكِكُمْ تُزَوَّى (۳)، وَ إِلَىٰ بِلَادِكُمْ تُغْزَى!).»

اشاره به اینکه کدام مسلمان است که این حوادث دردناک را بشنود یا ببیند و ساکت بنشیند و تماشا کند و کدام انسان شرافتمند و با غیرت است که به دشمن خود اجازه دهد این گونه در منطقه او به ویرانگری و غارتگری بپردازد؛ نه غیرت اسلامی اجازه می دهد و نه شرافت انسانی که افراد در چنین ماجرای سکوت کنند و تن به ذلت دهند.

حضرت به دنبال آن می فرماید: «خداوند شما را رحمت کند. برای نبرد با دشمن خود کوچ کنید و زمین گیر نشوید (و سستی و تنبلی به خود راه ندهید) که زیردست خواهید شد و تن به ذلت و خواری خواهید داد و بهره زنگی شما از همه پست تر خواهد بود (آری) آنکه مرد جنگ است همیشه بیدار است و کسی که به خواب رود (و از دشمن غافل شود باید بداند) دشمن او در خواب نخواهد بود و از او غافل نخواهد شد. و السلام؛ (انْفِرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَيْ قِتَالِ عَدُوِّكُمْ، وَ لَا

ص: ۲۴۴

۱-۱. «اطراف» در اینجا به معنای نواحی کشور است

۲-۲. «انْتَقَصَتْ» یعنی از دست رفته از ریشه «نقص» گرفته شده است

۳-۳. «تُزَوَّى» از ریشه «زَوَّى» بر وزن «حَى» به معنای دور کردن و جمع و قبض نمودن چیزی است

تَثَاقَلُوا (۱) إِلَى الْأَرْضِ فَتَقَرُّوا (۲) بِالْخَشْفِ (۳)، وَ تَبَوَّءُوا (۴) بِالذَّلِّ، وَ يَكُونُ نَصْرَ بَيْكُمُ الْأَخْسَ، وَ إِنَّ أُنْحَا الْحَرْبِ الْأَرْقُ (۵)، وَ مَنْ نَامَ لَمْ يُنَمَّ عَنْهُ، وَ السَّلَامُ) .

اینها همه اشاره به واقعیتهایی است که در آیات قرآن و روایات اسلامی درباره جهاد به آن اشاره شده است: عزت، سعادت و حیات جاویدان در جهاد و شهادت پر افتخار، و ذلت، خواری و روسپاهی در دنیا و آخرت در ترک جهاد با دشمن.

نکته: هوشیاری در مقابل دشمن

هوشیاری در مقابل دشمن

جمله «وَلَا تَثَاقَلُوا» در واقع برگرفته از آیه ۳۸ سوره توبه است که می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا هنگامی که به شما گفته می شود: در راه خدا (به سوی میدان جهاد) حرکت کنید بر زمین سنگینی می کنید (و سستی به خرج می دهید؟! آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده اید؟! با آنکه متاع زندگی دنیا در برابر آخرت جز اندکی نیست).

ص: ۲۴۵

۱- ۱). «لَا تَثَاقَلُوا» از ریشه «ثَقُلَ» به معنای سنگینی گرفته شده و در موردی به کار می رود که انسان تمایل به ماندن در جایی داشته باشد و حاضر به حرکت نباشد. (و در اینجا منظور باز ایستادن از حرکت به سوی میدان جهاد است)

۲- ۲). «تَقَرُّوا» از ریشه «تَقَرَّرَ» به معنای ثابت نگه داشتن چیزی در مکانی است و جمله «فَتَقَرُّوا بِالْخَشْفِ» اشاره به این است که خودتان را خوار خواهید کرد

۳- ۳). «الْخَشْفُ» در اصل به معنای پنهان شدن و مخفی گشتن است سپس به معنای ذلت که انسان را از دیده ها پنهان می دارد اطلاق شده است

۴- ۴). «تَبَوَّءُوا» از ریشه «بَوَّءَ» بر وزن «دَوَّءَ» به معنای بازگشت کردن و منزل گرفتن است و در اینجا به معنای بازگشت به ذلت آمده است

۵- ۵). «الْأَرْقُ» به معنای بیدار است از ریشه «أَرَقَ» بر وزن «عَرَبَ» به معنای بیدار ماندن گرفته شده است

جمله «إِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْأَرْقُ» شبیه دستوری است که در قرآن مجید در مورد جنگجویان آمده است که حتی به هنگام نماز در کنار میدان جنگ دستور می دهد هوشیاری خود را با همراه داشتن اسلحه در حال نماز حفظ کنند؛ می فرماید:

«وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَهُ وَاحِدَةً»؛ آنها باید وسایل دفاعی و سلاح هایشان را (در حال نماز با خود) برگیرند؛ (زیرا) کافران آرزو دارند که شما از سلاح ها و وسایل خود غافل شوید تا یکباره به شما هجوم آورند». (۱)

اینها همه نشان می دهد که مسلمانان در هر زمان و مکان و در هر شرایطی که باشند هوشیاری خود را در مقابل دشمن حفظ کنند و این کلام مولا را که می تواند شعاری برای همیشه باشد فراموش نکنند که فرمود: «وَمَنْ نَامَ لَمْ يُنَمَّ عَنْهُ»؛ آن کس که در خواب فرو رود باید بداند که دشمن در خواب نیست و از او غافل نخواهد شد.

اهمیت این دستور در عصر و زمان ما از هر عصر و زمانی بیشتر است، زیرا دشمن تهاجم را در جهات مختلف شروع کرده است؛ نه تنها در جهات نظامی، بلکه در جهات فرهنگی از طریق شبهه افکنی و ایجاد تزلزل در مبانی اعتقادی و از طریق نشر فساد و ایجاد آلودگی های اخلاقی با تمام قدرت به میدان وارد شده حتی عوامل زیادی را در داخل مسلمانان با هزینه های سنگین انتخاب کرده است. باید بدانیم که در برابر لحظه ای غفلت از این برنامه های تخریبی هزینه های گزافی باید پرداخت.

از جمله شگردهای دشمن، ایجاد فرقه های انحرافی است؛ آنها می دانند که در جوامع مذهبی به خصوص بعد از آشکار شدن بی محتوایی مکتب های مادی، علاقه عمیقی به مذهب به وجود آمده است. آنها یک سلسله فرقه های دروغین

ص: ۲۴۶

عرفانی ساخته اند که هم اختلاف و تفرقه ایجاد کنند و هم انسان های با ایمان را از اصول صحیح مذهب دور سازند و به عوامل تخدیر تبدیل کنند.

به گفته بعضی از آگاهان در این چهل سال اخیر در عصر ما دو هزار فرقه عرفان انحرافی در آمریکا و دو هزار فرقه دیگر در اروپا به وجود آمده است و عجیب اینکه کمتر قدر مشترکی با هم دارند و به یقین عامل اصلی پیدایش آنها جهان خواران اند که می خواهند مذاهب آسمانی را که مانعی در برابر منافع نامشروعشان است از راه خود بردارند.

بسیاری از این فرقه ها به شرق اسلامی منتقل شده و فرقه های دیگری نیز بر آن افزوده اند. (۱)

ص: ۲۴۷

۱- ۱). برای توضیح بیشتر به کتاب «جریان شناسی انتقادی عرفان های نوظهور» چاپ دفتر تبلیغات اسلامی مراجعه شود

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلى أبي موسى الأشعري وهو عامله على الكوفة وقد بلغه عنه تشييطه

الناس عن الخروج إليه لما ندبهم لحرب أصحاب الجمل

(۱). (۲)

از نامه های امام علیه السلام است که

به ابوموسی اشعری فرماندار آن حضرت در کوفه نگاشت هنگامی که به آن حضرت خبر رسید که ابو موسی اهل کوفه را از حرکت برای همراهی آن حضرت در جنگ جمل (به سوی بصره) باز داشته است. (۳)

نامه در یک نگاه

ماجرای نامه چنین است که وقتی امام امیر المؤمنین علیه السلام با لشکر خود به سوی

ص: ۲۴۹

۱- ۱). «تشیيط» به معنای متوقف ساختن و از کار باز داشتن است

۲- ۲). «ندب» از ریشه «ندب» به معنای فراخواندن و دعوت کردن برای انجام کاری است

۳- ۳). سند نامه: نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه در ذیل این نامه دسترسی به منبعی برای این نامه جز نهج البلاغه نیافته است تنها اظهار امیدواری می کند که در مطالعات بعدی اش شاید بتواند به منابع دیگری دست یابد و آن را در اینجا ثبت نماید. نویسنده مزبور تنها به شرح فشرده ای از زندگی ابوموسی اشعری که نامش «عبدالله بن قیس» بود قناعت کرده است که ما در پایان تفسیر این نامه اشاره خواهیم کرد

بصره آمد و آتش جنگی را که طلحه و زبیر و عایشه برافروخته بودند خاموش کند دو نفر از یاران خود به نام محمد بن جعفر و محمد بن ابی بکر را برای بسیج مردم کوفه فرستاد. گروهی از مردم کوفه بعد از شنیدن پیام علی علیه السلام شبانه به سراغ ابوموسی اشعری رفتند تا با او در این زمینه مشورت کنند که آیا همراه این دو نفر به سوی علی علیه السلام حرکت کنند یا نه. ابوموسی (با لحن شیطنت آمیزی) گفت: اگر راه آخرت را می خواهید در خانه های خود بنشینید و تکان نخورید و اگر راه دنیا را می خواهید همراه این دو نفر حرکت کنید و به این ترتیب مانع از خروج اهل کوفه شد. این سخن به نمایندگان علی علیه السلام رسید. آنها شدیداً به ابوموسی اعتراض کردند. او در پاسخ گفت: بیعت عثمان بر گردن علی و بر گردن من و گردن های شماست. (۱)

این مرد لجوج و بی خرد فراموش کرده بود که بیعت اگر بیعت راستین هم باشد با مرگ از بین می رود و گرنه همه آنها باید به بیعت خلیفه اول وفادار باشند و با کس دیگری بیعت نکنند، زیرا بیعت با دو نفر به عنوان رئیس جمعیت معنا ندارد.

در نقل دیگری آمده هنگامی که خبر حرکت امام علیه السلام به بصره برای خاموش کردن آتش فتنه رسید، ابوموسی به مردم کوفه گفت: علی امام هدایت است و بیعت او صحیح است؛ ولی جایز نیست همراه او در مقابل اهل قبله (اشاره به لشکر جمل است) پیکار کرد. (۲)

در عبارت دیگر نیز از او نقل شده که به مردم کوفه گفت: مردم! یاران محمد و اصحاب او، نسبت به مسائل از دیگران آشناترند و این فتنه ای که برپا شده انسان خواب در آن بهتر از بیدار و بیدار نشسته بهتر از ایستاده است... بنابراین

ص: ۲۵۰

۱-۱. مغازی محمد بن اسحاق بنابر نقل شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۹

۲-۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۲۴۶

شمشیرها را در غلاف کنید و وارد این معرکه نشوید (او با این شیطنت می خواست امام را در حکومت و خلافتش به ضعف بکشاند، زیرا از پرونده تاریک خود باخبر بود). (۱)

به هر حال هنگامی که سخنان نابخردانه ابوموسی به علی علیه السلام رسید، امام نامه فوق را برای او نوشت.

خلاصه نامه توییح شدید ابوموسی و دعوت به حرکت کردن با مردم کوفه به سوی امام و عزل او از فرمانداری کوفه در صورت عدم شرکت و نکوهش او به سبب موضع گیری های نابخردانه اوست.

ص: ۲۵۱

۱- ۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۸۲

مِنْ عَبِيدِ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ. أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي عَنْكَ قَوْلٌ هُوَ لَكَ وَعَلَيْكَ فَإِذَا قَدِمَ رَسُولِي عَلَيْكَ فَارْفَعْ ذَيْلَكَ، وَاشْدُدْ مِثْرَكَ، وَاخْرُجْ مِنْ جُحْرِكَ، وَأَنْدُبْ مَنْ مَعَكَ، فَإِنْ حَقَّقْتَ فَأَنْفَعُ، وَإِنْ تَفَشَلْتَ فَأَبْعِدْ وَإِيمَ اللَّهُ لَتَوْتِيَنَّ مِنْ حَيْثُ أَنْتَ، وَلَا تُتْرَكَ حَتَّى يُخْلَطَ زُبْدُكَ بِخَاثِرِكَ، وَذَائِبُكَ بِجَامِدِكَ وَحَتَّى تُعْجَلَ عَنْ قَعِيدَتِكَ، وَتَحْذَرَ مِنْ أَمَامِكَ كَحَذَرِكَ مِنْ خَلْفِكَ، وَمَا هِيَ بِالْهُوْنَى الَّتِي تَرْجُو، وَلَكِنَّهَا الدَّاهِيَةُ الْكُبْرَى، يُزَكُّبُ جَمَلُهَا، وَيُدَلُّ صَعْبُهَا، وَيُسَهِّلُ جَبَلُهَا، فَأَعْقِلْ عَقْلَكَ، وَأَمْلِكْ أَمْرَكَ، وَخُذْ نَصِيحَتِي وَحَظَّكَ. فَإِنْ كَرِهْتَ فَتَنَحَّحْ إِلَى غَيْرِ رَحْبٍ وَلَا فِي نَجَاهٍ، فَبِالْحَرِيِّ لَتَكْفَيْنَ وَأَنْتَ نَائِمٌ، حَتَّى لَا يُقَالَ أَيْنَ فُلَانٌ؟ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مَعَ مُحِقٍّ، وَمَا أَبَالِي مَا صَنَعَ الْمُلْحِدُونَ، وَالسَّلَامُ.

ترجمه

این نامه ای است از بنده خدا امیرمؤمنان به عبدالله بن قیس (ابو موسی اشعری) اما بعد (از حمد و ثنای الهی) سخنی از تو به من گزارش داده شده که هم به سود توست و هم به زیان تو. هنگامی که فرستاده من بر تو وارد شد دامن بر کمر زن و کمر بندت را محکم ببند و از لانه ات بیرون آی و از کسانی که با تو هستند (برای شرکت در میدان جهاد و مبارزه با شورشیان بصره) دعوت کن؛ اگر حق را یافتی و تصمیم خود را گرفتی آنها را (با خود به سوی ما) بیاور و هرگاه سستی را پیشه کردی از مقام خود کنار برو. به خدا سوگند! (در صورت تخلف از این دستور) هر جا باشی به سراغ تو خواهند آمد و تو را رها نخواهند ساخت

ص: ۲۵۳

تا گوشت و استخوانت و تر و خشکت به هم درآمیزد و حتی توانی بر زمین بنشینی و (تو را چنان محاصره می کنند که) از پیش رویت همان گونه خواهی ترسید که از پشت سرت. این فتنه (فتنه جمل) به آن آسانی که تو فکر می کنی نیست، بلکه حادثه بزرگی است که باید بر مرکبش سوار شد و سختی هایش را هموار کرد و کوه مشکلاتش را صاف نمود. اندیشه خود را به کار گیر و مالک کار خود باش و بهره و نصیبت را دریاب (و در میدان جهاد اسلامی با ما همراه باش) ولی اگر این کار برای تو خوشایند نیست (و لجاجت بر فکر خود اصرار داری، از فرمانداری کوفه) کنار برو (و بدان) نه گشایشی برای تو خواهد بود و نه نجاتی (نه راه رستگاری در دنیا و نه رستگاری در آخرت) اگر تو در خواب فرو روی سزاست که دیگران انجام وظیفه کنند و آنچنان به دست فراموشی سپرده شوی که نگویند فلانی کجاست. به خدا سوگند این راه (که ما می رویم) راه حقی است که به دست مرد حق انجام می گیرد و من باکی ندارم که خدانشناسان (همچون تو) چه کار می کنند. والسلام.

شرح و تفسیر

امام علیه السلام نخست می فرماید: «این نامه ای است از بنده خدا امیرمؤمنان به عبد الله بن قیس (ابوموسی اشعری) اما بعد (از حمد و ثنای الهی) سخنی از تو به من گزارش داده شده که هم به سود توست و هم به زیان تو؛ (مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي عَنْكَ قَوْلٌ هُوَ لَكَ وَعَلَيْكَ).

این تعبیر امام ظاهراً اشاره به همان مطلبی است که در بالا آمد که ابو موسی به مردم کوفه گفت: یاران پیامبر از شما به مسائل آشنا ترند. این از یک نظر به نفع خود او بود. ولی از نظر دیگر به زیان او، زیرا مصاحبت و همنشینی علی علیه السلام از همه اصحاب بیشتر و عمیق تر بود؛ از روز آغاز بعثت پیغمبر اسلام تا لحظات

وفات و دفنش در کنار حضرت بود.

احتمال دیگری نیز دارد که اشاره به سخن دیگر ابوموسی باشد که گفته بود:

«علی امام هدایت و بیعتش صحیح است ولی نباید با اهل قبله جنگید» زیرا اگر قبول دارد علی امام هدایت و بیعتش صحیح است باید هر چه فرمان می دهد اجرا گردد و به فرمان او آتش فتنه را فرو نشاند زیرا قرآن دستور می دهد که در برابر فتنه انگیزان باید جهاد کرد.

در ادامه امام علیه السلام این دستور مؤکد را به ابو موسی اشعری می دهد و می فرماید:

«هنگامی که فرستاده من بر تو وارد شد دامن بر کمر زن و کمر بندت را محکم ببند و از لانه ات بیرون آی و از کسانی که با تو هستند (برای شرکت در میدان جهاد و مبارزه با شورشیان بصره) دعوت کن؛ اگر حق را یافتی و تصمیم خود را گرفتی آنها را (با خود به سوی ما) بیاور و هرگاه سستی را پیشه کردی از مقام خود کنار برو»؛ (فَإِذَا قَدِمَ رَسُولِي عَلَيْكَ فَأَرْفَعْ ذَيْلَكَ (۱)، وَ أَشْدُدْ مِئْزَرَكَ (۲)، وَ أَخْرِجْ مِنْ جُحْرِكَ، وَ انْدُبْ مَنْ مَعَكَ، فَإِنْ حَقَّقْتَ (۳) فَأَنْفُذْ (۴)، وَ إِنْ تَفَشَّلْتَ (۵) فَأَبْعُدْ).

تعبیر به «جحر»؛ (لانه و سوراخ) کنایه از این که تو همچون شیری نیستی که در بیشه ها زندگی کند، بلکه همچون روباهی که در سوراخ و لانه خود می خزد.

این سخن در ضمن حکم عزل مشروط ابو موسی را در بر دارد و در تواریخ آمده است کسی که این نامه را برای ابو موسی برد «قرظه بن کعب انصاری» بود. (۶)

ص: ۲۵۵

۱- ۱). «ذَيْلٌ» به معنای دامان و دامنه است

۲- ۲). «مِئْزَرٌ» در اصل به معنای لنگ یا چیزی است که بر کمر می بندند و به معنای شلووار نیز آمده است و «اشدد مئزرک»؛ کمرت را محکم ببند» کنایه از تصمیم جدی بر کاری گرفتن است

۳- ۳). «حَقَّقَ» از ریشه «تحقیق» به معنای اثبات کردن و تصدیق نمودن چیزی است

۴- ۴). «أَنْفَذَ» از ریشه «نفوذ» به معنای خارج شدن از چیزی و به سوی دیگری رفتن است و کنایه از انجام وظیفه نیز آمده است

۵- ۵). «تَفَشَّلْتَ» از ریشه «فشل» بر وزن «عمل» به معنای سستی کردن و تأخیر انداختن و ترسیدن در انجام کاری است

۶- ۶). مروج الذهب بنا به نقل شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۰، ص ۷۴

سپس امام علیه السلام سوگند می خورد و با کلماتی شدید او را تهدید می کند و می فرماید: «به خدا سوگند! (در صورت تخلف از این دستور) هر جا باشی به سراغ تو خواهند آمد و تو را رها نخواهند ساخت تا گوشت و استخوانت و تر و خشکت به هم درآمزد و حتی نتوانی بر زمین بنشینی و (تو را چنان محاصره می کنند که) از پیش رویت همان گونه خواهی ترسید که از پشت سرت»؛ (وَ اِیْمُ اللّٰهِ لَتَوْتِیَنَّ مِنْ حَیْثُ اَنْتَ، وَ لَمَّا تُتْرَکُ حَتّٰی یُخْلَطَ زُبْدُکَ (۱) بِخَاثِرِکَ (۲)، وَ ذَاثِیْکَ بِجَامِدِکَ وَ حَتّٰی تُعْجَلَ عَنْ قَعْدَتِکَ (۳) وَ تَحْذَرَ مِنْ اَمَامِکَ کَحَذَرَکَ مِنْ خَلْفِکَ).

این تعبیّرات که از فصاحت و بلاغت خاصی برخوردار و دقیقاً مطابق مقتضای حال است مشتمل بر کنایاتی «ابْلَغُ مِنَ التَّضْرِیحِ» می باشد.

معنای تحت اللفظی «حَتّٰی یُخْلَطَ زُبْدُکَ بِخَاثِرِکَ» این است که کره تو با دوغ تو مخلوط شود. می دانیم هنگامی که ماست را کاملاً می زنند کره روی آن جمع می شود و بقیه که دوغ است در زیر قرار می گیرد. حال اگر آن را گرم و داغ کنند دوباره چربی کره با دوغ مخلوط می گردد و این تعبیر کنایه از فشار شدیدی است که بر شخصی وارد کنند که همه چیز او در هم آمیزد.

تعبیر به «ذَاثِیْکَ بِجَامِدِکَ»؛ تر و خشکت به هم درآمزد» نیز کنایه ای شبیه آن است و جمله «حَتّٰی تُعْجَلَ عَنْ قَعْدَتِکَ» گاه نیز این گونه تفسیر شده که حتی به تو اجازه نمی دهند که بر زمین بنشینی و تو را از قصر فرمانداری بیرون می اندازند و گاه گفته شده که معنای آن این است که در بازنشستگی و برکناریت تعجیل خواهد شد.

ص: ۲۵۶

-
- ۱- ۱). «زُبْدُ» به معنای چیزی است که روی آب یا روی شیر جمع می شود و به سرشیر، خامه و کره نیز اطلاق می گردد
 - ۲- ۲). «خَاثِرٌ» از ریشه «خَثَرَ» بر وزن «عَصَرَ» به معنای غلیظ شدن گرفته شده و به دوغ غلیظ که به هنگام زدن ماست برای کره گرفته در مشک باقی می ماند «خَاثِرٌ» می گویند و تعبیر بالا که امام می فرماید: «زُبْدُ و خَاثِرٌ تو به هم آمیخته می شود» کنایه از این است که تمام زندگی تو به هم می ریزد
 - ۳- ۳). «قَعْدَةٌ» به معنای حالت نشستن و یا جای نشستن است

جمله «تَحِيذَرٍ مِنْ أَمَامِكَ كَحَيْدَرِكَ مِنْ خَلْفِكَ» اشاره به این است که تو را محاصره خواهند کرد که راه پس و پیش نداشته باشی.

ولی ابوموسی که لجوج و منافق بود دست از کار خود بر نمی داشت و همچنان به جلوگیری مردم از قیام برای جهاد در رکاب علی علیه السلام و خاموش کردن آتش فتنه شورشیان در بصره ادامه می داد، از این رو در تاریخ آمده است که مالک اشتر خدمت امیرمؤمنان عرض کرد: اگر مصلحت بدانید مأموریت رفتن به کوفه را به من عطا کنید که مردم شهر با من آشنا هستند و از من اطاعت خواهند کرد و امید دارم اگر وارد شهر شوم احدی با من مخالفت نکند. (و آنها که پیش از من به کوفه رفتند نتوانستند از عهده ابوموسی بر آیند).

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به آنها ملحق شو. مالک اشتر وارد کوفه شد در حالی که مردم در مسجد بزرگ کوفه اجتماع کرده بودند (و ابوموسی به تبلیغ بر ضد جهاد دعوت می کرد).

مالک اشتر از کنار هر قبیله ای از قبائل کوفه که می گذشت و جماعتی را در آنجا گرد هم می دید صدا می زد: «با من به سوی قصر دارالاماره بیایید» تا با جماعتی به قصر رسید و به زور وارد قصر شد و این در حالی بود که ابوموسی در مسجد در خطابه خود می گفت: ای مردم! این فتنه کور و کری است که هر کس در آن در خواب باشد بهتر از این است که نشسته باشد و نشسته بهتر از ایستاده و ایستاده بهتر از راه رونده و راه رونده بهتر از دونده و دونده بهتر از سواره است.

(یعنی هر چه کمتر در آن دخالت کنید بهتر است)... ما یاران محمد فتنه ها را بهتر می شناسیم؛ آنها به هنگامی که روی می آوردند ناشناسند و هنگامی که پشت می کنند ضعفشان آشکار می شود. این در حالی بود که عمار و امام حسن پیوسته به او می گفتند: از فرمانداری شهر ما دور شو و از منبر ما کنار رو! (ولی او دست بردار نبود) ناگهان غلامانش سراسیمه از قصر دارالاماره وارد مسجد

شدند و جریان ورود اشتر به قصر را به او خبر دارند و گفتند: او ما را زد و از قصر بیرون کرد. ابوموسی وحشت زده از منبر پایین آمد، داخل قصر شد و اشتر به او فریاد زد: «أُخْرِجْ مِنْ قَصْرِنا لا- أُمَّ لِمَكَ أَخْرَجَ اللَّهُ نَفْسَكَ فَوَاللَّهِ إِنَّكَ لِمِنَ الْمُنَافِقِينَ قَدِيمًا!» ای بی مادر از قصر ما بیرون شو! خدا جانت را بیرون آورد به خدا تو از قدیم از منافقان بودی! (۱) ابوموسی ترسید و گفت: یک امشب را به من مهلت بده! اشتر گفت: مانعی ندارد؛ ولی تنها حق داری وسایل خود را با خود ببری و نمی توانی امشب را در قصر بخوابی. مردم نیز وارد قصر شدند که وسایل ابوموسی را غارت کنند. مالک اشتر آنها را از قصر خارج کرد و گفت: من ابوموسی را از قصر بیرون کردم (نیاز به دخالت شما ندارم) مردم از او دست برداشتند. (۲)

سپس امام علیه السلام در ادامه این نامه می فرماید: «این فتنه (فتنه جمل) به آن آسانی که تو فکر می کنی نیست، بلکه حادثه بزرگی است که باید بر مرکبش سوار شد و سختی هایش را هموار کرد و کوه مشکلاتش را صاف نمود؛ (وَمَا هِيَ بِالْهُوَيْنِي (۳) الَّتِي تَرْجُو، وَ لَكِنَّهَا الدَّاهِيَةُ (۴) الْكُبْرَى، يُزَكُّبُ جَمَلُهَا، وَ يُدَلِّلُ صَعْبُهَا، وَ يُسَهِّلُ جَبَلُهَا).

اشاره به اینکه اگر جلوگیری کردن از مردم برای شرکت به جهاد با شورشیان بصره به گمان این است که مسأله مهمی نیست و به زودی حل می شود اشتباه بزرگی کرده؛ باید با قوت و قدرت آتش این فتنه را خاموش کرد و ناهمواری ها را هموار ساخت و این کار نیاز به عزم عمومی مردم و شرکت همگانی در جهاد

ص: ۲۵۸

۱- ۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۱

۲- ۲). تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۰۱، حوادث سال ۳۶

۳- ۳). «الْهُوَيْنِي» مصغر «هَوْنِي» بر وزن «مولی» و آن هم مؤنث «أهْيُون» و «أهْيُون» به معنای سست تر و آسان تر و آرام تر است، بنابراین «هوينی» به معنای چیز کوچک و ساده و آسان است

۴- ۴). «الدَّاهِيَةُ» به معنای حادثه عظیم و مصیبت سخت است. از ریشه «دَهَو» بر وزن «محو» به معنای کسی را به مصیبتی گرفتار ساختن گرفته شده است

دارد. (بنابراین مرجع ضمیر «هی» فتنه جمل است).

ولی بعضی از شارحان مرجع این ضمیر را فتنه ابو موسی دانسته اند که مردم را از جهاد با شورشیان باز می داشت. امام می فرماید: این فتنه ساده ای نیست آن گونه که تو خیال می کنی؛ ما به هر قیمتی که باشد آتش این فتنه را خاموش خواهیم کرد و مردم را برای جهاد بسیج می کنیم.

این احتمال نیز داده شده که ضمیر به حکومت بنی امیه باز گردد، زیرا قراین نشان می دهد که ابو موسی می خواست دنبال کار عثمان را بگیرد و حکومت را به بنی امیه باز گرداند. امام به او هشدار می دهد که این کار خطرناکی است و گمان نکن به این آسانی به آن هدف زشت و کثیف خود خواهی رسید.

ولی تفسیری را که برگزیدیم از اینها مناسب تر و با مجموعه کلمات امام سازگارتر است.

سپس امام علیه السلام به او اندرز می دهد که یکی از دو راه را انتخاب کند، می فرماید:

«اندیشه خود را به کار گیر و مالک کار خود باش و بهره و نصیبت را دریاب (و در میدان جهاد اسلامی با ما همراه باش) ولی اگر این کار برای تو خوشایند نیست (و لجوجانه بر فکر خود اصرار داری، از فرمانداری کوفه) کنار برو (و بدان) نه گشایشی برای تو خواهد بود و نه نجاتی (نه راه رستگاری در دنیا و نه رستگاری در آخرت)؛ (فَاعْقِلْ (۱) عَقْلَكَ، وَ امْلِكْ اَمْرَكَ، وَ خُذْ نَصِيْبَكَ وَ حَظَّكَ. فَاِنْ كَرِهْتَ فَتَنَحَّ (۲) اِلَى غَيْرِ رَحْبٍ (۳) وَ لَا فِى نَجَاهٍ) .

اشاره به اینکه گمان نکن اگر از شرکت در جهاد با شورشیان خودداری کنی

ص: ۲۵۹

۱ - ۱). «اعْقِلْ» از ریشه «عقل» در اصل به معنای زدن پایبند به شتر است که زانوی او را می بندد و قادر به حرکت نیست و عقال، طناب مخصوصی است که زانوی شتر را با آن می بندند. و جمله «اعقل عقلک» مفهومش این است که عقل خود را مهار کن و در مسیر صحیح قرار بده و اندیشه خود را به کار گیر

۲ - ۲). «تَنَحَّ» از ریشه «تَنَحَّى» به معنای کناره گیری کردن و دور شدن و دست کشیدن از کاری گرفته شده و ماده اصلی آن «نحو» به معنای قصد کردن است

۳ - ۳). «رَحْبٌ» به معنای وسیع بودن و گستردگی و گشایش است

راه سلامت را در پیش گرفته ای و آسوده خواهی زیست. به عکس مردم بر تو تنگ خواهند گرفت و رسوای خاص و عام خواهی شد.

آن گاه برای اینکه ابوموسی گمان نکند نقش او در حکومت اسلامی بسیار مهم است و اگر او کنار برود همه چیز به هم می ریزد، امام به او گوشزد کرد که تو از اینها کوچک تری، می فرماید: «اگر تو در خواب فرو روی سزاست که دیگران انجام وظیفه کنند و آنچه آن به دست فراموشی سپرده شوی که نگویند فلاینی کجاست»؛ (فَبِالْحَرِيِّ (۱) لَتَكْفَيْنَنَّ وَ أَنْتَ نَائِمٌ، حَتَّى لَا يُقَالَ: أَيْنَ فُلَانٌ) .

این سخن شبیه چیزی است که در قرآن مجید آمده است: «وَ إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ»؛ هرگاه (از فرمان خدا) سرپیچی کنید خداوند گروه دیگری را به جای شما می آورد که مانند شما نخواهند بود». (۲)

در پایان نامه امام علیه السلام برای تأکید به آنچه در این نامه بیان فرموده می گوید: «به خدا سوگند این راه (که ما می رویم) راه حقی است که به دست مرد حق انجام می گیرد و من باکی ندارم که خدا شناسان (همچون تو) چه کار می کنند.

والسلام»؛ (وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَحَقٌّ مَعَ مُحِقٍّ، وَ مَا أَبَالِي مَا صَنَعَ الْمُلْحِدُونَ، وَ السَّلَامُ) .

اشاره به اینکه ما در مسیر و هدف خود کمترین تردیدی نداریم باید برویم و این آتش فتنه را خاموش کنیم، خواه ملحدان و منافقان ظاهر مسلمان با ما همراهی کنند یا نکنند؛ خدا یار و یاور ماست و روسیاهی برای آن گروه منافق است.

ابن ابی الحدید در ذیل جمله بالا «وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَحَقٌّ مَعَ مُحِقٍّ» می گوید: گویا اشاره به حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ مَا

ص: ۲۶۰

۱- ۱). «الْحَرِيِّ» به معنای سزاوار و شایسته است از ریشه «حری» بر وزن «جفا» به معنای سزاوار بودن گرفته شده است

۲- ۲). محمد، آیه ۳۸

دار؛ خدایا حق را با او همراه کن هر گونه که حرکت کند» (۱) (این حدیث نشان می دهد که امیرمؤمنان علی علیه السلام همیشه با حق بود و حق با او بود و او محور گردش حق محسوب می شد.

جالب اینکه ابو موسی بعد از داستان حکمین و رسوایی که به بار آورد در جامعه اسلامی منفور شد و چنان به فراموشی سپرده شد که مورخان درباره محل قبر و تاریخ وفات او اختلاف زیادی دارند. (۲)

نکته: شناسایی بیشتر ابوموسی

شناسایی بیشتر ابوموسی

ابوموسی اشعری شخص عجیبی بود؛ ظاهرالصلاح ولی در باطن مرموز، آشکارا زاهد و بی اعتنا به دنیا و در باطن طالب و راغب.

مورخ مشهور، ابن اثیر، در کتاب کامل در حوادث سال بیست و نه هجری چنین نقل می کند که در این سال عثمان ابوموسی اشعری را از فرمانداری بصره عزل کرد و سبب عزلش این بود که اهالی منطقه ایزج و جمعی از اکراد در سال سوم خلافت عثمان از اسلام خارج شده، و به کفر پیوستند، ابوموسی فرمان داد که مردم آماده جهاد شوند و از جمله درباره جهاد با پای پیاده سخنان بلیغی گفت تا آنجا که بعضی از صاحبان مرکب، مرکب خود را رها کردند و آماده شدند با پای پیاده به میدان جهاد بروند؛ ولی گروه دیگری گفتند ما عجله نمی کنیم بینیم ابوموسی خود، چه می کند اگر عملش با سخنش هماهنگ بود ما هم همانند او رفتار می کنیم. هنگامی که ابوموسی از قصر دارالاماره خارج شد اموال خود را نیز بر روی چهل استر با خود آورد. جمعی آمدند عنان مرکب او را گرفتند و گفتند

ص: ۲۶۱

۱-۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ۲۴۹

۲-۲. برای توضیح بیشتر به استیعاب، ج ۴، ص ۱۷۶۳ شرح حال «ابوموسی اشعری» مراجعه شود

بعضی از این مرکب های اضافی را در اختیار ما بگذار و تو هم پیاده به میدان جهاد بیا همان گونه که ما را توصیه کردی. او با شلاق به مردم زد و گفت: دست از مرکب من بردارید و به راه خود ادامه داد. جمعی نیز نزد عثمان آمدند (و ماجرا را شرح دادند) و از او برکناری ابوموسی را درخواست کردند. او هم پذیرفت و ابوموسی را عزل کرد. (۱)

ص: ۲۶۲

۱-۱). کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۹۹

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلى مُعَاوِيَةَ جَوَاباً

نامه ای از امام علیه السلام است

که در پاسخ نامه ای از معاویه نگاشته است. (۱)

نامه در یک نگاه

همان گونه که در بالا اشاره شد، این نامه پاسخ نامه شیطنت آمیزی است که معاویه برای امام نوشته است و دوازدهمین نامه ای است که تا کنون در نهج البلاغه به آن اشاره شده و با توجه به سه نامه دیگری که بعداً خواهد آمد مجموع نامه های امام به معاویه در نهج البلاغه به پانزده نامه می رسد.

ص: ۲۶۳

۱- ۱). سند نامه: در کتاب مصادر نهج البلاغه اسناد دیگری برای این نامه (غیر از نهج البلاغه) ذکر شده است از جمله اینکه ابن ابی الحدید نامه معاویه به امام که نامه امام پاسخ به آن است را در شرح این نامه آورده است و دلیل آن است که او نامه معاویه و پاسخ امام علیه السلام را در مصدر دیگری غیر از نهج البلاغه یافته است. و نیز ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶) که پیش از سید رضی می زیسته در کتاب الامامه والسیاسه این نامه را به صورت مختصرتری آورده است. بعد از سید رضی نیز آن را «طبرسی» در احتجاج (و دیگران در کتاب های خود) ذکر کرده اند (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۵۶)

به هر حال بخش های مختلف این نامه ناظر به ادعاهای واهی و بی اساس معاویه است از جمله:

۱. معاویه در نامه خود می گوید ما فرزندان عبد مناف قرن ها در صلح و صفا با هم می زیستیم تا اینکه کارهای شما میان ما تفرقه ایجاد کرد. امام علیه السلام به او پاسخ می گوید که آنچه میان ما جدایی افکنده اسلام ما و بقای شما بر کفر و نفاق است.

۲. معاویه در نامه خود به کشته شدن طلحه و زبیر و تبعید عایشه از بصره به مدینه اشاره می کند. امام علیه السلام در پاسخ او تنها به این قناعت می کند که این ماجرا ارتباطی با تو ندارد اشاره به اینکه من حاکم مسلمانانم و برای اداره حکومت اسلامی و رفع نابسامانی، من باید تصمیم بگیرم.

۳. معاویه در بخش دیگری از نامه اش امام را تهدید به جنگ می کند و امام برمی آشوبد و می فرماید: به جای اینکه تو به سوی من آیی من به سوی تو می آیم گویا شجاعت های بی نظیر مرا در میدان های جنگ های اسلامی و ضرباتی که بر برادر و جد و دایی تو وارد ساختم فراموش کردی.

۴. در پایان نامه به مطالبی که معاویه درباره قتل قاتلان عثمان آورده اشاره می کند و به او می فرماید: تو باید نخست بیعت من را بپذیری بعد درباره قتل عثمان از من درخواست کنی تا من درباره آنان تصمیم بگیرم.

کوتاه سخن اینکه نامه در عین فشردگی به نکات تاریخی مهمی اشاره دارد که حقانیت امام و بطلان سخنان معاویه را به وضوح ثابت می کند.

أَمَا بَعِيدٌ، فَإِنَّا كُنَّا نَحْنُ وَأَنْتُمْ عَلَى مَا ذَكَرْتُمْ مِنَ الْمَالِفِ وَالْجَمَاعِ، فَفَرَّقَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَمْسِ أَنَا آمَنَّا وَكَفَرْتُمْ، وَالْيَوْمَ أَنَا اسْتَقَمْنَا وَفُتِنْتُمْ، وَمَا أَسْلَمَ مُسْلِمُكُمْ إِلَّا كَرَهَا، وَبَعْدَ أَنْ كَانَ أَنْفُ الْإِسْلَامِ كُلُّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِزْبًا.

وَذَكَرْتُ أَنِّي قَتَلْتُ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ، وَشَرَّدْتُ بَعَائِشَةَ، وَنَزَلْتُ بَيْنَ الْمُضَرِّينَ! وَذَلِكَ أَمْرٌ غَبِيتَ عَنْهُ فَلَمَّا عَلَيْكَ، وَلَمَّا الْعُدْرُ فِيهِ إِلَيْكَ. وَذَكَرْتُ أَنَّكَ زَائِرِي فِي الْمَهْجَرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَقَدْ انْقَطَعَتِ الْهَجْرَةُ يَوْمَ أُسْرَ أَخُوكَ فَإِنْ كَانَ فِيهِ عَجَلٌ فَاسْتَرْفِهْ، فَإِنِّي إِنْ أَرَزَكَ فَذَلِكَ جَدِيرٌ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ إِنَّمَا بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِلنَّقْمَةِ مِنْكَ! وَإِنْ تَرُزَنِي فَكَمَا قَالَ أَخُو بَنِي أَسَدٍ:

مُسْتَقْبِلِينَ رِيَّاحِ الصَّيْفِ نَضْرِبُهُمْ بِحَاصِبٍ بَيْنَ أَعْوَارٍ وَجُلُودِ

وَعِنْدِي السَّيْفُ الَّذِي أَعْضَضْتُهُ بِجَدِّكَ وَخَالِكَ وَأَخِيكَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ.

ترجمه

اما بعد از حمد و ثنای الهی همان گونه که گفته ای ما و شما با هم الفت و اجتماع داشتیم؛ ولی در گذشته آنچه میان ما و شما جدایی افکند این بود که ما ایمان (به خدا و پیغمبرش) آوردیم و شما بر کفر خود باقی ماندید و امروز هم ما در راه راست گام بر می داریم و شما منحرف شده اید آنها که از گروه شما مسلمان شدند از روی میل نبود، بلکه در حالی بود که همه بزرگان عرب در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله تسلیم شدند و به حزب او درآمدند و نیز گفته ای که من طلحه و زبیر را کشته ام و عایشه را آواره نموده ام و در میان کوفه و بصره اقامت گزیده ام (و دارالهجره؛ یعنی مدینه پیغمبر را رها نمودم) ولی این امری است که تو در آن

حاضر نبوده ای و مربوط به تو نیست و لزومی ندارد عذر آن را از تو بخواهم (به علاوه تو خود پاسخ اینها را به خوبی می دانی) و نیز گفته ای که با گروهی از مهاجران و انصار به مقابله من خواهی شتافت (کدام مهاجر و انصار) هجرت از آن روزی که برادرت (یزید بن ابی سفیان در روز فتح مکه) اسیر شد پایان یافت.

با این حال اگر در این رویارویی و ملاقات شتاب داری (کمی) دست نگه دار، زیرا اگر من به دیدار تو آمیم سزاوارتر است، چرا که خداوند مرا به سوی تو فرستاده تا از تو انتقام بگیرم و اگر تو به دیدار من آیی (با نیروی عظیم کوبنده ای روبرو خواهی شد و) چنان است که شاعر بنی اسد گفته:

«آنها به استقبال تندباد تابستانی می شتابند که آنان را در میان سراشیبی ها و تخته سنگها با سنگریزه هایش در هم می کوبد».

و (بدان) همان شمشیری که با آن بر پیکر جد و دایی و برادرت در یک میدان نبرد (در میان جنگ بدر) زدم هنوز نزد من است.

شرح و تفسیر

با توجه به اینکه تمام بخش های این نامه ناظر به پاسخ گویی از سخنان واهی معاویه در نامه ای است که به سوی امام نگاشت لازم است قبلاً خلاصه ای از متن نامه معاویه را در اینجا بیاوریم سپس به شرح نامه جوابیه امام علیه السلام پردازیم. اینک خلاصه نامه معاویه:

او در نامه خود نخست می گوید: ما بنی عبد مناف همه از سرچشمه واحدی سیراب می شدیم؛ هیچ کدام بر دیگری برتری نداشت و متحد و متفق بودیم و این امر همچنان ادامه پیدا کرد تا زمانی که تو نسبت به پسر عمویت (اشاره به عثمان است) حسد ورزیدی تا اینکه او به قتل رسید بی آنکه دفاعی از وی کنی، بلکه بر خلاف او اقدام کردی و بعد از وی مردم را به سوی خود فرا خواندی

سپس دو نفر از شیوخ مسلمانان «طلحه» و «زبیر» را به قتل رساندی در حالی که آنها (به زعم تو) جزء عشره مبشره بودند (ده نفری که بشارت بهشت به آنها داده شده بود) به علاوه ام المؤمنین عایشه را با خواری تبعید کردی.

سپس دارالهجره (مدینه پیغمبر) را که بهترین جایگاه بود رها ساختی و از حرمین شریفین دور شدی و به زندگی در کوفه راضی گشتی و پیش از این نیز بر دو خلیفه پیغمبر عیب می گرفتی و حاضر نبودی با آنها بیعت کنی و حکومت امروز تو مشکلی از مسلمانان را حل نمی کند و من تصمیم دارم با جمعی از مهاجران و انصار با شمشیرهای کشیده به سوی تو آیم. قاتلان عثمان را به من بسپار و خود را رهایی بخش. (۱)

این نامه که مملو از تعبیرات زشت و دشنام ها و توهین های بی شرمانه ای است که ما از ذکر آن خودداری کرده ایم و مملو از دروغ ها و تهمت های نارواست سبب شد که امام نامه مورد بحث را در پاسخ او مرقوم دارد و به دروغ ها و تهمت های معاویه پاسخ گوید که در شرح نامه یکی بعد از دیگری خواهد آمد.

امام علیه السلام در آغاز می فرماید: «اما بعد از حمد و ثنای الهی همان گونه که گفته ای ما و شما با هم الفت و اجتماع داشتیم؛ ولی در گذشته آنچه میان ما و شما جدایی افکند این بود که ما ایمان (به خدا و پیغمبرش) آوردیم و شما بر کفر خود باقی ماندید و امروز هم ما در راه راست گام بر می داریم و شما منحرف شده اید؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّا كُنَّا نَحْنُ وَ أَنْتُمْ عَلَي مَا ذَكَرْتُمْ مِنَ الْأُلْفَةِ وَالْجَمَاعَةِ، فَفَرَّقَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَمْسِ أَنَا آمَنَّا وَ كَفَرْتُمْ، وَ الْيَوْمَ أَنَا اسْتَقَمْنَا وَ فُتِنْتُمْ (۲)).»

آن گاه امام علیه السلام می افزاید: «آنها که از گروه شما مسلمان شدند از روی میل نبود

ص: ۲۶۷

-
- ۱- ۱. این نامه را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود، ج ۱۷، ص ۲۵۱ آورده است
- ۲- ۲. «فُتِنْتُمْ» از ریشه «فتنه» است که معانی متعددی دارد از جمله: آزمایش و امتحان، فریب دادن، بلا و عذاب، سوختن در آتش، ضلالت و گمراهی و شرک و بت پرستی است و در اینجا دو معنای اخیر مراد است

بلکه در حالی بود که همه بزرگان عرب در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله تسلیم شدند و به حزب او درآمدند؛ (وَمَا أَسْلَمَ مُسْلِمُكُمْ إِلَّا كَرْهًا، وَ بَعْدَ أَنْ كَانَ أَنْفُ (۱) الْأِسْلَامِ كُلُّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله حِزْبًا).

هر کس کمترین آشنایی با تاریخ اسلام داشته باشد آنچه را امام در این چند جمله فرموده است تصدیق می کند، زیرا همه مورخان نوشته اند: بنی امیه به رهبری ابوسفیان در میدان های نبرد اسلامی در برابر پیغمبر اکرم قرار داشتند و از هیچ کارشکنی بر ضد آن حضرت خودداری نکردند و اسلام آنها تنها در زمان فتح مکه که رسول خدا با لشکر عظیمی برای فتح مکه آمد و مکیان همه تسلیم شدند صورت گرفت و به گفته «محمد عبده» در شرح نهج البلاغه اش، ابوسفیان تنها یک شب پیش از فتح مکه آن هم از ترس قتل و خوف از لشکر پیغمبر که بیش از ده هزار نفر بودند (ظاهراً) ایمان آورد در حالی که اشراف عرب قبل از آن اسلام را پذیرا شده بودند. (۲)

راستی شگفت آور است که معاویه برای تحمیق جمعی از شامیان ساده لوح آن زمان، یک چنین حقیقت مسلم تاریخی را انکار می کند و به مغالطه می پردازد.

عجیب اینکه- هر چند از یک نظر عجیب نیست- سخن معاویه در برابر امام دقیقاً همان چیزی است که ابو جهل در برابر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت؛ او می گفت:

قریش همه با هم متحد بودند تا اینکه محمد آمد و میان آنها تفرقه افکند. (۳)

ص: ۲۶۸

۱- ۱). «أَنْفُ» همان طور که در شرح این کلام آمده است در اصل به معنای بینی است؛ ولی در ادبیات عرب گاه کنایه از آغاز چیزی و گاه کنایه از افراد و اشخاص برجسته است، از این رو شارحان نهج البلاغه هر کدام یکی از این دو معنا را انتخاب کرده اند ولی با توجه به کلمه «کله» معنای دوم مناسب تر است؛ یعنی برجستگان عرب همگی اسلام را پذیرفتند. البته اگر نسخه «حزبا» به جای «حزبا» پذیرفته شود معنای جمله چنین خواهد بود: «شما بنی امیه اسلام را بعد از آن پذیرفتید که در تمام سال های آغازین اسلام با پیغمبر اسلام می جنگیدید»

۲- ۲). شرح نهج البلاغه محمد عبده، ذیل نامه مورد بحث

۳- ۳). شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۴، ص ۲۵۲

تعبیر به «کزه‌ها»؛ (پذیرش اسلام آنها از روی اکراه بود) اشاره به این است که ابوسفیان در فتح مکه ظاهراً ایمان آورد؛ ولی در دل ایمانی نداشت. شاهد این مدعا این است که عباس عموی پیغمبر در حالی که سوار بر مرکب رسول خدا بود در اطراف مکه به دنبال کسی می گشت که نزد قریش بفرستد تا آنها را به عذرخواهی نزد پیغمبر اکرم فرا خواند و فتح مکه بدون خونریزی پایان گیرد.

ناگهان ابوسفیان را دید. به او گفت پشت سر من سوار شو تا تو را نزد پیامبر خدا ببرم و امان نامه از آن حضرت برای تو بگیرم. هنگامی که ابوسفیان نزد پیامبر آمد آن حضرت اسلام را بر او عرضه داشت او قبول نکرد. عمر گفت: یا رسول الله اجازه بده گردنش را بزنم و عباس به دلیل خویشاوندی که با او داشت مانع شد عرض کرد: یا رسول الله او فردا اسلام می آورد و فردا او را نزد پیغمبر اکرم آورد.

پیامبر بار دیگر اسلام را بر او عرضه کرد. ابوسفیان باز هم خودداری کرد. عباس آهسته زیر گوش او گفت: ای ابوسفیان هر چند به دل نمی گویی؛ اما به زبان گواهی ده که خداوند یگانه است و محمد رسول خداست که اگر نگویی جانت (به علت جنایت هایی که از پیش مرتکب شده ای) در خطر است. ابوسفیان از روی اکراه و ترس شهادتین را بر زبان جاری کرد. این در حالی بود که ده هزار نفر لشکر اسلام گرداگرد آن حضرت را گرفته بودند و تعبیر به «حزباً» اشاره به همین است. (۱)

تعبیر به «أَنْفُ الْإِسْلَامِ؛ بینی اسلام» کنایه از ایمان آوردن اشراف عرب به پیغمبر اکرم است زیرا این واژه در ادبیات عرب گاه در این گونه موارد به کار می رود.

به این ترتیب، امام پاسخ کوبنده ای به بخش اول نامه معاویه داده است.

ص: ۲۶۹

۱- ۱). شرح نهج البلاغه ابن میثم، ذیل نامه مورد بحث. طبری نیز در تاریخ خود (ج ۲، ص ۳۳۱) نیز اشاره ای به این معنا دارد

آن گاه تهمت دیگری را که معاویه در نامه خود آورده یاد می کند و می فرماید:

«و نیز گفته ای که من طلحه و زبیر را کشته ام و عایشه را آواره نموده ام و در میان کوفه و بصره اقامت گزیده ام (و دارالهجره؛ یعنی مدینه پیغمبر را رها نمودم) ولی این امری است که تو در آن حاضر نبوده ای و مربوط به تو نیست و لزومی ندارد عذر آن را از تو بخواهم (به علاوه تو خود پاسخ اینها را به خوبی می دانی)؛ (وَ ذَكَرْتَ أَنَّي قَتَلْتُ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ، وَ شَرَّدْتُ (۱) بِعَائِشَةَ، وَ نَزَلْتُ بَيْنَ الْمِصْرَيْنِ (۲)!) وَ ذَلِكَ أَمْرٌ غَبَّتْ عَنْهُ فَلَا عَلَيْكَ، وَ لَا الْعُدْرُ فِيهِ إِلَيْكَ) .

همه می دانیم عامل قتل طلحه و زبیر در واقع خودشان بودند که نخست با امام بیعت کردند و بعد بر او شوریدند و آتش جنگ جمل را برافروختند و نیز همه می دانیم عایشه با پای خود و با میل خود شورشیان بصره را همراهی کرد و امیرمؤمنان علی علیه السلام نهایت جوانمردی را به خرج داد و با احترام کامل برای احترام به پیغمبر خدا او را به مدینه بازگرداند و به یقین معاویه تمام اینها را می دانسته؛ ولی هدفش فتنه انگیزی در میان شامیان بوده است و قاعدتاً دستور می داد نامه اش را بر فراز تمام منابر شام بخوانند و شامیان ناآگاه زمان را بر ضد علی علیه السلام بشورانند و اگر امام علیه السلام جواب مشروحی به معاویه نداد به سبب این بود که توضیح واضح محسوب می شد از این رو با بی اعتنایی به او فرمود: اینها به تو مربوط نیست.

ابن ابی الحدید در اینجا تعبیرات جالبی دارد که شایسته ذکر است، می گوید:

جواب مشروح به معاویه در اینجا این است که طلحه و زبیر خودشان سبب قتل خود شدند به سبب سرکشی و فتنه انگیزی و شکستن بیعت؛ اگر آنها در مسیر

ص: ۲۷۰

۱- ۱). «شَرَّدْتُ» از ریشه «تشرید» در اصل به معنای رم دادن و فراری دادن است و گاه به معنای تبعید نمودن و آواره ساختن نیز می آید

۲- ۲). «الْمِصْرَيْنِ» به معنای دو شهر، در اینجا اشاره به کوفه و بصره است

صحیح قرار می گرفتند سالم می ماندند و هر کس به حق کشته شود خونش هدر است.

سپس می افزاید: اما اینکه آنها از شیوخ اسلام بودند جای شک نیست ولی گاهی عیب، دامان شخص بزرگ را هم می گیرد و اصحاب ما معتقدند که آنها توبه کردند و با حال ندامت از آنچه در جنگ جمل انجام دادند از دنیا رفتند و ما نیز چنین می گوئیم، بنابراین آنها بر اساس توبه اهل بهشتند و اگر توبه نکرده بودند، بیچاره بودند زیرا خداوند با کسی در مورد اطاعت و تقوا دوستی خاصی ندارد؛ اما اینکه آنها جزء عشره مبشره بودند و وعده بهشت به آنها داده شده بود این وعده مشروط بود؛ مشروط به حسن عاقبت و اگر ثابت شود که آنها توبه کردند وعده مزبور محقق است (ولی ابن ابی الحدید روشن نساخته که آیا می شود انسان سبب ریختن خون هفده هزار نفر شود و سپس با یک استغفار، خداوند گناهان او را ببخشد؟!).

سپس می افزاید: اما در مورد عایشه امام علیه السلام او را تبعید نکرد، بلکه او خودش را به این سرنوشت گرفتار نمود، زیرا اگر در منزلش نشسته بود (آن گونه که قرآن دستور داده است) در میان اعراب و کوفیان خوار و بی مقدار نمی شد. اضافه بر این، امیر مؤمنان علی علیه السلام بعد از جنگ او را گرامی داشت و کاملاً احترام کرد و اگر عایشه چنین رفتاری را با عمر کرده بود و مرتکب اختلاف افکنی و فتنه انگیزی شده بود و عمر به او دست می یافت او را می کشت و قطعه قطعه می کرد؛ ولی علی علیه السلام دارای حلم و بزرگواری خاصی بود. (۱)

شایان توجه اینکه «احمد زکی صفوه» بنا به نقل «سید عبد الزهراء خطیب» (صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه) می گوید: عایشه خودش خود را آواره کرد؛ به سوی بصره به عنوان خونخواهی عثمان آمد و آن مشکلات را برای خود فراهم

ص: ۲۷۱

ساخت؛ ولی علی علیه السلام هنگامی که طرفداران عایشه متلاشی شدند به برادر عایشه محمد بن ابی بکر گفت: خیمه ای یزن و با دقت خواهرت را در آنجا واری کن بین کاملاً سالم است و جراحی به او نرسیده. محمد چنین کرد و گواهی داد:

عایشه مشکلی ندارد. سپس امام علیه السلام دستور داد او را با احترام تمام به مدینه باز گردانند و آنچه از مرکب و زاد و توشه لازم بود با او بفرستند و چهل نفر از زنان شناخته شده بصره را دستور داد که او را تا مدینه همراهی کنند. (۱)

به عقیده ما این محبت و احترامی که حضرت نسبت به عایشه در برابر آن همه خلاف کاری انجام داد کافی بود که عایشه تا آخر عمر خود را مدیون امام بداند؛ ولی تاریخ می گوید: او حق شناسی نکرد و همچنان به مخالفتش ادامه داد.

از جمله ایرادهایی که معاویه در نامه خود به آن حضرت گرفته بود این بود که چرا مدینه، شهر پیامبر را رها کرده ای و به کوفه و بصره آمدی؛ جایی با آن عظمت را رها کردن و به چنین مکانی منتقل شدن کار درستی نیست.

به یقین نیت معاویه این بود که علی علیه السلام در مدینه بماند و به علت بُعد طریق، او بر تمام شام و عراق مسلط گردد و آمدن امام به کوفه نقشه های شوم او را بر هم زد.

شاهد این سخن آنکه معاویه قبلاً به «زبیر» نوشته بود که من در شام برای تو بیعت گرفتم و بعد از تو برای «طلحه»؛ به سراغ عراق بروید و آنجا را تصرف کنید در این صورت تمام عراق و شام در اختیار شماست. (۲)

معاویه به آنچه در این زمینه گفته بود بسنده نکرد، بلکه تعبیر زشتی را در اینجا به کار برد و گفت: «در حدیث پیغمبر آمده است: هر کس از مدینه خارج

ص: ۲۷۲

۱- ۱). مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۵۶. طبری نیز در تاریخ خود در ج ۳، ص ۵۴۷ شبیه همین معنا را نقل کرده است

۲- ۲). البدء و التاریخ مقدسی، ج ۵، ص ۲۱۱

شود خبیث و آلوده است» غافل از اینکه این حدیث قبل از هر کس خود معاویه را شامل می شود و همچنین طلحه، زبیر و عایشه را که معاویه نسبت به آنها عشق می ورزید. اضافه بر این بعضی از بزرگان و صالحان اصحاب پیغمبر همچون ابوذر، سلمان و ابن مسعود و غیر آنها از مدینه خارج شدند و در شهرهای دور و نزدیک چشم از جهان فرو بستند.

درست است که مجاورت با قبر رسول الله دارای برکاتی است؛ اما وظیفه امام این است که برای خاموش کردن آتش فتنه گاهی از مجاورت آن قبر نورانی چشم بپوشد و به مناطقی که بهتر می توان آتش فتنه را خاموش کرد قدم بگذارد.

ولی امام علیه السلام در پاسخ معاویه تنها به این نکته قناعت فرمود که این امر ارتباطی به تو ندارد، زیرا مسأله واضح تر از آن بود که نیاز به شرح و تفصیل داشته باشد.

تعبیر امام به «ذَلِكَ أَمْرٌ غَبْتُ عَنْهُ فَلَا عَلَيْكَ» این امری است که تو از آن غایب بودی و چیزی بر تو نیست» کنایه از این است که ربطی به تو ندارد که گاه در فارسی در تعبیرات عامیانه می گوئیم: «فضولی موقوف».

سپس امام علیه السلام از تهدید معاویه که تهدیدی توأم با مغالطه و سفسطه بود پاسخ می دهد و می فرماید: «و نیز گفته ای که با گروهی از مهاجران و انصار به مقابله من خواهی شتافت (کدام مهاجر و انصار) هجرت از آن روزی که برادرت (یزید بن ابی سفیان در روز فتح مکه) اسیر شد پایان یافت»؛ (وَ ذَكَرْتَ أَنَّكَ زَائِرِي فِي الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَقَدْ انْقَطَعَتِ الْهَجْرَةُ يَوْمَ أُسِرَ أَخُوكَ).

می دانیم اطرافیان معاویه و یاران نزدیک او و حتی خود او جمعی از بازماندگان دوران جاهلیت عرب بودند، همان هایی که تا روز فتح مکه مقاومت نمودند، هنگامی که همه مقاومت ها در هم شکست اظهار ایمان کردند و پیغمبر اکرم فرمان آزادی آنها را صادر فرمود و به همین جهت «طلقاء» نامیده شدند.

از سویی دیگر می دانیم مهاجران افرادی بودند که پیش از فتح مکه ایمان

آوردند و به پیغمبر اکرم در مدینه ملحق شدند و انصار کسانی بودند که از آنها حمایت کردند، ولی هنگامی که مکه فتح شد و آن منطقه از حجاز یکپارچه در اختیار پیغمبر قرار گرفت دیگر هجرت مفهومی نداشت، از این رو پیغمبر اکرم فرمود: «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ». (۱)

جالب اینکه در روز فتح مکه برادر معاویه به نام «یزید بن ابوسفیان» و جماعتی در گوشه ای از مکه تصمیم بر مقاومت در برابر لشکر اسلام گرفتند.

پیامبر گروهی را فرستاد و آنها را در هم شکست و برادر معاویه اسیر شد. خود معاویه نیز جزء طلقاً بود.

افزون بر این ابوسفیان نیز در روز فتح مکه همانند اسیری همراه عباس عموی پیغمبر به خدمت حضرت رسید و اسلام را ظاهراً پذیرفت و پیامبر او را عملاً آزاد ساخت. این موضوع با نسخه دیگری که از نهج البلاغه در دست است که به جای «أُخُوکَ» واژه «أَبُوکَ» آمده سازگار است. (۲)

به هر حال نه معاویه و نه پدر و برادرش جزء مهاجران بودند و نه اطرافیان او بلکه آنها بقایای دوران کفر و بت پرستی محسوب می شدند این در حالی بود که گرداگرد علی علیه السلام گروه عظیمی از مهاجران و انصار مشاهده می شدند.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود می نویسد که در اطراف معاویه کسی از مهاجران نبود و از انصار فقط دو نفر بودند که طمع در دنیا، آنها را به پیروی از معاویه کشانده بود در حالی که همراه امام علیه السلام نهصد نفر از انصار و هشتصد نفر از مهاجران بودند؛ لشکر معاویه را بنی امیه و گروهی از منافقانی که همراه ابوسفیان با رسول خدا جنگیدند تشکیل می داد (ولی اصحاب علی علیه السلام مجاهدان راستین

ص: ۲۷۴

۱- ۱). این حدیث در کافی از امام صادق علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده است. (اصول کافی، ج ۵، ص ۴۴۳، ح ۵) و در کتب اهل سنت نیز در کتاب استیعاب، ج ۲، ص ۷۲۰ و صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۱۰ آمده است
۲- ۲). علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود، ج ۴، ص ۲۶۰ این نسخه را ترجیح داده است

اسلام بودند) و این جای تعجب نیست، زیرا علی علیه السلام ادامه وجود مبارک پیغمبر اکرم بود در حالی که معاویه ادامه پدرش ابوسفیان (دشمن شماره یک اسلام) بود. (۱)

امام علیه السلام در ادامه این سخن می فرماید: «با این حال اگر در این رویارویی و ملاقات شتاب داری (کمی) دست ننگه دار، زیرا اگر من به دیدار تو آیم سزاوارتر است، چرا که خداوند مرا به سوی تو فرستاده تا از تو انتقام بگیرم و اگر تو به دیدار من آیی (با نیروی عظیم کوبنده ای روبه رو خواهی شد و) چنان است که شاعر بنی اسد گفته:

آنها به استقبال تندباد تابستانی می شتابند که آنان را در میان سراشیبی ها و تخته سنگها با سنگریزه هایش در هم می کوبد.

و (بدان) همان شمشیری که با آن بر پیکر جد و دایی و برادرت در یک میدان نبرد (در میان جنگ بدر) زدم هنوز نزد من است؛ (فَإِنْ كَانَ فِيهِ عَجَلٌ فَاسْتَرْفَهُ (۲)، فَإِنِّي إِذْ أَرَزُكَ فَهَذَا لَكَ حَـ دِيدِرٌ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ إِنَّمَا بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِلنَّقْمَةِ مِنْكَ! وَإِنْ تَرُزْنِي فَكَمَا قَالَ أَخُو بَنِي أَسَدٍ:

مُشْتَقِلِينَ رِيَّاحَ الصَّيْفِ تَضْرِبُهُمْ بِحَاصِبٍ (۳) بَيْنَ أَعْوَارٍ (۴) وَ جُلْمُودٍ (۵)

وَ عِنْدِي السَّيْفُ الَّذِي أَعْضَضْتَهُ (۶) بِجَدِّكَ وَ خَالِكَ وَ أَحِيكَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ).

ص: ۲۷۵

۱-۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۱

۲-۲. «استَرْفَهُ» از ریشه «رفاهیه» به معنای زندگی آرام و راحت بخش است، بنابراین جمله «استَرْفَهُ» مفهومی است که آسوده باش

۳-۳. «حَاصِبٌ» به معنای طوفان و بادی است که سنگریزه ها را به حرکت در می آورد و پشت سر هم بر جایی می کوبد و در اصل از «حِصْبَاءٌ» به معنای سنگریزه گرفته شده است

۴-۴. «أَعْوَارٌ» جمع «غور» بر وزن «فور» به معنای سراشیبی و قعر چیزی است

۵-۵. «جُلْمُودٌ» به معنای تخته سنگ است

۶-۶. «أَعْضَضْتُ» از ریشه «اعضاض» و «عَضَّ» به معنای گزیدن گرفته شده و «اعضاض» به معنای چیزی را به گزیدن و ادا کردن است و در اینجا اشاره به ضربات شمشیر است

اشاره به اینکه دست از تهدیدهای توخالی بر دار؛ تو که علی را در میدان جنگ ها دیده ای؛ تنها در یک میدان جنگ بدر سه نفر از نزدیکان تو که در صفوف مشرکان و دشمنان اسلام بودند با ضربات او بر خاک افتادند؛ جدت «قطبه بن ربیع» «دائیت» «ولید بن عتب» و برادرت «حنظله بن ابی سفیان». چنین مرد جنگی را نمی توان با این گونه تهدیدها به وحشت انداخت و امام عملاً شجاعت خود و یارانش را در میدان صفین-افزون بر میدان جمل و نهروان-به شامیان نشان داد که اگر حيله عمرو عاص و ساده لوحی جمعی از مردم فریب خورده کوفه نبود جنگ به طور کامل به نفع امام پایان یافته بود.

ص: ۲۷۶

وَإِنَّكَ وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ الْأَغْلَفُ الْقَلْبِ، الْمُقَارِبُ الْعَقْلِ؛ وَالْأَوْلَى أَنْ يُقَالَ لَكَ:

إِنَّكَ رَقِيتَ سَيْلِمًا أَطْلَعَكَ مَطْلَعِ سُوءٍ عَلَيْكَ لَالِكَ، لِأَنَّكَ نَشَدْتَ غَيْرَ ضَالَّتِكَ، وَرَعَيْتَ غَيْرَ سَائِمَتِكَ، وَطَلَبْتَ أَمْرًا لَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ
وَ لَا فِي مَعْدِنِهِ، فَمَا أَبْعَدَ قَوْلِكَ مِنْ فِعْلِكَ!! وَ قَرِيبٌ مَا أَشْبَهَتْ مِنْ أَعْمَامٍ وَ أَحْوَالٍ! حَمَلَتْهُمْ الشَّقَاوَةُ، وَ تَمَنَّى الْبَاطِلِ، عَلَى الْجُحُودِ
بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِمَ فَضْرِعُوا مَصَارِعَهُمْ حَيْثُ عَلِمْتَ، لَمْ يَدْفَعُوا عَظِيمًا، وَ لَمْ يَمْنَعُوا حَرِيمًا، بَوَقَعِ سُيُوفٍ مَا خَلَا مِنْهَا
الْوَعَى، وَ لَمْ تُمَاشِهَا الْهُوَيْنَى وَ قَدْ أَكْثَرْتَ فِي قَتْلِهِ عُمَيَّانَ، فَادْخُلْ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ، ثُمَّ حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَيَّ، أَحْمِلْكَ وَ إِيَّاهُمْ عَلَى
كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى؛ وَ أَمَا تَلِكِ الَّتِي تُرِيدُ فَإِنَّهَا خُدَعَهُ الصَّبِيُّ عَنِ اللَّبَنِ فِي أَوَّلِ الْفِصَالِ، وَ السَّلَامُ لِأَهْلِهِ.

ترجمه

به خدا سوگند می دانم تو مردی پوشیده دل و ناقص العقل هستی و سزاوار است درباره تو گفته شود که از نردبانی بالا رفته
ای که تو را به پرتگاه خطرناکی کشانده و به زیان توست نه به سود، تو زیرا تو به دنبال غیر گمشده خود هستی و گوسفندان
دیگری را می چرانی و مقامی را می طلبی که نه سزاوار آن هستی و نه در معدن و کانون آن قرار داری. چقدر گفتار و
کردارت از هم دور است! و چقدر تو با عموها و دایی های (بت پرست) شباهت نزدیک داری همان ها که شقاوت و تمنای
باطل و ادارشان ساخت که (آیین) محمد صلی الله علیه و آله را انکار کنند و همان گونه که می دانی (با او ستیزه کرده اند تا)
به خاک و خون غلطیدند و در برابر

شمشیرهایی که میدان نبرد هرگز از آن خالی نبوده و سستی در آن راه نمی یافته نتوانستند در مقابل بلای بزرگ از خود دفاع کنند و یا از حریم خود حمایت نمایند. تو درباره قاتلان عثمان زیاد سخن گفتی بیا نخست همچون سایر مردم با من بیعت کن سپس درباره آنها (قاتلان عثمان) نزد من طرح شکایت نما تا من بر طبق کتاب الله میان تو و آنها داوری کنم؛ اما آنچه را تو می خواهی همچون خدعه و فریب دادن طفلی است که در آغاز از شیر باز گرفتن است. سلام و درود بر آنها که لیاقت آن را دارند.

شرح و تفسیر

امام علیه السلام در این بخش از نامه روی سخن را به معاویه کرده و او را زیر رگبار شدیدترین ملامت ها و سرزنش ها گرفته است. می فرماید: «به خدا سوگند می دانم تو مردی پوشیده دل و ناقص العقل هستی»؛ (وَإِنَّكَ وَاللَّهِ مَيَّا عَلِمْتُ الْمَآغْلُفُ (۱) الْقَلْبِ، الْمُقَارِبُ الْعَقْلِ).

تعبیر به «الْمَآغْلُفُ الْقَلْبِ» به این معناست که قلب تو در غلاف قرار گرفته و چیزی به آن منتقل نمی شود و درک نمی کند. همان گونه که در قرآن مجید از زبان بعضی از کفار یهود آمده است که به عنوان استهزا می گفتند «قُلُوبُنَا غُلْفٌ»؛ یعنی ما چیزی از سخنان تو سر در نمی آوریم». (۲)

تعبیر به «الْمُقَارِبُ الْعَقْلِ» اشاره به کم عقلی معاویه است، زیرا «مقارب» به معنای چیزی است که حد وسط میان خوب و بد و به بیان دیگر دارای کمبود باشد؛ یعنی عقل تو کمبودی دارد و ناقص است که این گونه سخنان دور از منطق را بر زبان یا قلم جاری می سازی.

ص: ۲۷۸

۱- ۱). «الاعْلَفُ» به معنای چیزی است که در غلاف است و از ریشه «غلاف» گرفته شده است این واژه از صفات مشبهه است که مفرد و جمع در آن یکسان است

۲- ۲). بقره، آیه ۸۸

آن گاه می افزاید: «سزاوار است درباره تو گفته شود که از نردبانی بالا رفته ای که تو را به پرتگاه خطرناکی کشانده و به زیان توست نه به سود تو، زیرا تو به دنبال غیر گمشده خود هستی و گوسفندان دیگری را می چرانی و مقامی را می طلبی که نه سزاوار آن هستی و نه در معدن و کانون آن قرار داری؛» (وَ الْأُولَى أَنْ يُقَالَ لَكَ: إِنَّكَ رَقِيتَ سُلَيْمًا أَطْلَعَكَ مَطْلَعِ سُوءِ عَلَيْهِكَ لَا لَكَ، لِأَنَّكَ نَشَدْتَ (۱) غَيْرَ ضَالَّتِكَ (۲)، وَ رَعَيْتَ غَيْرَ سَائِمَتِكَ (۳)، وَ طَلَبْتَ أَمْرًا لَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ وَ لَا فِي مَعْدِنِهِ).

می دانیم معاویه همان طور که خودش نیز صریحاً پس از شهادت امام و سلطه بر عراق گفت علاقه شدیدی به حکومت و مقام داشت و حاضر بود همه چیز را فدای آن کند و حتی خون های بی گناهان را برای رسیدن به این هدف نامشروع بریزد؛ او با صراحت می گفت: «مَا قَاتَلْتُمْ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَرِّجِ وَ إِنَّمَا قَاتَلْتُمْ لِأَنَّكُمْ عَلَي رِقَابِكُمْ؛ من با شما پیکار نکردم که نماز بخوانید و زکات بدهید و حج به جا آورید من برای این پیکار کردم که بر شما حکومت کنم و بر گردن شما سوار شوم». (۴) در حالی که هیچ گونه صلاحیت و شایستگی برای خلافت پیغمبر نداشت؛ از این رو امام علیه السلام نخست با این دو تشبیه (غیر گمشده خود را می طلبی و گوسفندان دیگران را می چرانی) و سپس با تصریح به او گوشزد می فرماید که تو نه اهلیت برای این کار داری و نه در معدن نبوت پرورش یافته ای. اشاره به اینکه حکومت پیامبر حکومتی ظاهری چون پادشاهان دنیا نیست، بلکه حکومتی روحانی و معنوی است که تنها شایسته کسانی است که در

ص: ۲۷۹

۱-۱). «نَشَدْتَ» از ریشه «نَشَدَ» بر وزن «نَشَرَ» به معنای یاد آوردن و نیز طلب کردن شیء گمشده است

۲-۲). «ضَالَّةً» به معنای گمشده است

۳-۳). «سَائِمَةً» به معنای چهارپایی است که در بیابان می چرد

۴-۴). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۴. این سخن معاویه را تنها ابن ابی الحدید نقل نکرده بلکه عده زیادی از مورخان و محدثان اهل سنت در کتاب های خود آورده اند از جمله: ابن کثیر در البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۴۰ و ابن عساکر در تاریخ دمشق، ج ۵۹، ص ۱۵۱ و ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۴۶ و جمعی دیگر

آن معدن پرورش یافته و علم و تقوای لازم را از آنجا کسب کرده اند.

آن گاه امام در ادامه این سخن خطاب به معاویه می فرماید: «چقدر گفتار و کردارت از هم دور است!»؛ (فَمَا أَبْعَدَ قَوْلَكَ مِنْ فِعْلِكَ!!).

اشاره به اینکه تو از یک سو ادعای خونخواهی عثمان می کنی و از سوی دیگر بر امام و پیشوای خود که قاطبه مردم با او بیعت کرده اند به مبارزه برمی خیزی در حالی که مشروعیت ظاهری امام و پیشوای تو از مشروعیت ظاهری خلافت عثمان بسیار روشن تر است. معلوم نیست تو با خلیفه مسلمانان موافقی یا مخالف.

این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که منظور از تضاد قول و فعل معاویه این است که از یک سو می خواهد حمایت از خلیفه (عثمان) کند و خود را جانشین او بداند و از سوی دیگر آشکارا اعمالی بر خلاف شرع انجام می دهد مانند پوشیدن لباس ابریشمی و نوشیدن شراب و ریختن خون بی گناهان.

سپس می فرماید: «چقدر تو با عموها و دایی های (بت پرست) شباهت نزدیک داری همان ها که شقاوت و تمنای باطل و ادارشان ساخت که (آیین) محمد صلی الله علیه و آله را انکار کنند و همان گونه که می دانی (با او ستیزه کرده اند تا) به خاک و خون غلطیدند و در برابر شمشیرهایی که میدان نبرد هرگز از آن خالی نبوده و سستی در آن راه نمی یافته است نتوانستند در مقابل بلای بزرگ از خود دفاع کنند و یا از حریم خود حمایت نمایند»؛ (وَ قَرِيبٌ مَا اشْبَهْتَ مِنْ اَعْمَامٍ وَ اَحْوَالٍ! حَمَلْتَهُمُ الشَّقَاوَةَ، وَ تَمَنَّى الْبَاطِلِ، عَلَي الْجُحُودِ بِمُحَمَّدٍ صَلَى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فَضْرِعُوا مَصَارِعَهُمْ (۱) حَيْثُ عَلِمْتَ، لَمْ يَدْفَعُوا عَظِيماً، وَ لَمْ يَمْنَعُوا حَرِيماً، بِوَقْعِ سَيْوفٍ مَا خَلَا مِنْهَا الْوَعَى (۲)،

ص: ۲۸۰

۱- ۱). «مَصَارِعُ» از ریشه «صَيَّرَع» بر وزن «فَرَع» به معنای به زمین افکندن است و «مَصَارِعُ» جمع «مَصْرَع» به محلی که شخصی بر زمین می افتد و یا به قتلگاه شهیدان گفته می شود

۲- ۲). «الْوَعَى» به معنای سر و صدایی است که از جنگجویان در میدان جنگ ظاهر می شود و به صدای گروه زنبوران نیز «وَعَى» گفته می شود و گاه به صورت کنایه از جنگ یا میدان نبرد استعمال می گردد و در عبارت بالا همین معنا اراده شده است

وَلَمْ تُمَاشِهَا (۱) الْهُوَيْنِي (۲) .

منظور از «اعمام»؛ (عموها و عمه ها) به گفته بعضی همسر ابولهب «ام جمیل» و منظور از «احوال»؛ (دایی ها) «ولید بن عتبّه» است؛ ولی با توجه به اینکه «اعمام» غالباً جمع عمو است و اطلاق آن به عنوان تغلیب بر عمه ها کم است و «احوال» نیز جمع است و بعید به نظر می رسد که بر یک نفر اطلاق شود به علاوه «ام جمیل» به قتل نرسید، از این رو بعضی از محققان گفته اند: منظور در اینجا عموها و دایی های پدر و مادر معاویه است، بلکه گاه به تمام نزدیکان پدر و مادر اعمام و احوال می گویند که آنها متعدد بوده اند. (۳)

در واقع امام می خواهد قداست خیالی معاویه را در هم بشکند و بر ادعای او در طرفداری از اسلام و خلفا خط بطلان کشد و به او نشان دهد که تو باقی مانده دشمنان قسم خورده اسلام هستی و گواهی اینک بسیاری از خویشانان پدری و مادری تو در صف دشمنان اسلام بودند و در میدان های جنگ به دست مسلمانان کشته شدند.

سپس امام علیه السلام در بخش آخر این نامه به پاسخ یکی دیگر از سخنان معاویه پرداخته می فرماید: «تو درباره قاتلان عثمان زیاد سخن گفتی بیا نخست همچون سایر مردم با من بیعت کن سپس درباره آنها (قاتلان عثمان) نزد من طرح شکایت نما تا من بر طبق کتاب الله میان تو و آنها داوری کنم»؛ (وَقَدْ أَكْثَرْتَ فِي قَتْلِهِ عُمَيَّانَ، فَادْخُلْ فِيْمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ، ثُمَّ حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَيَّ، أَحْمِلْكَ وَ إِيَّاهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى) .

این پاسخی منطقی و روشن است که امام در مقابل بهانه قتل عثمان به معاویه

ص: ۲۸۱

۱ - ۱). «لَمْ تُمَاشِهَا» از ریشه «مماشاه» گرفته شده که به معنای با چیزی همراهی کردن است. و جمله «لَمْ تُمَاشِهَا الْهُوَيْنِي» یعنی

سستی با آن (شمشیرها) مماشات نمی کند و سازگار نیست

۲ - ۲). «الهُوَيْنِي» همان گونه که در نامه قبل آمده به معنای چیز کوچک، ساده و آسان است

۳ - ۳). شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۴، ص ۲۶۸

فرموده، زیرا اولاً- مسأله قصاص باید در حضور حاکم شرع و بعد از طرح دعوا و اثبات آن باشد؛ کسی که هنوز حکومت اسلامی را به رسمیت نشناخته چگونه می تواند چنین تقاضایی کند.

ثانیاً حاکم اسلامی نمی تواند پیش از محاکمه عادلانه قاتلان، کسی را به دست صاحبان خون بسپارد، بلکه باید قاتلان حقیقی دقیقاً شناخته شوند سپس به قصاص اقدام گردد.

ثالثاً معاویه از صاحبان خون حساب نمی شود، بلکه این فرزندان مقتول هستند که در درجه اول باید خونخواهی کنند.

رابعاً از همه اینها گذشته قاتلان حقیقی که مورد قصاص واقع می شوند کسانی هستند که مباشر قتل بوده اند نه آنهایی که راه را برای قاتلان گشوده اند یا آنها را تشویق نموده اند و می دانیم مباشران قتل عثمان در همان روز در خانه عثمان کشته شدند (۱) و کسان دیگری که به نحوی معاونت کردند و راه را برای قتل عثمان گشودند قصاص نمی شوند.

خامساً کسی که به اوضاع آن زمان آشنا بوده می دانسته که در آن شرایط قصاص قاتلان عثمان (به فرض که قاتلانی جز آنها که کشته شده اند داشته است) غیر ممکن بوده، زیرا طرفداران قتل عثمان- همان گونه که امام در خطبه ۱۶۸ بیان فرموده- گروه عظیمی بودند که کسی نمی توانست با آنها مقابله کند و چنان که در ذیل نامه ۵۸ از اخبار الطوال دینوری نقل کرده ایم گروهی در حدود ده هزار نفر در حضور امام در مسجد در حالی که همه مسلح بودند فریاد می زدند همه ما قاتلان عثمان هستیم (۲).

ولی معاویه می خواست با این بهانه از یک سو مردم شام را بر ضد علی علیه السلام

ص: ۲۸۲

۱- ۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۳۸

۲- ۲). اخبار الطوال، ص ۱۶۲ و ۱۶۳

بشوراند و از سوی دیگری ادعا کند که جمعی از دوستان و اطرافیان امیرمؤمنان علی علیه السلام به نحوی راضی و دخیل در این قتل بوده اند و همه آنها باید کشته شوند در حالی که ادعای معاویه از نظر حقوق اسلامی و قوانین بشری از جهات مختلف مخدوش و بی اعتبار بود و به یقین خود او هم به این نکته توجه داشت؛ ولی چون فکر می کرد بهانه خوبی به دست آورده پیوسته آن را تکرار می کرد.

به همین دلیل امام علیه السلام در آخرین جمله می فرماید: «اما آنچه را تو می خواهی همچون خدعه و فریب دادن طفلی است که در آغاز از شیر باز گرفتن است»؛ (وَ أَمَّا تِلْكَ الَّتِي تُرِيدُ فَإِنَّهَا خُدْعَةُ الصَّبِيِّ عَنِ اللَّبَنِ فِي أَوَّلِ الْفِصَالِ (۱)).

اشاره به اینکه ادعای تو در طلب قاتلان عثمان نیرنگی بی ارزش است که هر کس اندک فکری داشته باشد می داند که فریبی کودکانه و بی پایه و اساس است.

آن گاه با این جمله نامه را پایان می دهد: «سلام و درود بر آنها که لیاقت آن را دارند»؛ (وَ السَّلَامُ لِأَهْلِهِ).

کنایه از آن که تو با این اعمال و گفتار و رفتارت اهل این که سلام الهی شامل حالت شود نیستی.

نکته: آیا باز هم می گوئید همه صحابه اهل بهشتند؟

آیا باز هم می گوئید همه صحابه اهل بهشتند؟

در کتاب صفین نصر بن مزاحم که پیش از سید رضی می زیسته ذیل این نامه مطالب دیگری نیز آمده است که حاصلش این است: «وَ لَعَمْرِي لَئِنْ نَظَرْتُ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أَبْرَأَ قَرِيْبٍ مِنْ دَمِ عُمَيْرَانَ وَ اعْلَمَ أَنَّكَ مِنَ الطُّلَقَاءِ الَّذِينَ لَمَّا تَجَلَّلَ لَهُمُ الْخِلَافَةُ وَ لَمْ تُعْرَضْ فِيهِمُ الشُّورَى وَ قَدْ أُرْسِلْتُ إِلَيْكَ وَ إِلَيَّ مِنْ قَبْلِكَ جَرِيرَ بْنَ

ص: ۲۸۳

۱- ۱). «فِصَال» به معنای از شیر باز گرفتن از ریشه «فصل» به معنای جدایی است

عَبْدِ اللَّهِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ وَ الْهَجْرَةَ فَبَايَعَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ (ای معاویه) به جان خودم سوگند هر گاه به عقل خود بنگری و هوا و هوس را کنار بگذاری مرا پاک ترین فرد قریش از خون عثمان می یابی (که هیچ گونه دخالتی در آن نداشته ام) و بدان تو از تلقا (کفار آزادشده روز فتح مکه) هستی که خلافت برای آنها جایز نیست و شوری نیز شامل حال آنها نمی شود. من جریر بن عبدالله را که مردی است اهل ایمان و از مهاجران است به سوی تو فرستادم و او نماینده من است که از تو بیعت بگیرد. با او بیعت کن و لا قوه الا بالله».

هنگامی که معاویه این نامه را خواند، جریر بن عبدالله برخاست، حمد و ثنای الهی را به جا آورد و خطاب به مردم گفت: جریان کار عثمان آنها را که حاضر و ناظر بودند خسته و ناتوان ساخته (که چرا و چه کسی او را به قتل رسانده است) پس چگونه کسانی که در آنجا حضور نداشته اند می خواهند در این رابطه قضاوت کنند؟ مردم با علی علیه السلام با رضایت کامل و بدون درگیری و اجبار بیعت کردند و طلحه و زبیر نیز در صف بیعت کنندگان بودند. سپس بی آنکه حادثه ای رخ داده باشد بیعت خود را شکستند. بدانید این دین تاب تحمل فتنه ها را ندارد و عرب در شرایطی هستند که طاقت شمشیر ندارند. دیروز در بصره آن حادثه خونین واقع شد مبادا مانند آن (دوباره) واقع شود. (بدانید) عامه مردم با علی علیه السلام بیعت کردند و ما اگر اختیار امورمان به دستمان باشد جز او را برای این کار انتخاب نخواهیم کرد و هر کس مخالفت کرده درخور سرزنش است، بنابراین ای معاویه تو هم راهی را که مردم پیموده اند بپیمای.

سپس رو به معاویه کرد و به او گفت: می گویی عثمان تو را بر این مقام (حکومت شام) انتخاب کرده و معزول نساخته اگر این سخن درست باشد هر کسی مقامی را که در دست دارد برای خود حفظ می کند و حاکمان آینده اختیاری نخواهند داشت؛ ولی بدان این مقام ها چنان است که هر کدام روی کار می آید

گذشته را نسخ می کند.

معاویه در پاسخ گفت: تو منتظر باش و من هم در انتظارم.

سپس در اینجا نقشه ای شیطانی طرح کرد و گفت: بروید مردم را از هر سو فرا خوانید. هنگامی که گروه عظیمی از مردم جمع شدند بر فراز منبر رفت و بعد از سخنان طولانی گفت: ای مردم شما می دانید من نماینده عمر بن خطاب و نماینده عثمان بن عفان در منطقه شما هستم و من هیچ مشکلی برای هیچ یک از شما فراهم نکرده ام من صاحب خون عثمانم. او مظلوم کشته شد و خداوند می گوید: کسی که مظلوم کشته شود ولیش حق دارد خونخواهی کند... و من دوست دارم شما آنچه در دل دارید درباره قتل عثمان بگویید.

شامیان (ناآگاه و بی خبر) همگی برخاستند و گفتند: ما هم طالب خون عثمانیم و در همانجا با معاویه برای خونخواهی عثمان بیعت کردند و به او اطمینان دادند که جان و مال خود را در این راه بدهند. (۱)

به راستی شیطنت عجیبی است؛ همه می دانند اولاً: هنگامی که حاکم قبلی از دنیا رفت اختیار تمام زمامداران به دست حاکم بعد است و در هیچ نقطه ای از دنیا کسی به این منطق معاویه متوسل نمی شود که مثلاً: وزیری بگوید: مرا دولت پیشین به وزارت انتخاب کرده و همچنان وزیرم و از جای خود تکان نمی خورم؛ همه بر او می خندند.

ثانیاً عثمان نزدیکانی داشت که ولی دم او بودند و نوبت به معاویه نمی رسید.

ثالثاً از همه جالب تر اینکه چون معاویه زمام حکومت را به دست گرفت به سراغ احدی از کسانی که در قتل عثمان شرکت داشتند نرفت و نشان داد که تمام آنها بهانه برای رسیدن به حکومت بود.

ص: ۲۸۵

عجیب این است که با این همه رسوایی باز هم گروهی می گویند معاویه از صحابه بود و صحابه عادل، پاک و پاکیزه، بدون عیب و با تقوا هستند.

ص: ۲۸۶

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إِلَيْهِ أَيْضاً

و نیز از نامه ای امام علیه السلام

به معاویه است. (۱)

نامه در یک نگاه

همان طور که در سند نامه ذکر کرده ایم، امام این نامه را در جواب نامه دیگری از معاویه نگاشته است. کلام امام علیه السلام در این نامه به سه محور اساسی تقسیم می شود:

در بخش اول امام معاویه را پند داده به او می گوید: وقت آن رسیده است که به راه راست برگردد و دست از خدعه و نیرنگ و شبهه افکنی در برابر حق و حقیقت بردارد.

ص: ۲۸۷

۱- ۱). سند نامه: در کتاب مصادر نهج البلاغه سند دیگری غیر از نهج البلاغه برای این نامه ذکر نشده است جز اینکه از قرائن کلمات ابن ابی الحدید استفاده می کند منبع دیگری در دسترس او بوده که هم نامه معاویه به امام را در آن دیده و هم پاسخ امام را (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۶۰)

در بخش دوم به محتوای نامه ای که او به حضرت نوشته اشاره می کند و بیان می دارد که آن نامه آکنده از افسانه هایی بود که از دانش و بردباری در آن اثری یافت نمی شد. امام به او می گوید که با نوشتن این نامه به هدفی که انتظار آن را دارد نمی رسد و اگر هم اکنون به فکر چاره نباشد درهای نجات بر روی او بسته خواهد شد و راه چاره ای برای او باقی نخواهد ماند.

در بخش سوم می فرماید: این فکر را از سر خود بیرون کن که بتوانی والی و حاکم بر مسلمانان باشی و یا من بخشی از کشور اسلام (شام و مصر) را به تو واگذار کنم و پیش از آنکه لشکر حق بر تو پیروز شوند و راه های چاره به رویت بسته شود چاره ای بیندیش و به راه حق باز گرد.

ص: ۲۸۸

أَمَّا بَعْدُ فَفَقَدْ آنَ لَكَ أَنْ تَنْتَفِعَ بِاللَّمِيحِ الْبَاصِرِ مِنْ عَيَانِ الْأُمُورِ، فَقَدْ سَيَلَكْتَ مَدَارِجَ أَسْمَاءِكَ بِادِّعَائِكَ الْأَبَاطِيلَ، وَاقْتِحَامِكَ غُرُورَ الْمُنِينِ وَالْكَاذِبِ، وَبَانْتِحَالَتِكَ مَا قَدْ عَلِمَا عَنْكَ، وَابْتِزَازِكَ لِمَا قَدِ اخْتَرَنَ دُونَكَ، فِرَاراً مِنَ الْحَقِّ، وَجُحُوداً لِمَا هُوَ أَلْزَمُ لَكَ مِنْ لَحْمِكَ وَدَمِكَ؛ مِمَّا قَدْ وَعَاهُ سَيِّمُكَ، وَمُلِيَ بِهِ صَيِّدُكَ، فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ الْمُبِينُ، وَبَعْدَ الْبَيَانِ إِلَّا اللَّبْسُ؟ فَاحْذَرِ الشُّبُهَةَ وَاشْتِمَالَهَا عَلَى لُبْسَتِهَا، فَإِنَّ الْفِتْنَةَ طَالَمَا أَعْدَفَتْ جَلَابِيهَا وَأَغَشَتْ الْأَبْصَارَ ظَلَمَتُهَا.

ترجمه

اما بعد از حمد و ثنای الهی زمان آن فرا رسیده است که تو از مشاهده حقایق روشن با چشم بینا بهره مند گردی (و ادعاهای باطل خود را کنار بگذاری) ولی (مع الایسف) تو همان مسیر گذشتگان خود را با ادعاهای باطل و ورود در دروغ و فریب افکنی و اکاذیب می پیمایی و آنچه بالاتر از شأن توست به خود نسبت می دهی و به آنچه بدان نباید بررسی (و شایسته آن نیستی) دست می افکنی. همه این کارها برای فرار از حق و انکار چیزی بود که پذیرش آن از گوشت و خونت برای تو لازم تر بود و نیز برای این بود که از چیزی که گوش تو شنیده و سینه ات از آن پر شده فرار کنی. آیا پس از روشن شدن حق چیزی جز گمراهی آشکار وجود دارد و آیا بعد از بیان واضح چیزی جز مغلطه کاری و شبهه افکنی تصور می شود؟ بنابراین از اشتباه کاری و غلطهایی که در آن است پرهیز، زیرا از دیرزمانی فتنه پرده های سیاه خود را گسترده و ظلمتش بر دیده هایی پرده افکنده است.

همان گونه که از عنوان نامه پیداست امام علیه السلام این نامه را در جواب نامه ای نوشته است که از سوی معاویه به آن حضرت بعد از جنگ نهروان و کشتن خوارج خدمت آن حضرت فرستاده شد.

به گفته ابن ابی الحدید امام علیه السلام در این نامه تلویحا اشاره به حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می کند که به آن حضرت فرمود: «أُمِرْتُ بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ؛ من مأمور شدم به پیکار با پیمان شکنان و ظالمان و از دین خارج شدگان». (۱) و در بیان دیگری آمده است: «أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ». (۲)

بنابراین معاویه که از این حدیث باخبر بود با دیدن جنگ های جمل و نهروان می بایست از خواب غفلت بیدار می شد، چرا که سخن پیامبر درباره علی علیه السلام و جنگ های او کاملاً به وقوع پیوسته بود و از این رو امام نامه را چنین آغاز می کند، می فرماید: «اما بعد از حمد و ثنای الهی زمان آن فرا رسیده است که تو از مشاهده حقایق روشن با چشم بینا بهره مند گردی (و ادعاهای باطل خود را کنار بگذاری)»؛ (أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ آنَ لَكَ أَنْ تَنْتَفِعَ بِاللَّمْحِ (۴) الْبَاصِرِ (۵) مِنْ عَيَانِ الْأُمُورِ، فَقَدْ سَلَكَتَ مَدَارِجَ (۶) أَشْلَافِكَ بِادِّعَائِكَ الْأَبَاطِيلَ).

منظور از «مَدَارِجَ أَشْلَافٍ» همان برنامه های ابوسفیان در مقابله با پیغمبر اسلام

ص: ۲۹۰

۱- ۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۲۴ (این حدیث در لسان العرب نیز در ریشه «قسط» نقل شده است)

۲- ۲. مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۹

۳- ۳. «آن» فعل ماضی است از ریشه «أین» بر وزن «عین» به معنای نزدیک شده و وقتش فرا رسیده است

۴- ۴. «اللَّمْح» در اصل به معنای درخشیدن برق است سپس به معنای نگاه کردن سریع آمده است

۵- ۵. «الْبَاصِر» به معنای نگاه دقیق است و این دو واژه «لمح» و «باصر» هنگامی که با هم به کار می رود مفهومی این است که با

یک نگاه دقیق و سریع چیزی را نگرستن

۶- ۶. «مَدَارِج» جمع «مَدْرَجَه» به معنای گذرگاه است

و مسلمین و برافروختن آتش های جنگ های متعدد بر ضد مسلمانان است و همچنین جد مادری معاویه «عتبه بن ربیع» و دایی اش «ولید بن عتبه» است که همه از سران کفر، شرک، بت پرستی و نفاق بوده اند.

«ولی (مع الایسف) تو همان مسیر گذشتگان خود را با ادعاهای باطل و ورود در دروغ و فریب افکنی و اکاذیب می پیمایی و آنچه بالاتر از شأن توست به خود نسبت می دهی و به آنچه بدان نباید بررسی (و شایسته آن نیستی) دست می افکنی؛ (وَ اقْتَحَامِكَ (۱) غُرُورَ الْمَیْنِ (۲) وَ الْأَكَاذِیْبِ، وَ بِاِنتِحَالِكَ (۳) مَا قَدْ عَلَا عَنكَ، وَ اِیْتِزَاكَ (۴) لِمَا قَدْ اخْتَرَنَ (۵) دُونَكَ) .

منظور از ادعای باطل همان ادعای خلافت است که معاویه در شام برای خود بیعت گرفت و منظور از ورود در دروغ، فریب افکنی و اکاذیب، ادعای خون خواهی عثمان و مظلوم بودن طلحه و زبیر و عایشه است و منظور از نسبت دادن چیزی که در شأن او نیست به خود و دست انداختن به آنچه حق او نیست همان حکومت مصر و شام است که انتظار داشت امام آن دو را به او واگذار کند و آن را شرط بیعت قرار داده بود. و جمله «وَ اِیْتِزَاكَ ...» به گفته بعضی از شارحان

ص: ۲۹۱

۱- ۱). «اقتحام» به معنای ورود در چیزی بدون مطالعه است و بعضی به معنای ورود در چیزی با قدرت و شدت گرفته اند و بعضی آن را به معنای ورود در کارهای سخت و خوفناک تفسیر کرده اند (تفسیر اوّل از معجم الوسیط و تفسیر دوم از مجمع البحرین و تفسیر سوم از مفردات راغب است و تمام این تفسیرها در عبارت بالا می تواند جمع باشد)

۲- ۲). «المین» در بسیاری از کتب لغت به معنای دروغ ذکر شده، بنابراین «اکاذیب» (جمع اکذوبه) تأکیدی بر آن است و بعضی گفته اند: «مین» غالباً با «کذب» ذکر می شود و استعمال آن به تنهایی کمتر است. این احتمال نیز وجود دارد که «مین» اشاره به اصل دروغ باشد و «اکاذیب» اشاره به انواع دروغ

۳- ۳). «انتحال» به معنای ادعا کردن چیزی است که تعلق به گوینده ندارد و گاه به معنای اعتقاد به چیزی داشتن و آن را به عنوان مذهب خود پذیرفتن آمده است و در جمله بالا به همین معنا به کار رفته است

۴- ۴). «ایتراز» در اصل به معنای ربودن یا دزدیدن آمده است و ضرب المثلی در عرب است که می گویند: «من عزّ بزّ» یعنی کسی که غلبه کند اشیا را از دیگران می رباید

۵- ۵). «اخترن» یعنی ذخیره شده است و «اخترن دونک» یعنی برای دیگری ذخیره شده است از ریشه «خزن» به معنای چیزی را در جایی ذخیره کردن

نهج البلاغه می تواند اشاره به بیعتی باشد که معاویه برای خود برای خلافت از اهل شام گرفت. (۱)

طبری در کتاب خود در حوادث سال ۶۰ هجری نقل می کند که معاویه از اهل شام در این سال در ماه ذی القعدة بعد از پایان کار حکمین به عنوان خلافت پیامبر بیعت گرفت در حالی که قبلاً برای مطالبه خون عثمان از آنها بیعت گرفته بود. (۲)

این احتمال نیز داده شده که منظور امام بیعت گرفتن معاویه نسبت به مطالبه خون عثمان باشد، زیرا این کار در حد او نیست؛ این گونه خون ها را صاحبان خون (در درجه اول فرزندان) از امام مسلمانان مطالبه می کنند؛ معاویه نه از اولیای دم بود و نه امام المسلمین و در واقع همان طور که امام می فرماید همه اینها برای فرار از پذیرش حق؛ یعنی بیعت با امیرمؤمنان علی علیه السلام بود.

این تعبیرات گویا و حساب شده پرده را از روی مغالطه کاری های معاویه در نامه اش برمی دارد و هدف نهایی او را که رسیدن به حکومت به ناحق مصر و شام یا حکومت بر قاطبه مسلمانان است برمی دارد. امام نیت فاسد واقعی او را آشکار می سازد، هر چند بر خردمندان نه در آن زمان و نه در این زمان مخفی و پنهان نبوده و نیست.

آن گاه امام دلیل این ادعای باطل را چنین بیان می کند و می فرماید: «همه این کارها برای فرار از حق و انکار چیزی بود که پذیرش آن از گوشت و خونت برای تو لازم تر بود و نیز برای این بود که از چیزی که گوش تو شنیده و سینه ات از آن پر شده فرار کنی»؛ (فَرَاراً مِنَ الْحَقِّ، وَجُحُوداً لِمَا هُوَ الْأَزْمُ لَكَ مِنْ لَحْمِكَ وَدَمِكَ، مِمَّا قَدْ وَعَاهُ سَمْعُكَ وَمُلِيَ بِهِ صَدْرُكَ).

ص: ۲۹۲

۱-۱. فی ظلال، ج ۴، ص ۱۶۶

۲-۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۹

منظور از فرار از حق و انکار چیزی که از گوشت و خون برای معاویه لازم تر بوده است همان بیعت عمومی مهاجران و انصار و توده های مردم با علی علیه السلام بود به اضافه مطالبی که معاویه با گوش خود درباره آن حضرت از پیغمبر شنیده بود، زیرا او در ماجرای غدیر حضور داشت و نص بر امامت علی را از پیغمبر شنید و نیز در غزوه تبوک حاضر بود و حدیث معروف نبوی «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؛ تو نسبت به من همچون هارون برادر موسی نسبت به موسی هستی» و سخنان دیگری درباره علی علیه السلام را که پیغمبر اکرم با آن، او را در همه جا ستوده بود شنیده بود یا با چشم خود صحنه ها را دیده بود.

بدیهی است شنیدن بیعت عمومی مسلمانان با علی و آن سخنان بسیار روشن از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این فریضه قطعی را برای معاویه فراهم ساخته بود که در نخستین فرصت با امام بیعت کند و در برابر او تسلیم شود؛ ولی معاویه دروغ هایی به هم بافت و بر خلاف خواسته مسلمانان قیام کرد و از مردم شام برای خود بیعت گرفت (۱) و سنگ زیربنای تفرقه و جدایی در میان مسلمانان را که مایه جنگ های داخلی شد نهاد.

آن گاه امام با صراحت به او می گوید: «آیا بعد از روشن شدن حق چیزی جز گمراهی آشکار وجود دارد و آیا بعد از بیان واضح چیزی جز مغلطه کاری و شبهه افکنی تصور می شود؟» (فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ الْمُبِينُ، وَ بَعْدَ الْبَيَانِ إِلَّا اللَّبْسُ؟ (۲)).

چه گمراهی از این آشکارتر که بیعت عام مسلمانان را نادیده بگیرد و کسی که تا آخرین لحظه پیروزی اسلام خودش و خاندانش در صفوف کفر و دشمنان

ص: ۲۹۳

۱- ۱. فی ظلال، ج ۴، ص ۱۶۶

۲- ۲. «لَبْس» بر وزن «درس» به معنای پرده پوشی و اشتباه کاری است. (ماضی آن «لَبَسَ» بر وزن «ضَرَبَ» است) و «لَبْس» بر وزن «قفل» به معنای پوشیدن لباس است (و ماضی آن «لَبَسَ» بر وزن «حَسَبَ» است) و «لَبَسَهُ» به معنای شبهه آمده است

بوده بخواهد بر جای پیغمبر اکرم تکیه زند و لباس خلافت او را در تن بیوشد.

به گفته ابن ابی الحدید اگر ما سخنان شیعه را درباره نصب علی علیه السلام به خلافت در غدیر خم را قبول نکنیم- که نمی کنیم- پیامبر سخنان فراوانی در هزار مورد درباره علی بیان فرمود که مقدم بودن او را بر سایرین روشن می سازد؛ از جمله اینکه فرمود: «حَرْبُكَ حَرْبِي؛ جنگ با تو جنگ با من است» و فرمود: «أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتَّ وَ سَلَّمَ لِمَنْ سَأَلْتَّ اللَّهُمَّ عَادِ مَنْ عَادَهُ وَ وَالِ مَنْ وَالَاهُ؛ من با کسی که با تو سر جنگ داشته باشد سر جنگ دارم و با هر کس صلح کنی صلح می کنم خداوند! آن کس که او را دوست دارد دوست بدار و آن کس که او را دشمن دارد دشمن بدار» (۱) آیا همه این امور را نادیده گرفتن و به فراموشی سپردن چیزی جز ضلال مبین است!؟

جمله امام «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ...» برگرفته از تعبیر قرآن مجید است که در سوره یونس بعد از بیان نعمت های واضح خداوند می فرماید: «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ». ۲

در ذیل نامه ۱۶ (جلد نهم همین کتاب) این جمله را از حسن بصری نقل کردیم که می گفت: چهار چیز در معاویه بود که حتی اگر تنها یکی از آنها را داشت، موجب هلاکت (اخروی) وی می شد: نخست اینکه امر حکومت را با شمشیر به دست گرفت در حالی که بقایای صحابه و صاحبان فضیلت که از او برتر بودند وجود داشتند. دوم اینکه فرزند شراب خوارش را که لباس ابریشمین می پوشید و طنبور می زد، خلیفه بعد از خود کرد. سوم اینکه ادعا کرد زیاد برادر من است در حالی که پیغمبر فرموده بود: فرزند به پدر رسمیش ملحق می شود و نصیب فرد زناکار سنگ است. چهارم اینکه حجر بن عدی (آن مرد پاک ایمان)

ص: ۲۹۴

آن گاه امام علیه السلام برای تأکید و توضیح بیشتری درباره آنچه پیش از این بیان کرده است می فرماید: «بنابراین از اشتباه کاری و غلطیایی که در آن است پرهیز، زیرا از دیر زمانی فتنه پرده های سیاه خود را گسترده و ظلمتش بر دیده هایی پرده افکنده است»؛ (فَاخَذَرِ الشُّبُهَةَ وَ اِسْتَمَالَهَا عَلٰی لُبْسَتِهَا، فَاِنَّ الْفِتْنَةَ طَالَمَا (۲) اَعْدَفَتْ (۳) جَلَابِيْبَهَا (۴) وَ اَعْشَتْ (۵) الْاَبْصَارَ ظَلَمْتُهَا).

تعبیر به «شبهه» ممکن است اشاره به اشتباه افکنی معاویه در مورد خون عثمان باشد که آن را به علی علیه السلام بدون هیچ دلیلی نسبت می داد و جمله «اِسْتَمَالَهَا عَلٰی لُبْسَتِهَا» نیز می تواند اشاره به همین موضوع باشد که معاویه این شبهه افکنی را گسترش داد تا در تمام شام شایع شد.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از جمله مزبور این است که از شبهه پرهیز و همچنین از آثار ناشی از شبهه و یا اینکه از شبهه پرهیز و از اینکه آن را همچون لباسی در بر کنی و همه جا از بهانه خون خواهی عثمان برای پیشبرد اهداف نامشروع بهره گیری. (۶)

منظور از «فتنه» همان اختلاف و شکافی است که معاویه در جهان اسلام

ص: ۲۹۵

۱- ۱). کامل التواریخ، ج ۳، ص ۴۸۷

۲- ۲). «طالما» یعنی در زمانی طولانی این کار تحقق یافته است (توجه داشته باشید که «طال» فعل است و به گفته شارح کافیه «ما» ممکن است زائده و یا کافه باشد)

۳- ۳). «اَعْدَفَتْ» به معنای فرو افکندن و رها ساختن است. این واژه در مورد فرو افکندن پرده یا نقاب بر صورت نیز به کار می رود

۴- ۴). «جَلَابِيْب» جمع «جَلِيْب» بر وزن «مفتاح» (به کسر جیم و فتح آن به معنای چادر و پارچه ای است که تمام بدن را می پوشاند و به پیراهن بلند و گشاد نیز اطلاق شده است)

۵- ۵). «اَعْشَتْ» از ریشه «عَشَّيَان» بر وزن «غلیان» در اصل به معنای پوشاندن و احاطه کردن است و در جمله بالا به همان معنای پوشاندن آمده است

۶- ۶). در صورت اول و دوم فاعل «اشتمال» ضمیر «ها» است که اشتمال اضافه به آن شده است و در احتمال سوم فاعل «اشتمال» معاویه است و ضمیر «ها» که به شبهه برمی گردد مفعول آن است

افکنده بود؛ نخست از شامیان برای خون خواهی عثمان بیعت گرفت و مدتی بعد، برای خلافت و آنها را از خلیفه به حق مسلمانان جدا ساخت. در مسأله خلافت بدعتی که سابقه نداشت ایجاد کرد و به دنبال او سایر بنی امیه همان طریقه نادرست وی را در پیش گرفتند و خلفا را یکی بعد از دیگری به زور تعیین کردند و بر مسلمانان تحمیل نمودند که اولین پایه شوم آن بیعت گرفتن برای فرزندش یزید بود.

ص: ۲۹۶

وَقَدْ أَتَانِي كِتَابٌ مِنْكَ ذُو أَفَانِينَ مِنَ الْقَوْلِ ضَمُّتْ قُوهَا عَنِ السَّلْمِ، وَ أَسَاطِيرَ لَمْ يَحْكُهَا مِنْكَ عِلْمٌ وَ لَا حِلْمٌ، أَصِيبَتْ مِنْهَا كَالْحَائِضِ فِي الدَّهَاسِ، وَ الْخَابِطِ فِي الدِّيْمَاسِ، وَ تَرَقَّيْتُ إِلَى مَرْقَبِهِ بَعِيدِهِ الْمَرَامِ، نَازِحِهِ الْأَعْلَامِ، تَقْصِيرُ دُونَهَا الْأَنْوُقُ وَ يُحَادِي بِهَا الْعَيْوُقُ. وَ حَاشَ لِلَّهِ أَنْ تَلِيَ لِلْمُسْلِمِينَ بَعْدِي صِدْرًا أَوْ وَرْدًا، أَوْ أُجْرِي لَكَ عَلَيَّ مِنْهُمْ عَقْدًا أَوْ عَهْدًا!! فَمَنْ الْآنَ فَتِدَارَكَ نَفْسِكَ، وَ انْظُرْ لَهَا، فَإِنَّكَ إِنْ فَرَطْتَ حَتَّى يَنْهَدَ إِلَيْكَ عِبَادُ اللَّهِ أُرْتَجَتْ عَلَيْكَ الْأُمُورُ، وَ مُنِعَتْ أَمْرًا هُوَ مِنْكَ الْيَوْمَ مَقْبُولٌ، وَ السَّلَامُ.

ترجمه

نامه ای از تو به من رسید که پر بود از یک سلسله پشت هم اندازی و سخنان بی محتوا و در آن از صلح و سلامت خبری نبود. در اساطیر و سخنان افسانه گونه ات هیچ اثری از دانش و عقل به چشم نمی خورد. تو همچون کسی هستی که در زمینی سست و صعب العبور فرو رفته و یا همچون کسی که در دخمه های تاریک زیر زمینی راه خود را گم کرده است و می خواهی به نقطه ای بررسی که (از مرتبه ات بسیار برتر و) رسیدن به آن (برای تو) دشوار و نشانه هایش ناپیداست؛ مقامی که عقابان بلندپرواز را یارای صعود به آن نیست و همطراز ستاره عیوق (از ستارگان دوردست آسمان) است. پناه به خدا می برم از اینکه که تو بعد از من سرپرست و پیشوای مسلمانان گردی و امور آنها را سامان دهی و یا اینکه من در این باره برای تو نسبت به (سرپرستی) یک تن از آنان قرارداد و عهدی امضا کنم. از هم اکنون تا دیر نشده خود را دریاب و برای خویشتن

چاره اندیش، زیرا اگر کوتاهی کنی تا زمانی که بندگان خدا (و لشکریان حق) به سوی تو به پا خیزند درهای چاره به رویت بسته خواهد شد و چیزی که امروز از تو قبول می شود آن روز مقبول نخواهد بود. و السلام.

شرح و تفسیر

امام علیه السلام در این بخش از نامه نخست به سراغ ظاهر نامه و سپس به محتوای آن می پردازد، زیرا معاویه در نامه خود الفاظی در کنار هم گذاشته بود که خود را فصیح و بلیغ نشان دهد و به پندارش با کلمات امام رقابت کند امام می فرماید:

«نامه ای از تو به من رسید که پر بود از یک سلسله پشت هم اندازی و سخنان بی محتوا و در آن از صلح و سلامت خبری نبود. در اساطیر و سخنان افسانه گونه ات هیچ اثری از دانش و عقل به چشم نمی خورد؛» (وَقَدْ أَتَانِي كِتَابٌ مِنْكَ ذُو أَفَانِينَ مِنَ الْقَوْلِ ضَعُفَتْ قُوَاهَا عَنِ السَّلْمِ (۱)، وَ أَسَاطِيرَ (۲) لَمْ يَحْكُهَا (۳) مِنْكَ عِلْمٌ وَ لَا حِلْمٌ).

«الافانین» جمع «افنان» و آن جمع «فن» به معنای اسلوب است؛ یعنی نامه تو از اسلوب های مختلف و ناهمگونی تشکیل شده بود.

جمله «ضَعُفَتْ قُوَاهَا عَنِ السَّلْمِ» اشاره به این است که هیچ اثری از خیرخواهی

ص: ۲۹۸

۱- ۱). برای «سَلْم» چند معنا ذکر شده است: سلامت، صلح و اسلام و در اینجا مناسب همان معنای اول و دوم است؛ یعنی نامه تو نه نشانه ای از صلح طلبی داشت و نه سلامت روح و فکر

۲- ۲). «اساطیر» جمع «اسطوره» به حکایات و داستان های خلافتی و دروغین گفته می شود که در قرآن مجید از زبان کفار تکرار شده و همیشه آن را با اولین توصیف می کردند تا بگویند دعوت انبیا خرافاتی است که تازگی هم ندارد؛ ولی این واژه مفهوم عامی دارد که اشاره به مطالب سست و بیهوده و بی ارزش است و در کلام امام نیز همین معنا اراده شده و بعضی گفته اند: «اساطیر» جمع جمع است؛ یعنی «اساطیر» جمع «اسطار» و «اسطار» جمع «سطر» است و «سطر» در اصل به معنای «صف» آمده است و چون «اساطیر» خرافاتی است که پشت هم می اندازند این واژه بر آن اطلاق شده است

۳- ۳). «يَحْكُهَا» از ریشه «حیا که» به معنای بافتن است و در جمله بالا اشاره به این است که معاویه در نامه خود مطالب بی اساس و دور از منطقی را به هم بافته بود

و سلامت در آن وجود نداشت. بعضی از شارحان نیز «سلم» را در اینجا به معنای اسلام دانسته اند؛ یعنی نشانه های اسلام در نامه تو دیده نمی شد.

تعبیر به «أَسْيَاطِيرَ لَمْ يَحْكُمَهَا...» اشاره به این است که الفاظ و جمله هایی که در نامه ات به هم بافته بودی از علم و عقل نشأت نگرفته بود، بلکه مجموعه ای از شیطنت ها را در الفاظی ناموزون ریخته بودی که نشانه جهل و بی خبری نویسنده اش بود.

آن گاه امام به محتوای نامه می پردازد که هدف اصلی معاویه از آن تکیه زدن بر تخت قدرت و خلافت مسلمانان و حد اقل آن حکومت بر شام و مصر دو بخش عظیم و بسیار مهم از کشور اسلامی بود می فرماید: «تو همچون کسی هستی که در زمینی سست و صعب العبور فرو رفته و یا همچون کسی که در دخمه های تاریک زیرزمینی راه خود را گم کرده است و می خواهی به نقطه ای بررسی که (از مرتبه ات بسیار برتر و) رسیدن (به آن) دشوار و نشانه هایش ناپیداست؛ مقامی که عقابان بلندپرواز را یارای صعود به آن نیست و همپراز ستاره عیوق (از ستارگان دوردست آسمان) است»؛ (أَصِيْبَتْ مِنْهَا كَالْخَائِضِ (۱) فِي الدَّهَاسِ (۲) وَالْخَابِطِ (۳) فِي الدِّيْمَاسِ (۴) وَ تَرَقَّيْتَ إِلَى مَرْقَبِهِ (۵) بَعِيدِهِ الْمَرَامِ، نَازِحِهِ (۶) الْأَعْلَامِ، تَقْصُرُ دُونَهَا الْأَنْوُقُ (۷) وَ يُحَادِثُ

ص: ۲۹۹

-
- ۱-۱. «الْخَائِضُ» به معنای فرو رفته از ریشه «خَوْضُ» بر وزن «حَوْضُ» در اصل به معنای وارد شدن تدریجی در آب است، ولی بعداً به هرگونه ورود در چیزی و یا حتی شروع به چیزی اطلاق شده است
- ۲-۲. «الدَّهَاسُ» به معنای زمین بسیار سستی است که پای انسان در آن فرو می رود و عبور از آن بسیار مشکل است
- ۳-۳. «الْخَابِطُ» به معنای گم کرده راه و یا کسی که کورکورانه و بدون اطلاع کاری را انجام می دهد
- ۴-۴. «الدِّيْمَاسُ» به معنای محل تاریک و یا دخمه های زیر زمینی است
- ۵-۵. «مَرْقَبُهُ» به معنای محل بلند و به محل دیده بانی و رصدخانه نیز اطلاق می شود
- ۶-۶. «نَازِحُهُ» به معنای دور و دوردست و همچنین دور کننده است از ریشه «نَزَحَ» بر وزن «فَتَحَ» به معنای دور شدن و دور کردن است و به همین جهت این واژه بر کشیدن آب از چاه نیز اطلاق می شود و به آن «نَزَحَ بَثْرًا» می گویند، بنابراین «نَازِحُهُ الْأَعْلَامِ» یعنی چیزی که نشانه های آن دور است
- ۷-۷. «الْأَنْوُقُ» به معنای عقاب است و گاه به سیمرغ که پرنده ای افسانه ای است نیز اطلاق می شود و از آنجایی که اهمیّت فوق العاده ای برای تخم خود قائل است بر بالای قله های کوه ها رفته و در آنجا تخم گذاری می کند

امام با تشبیهات زیبا و مثال های گویا این نکته را به معاویه گوشزد می کند که مقام خلافت مسلمانان هرگز به او نمی رسد و هیچ گاه شایستگی آن را ندارد؛ تقوایی در سرحد عصمت می خواهد که ذره ای از آن در وجود معاویه نبود و علم و دانشی فوق العاده می طلبد که در معاویه عُشری از اعشار آن وجود نداشت و زیرا او مجموعه ای بود از مکر و خدعه و بی تقوایی؛ گاه او را به کسی تشبیه می کند که می خواهد از شن زاری عبور کند و پاهایش تا زانو در آن فرو رفته و گاه به کسی که مسیر خود را از دخمه های زیرزمینی انتخاب کرده و گاه به پرنده ناتوان و شکسته بالی که می خواهد خود را به جایگاه عقاب بر فراز کوه ها برساند و یا به اوج آسمان ها در کنار ستاره عقوق قرار گیرد و با این همه ضعف و ناتوانی این همه بلندپروازی راستی عجیب است؛ گاه حکومت مصر و شام را می خواهد و گاه جانشینی علی بن ابی طالب را.

سپس امام علیه السلام در برابر تقاضاهای معاویه در امر حکومت دست رد بر سینه این نامحرم زده و به صورت قاطعانه می فرماید: «پناه به خدا می برم از اینکه که تو پس از من سرپرست و پیشوای مسلمانان گردی و امور آنها را سامان دهی و یا اینکه من در این باره برای تو نسبت به (سرپرستی) یک تن از آنان قرارداد و عهدی امضا کنم»؛ (وَ حَاشَ لِلَّهِ (۲) أَنْ تَلِيَ لِلْمُسْلِمِينَ بَعْدِي صَدْرًا أَوْ وِرْدًا (۳)، أَوْ أُجْرِي لَكَ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ عَقْدًا أَوْ عَهْدًا!!).

به این ترتیب امام معاویه را از اینکه امتیاز حکومت شام و مصر به او داده شود

ص: ۳۰۰

۱- ۱). «العُقُوقُ» ستاره معروفی است که بسیار دوردست به نظر می رسد و در کنار کهکشان یا ستاره ثریا دیده می شود و

ضرب المثل است در دوری

۲- ۲). «حاش لله» در اصل «حاشی لله» بوده و «حاشی» به معنای «کنار گیری کرد» است. این جمله به معنای مبادا، خدا نکند، به خدا

پناه می برم، به کار می رود

۳- ۳). «صَدْرًا أَوْ وِرْدًا» ورد به معنای وارد شدن بر آبگاہ و صدر به معنای خارج شدن از آن است و تعبیر به «صدرًا أَوْ وِرْدًا» به

معنای دخالت کردن و سرپرستی نمودن امور است

و یا بعد از امام به خلافت مسلمانان منصوب گردد برای همیشه مأیوس می سازد.

نصر بن مزاحم در صفین می نویسد هنگامی که نماینده علی بن ابی طالب «جریر بن عبد الله» به شام نزد معاویه رفت تا برای آن حضرت بیعت بگیرد، معاویه به منزل جریر آمد گفت: من فکری کرده ام. جریر گفت: بگو بینم. گفت:

به علی بنویس که حکومت شام و مصر را در اختیار من بگذارد و هنگامی که وفات او فرا رسد بیعت هیچ کس را بعد از خودش بر گردن من نهد. در این صورت من تسلیم او می شوم و می نویسم که خلافت حق اوست. جریر گفت:

آنچه می خواهی بنویس من هم می نویسم. معاویه این مطلب را خدمت علی علیه السلام نوشت (و با نامه جریر به خدمت علی علیه السلام فرستادند) امام در پاسخ به جریر مرقوم داشت که پیش از این «مغیره بن شعبه» نیز چنین پیشنهادی را به من کرده بود که حکومت شام را به معاویه دهم. این در هنگامی بود که من در مدینه بودم من خودداری کردم و امیدوارم که خداوند هرگز مرا چنان نبیند که گمراهان را یاور خود انتخاب کرده باشم. (۱)

آن گاه امام علیه السلام در سخن نهایی خود به معاویه هشدار می دهد می فرماید: «از هم اکنون تا دیر نشده خود را دریاب و برای خویشتن چاره اندیش، زیرا اگر کوتاهی کنی تا زمانی که بندگان خدا (و لشکریان حق) به سوی تو به پا خیزند درهای چاره به رویت بسته خواهد شد و چیزی که امروز از تو قبول می شود آن روز مقبول نخواهد بود. و السلام؛ (فَمِنَ الْآنَ فَتَدَارِكُ نَفْسَكَ، وَ انْظُرْ لَهَا، فَإِنَّكَ إِِنْ فَزُطْتَ حَتَّى يَنْهَدَ (۲) إِلَيْكَ عِبَادُ اللَّهِ أُرْتَجَتْ (۳) عَلَيْكَ الْأُمُورُ، وَ مُنِعَتْ أَمْرًا هُوَ مِنْكَ الْيَوْمَ مَقْبُولٌ، وَ السَّلَامُ) .

امام این نصیحت مشفقانه را به معاویه می کند که تا دیر نشده از خواب غفلت

ص: ۳۰۱

۱- ۱). صفین، ص ۵۲ با اندکی تلخیص

۲- ۲). «يَنْهَدُ» از ریشه «نهد» بر وزن «صعود» به معنای بر آمدن، بلند شدن و برخاستن گرفته شده است

۳- ۳). «أُرْتَجَتْ» از ریشه «ارتاج» و «رَجَجَ» بر وزن «رنج» به معنای غفل کردن و بستن گرفته شده است

بیدار گردد و در برابر حق تسلیم شود و بیعت امام را بپذیرد که در این صورت ممکن است گناهان گذشته او مورد عفو قرار گیرد؛ ولی اگر این فرصت بگذرد و از آن استفاده نکند و لشکر اسلام بر او چیره شوند دیگر پشیمانی و ندامت سودی نخواهد داشت و توبه از اعمال گذشته از او پذیرفته نخواهد شد و به راستی اگر وسوسه های «عمر و بن عاص» در میان گروهی از افراد جاهل و نادان از لشکر کوفه تأثیر نکرده بود تشکیلات معاویه به کلی در هم کوبیده می شد و آنچه را امام در ذیل این نامه آورده است تحقق می یافت.

قابل توجه اینکه امام نامه را با سلام پایان می دهد تا نصیحت خیرخواهانه آخر نامه در معاویه مؤثر واقع شود؛ ولی از آنجا که معاویه باد غرور در سر داشت و عطش مقام و حکمرانی همه وجودش را پر کرده بود به علاوه کینه های پیشین مربوط به کشته شدن بستگان نزدیکش در جنگ های اسلامی به دست توانای علی علیه السلام را فراموش نکرده بود، این نامه در دل او اثر نکرد و همچنان به راه نادرست خود ادامه داد.

و من كتاب له عليه السلام

إلى عبد الله بن العباس وقد تقدم ذكره بخلاف هذه الرواية

از نامه های امام علیه السلام است

که به عبد الله بن عباس نگاشته و این نامه قبلاً به صورت دیگری

(نامه ۲۲) آمده است. (۱)

نامه در یک نگاه

این نامه گرچه خطاب به ابن عباس است ولی به یقین همه انسان ها مخاطب واقعی آن می باشند و حاصل نامه این است که نباید به امور مادی دلبستگی

ص: ۳۰۳

۱- ۱). سند نامه: در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که این نامه در کتاب صفه الصفه (از ابوالفرج ابن جوزی) و تاریخ دمشق (از ابن عساکر متوفای ۵۷۱) آمده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۶۱) و از آنجا که این نامه از نظر محتوا شباهت زیادی با نامه ۲۲ دارد، هرچند الفاظش متفاوت است، مدارکی را که برای آن نامه ذکر کرده اند برای این نامه نیز قابل استفاده است. صاحب مصادر در نامه ۲۲ می گوید: نامه مذکور را به صورت گسترده و متواتر کسانی که پیش از سید رضی و بعد از او می زیستند در کتاب های خود آورده اند. از جمله کسانی که پیش از سید رضی می زیستند: نصر بن مزاحم در کتاب صفین، مرحوم کلینی در روضه الکافی، بلاذری در انساب الاشراف و یعقوبی در کتاب تاریخ اند و بعد از مرحوم سید رضی گروه دیگری نیز این نامه را نقل کرده اند (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۴)

داشت نه از روی آوردنش شادمانی کرد و نه از دست رفتنش غمگین بود، چرا که همگی گذراست. آنچه باید به آن دل بست کارهای خیری است که انسان می تواند انجام دهد و پیش از خود به عالم برزخ و قیامت بفرستد و آنچه باید درباره آن متأسف شد چیزهایی است که انسان می توانسته انجام دهد ولی از دستش رفته است.

ص: ۳۰۴

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْمَرْءَ لَيَفْرَحُ بِالشَّيْءِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لِيُفْتَتَهُ، وَيَحْزَنُ عَلَى الشَّيْءِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ، فَلَا يَكُنْ أَفْضَلَ مَا نِلْتَ فِي نَفْسِكَ مِنْ دُنْيَاكَ بُلُوغٌ لَدَّهُ أَوْ شِفَاءٌ غِيْظٍ، وَلَكِنْ إِطْفَاءٌ بَاطِلٍ أَوْ إِحْيَاءٌ حَقٌّ. وَلِيَكُنْ سُرُورُكَ بِمَا قَدَّمْتَ، وَأَسَافُكَ عَلَى مَا خَلَّفْتَ، وَهَمُّكَ فِيَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) (بسیار می شود که) انسان از یافتن چیزی خوشنود می گردد که هرگز از دست او نمی رفت (و به عکس) از فوت چیزی اندوهناک می گردد که هرگز نصیب او نمی شد، بنابراین نباید بهترین و برترین چیز نزد تو رسیدن به لذات دنیا یا فرو نشانیدن خشم (از طریق انتقام از دشمن) باشد، بلکه خاموش کردن آتش باطل و یا زنده کردن حق باید مورد علاقه تو باشد.

آنچه باید مایه سرور و خوشحالی تو گردد چیزی است که از پیش (برای روز قیامت) فرستاده ای و آنچه باید مایه تأسف تو گردد چیزی است که به جای می گذاری (و می روی و از آن برای ذخیره یوم المعاد استفاده نمی کنی و در یک کلام) تمام همّ تو باید متوجه جهان پس از مرگ باشد.

شرح و تفسیر: چه چیز باید مورد علاقه تو باشد؟

چه چیز باید مورد علاقه تو باشد؟

امام علیه السلام در آغاز این نامه می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) (بسیار

ص: ۳۰۵

می شود که) انسان از یافتن چیزی خشنود می گردد که هرگز از دست او نمی رفت (و به عکس) از فوت چیزی اندوهناک می گردد که هرگز نصیب او نمی شد؛ (أَمَّا بَعِيدٌ، فَإِنَّ الْمَرْءَ لَيَفْرَحُ بِالشَّيْءِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لِيُفُوتَهُ، وَ يَحْزَنُ عَلَى الشَّيْءِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ).

اشاره به اینکه از نظر مقدرات الهی و یا به بیانی دیگر از نظر عالم اسباب، گاه مواهبی نصیب انسان می شود که تلاش و کوششی برای آن نکرده و از نظر ظاهر به طور حتم به او می رسید در این گونه موارد شادمانی چندان مفهومی ندارد و به عکس از نظر مقدرات و عالم اسباب اموری است که انسان هرچه تلاش کند به آن نخواهد رسید و به تعبیر دیگر قسمت او نیست گاه در اینجا غمگین می شود در حالی که تأسف خوردن بر این گونه امور منطقی نیست و همانند آن است که انسان تأسف بخورد چرا بال و پر ندارد که بر فراز آسمان ها پرواز کند.

به یقین توجه به این دو نکته انسان را از دل بستگی های فوق العاده مادی رها می سازد، زیرا نسبت به تمام نعمت های مادی که در اختیار اوست یا آنچه از دست او رفته همین احتمال هست، همان چیزی که در قرآن مجید آمده است:

«لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»؛ این به جهت آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده شده دل بسته و شادمان نباشید. (۱)

سپس امام علیه السلام نتیجه گیری کرده می فرماید: «بنابراین نباید بهترین و برترین چیز نزد تو رسیدن به لذات دنیا یا فرو نشاندن خشم (از طریق انتقام از دشمن) باشد، بلکه خاموش کردن آتش باطل، یا زنده کردن حق باید مورد علاقه تو باشد؛ (فَلَا يَكُنْ أَفْضَلَ مَا نَلْتَ فِي نَفْسِكَ مِنْ دُنْيَاكَ بُلُوغٌ لَدَّهِ أَوْ شِفَاءٌ غَيْظٍ، وَ لَكِنْ إِطْفَاءُ بَاطِلٍ أَوْ إِحْيَاءُ حَقٍّ).

ص: ۳۰۶

امام علیه السلام مواهب دنیوی؛ لذت مال و فرزند و همسر و سفره های رنگین و مانند آن از اموری که همه در گذر است و دائماً متزلزل و دیگر انتقام گرفتن از مخالفان و دشمنان که ظاهراً مایه آرامش او می شود در حالی که اگر بر نفس خویش مسلط باشد آرامشی که در سایه عفو و گذشت حاصل می گردد به مراتب از آرامش حاصله از انتقام، برتر است و در مقابل، دو چیز را از مهمترین اعمال صالح و ذخایر یوم المعاد می شمرد: فرونشاندن آتش باطل و احیای حق، و از آنجا که حق و باطل مفهوم بسیار وسیع و گسترده ای دارد، بیشتر مسائل اجتماعی و فردی را شامل می شود.

حضرت در پایان نامه می افزاید: «آنچه باید مایه سرور و خوشحالی تو گردد چیزی است که از پیش (برای روز قیامت) فرستاده ای و آنچه باید مایه تأسف تو گردد چیزی است که به جای می گذاری (و می روی و از آن برای ذخیره یوم المعاد استفاده نمی کنی و در یک کلام) تمام هم تو باید متوجه جهان پس از مرگ باشد»؛ (وَ لِيَكُنْ سُرُورُكَ بِمَا قَدَّمْتَ، وَ أَسْفُكَ عَلَى مَا خَلَّفْتَ (۱)، وَ هُمُكَ فِيمَا بَعَدَ الْمَوْتِ).

دلیل آن هم روشن است، زیرا آنچه پایدار و باقی و جاودانی است و همیشه با انسان خواهد بود کارهای نیکی است که برای روز جزا ذخیره کرده است. باید به دست آوردن آن مایه شادی و از دست دادن آن مایه غم و اندوه باشد.

از ابن عباس نقل شده که می گوید بعد از کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از هیچ کلامی به اندازه این کلام سود نبردم «مَا اتَّفَعْتُ بِكَلامٍ بَعْدَ كَلامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ، كَانَتْ فَعَالِي بِهَذَا الْكَلامِ». (۲)

ص: ۳۰۷

۱- ۱). «خَلَّفْتُ» از ریشه «خَلَفَ» به معنای پشت سر گرفته شده، بنابراین «ما خَلَّفْتُ» به معنای چیزی است که پشت سر گذاشته ای و اشاره به مواهب دنیوی است که انسان می گذارد و می رود و از آن بهره نمی گیرد

۲- ۲). نهج البلاغه، نامه ۲۲

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلى قُثْمِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَهُوَ عَامِلُهُ عَلَى مَكَّةَ

(۱)

از نامه های امام علیه السلام

به قثم بن العباس فرماندار مکه است. (۲)

نامه در یک نگاه

این نامه در واقع از سه بخش تشکیل شده است: بخش اول دستوراتی است

ص: ۳۰۹

۱- ۱). «قثم» در اصل «قائم» بوده به معنای شخص سخاوتمند و پربخشش (سپس الف آن افتاده و فتحه تبدیل به ضم شده است). او فرزند «عباس» و برادر «عبیدالله» و «عبدالله بن عباس» و طبق بعضی از روایات برادر رضاعی امام حسین علیه السلام است. از افتخارات او این بود که آخرین کسی است که وارد قبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از رحلت آن حضرت شد و تبرک جست و طبق روایتی «مغیره بن شعبه» برای اینکه این افتخار را به دست آورد هنگامی که افراد یکی پس از دیگری از قبر پیغمبر خارج شدند انگشتر خود را در قبر انداخت تا آخرین نفری باشد که وارد قبر می شود؛ ولی «قثم» متوجه شد و وارد قبر شد و انگشتر مغیره را به او داد و او آخرین کسی بود که با جسد پاک پیغمبر وداع کرد. (قاموس الرجال، ج ۸، ص ۵۱۵ به نقل از انساب الاشراف). شرح حال او را در جلد نهم ذیل نامه ۳۳ نوشته ایم

۲- ۲). سند نامه: در کتاب مصادر نهج البلاغه تنها سند دیگری که برای این نامه ذکر شده همان چیزی است که قطب راوندی در کتاب فقه القرآن آورده است گرچه مرحوم راوندی (متوفای ۵۷۳) بعد از مرحوم رضی می زیسته؛ ولی عبارات او در کتاب فقه القرآن تفاوت هایی با آنچه در نهج البلاغه آمده است دارد که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۶۲)

که امام به «قثم بن العباس» والی مکه می دهد که با مردم به خوبی رفتار کند و آموزش های لازم را به آنها بدهد و احکام الهی را برای آنها روشن سازد.

در بخش دوم دستوراتی درباره اموال بیت المال می دهد که بخشی از آن را به نیازمندان و ارباب حاجت اختصاص دهد و مازاد را برای امام ارسال دارد تا در مصارف شرعیه هزینه کند.

در بخش سوم دستور خاصی به ساکنان مکه و مالکان خانه های این شهر می دهد و می فرماید: به آنها دستور بده از کسانی که در خانه های آنها (در ایام حج و زیارت خانه خدا) ساکن می شوند اجرتی نگیرند و رایگان در اختیار آنها بگذارند. در این مورد به آیه ای از قرآن مجید نیز استناد فرموده است.

ص: ۳۱۰

أَمَّا بَعْدُ، فَأَقِمِ لِلنَّاسِ الْحَجَّ، وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ، وَاجْلِسْ لَهُمُ الْعَصِيرَيْنِ، فَأَقْتِ الْمُسْتَفْتَى، وَعَلِّمِ الْجَاهِلَ، وَذَاكِرِ الْعَالِمَ. وَلَا يَكُنْ لَكَ إِلَى النَّاسِ سَفِيرٌ إِلَّا لِسَانُكَ، وَلَا حَاجِبٌ إِلَّا وَجْهُكَ. وَلَا تَحْجِبَنَّ ذَا حَاجِهِ عَنْ لِقَائِكَ بِهَا، فَإِنَّهَا إِنْ ذِيدَتْ عَنْ أَبْوَابِكَ فِي أَوَّلِ وِرْدِهَا لَمْ تُحْمَدْ فِيمَا بَعِيدَ عَلَى قَضَائِهَا. وَأَنْظُرْ إِلَى مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَاصْرِفْهُ إِلَى مَنْ قَبْلَكَ مِنْ ذَوِي الْعِيَالِ وَالْمَجَاعَةِ، مُصَدِّباً بِهِ مَوَاضِعَ الْفِئَاقَةِ وَالْخَلَّاتِ، وَمِمَّا فَضَلَ عَنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ إِلَيْنَا لِنَقْسِمَهُ فِيمَنْ قَبْلَنَا. وَمُرَّ أَهْلَ مَكَّةَ أَلَّا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنٍ أَجْرًا، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ:

«سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» فَالْعَاكِفُ: الْمُقِيمُ بِهِ، وَالْبَادِي: الَّذِي يَحُجُّ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ. وَفَقْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ لِمَحَابَّتِهِ، وَالسَّلَامُ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) مراسم حج (و زیارت خانه خدا را به نحو احسن) برای مردم برپا دار. ایام الله و روزهای الهی را به آنها یاد آور شو. صبح و عصر برای رسیدگی به امور مردم جلوس کن، حکم الهی را برای کسانی که پرسش دینی دارند بیان کن، جاهلان را تعلیم ده و با دانشمندان مذاکره نما و نباید در میان تو و مردم واسطه و سفیری جز زبانت و حاجب و دربانی جز چهره ات باشد. افرادی را که به تو حاجت دارند از ملاقات با خویش محروم مساز، چرا که اگر آنها در ابتدا از در خانه ات رانده شوند بعداً برای حل مشکلاتشان تو را نخواهند ستود و درباره اموالی که نزد تو از مال الله جمع شده دقت کن و آن را به مصرف عیالمدان و گرسنگانی که نزد تو هستند برسان آن گونه که دقیقاً به دست

ص: ۳۱۱

فقرا و نیازمندان برسد و ما زاد آن را نزد ما بفرست تا میان نیازمندی که در اینجا هستند تقسیم کنیم.

به مردم مکه دستور ده تا از کسانی که در این شهر مسکن می‌گزینند اجاره بها نگیرند، زیرا خداوند سبحان می‌فرماید: «و در این سرزمین «عاکف» و «بادی» یکسانند؛ منظور از «عاکف» کسی است که در آن سرزمین اقامت دارد و منظور از «بادی» کسی است که از غیر اهل مکه برای حج به مکه می‌آید. خداوند ما و شما را توفیق انجام اعمالی دهد که موجب رضا و محبت اوست و السلام.

شرح و تفسیر: ضرورت رسیدگی به نیازمندان و امور مربوط به حج

ضرورت رسیدگی به نیازمندان و امور مربوط به حج

گر چه مخاطب در این نامه «قثم بن عباس» فرماندار مکه است (۱) ولی دستورات جامعی در آن داده شده که قسمت عمده آن شامل حال همه مدیران در سطوح مختلف اجتماعی می‌شود و سزاوار است همه گوش جان به آن بسپارند و آنها را به کار بندند.

در بخش اول این نامه چند دستور مهم به او می‌دهد. نخست می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) مراسم حج (و زیارت خانه خدا را به نحو احسن) برای مردم برپا دار»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَأَقِمِ لِلنَّاسِ الْحَجَّ).

می‌دانیم مراسم حج اگر با مدیریت صحیح انجام شود هم بجا آورندگان حج خاطره خوبی از این عبادت پرفیض می‌برند و هم آثار و برکاتی برای همه مسلمانان دارد، زیرا این برنامه همان گونه که در روایات فلسفه احکام آمده است، برای تقویت پایه های آیین اسلام است: «وَالْحَجَّ تَقْوِيَةً لِلدِّينِ». (۲)

ص: ۳۱۲

۱-۱. درباره شخصیت «قثم بن عباس» در ذیل نامه ۳۳ بحث هایی مطرح کرده ایم و در پایان شرح این نامه نیز مطالب دیگری خواهیم گفت

۲-۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۱۰

دومین دستوری که امام به او می دهد این است که می فرماید: «ایام الله و روزهای الهی را به آنها یادآور شو»؛ (وَ ذَكَّرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ).

این تعبیر برگرفته از آیه ای است که در سوره ابراهیم آیه ۵ آمده است که خداوند خطاب به موسی می فرماید: بنی اسرائیل را به یاد «ایام الله» بینداز.

مفسران برای «ایام الله» تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند از جمله اینکه: منظور از آن روزهای درخشان و پربراری است که در تاریخ امت ها به وجود آمده و نعمت های الهی شامل حال امت ها شده و یادآوری آن روح تازه ای به انسان ها می دهد و انگیزه حرکت جدید می شود. بعضی نیز گفته اند: منظور روزهای سختی است که بر بعضی از امت ها گذشته و گرفتار عذاب شدید الهی شده اند و یادآوری آن مایه بیداری و بازگشت به سوی حق است.

این احتمال نیز هست که واژه «ایام الله» همه این ایام را شامل شود، همان گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أَيَّامُ اللَّهِ نِعْمَ آؤُهُ وَ بَلَاءُؤُهُ وَ مَثَلَاتُهُ سَبْحَانَهُ؛ ایام الله روزهای نعمت خداوند و آزمایش های او به وسیله بلاهاست».

(۱)

به یقین یادآوری این روزها تأثیر فراوانی در تربیت نفوس و تهذیب ارواح و هدایت مردم به صراط مستقیم دارد.

سومین دستوری را که آن حضرت به «قثم بن عباس» می دهد این است که می فرماید: «صبح و عصر برای رسیدگی به امور مردم جلوس کن، حکم الهی را برای کسانی که پرسش دینی دارند بیان کن، جاهلان را تعلیم ده و با دانشمندان مذاکره نما»؛ (وَ اجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ (۲)، فَأَفْتِ الْمُسْتَفْتَى، وَ عَلِّمِ الْجَاهِلَ، وَ ذَاكِرِ الْعَالِمَ).

اشاره به اینکه نباید در قصر فرمانداری بروی و درها را به روی خود ببندی و از مردم بیگانه شوی؛ تو باید صبح و عصر با مردم در تماس باشی و سه مشکل

ص: ۳۱۳

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۰، ح ۱۷

۲- ۲. «العصرین» این کلمه گرچه تشبیه «عصر» است؛ ولی از باب تغلیب به معنای صبح و عصر می آید

را حل کنی: نخست به سؤالات دینی پاسخ دهی. دوم جاهلان را علم بیاموزی و دیگر اینکه با عالمان و دانشمندان به گفت و گو بنشین و مسائل پیچیده دینی را به کمک آنها حل کنی و برای انجام امور مهم منطقه حکومت خود از آنان مشورت بطلبی.

این دستور امام نشان می دهد که «قثم بن عباس» مردی دانشمند و صاحب نظر در مسائل دینی بوده که هم به سؤالات دینی مردم پاسخ می گفته و هم مجلس درس برای جاهلان تشکیل می داده است و نیز نشان می دهد که در محیط فرمانداری او عالمان دیگری هم بوده اند که امام تشکیل مجالس مشورتی را با آنان لازم می شمرد.

آن گاه در دستور چهارمی می فرماید: «نباید در میان تو و مردم واسطه و سفیری جز زبانت و حاجب و دربانی جز چهره ات باشد»؛ (وَلَا يَكُنْ لَكَ إِلَى النَّاسِ سَفِيرٌ إِلَّا لِسَانُكَ، وَلَا حَاجِبٌ إِلَّا وَجْهُكَ).

این سخن تأکید بیشتری است بر آنچه در دستور پیش است و اشاره به این حقیقت که حل مشکلات مردم و اداره امور کشور با پیام و پیغام میسر نمی شود، بلکه رئیس حکومت باید با مردم در تماس مستقیم باشد و حضوراً مشکلات را دریابد و به حل آنها بپردازد.

در دستور پنجم که باز هم تأکید بیشتری بر دستورات پیشین است می فرماید:

«افرادی را که به تو حاجت دارند از ملاقات با خویش محروم مساز، چرا که اگر آنها در ابتدا از در خانه ات رانده شوند بعداً برای حل مشکلاتشان تو را نخواهند ستود»؛ (وَلَمَّا تَحُجِّبَنَّ ذَا حَاجَةٍ عَن لِقَائِكَ بِهَا، فَإِنَّهَا إِن دِيدَتْ (۱) عَن أَبْوَابِكَ فِي أَوَّلِ وِرْدِهَا لَمْ تُحْمَدَ فِيمَا بَعْدَ عَلَي قَضَائِهَا).

این همان چیزی است که روانشناسان امروز بعد از مطالعات خود به آن

ص: ۳۱۴

۱- ۱). «ذیدت» از ریشه «ذود» بر وزن «ذوب» به معنای منع کردن گرفته شده است

رسیده اند که ملاقات چهره به چهره تأثیر فوق العاده ای در جذب افراد و فرونشاندن آتش خشم آنها و برآوردن حاجاتشان دارد.

شبهه همین معنا در نامه مالک اشتر (نامه ۵۳) آمده است آنجا که می فرماید:

«وَأَمَّا بَعْدُ فَلَا تُطَوِّلَنَّ احْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّ احْتِجَابَ الْوَلَاءِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الضَّيْقِ وَقَلَّةُ عِلْمٍ بِالْأُمُورِ؛ و اما بعد هیچ گاه خود را در زمانی طولانی از رعایا پنهان مدار زیرا پنهان ماندن زمامداران از چشم رعایا موجب نوعی محدودیت و کم اطلاعی نسبت به امور (کشور) می شود».

آن گاه امام در ششمین دستور می فرماید: «در باره اموالی که نزد تو از مال الله جمع شده دقت کن و آن را به مصرف عیالمندان و گرسنگانی که نزد تو هستند برسان آن گونه که دقیقا به دست فقرا و نیازمندان برسد و ما زاد آن را نزد ما بفرست تا میان نیازمندانی که در اینجا هستند تقسیم کنیم»؛ (وَ انْظُرْ إِلَى مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَاصْرِفْهُ إِلَى مَنْ قَبْلَكَ مِنْ ذَوِي الْعِيَالِ وَ الْمَجَاعَةِ، مُصِيبًا بِهِ مَوَاضِعَ الْفَاقَةِ وَ الْخَلَّاتِ (۱)، وَ مَا فَضَلَ عَنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ إِلَيْنَا لِنُقْسِمَهُ فِيمَنْ قَبْلَنَا) .

این تعبیر نشان می دهد که اموال خراجیه و زکات که از یک محل گردآوری می شود باید بخش مهمی از آن صرف نیازمندان محل گردد و آنچه اضافه می ماند به مرکز حکومت ارسال تا در نیازمندی های آن مرکز صرف شود.

البته ممکن است سؤال شود که پس چگونه در حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقْسِمُ صَدَقَةَ أَهْلِ الْبُؤَادِي فِي أَهْلِ الْبُؤَادِي وَصَدَقَهُ أَهْلُ الْحَضَرِ فِي أَهْلِ الْحَضَرِ؛ رسول خدا زکات بادیه نشینان را در میان محرومان آنها تقسیم می کرد و زکات شهرنشینان را در میان محرومان آنها» (۲) یعنی به جای

ص: ۳۱۵

۱- ۱). «الْخَلَّات» جمع «خَلَّة» به معنای فقر و از ریشه «خلل» گرفته شده است، زیرا افراد فقیر خللی در زندگانی آنها وجود دارد

۲- ۲). کافی، ج ۳، ص ۵۵۴، ح ۸

جوابش این است که صدقه در این روایت به معنای زکات است در حالی که در محل بحث، بخش مهمی از اموال بیت المال را مال الخراج تشکیل می دهد و آن تعلق به همه مسلمانان دارد، بنابراین نظر امام در این نامه تنها به زکات نیست و تعبیر به «مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللَّهِ» شامل همه اینها می شود و لذا بخشی از آن را باید در محل و بخشی را در مرکز حکومت صرف کرد.

تفاوت «ذَوِي الْعِيَالِ» با «الْمَجَاعَةِ» این است که در دومی تنها به گرسنگان اشاره می کند؛ خواه عیالاتی داشته باشند یا نه و عنوان اوّل اشاره به کسانی است که افرادی تحت تکفل دارند و برای غذا یا مسکن و نظیر آن نیازمندند.

تفاوت «مَوَاضِعَ الْفَاقَةِ» و «الْخَلَّاتِ؛ مَوَاضِعَ الْخَلَّاتِ» این است که «فاقه» فقر شدیدتری را بیان می کند. اشاره به اینکه تمام اصناف فقرا و نیازمندان را باید در نظر بگیرند و هر کدام را به تناسب حاجاتشان بهره ای از مال الله بدهند.

سرانجام در هفتمین و آخرین دستور می فرماید: «به مردم مکه دستور ده تا از کسانی که در این شهر مسکن می گزینند اجاره بها نگیرند، زیرا خداوند سبحان می فرماید: «و در این سرزمین «عاکف» و «بادی» یکسانند؛ (و مَرُّ أَهْلِ مَكَّةَ أَلَّا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنِ أَجْرًا، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «سَوَاءُ الْعَاكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِ ۲».)»

آن گاه به تفسیر واژه «العاکف» و «الباد» می پردازد و می فرماید: «منظور از «عاکف» کسی است که در آن سرزمین اقامت دارد و منظور از «بادی» کسی است که از غیر اهل مکه برای حج به مکه می آید؛ (فَالْعَاكِفُ: الْمُقِيمُ بِهِ، وَ الْبَادِي: الَّذِي

يُحُجُّ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ).

آن گاه امام نامه خود را به عنوان حسن ختام با دعای جامع و کوتاهی پایان می دهد و می فرماید: «خداوند ما و شما را توفیق انجام اعمالی دهد که موجب رضا و محبت اوست والسلام»؛ (وَقَفَقْنَا اللَّهَ وَ إِيَّاكُمْ لِمَحَابَّتِهِ (۱) وَ السَّلَامُ).

نکته: آیا استفاده از خانه های مکه برای همه مباح است؟

آیا استفاده از خانه های مکه برای همه مباح است؟

ظاهر عبارت امام در این نامه در بدو نظر این است که اهل مکه حق ندارند از زوار بیت الله که از خارج این شهر می آیند مال الاجاره ای در برابر سکونت در خانه های مکه دریافت کنند. در اینکه آیا این حکم به عنوان حرمت است یا کراهت در میان فقهای شیعه و اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد.

بعضی از فقهای اهل سنت؛ مانند «مالک» و «ابو حنیفه» این امر را جایز ندانسته اند، ولی «شافعی» قائل به جواز است و از «احمد حنبل» نیز دو روایت نقل شده است که گفته اند صحیح تر همان روایت منع است.

در میان فقهای شیعه نیز نظریه واحدی نیست، هر چند مشهور جواز است ولی از «شیخ طوسی» عدم جواز به طور مطلق نقل شده است و بزرگان متأخرین نیز قائل به جوازند. صاحب جواهر نیز جواز را ترجیح می دهد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «كَانَتْ مَكَّةُ لَيْسَ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا بَابٌ وَ كَانَ أَوَّلُ مَنْ عَلَّقَ عَلَى بَابِهِ الْمِصْرَاعَيْنِ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ وَ لَيْسَ يَتَّبِعِي لِأَحَدٍ أَنْ يَمْنَعَ الْحَاجَّ شَيْئاً مِنَ الدُّورِ وَ مَنَازِلِهَا؛ در آغاز خانه های مکه در نداشت نخستین کسی که برای خانه خود در مکه در گذاشت معاویه بود و سزاوار نیست

ص: ۳۱۷

۱- ۱). «مَحَابَّ» اکثر ارباب لغت آن را جمع محبت می دانند و بعضی جمع «محبوب»، این احتمال نیز هست که جمع «محب» یعنی حب و محبوبیت باشد البته چندان تفاوتی در معنا ایجاد نمی کند

هیچ کس حجاج را از خانه ها و منازل مکه منع کند». (۱)

تعبیر به «سزاوار نیست» نیز دلیل بر کراهت است؛ اما کلام امام گرچه ظاهراً دلالت بر حرمت اخذ مال الاجاره می کند؛ ولی به گفته مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود استدلال به آیه شریفه «سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» جلوی این ظهور را می گیرد، زیرا این جمله که در آیه ۲۵ سوره حج آمده وصف برای مسجد الحرام است و مفهومش این است که همه مسلمانان چه کسانی که از خارج مکه می آیند و چه اهل مکه در استفاده از مسجد الحرام یکسانند و کار به خانه های مکه ندارد، بنابراین مسجد الحرام چیزی است و خانه های مکه که موضوع سخن ماست چیز دیگری است و رابطه ای بین این دو از نظر حکم و موضوع نیست جز رابطه جوار و همسایه بودن، و این رابطه تناسب با استحباب دارد نه وجوب، یعنی ظهور کلام را از معنای حقیقی که الزام است به معنای مجازی که استحباب است منصرف می کند. (۲)

به هر حال از مجموع روایات و ادله ای که در این مسأله وجود دارد همان کراهت استفاده می شود و شاید سیره مسلمانان نیز این معنا را تأیید کند. (۳)

ص: ۳۱۸

۱- ۱. تهذیب، ۵، ص ۴۲۰، ح ۱۰۴

۲- ۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴

۳- ۳. برای توضیح بیشتر به جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۴۸ به بعد و الموسوعه الفقهیه الکویتیه، ج ۲۲ (در واژه ربا) مراجعه شود

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلى سلمانِ الفارسی قبلَ أيامِ خِلافتهِ

از نامه های امام علیه السلام

به سلمان فارسی پیش از ایام خلافتش. (۱)

نامه در یک نگاه

همان گونه که در بالا آمد این نامه را امام علیه السلام پیش از دوران خلافت برای سلمان فارسی نگاشته است و طی آن به ناپایداری دنیا و ترک اعتماد بر آن تأکید فرموده؛ دنیا را به مار خوش خط و خالی تشبیه فرموده که ظاهری فریبنده و باطنی کشنده دارد و مخصوصاً روی ناپایداری نعمت ها و لذات دنیا تأکید فرموده است.

ص: ۳۱۹

۱-۱). سند نامه: بخش اول این نامه را مرحوم کلینی پیش از شریف رضی در جلد دوم اصول کافی آورده است ولی اشاره ای به اینکه نامه ای بوده که به «سلمان فارسی» نگاشته شده نکرده است و همچنین شیخ مفید آن را در ارشاد و قاضی قضایی در دستور معالم الحکم و مرحوم شیخ ورام در تنبیه الخواطر آورده اند با تفاوت هایی که نشان می دهد از مصدری غیر از نهج البلاغه گرفته اند. در ضمن مرحوم سید رضی قسمت اول این نامه را در کلمات قصار شماره ۱۱۹ ذکر کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۵۲)

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ: لَيِّنٌ مَسُّهَا، قَاتِلٌ سِمُّهَا؛ فَأَعْرِضْ عَمَّا يُعْجِبُكَ فِيهَا، لِقَلِّهِ مَا يَصِيحِبُكَ مِنْهَا؛ وَضَعْ عَنْكَ هُمُومَهَا، لِمَا أَتَقَنَّتْ بِهِ مِنْ فِرَاقِهَا، وَتَصَيَّرُفِ حَالَتِهَا؛ وَكُنْ آتِسًا مِمَّا تَكُونُ بِهَا، أَخِيذَرِ مِمَّا تَكُونُ مِنْهَا؛ فَإِنَّ صَاحِبَهَا كُلَّمَا اطْمَأَنَّ فِيهَا إِلَى سُرُورٍ أَشْخَصَتْهُ عَنْهُ إِلَى مَحْذُورٍ، أَوْ إِلَى إِيْنَاسٍ أَزَالَتْهُ عَنْهُ إِلَى إِيْحَاشٍ، وَالسَّلَامُ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی بدان ای سلمان) دنیا فقط به «مار» شبیه است که به هنگام لمس کردن، نرم به نظر می رسد؛ ولی در باطنش سمی کشنده است، بنابراین از هر چیز دنیا که توجه تو را به خود جلب کند صرف نظر کن (خواه مال باشد یا مقام و یا لذات هوس آلود) زیرا جز مدت کمی در کنار تو نخواهد بود، غم و غصه دنیا را از خود کنار بده، زیرا که به فراق و جدایی و دگرگونی حالات آن یقین داری و در آن زمان که به آن بیش از هر وقت دل بسته ای و انس گرفته ای، بیشتر از آن بر حذر باش، زیرا دوست دنیا هر زمان به امری شادی آفرین دل بستگی پیدا کند او را به طرف مشکل و ناراحتی می راند و هر زمان به آن انس می گیرد او را از آن حالت جدا ساخته در وحشت فرو می برد. والسلام.

شرح و تفسیر: دنیا چون مار خوش خط و خال است

دنیا چون مار خوش خط و خال است

گر چه بسیاری از مفسران محتوای این نامه را روشن دانسته و از شرح و بسط

ص: ۳۲۱

آن صرف نظر کرده اند ولی نکاتی دارد که لازم است به آن توجه شود.

امام علیه السلام نخست در آغاز این نامه تشبیه گویایی برای دنیا ذکر کرده و می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی بدان ای سلمان) دنیا فقط به «مار» شبیه است که به هنگام لمس کردن، نرم به نظر می رسد؛ ولی در باطنش سمی کشنده است»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ: لَيِّنٌ مَسُّهَا، قَاتِلٌ سَمُّهَا (۱)).

این دوگانگی ظاهر و باطن به صورت های مختلفی در کلمات امام آمده است در اینجا نرم بودن ظاهر و قاتل بودن سم درونی ذکر شده و در جایی دیگر تشبیه به زن زیبایی شده که شوهرانش را یکی بعد از دیگری به قتل می رساند (۲) و گاه تشبیه به آبگامی شده که آبش گوارا؛ ولی مسیر ورود در کنار آب خطرناک و هلاکت بار است. (۳) تمام این تشبیهات اشاره به یک مطلب است و آن اینکه دنیا ظاهری جالب و دلپذیر؛ اما باطنی آلوده و خطرناک دارد.

سپس امام علیه السلام به دنبال این تشبیه گویا و بیدار کننده چند دستور به سلمان فارسی رحمه الله می دهد:

نخست می فرماید: «بنابراین از هر چیز دنیا که توجه تو را به خود جلب کند صرف نظر کن (خواه مال باشد یا مقام و یا لذات هوس آلود)»؛ (فَاعْرِضْ عَمَّا يُعْجِبُكَ فِيهَا).

آن گاه دلیلی برای آن ذکر می کند و می فرماید: «زیرا جز مدت کمی در کنار تو نخواهد بود»؛ (لِقَلَّةِ مَا يَصْحَبُكَ مِنْهَا).

اشاره به اینکه عمر دنیا کوتاه است و انسان عاقل به آن دل نمی بندد.

ص: ۳۲۲

-
- ۱- ۱). «سَمٌّ» به هر ماده کشنده می گویند (این واژه با ضم، فتح و کسر سین خوانده می شود و جمع آن «سموم» است)
 - ۲- ۲). (أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا دَارُ غَرَارِهِ خَدَاعِهِ تَنْكِيحُ فِي كُلِّ يَوْمٍ بَعْلًا وَتَقْتُلُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ أَهْلًا)، (نهج السعادة، ج ۳، ص ۱۷۴)
 - ۳- ۳). (فَإِنَّ الدُّنْيَا رَنَقٌ مَشْرُبُهَا رَدِغٌ مَشْرَعُهَا)، (نهج البلاغه، خطبه ۸۳)

بعضی از شارحان، تفسیر دیگری برای این جمله کرده و گفته اند: منظور این است چیزی که از متاع دنیا با خود می بری بسیار کم است (و فراتر از کفن نیست) (۱) ولی جمله بعد نشان می دهد که تفسیر اول مناسب تر است.

در دستور دوم می افزاید: «غم و غصه دنیا را از خود کنار بده، زیرا که به فراق و جدایی و دگرگونی حالات آن یقین داری؛ (و ضَعَّ عَنْكَ هُمُومَهَا، لَمَّا أَيْقَنْتَ بِهِ مِنْ فِرَاقِهَا، وَ تَصَرَّفَ حَالَاتِهَا) .

بدیهی است انسان به چیزی دل می بندد که مدتی طولانی با او باشد و دگرگون نشود مثلاً خانه ای که امروز در اختیار من است و فردا در اختیار دیگری و هر روز ساکنی دارد چیزی نیست که انسان به آن دلبستگی پیدا کند.

جمله «تَصَيَّرُفِ حَالَاتِهَا» اشاره به این است که دنیا افزون بر اینکه عمرش کوتاه است در همان مدتی که با ماست یکنواخت نیست و پیوسته در حال دگرگونی است. فی المثل هرکسی چند روزه ممکن است زمامدار شود ولی در همان چند روز نیز آرامشی در آن نیست و هر روز حادثه ای و مشکلی دارد.

در دستور سوم می فرماید: «در آن زمان که به آن بیش از هر وقت دل بسته ای و انس گرفته ای، بیشتر از آن بر حذر باش، زیرا دوست دنیا هر زمان به امری شادی آفرین دل بستگی پیدا کند او را به طرف مشکل و ناراحتی می راند و هر زمان به آن انس می گیرد او را از آن حالت جدا ساخته در وحشت فرو می برد.

و السلام؛ (و كُنْ أَنْسَ مِمَّا تَكُونُ بِهَا، أَخِذْ مِمَّا تَكُونُ مِنْهَا؛ فَإِنَّ صَاحِبَهَا كَلِمًا أَطْمَأَنَّ فِيهَا إِلَى سُرُورِ أَشْخَصْتَهُ (۲) عَنْهُ إِلَى مَحْذُورٍ، أَوْ إِلَى إِيْنَسٍ (۳) أَزَالَتْهُ عَنْهُ إِلَى إِيْحَاشٍ (۴) وَالسَّلَامُ) .

ص: ۳۲۳

۱-۱). بنابراین تفسیر «ما» موصوله و بنابر تفسیر اول «ما» اشاره به زمان است

۲-۲). «أَشْخَصْتَهُ» از ریشه «اشخاص» به معنای بیرون راندن و خارج ساختن و ریشه آن «شخص» به معنای بلند شدن است

۳-۳). «ایناس» از ریشه «انس» به معنای انس گرفتن است

۴-۴). «ایحاش» از ریشه «وحشت» به معنای به وحشت افکندن است

اشاره به یکی از شگفتی های دنیا که بسیاری از اموری که بیشتر برای انسان اطمینان آفرین است متزلزل تر است و یا بسیاری از کسانی که به آنها بیشتر اعتماد می کند از آنها ضربه سنگین تری می خورد و اینها نشان می دهد که هیچ چیز دنیا قابل اعتماد نیست و عاقل نباید به آن دل خوش کند. تاریخ دنیا نیز گواه صدقی بر این حقیقت است؛ بسیار اتفاق افتاده که محکم ترین حکومت ها یک شبه دگرگون شده و قوی ترین زمامداران یکروزه جای خود را به دیگری داده اند.

شاعر شیرین زبان معاصر در این باره زیبا سروده است:

ای دل عبث مخور غم دنیا را فکرت مکن نیامده فردا را!

بشکاف خاک را و بین آنکه بی مهری زمانه رسوا را

این دشت خوابگاه شهیدان است فرصت شمار وقت تماشا را

از عمر رفته نیز شماری کن مشمار جدی و عقرب و جوزا را

این جویبار خرد که می بینی از جای کنده صخره صما را

آموزگار خلق شدیم اما نشناختیم خود الف و با را

بت ساختیم در دل و خندیدیم بر کیش بد برهمن و بودا را

در دام روزگار ز یکدیگر نتوان شناخت پشه و عنقا را

ای باغبان سپاه خزان آمد بس دیر کشتیم این گل رعنا را (۱)

نکته ها

۱- سلمان فارسی کیست؟

سلمان فارسی به یقین یکی از بزرگان صحابه پیغمبر بود و در روایتی از آن حضرت می خوانیم که فرمود: «أَمْرَنِي رَبِّي بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ عَلَيَّ وَأَبُو ذَرٍّ وَالْمِقْدَادُ وَسَلْمَانُ؛ خداوند مرا به محبت چهار نفر دستور داده است و به

ص: ۳۲۴

من خبر داده که او آنها را دوست دارد و آنها علی و سلمان و ابوذر و مقداد هستند».^(۱)

درباره عظمت مقام سلمان و شرح حال او کتاب‌ها و مقالات متعددی نوشته شده است و مورخان قدیم و جدید او را به عظمت ستوده‌اند؛ از جمله صاحب کتاب استیعاب از عایشه نقل می‌کند که پیغمبر اکرم شب هنگام با سلمان مجلسی داشت و گاه به قدری طولانی می‌شد که خواب بر ما چیره می‌شد. در این مجلس چه مسائلی میان رسول خدا و سلمان رد و بدل می‌شد تنها خدا و رسولش می‌دانند.

در حالات او نوشته‌اند که هر چند در اصل از نسل شاهان قدیم ایران بود؛ ولی تنها خود را به اسلام و به رسول خدا منتسب می‌دانست و می‌گفت: خداوند به وسیله محمد مرا آزاد کرد و به وسیله او مقامم را بالا برد و بوسیله او بی‌نیازم ساخت. درود بر محمد و آل محمد؛ حسب و نسب من همین است و بس. پیامبر هم با جمله «سَلَمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» این سخن او را تأیید فرمود و لذا به او سلمان محمدی گفتند.

نیز در حالات او آمده که هر سال سهم او از بیت المال پنج هزار درهم بود؛ ولی همه آن را در راه خدا انفاق می‌کرد و از دست رنج خود زندگی بسیار ساده‌ای را که داشت اداره می‌نمود و می‌گفت: من دوست ندارم که از غیر دست رنج خود استفاده کنم، چرا که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «مَا أَكَلَ أَحَدٌ كُمْ طَعَامًا قَطُّ خَيْرًا مِنْ عَمَلٍ يَدِهِ؛ هیچ کس از شما طعامی را بهتر از آنچه از دست رنجش به دست آمده هرگز نخورده است».^(۲)

البته در روایتی در کافی آمده است که او به اندازه نیاز سال خود از آن بر

ص: ۳۲۵

۱-۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۹۱

۲-۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۷

می داشت (و بقیه را انفاق می کرد) این دو حدیث با هم منافاتی ندارد ممکن است حدیث اول مربوط به زمانی باشد که سلمان تاب و توان کار کردن را داشته و حدیث دوم مربوط به هنگامی که بر اثر کهولت توانایی خود را از دست داده بود.

مرحوم علامه مجلسی در شأن ورود حدیث «سَلِمَانٌ مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ» مطلبی نقل می کند که روزی سلمان فارسی وارد مجلس رسول خدا شد. حاضران او را گرمی داشتند و به احترام سن و سال و ارتباط زیاد وی با پیغمبر اکرم او را احترام کردند و به صدر مجلس هدایت نمودند. ناگهان «عمر» وارد شد نگاهی به او کرد و گفت: این مرد عجمی که در میان عرب ها در بالا نشسته است کیست؟ پیغمبر اکرم (ناراحت شد و) به منبر رفت و خطبه ای خواند و فرمود: همه انسان ها از زمان خلقت آدم تا امروز؛ مانند دندانهای شانه برابرند «لَا فَضْلَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْعَجْمِيِّ وَلَا لِلْأَحْمَرِ عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالتَّقْوَى؛ عرب بر عجم و سفید پوست بر سیاه پوست برتری ندارد جز با تقوا» سپس افزود: «سَلِمَانٌ بَحْرٌ لَا يَنْزِفُ وَكَثْرٌ لَا يَنْقُدُ سَلِمَانٌ مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ سَلْسَلٌ يَمْنَحُ الْحِكْمَةَ وَيُؤْتِي الْبُرْهَانَ؛ سلمان دریای عمیقی است که آبش تمام نمی شود و گنجی است که پایان نمی گیرد سلمان از ما اهل بیت است سلمان آبشاری است که پیوسته علم و دانش و برهان از او فرو می ریزد». (۱)

از بعضی روایات نیز استفاده می شود سلمان از کسانی بود که بعد از رحلت پیغمبر اکرم آماده برای حمایت از خلافت علی علیه السلام شد؛ ولی چون او و یارانش در اقلیت واقع شدند سکوت اختیار کردند. (۲)

روایات فراوان دیگری در فضیلت سلمان نقل شده که از نهایت عظمت مقام

ص: ۳۲۶

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۸، ح ۶۴

۲- ۲. همان مدرک، ص ۳۲۸، ح ۳۶ و ۳۷

او پرده بر می دارد از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «لَوْ كَانَ الدِّينُ فِي الثُّرَيَّا لَنَا لَهُ سَلْمَانٌ؛ اگر دین در اوج آسمان باشد سلمان به او می رسد». (۱)

در حدیثی از امیرمؤمنان نقل شده است که فرمود: «سَلِمَانُ الْفَارُوسِي كَلْقَمَانَ الْحَكِيمِ؛ سلمان فارسی همچون لقمان حکیم است». (۲)

او در عصر خلیفه دوم پیشنهاد حکومت مدائن را که در واقع اشراف بر تمام ایران داشت به ملاحظاتی که روشن است پذیرفت و در سال ۳۵ یا ۳۶ هجری اواخر خلافت عثمان (و طبق روایتی در اواخر خلافت عمر) دیده از جهان فرو بست و در همان جا به خاک سپرده شد و قبر او هم اکنون زیارتگاهی در نزدیکی مدائن است.

از بعضی روایات نیز استفاده می شود که امیرمؤمنان علی علیه السلام با طی الارض از مدینه به مدائن آمد و سلمان فارسی را غسل داد و کفن کرد و نماز بر او خواند و به خاک سپرد. (۳)

۲- مثل های دنیا در قرآن و روایات اسلامی

از آنجا که سرگرمی های دنیا و لذائذ مادی و مظاهر فریبنده آن غالباً انسان ها را از درک باطن آن-با اینکه چندان پوشیده نیست-غافل می سازد برای هشدار به افراد غافل و بی خبر و حتی به مؤمنان آگاه مثل های مختلفی در قرآن مجید و روایات اسلامی بیان شده که هر یک از دیگری گویاتر و بیدار کننده تر است از جمله:

ص: ۳۲۷

۱-۱. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۳۱۰

۲-۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۶

۳-۳. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۶۸، ح ۷

۱. دنیا به آب بارانی تشبیه شده است که از آسمان نازل می شود، انبوه گیاهان را پرورش می دهد و آثار حیات در همه چیز ظاهر می شود؛ اما بعد از چند ماه فصل خزان فرا می رسد؛ گیاهان زرد و خشکیده، برگ های درختان پژمرده و همراه تندباد به هر سو پراکنده می شوند و آثار حیات برچیده می شود. «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا». ۱

۲. دنیا همچون آبگاهی تیره و کدر است و یا همچون چشمه ای گل آلود، آزمایشگاهی است هلاک کننده و نوری است که به زودی غروب می کند و سایه ای که از بین می رود و تکیه گاهی که رو به خرابی است: (فَإِنَّ الدُّنْيَا رِذْقٌ مَشْرَبُهَا رِدْغٌ مَشْرَعُهَا يُونِقُ مَنْظَرُهَا وَيُوبِقُ مَخْبَرُهَا عُرُورٌ حَائِلٌ وَضَوْءٌ آفِلٌ وَظِلٌّ زَائِلٌ وَسِنَادٌ مَائِلٌ). (۱)

۳. دنیا همچون سایه ابرهاست که هرگز پایدار نیست و همچون صحنه های دل انگیز خواب هاست... و مانند عسلی است که مشوب به سم کشنده است: «إِنَّ الدُّنْيَا ظِلُّ الْعَمَامِ وَحُلْمُ الْمَنَامِ... وَالْعَسَلُ الْمَشُوبُ بِالسَّمِّ سَلَابَةٌ النَّعْمِ أَكَالُهُ الْأُمَمُ جَلَابُهُ النَّقْمِ». (۲)

۴. دنیا همانند کمانی است که تیر در چله آن گذارده شده و اهل خود را نشانه گیری کرده؛ کمانی که تیرش هرگز خطا نمی رود و زخم و جراحتش مداوا نمی شود: «أَنَّ الدَّهْرَ مُوتِرٌ قَوْسُهُ لَا تُخْطِئُ سَهَامُهُ وَلَا تُؤَسِي جِرَاحُهُ». (۳)

۵. دنیا همچون سایه انسان است (که در مقابل او بر زمین گسترده است) هر چه به دنبالش بدود دور می شود و اگر بایستد می ایستد و پایدار می گردد: «مَثَلُ

ص: ۳۲۸

۱-۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۳

۲-۳. غرر الحکم، ۲۱۶۶

۳-۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۴

الدُّنْيَا كَظَلِّكَ إِنْ وَقَفْتَ وَقَفَ وَإِنْ طَلَبْتَهُ بَعُدَ». (۱)

۶. دنیای فریبنده فریبکار همچون زن زیبایی است که هر روز شوهری برمی‌گزیند و هر شب او را به قتل می‌رساند: «الَا وَإِنَّ الدُّنْيَا دَارُ غَرَارِهِ خَدَاعِهِ تَقْتُلُ فِي كُلِّ يَوْمٍ بَعْلًا وَتَقْتُلُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ أَهْلًا». (۲)

۷. دنیا همچون مرکب سریع‌السیری است که اهلش بر آن سوار شده آنها را با خود می‌برد در حالی که در خوابند: (أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ يُسَارُّ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ). (۳)

۸. دنیا همچون لباسی است که از اول تا به آخر آن شکافته شده فقط نخ‌های آن باقی مانده که هر زمان احتمال دارد آن نخ پاره شود و لباس فرو افتد: «هَذِهِ الدُّنْيَا مِثْلُ ثَوْبٍ شَقَّ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ فَيَبْقَى مُتَعَلِّقًا بِخَيْطٍ فِي آخِرِهِ يُوشِكُ ذَلِكَ الْخَيْطُ أَنْ يَنْقَطِعَ». (۴)

۹. دنیا همچون آب شور دریا است که هر قدر انسان از آن بیشتر بنوشد عطشش فزون‌تر می‌شود و سرانجام او را خواهد کشت: «مِثْلُ الدُّنْيَا مِثْلُ مَاءِ الْبَحْرِ كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ أزدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَمُوتَ». (۵)

۱۰. دنیا همچون پل و گذرگاهی است که باید از آن عبور کرد نه اینکه ایستاد و به تعمیر آن پرداخت: «قَالَ الْمَسِيحُ لِلْحَوَارِيِّينَ إِنَّمَا الدُّنْيَا فَنَطْرَةٌ فَاعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا». (۶)

۱۱. عمر دنیا در برابر آخرت به قدری کوتاه است که همانند این است که انگشت در دریایی فرو کنی و بعد بیرون آوری آنچه بر انگشت می‌ماند در برابر آن دریا چقدر است؟! «قال رسول الله: مَا الدُّنْيَا فِي الآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ

ص: ۳۲۹

۱-۱. غررالحکم، ص ۱۳۰، شماره ۲۲۱۴

۲-۲. نهج السعاده، ج ۳، ص ۱۷۴

۳-۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۶۴

۴-۴. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۴۸

۵-۵. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۵۲

۶-۶. همان مدرک، ج ۱۴، ص ۳۱۹، ح ۲۰

إِصْبَعَهُ فِي الْيَمِّ فَلْيَنْظُرْ بِمَ يَرْجِعُ». (۱)

۱۲. دنیا همچون سم کشنده است و افرادی که آن را نمی شناسند می خورند و هلاک می شوند: «إِنَّمَا الدُّنْيَا كَالسَّمِّ يَأْكُلُهُ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ». (۲)

۱۳. دنیا همانند دام است که افراد ناآگاه در آن می افتند و گرفتار می شوند: «إِنَّمَا الدُّنْيَا شَرَكٌ وَقَعَ فِيهِ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ». (۳)

۱۴. دنیا همچون جیفه ای است که گروهی به آن روی آوردند و با خوردن آن رسوا گشته و در دوستی آن توافق کرده اند: «أَقْبَلُوا عَلَيَّ جِيفَةً قَدْ افْتَضَّحُوا بِأَكْلِهَا وَ اضْطَلَّحُوا عَلَيَّ حُبَّهَا». (۴)

۱۵. مثل دنیا مثل سواری است که برای استراحت و خواب قیلوله در سایه درختی در تابستانی داغ پیاده می شود و بعد از ساعتی استراحت آن را ترک می گوید و می رود: «إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رَاكِبٍ مَرَّ لِلْقَيْلُولَةِ فِي ظِلِّ شَجَرَةٍ فِي يَوْمٍ صَنِيفٍ ثُمَّ رَاحَ وَتَرَكَهَا». (۵)

۱۶. دنیا سرای عبور است نه دار اقامت: «الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَدَارٍ مَقَرٌ». (۶)

۱۷. دنیا دریای عمیقی است که گروه زیادی در آن غرق و هلاک می شوند: «إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ». (۷)

۱۸. دنیا همانند مار خوش خط و خالی است که ظاهرش نرم است و در باطنش سم کشنده است که در آغاز نامه مورد بحث آمده بود.

ص: ۳۳۰

۱-۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۹

۲-۲. همان مدرک، ص ۸۸

۳-۳. غرر الحکم، ۲۳۶۱

۴-۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹

۵-۵. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۹، ح ۱۱۱

۶-۶. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۳۳

۷-۷. کافی، ج ۱، ص ۱۵، ح ۱۲

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إِلَى الْحَارِثِ الْهَمْدَانِيِّ

از نامه های امام علیه السلام

که به حارث همدانی است. (۱)

نامه در یک نگاه

همان گونه که ابن میثم بحرانی رحمه الله اشاره کرده این نامه مجموعه ای است از نصایح و اندرزها و اوامر و نواهی و دستوراتی برای بهتر زیستن در جهات

ص: ۳۳۱

۱- ۱). سند نامه: مرحوم خطیب نویسنده کتاب مصادر از دو قرینه استنباط می کند که این نامه در کتاب های دیگری جز نهج البلاغه (هر چند بعد از سید رضی) بوده است. نخست اینکه مرحوم بحرانی در شرح نهج البلاغه بعد از ذکر این نامه می گوید: آنچه را مرحوم سید رضی آورده بخشی از نامه ای طولانی است که به حارث همدانی نوشته و مجموعه ای از اوامر و نواهی و تعلیم مکارم اخلاق و محاسن آداب است. دوم اینکه مرحوم آمدی (متوفای ۵۵۰) بخش هایی از این نامه را در چند مورد از کتاب غررالحکم آورده و با توجه به تفاوت هایی که نقل آمدی با نقل نهج البلاغه دارد چنین استنباط می شود که او هم دسترسی به منبع دیگری داشته است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۶۷)

معنوی و دنیایی و در واقع یک دوره علم اخلاق به صورت فشرده است که عمل به آن به یقین مایه سعادت دنیا و آخرت هر انسانی است.

مخاطب امام علیه السلام در این نامه «حارث همدانی» [\(۱\)](#) است ولی در واقع همه شیعیان بلکه همه مسلمانان مقصودند. سی و سه دستور به حارث می دهد؛ در عباراتی کوتاه و پر معنا که هر کدام می تواند موضوع بحث مشروحی باشد.

ص: ۳۳۲

۱- ۱). او از طایفه «بنی همدان» و از یاران فداکار علی علیه السلام و یکی از فقهای شیعه است که در پایان نامه شرح حال او خواهد آمد

وَتَمَسَّكَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَاسْتَنْصَحَ بِهِ، وَأَحْلَلَ حَالَهُ، وَحَرَّمَ حَرَامَهُ، وَصَدَّقَ بِمَا سَلَفَ مِنَ الْحَقِّ، وَاعْتَبَرَ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا لِمَا بَقِيَ مِنْهَا، فَإِنَّ بَعْضَ مَا يُشْبِهُ بَعْضًا، وَآخِرُهَا لَأَحَقُّ بِأَوَّلِهَا! وَكُلُّهَا حَائِلٌ مُفَارِقٌ. وَعَظَّمَ اسْمَ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرَهُ إِلَّا عَلَى حَقٍّ، وَأَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ وَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَلَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرْطٍ وَثِيقٍ. وَاحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يَرْضَاهُ صَاحِبُهُ لِنَفْسِهِ وَيُكْرَهُ لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ. وَاحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يُعْمَلُ بِهِ فِي السِّرِّ، وَيُشَيِّتُحَى مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ، وَاحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ إِذَا سُئِلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَنْكَرَهُ أَوْ اعْتَدَرَ مِنْهُ. وَلَا تَجْعَلْ عَرْضَكَ غَرَضًا لِيَبَالِ الْقَوْلِ، وَلَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ، فَكَفَى بِذَلِكَ كَذِبًا. وَلَا تَزِدْ عَلَى النَّاسِ كُلِّ مَا حَدَّثُوكَ بِهِ، فَكَفَى بِذَلِكَ جَهْلًا. وَاكْظِمِ الْغَيْظَ، وَتَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدَرَةِ، وَاخْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ، وَاصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ، تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ، وَاسْتَصْلِحْ كُلَّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ، وَلَا تُضَيِّعَنَّ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَكَ، وَلْيَرِ عَلَيْكَ أَثَرُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ.

ترجمه

به ریسمان قرآن چنگ زن و از آن اندرز بخواه، حلالش را حلال بشمر و حرامش را حرام و آنچه را از حقایق زندگی پیشینیان در قرآن آمده باور کن. از حوادث گذشته دنیا برای باقی مانده و آینده عبرت گیر، چرا که بعضی از آن شبیه بعضی دیگر است و پایانش به آغازش باز می گردد و تمام آن متغیر و ناپایدار است. نام خدا را بزرگ بشمار و جز به حق از او نام مبر (و هرگز به نام او به دروغ سوگند مخور). بسیار به یاد مرگ و عالم پس از مرگ باش و هرگز آرزوی مرگ

مکن مگر با شرطی مطمئن و استوار (که از اعمال خود مطمئن باشی) از هر عملی که صاحبش آن را (فقط) برای خود می پسندد و برای عموم مسلمانان نمی پسندد برحذر باش و (نیز) از هر کاری که در نهان انجام می شود و در ظاهر شرم آور است حذر کن و نیز از اعمالی که اگر از صاحبش پرسش شود آن را انکار می کند یا از آن پوزش می طلبد پرهیز.

(هرگز) عرض و آبروی خود را هدف تیرهای سخنان مردم قرار مده و تمام آنچه را (از این و آن) می شنوی برای مردم بازگو مکن، زیرا این کار برای آلودگی تو به دروغ کافی است و (نیز) تمام آنچه را مردم برای تو نقل می کنند تکذیب مکن، زیرا این کار برای نادانی تو کفایت می کند. خشم را فرو بر و به هنگام قدرت (بر انتقام) گذشت کن و در موقع غضب، بردباری نما و آن گاه که حکومت در دست توست عفو و مدارا کن تا عاقبت نیک برای تو باشد و هر نعمتی را که خداوند به تو داده است به طور صحیح از آن بهره برداری کن و هیچ نعمتی از نعمت های خداوند را ضایع و تباه مساز و باید اثر نعمت هایی را که خداوند به تو داده است در تو دیده شود.

شرح و تفسیر: یک رشته اندرزهای مهم

یک رشته اندرزهای مهم

امام علیه السلام- همان گونه که در بالا آمد- مجموعه ای از نصایح و اندرزهای ارزشمند را گردآوری کرده و برای حارث همدانی که از اصحاب خاص امام و از فقها و دانشمندان امت بود ارسال فرموده تا همگان از آن بهره گیرند.

نخست پیش از هر چیز دیگر توصیه اکید نسبت به قرآن مجید کرده می فرماید: «به ریسمان قرآن چنگ زن و از آن اندرز بخواه، حلالش را حلال بشمر و حرامش را حرام و آنچه را از حقایق زندگی پیشینیان در قرآن آمده باور

کن»؛ (وَ تَمَسَّكَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَ اسْتَنْصَحَهُ، وَ أَحْلَ حَلَالَهُ، وَ حَرَّمَ حَرَامَهُ، وَ صَدَّقَ بِمَا سَلَفَ مِنَ الْحَقِّ).

در واقع امام علیه السلام نخست توصیه ای کلی درباره تمسک به قرآن فرموده و سپس آن را با سه جمله شرح می دهد: اول اینکه گوش جان به نصایح قرآن بسپارد و اندرزهایش را استخراج کرده به آن عمل نماید. دوم اینکه حلال و حرامش را به رسمیت بشناسد؛ یعنی به آن عمل کند و هرگز از آن منحرف نشود. سوم اینکه آنچه در قرآن درباره اقوام پیشین آمده از عوامل پیروزی و شکست و مجازات های الهی نسبت به اقوام سرکش و گنهکار را مورد توجه قرار دهد و از آنها عبرت بگیرد، زیرا هدف قرآن تاریخ نویسی یا داستان سرایی نبوده، بلکه این بوده که آینده مسلمانان را در آینه تاریخ گذشتگان به آنان نشان دهد همان گونه که قرآن مجید می فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى»؛ به راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود اینها داستان دروغین نبود». (۱)

جمله «وَ صَدَّقَ بِمَا سَلَفَ مِنَ الْحَقِّ» در واقع اشاره به تصدیق عملی است یعنی حقایقی که از احوال گذشتگان و سرنوشت اقوام پیشین به دست می آید را مورد توجه قرار ده و از آن درس بیاموز و عمل خود را با آن هماهنگ ساز.

در دومین دستور به سراغ وضع دنیا می رود و می فرماید: «از حوادث گذشته برای باقیمانده و آینده عبرت گیر، چراکه بعضی از آن شبیه بعضی دیگر است و پايانش به آغازش باز می گردد و تمام آن متغیر و ناپایدار است»؛ (وَ اعْتَبِرْ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا لِمَا بَقِيَ مِنْهَا، فَإِنَّ بَعْضَهَا يُشْبَهُ بَعْضًا، وَ آخِرُهَا لِأَحَقِّ بِأُولِيهَا، وَ كُلُّهَا حَائِلٌ) (۲)

ص: ۳۳۵

۱-۱. یوسف، آیه ۱۱۱

۲-۲. «حائل» از ریشه «حَوْل» و «حَيْلُولَهُ» به معنای چیزی که در میان دو چیز حاجب و مانع می شود و نیز به معنای تغیر و تبدل آمده و در عبارت بالا معنای دوم اراده شده است؛ یعنی نعمت های دنیا دائماً در تغیر است

این سخن اشاره به این واقعیت است که حوادث تاریخی و آنچه در دنیا می گذرد گرچه ظاهراً حوادث جدیدی است؛ اما هرگاه نیک در آن بیندیشیم می بینیم نوعی تکرار است و به تعبیر معروف «تاریخ تکرار می شود» و اصولی که بر آن حاکم است یکسان است، همان گونه که امام در خطبه ۱۵۷ می فرماید: «إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِّهِ بِالْمَاضِيَيْنِ؛ دنیا بر کسانی که امروز باقی مانده اند همان گونه جریان دارد که بر گذشتگان جریان داشت».

امام علیه السلام در یکی دیگر از خطبه های نورانی خود که مرحوم علامه مجلسی آن را از امالی صدوق نقل کرده است، می فرماید: «الْمَاضِي لِلْمُقِيمِ عِبْرَةٌ وَالْمَيِّتُ لِلْحَيِّ عِظَةٌ وَ لَيْسَ لِأَمْسٍ مَضَى عَوْدَةٌ وَ لَا لِمَرْءٍ مِنْ عَدِّ عَلَى ثِقَةٍ؛ گذشته عبرتی است برای امروز و مردگان پند و اندرز برای زندگانند روزی که گذشت هرگز باز نمی گردد و به فردا نیز اطمینانی نیست». (۲)

تفاوت این جمله با جمله قبل «وَ صَيِّدٌ...» در این است که امام در جمله های سابق اشاره به احوال اقوام پیشین و سرنوشت تاریخی آنها می کند؛ ولی در این جمله اشاره به حوادث روزگار می نماید؛ مواردی چون آفات، بلاها، کامیابی ها و ناکامی ها، مرگ و میر دوستان و عزیزان و بی مهری زمانه رسوا.

مفهوم مجموع این کلمات آن است که اگر انسان اصول کلیدی زندگی بشر و حوادث جهان را با مطالعه در تواریخ پیشین دریابد می تواند حوادث امروز و آینده خود را به طور اجمال کشف کند و در برابر آنها موضع مناسبی بگیرد.

تعبیر به «حائِل» درباره حوادث دنیا اشاره به زوال آنهاست و تعبیر به «مفارق» اشاره به جدایی آنهاست یعنی ممکن است زائل نشود و از بین نرود ولی از ما

ص: ۳۳۶

۱- ۱). «مُفَارِقٌ» به معنای چیزی است که جدا می شود؛ یعنی نعمت های دنیا پایدار نیست

۲- ۲). بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۸۰، ح ۴

جدا گردد و دور شود.

سپس در سومین دستور می فرماید: «نام خدا را بزرگ بشمار و جز به حق از او نام مبر (و هرگز به نام او به دروغ سوگند مخور)»؛ (وَ عَظَّمَ اسْمَ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرَهُ إِلَّا عَلَى حَقٍّ)، همان گونه که در قرآن مجید آمده است: «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تَصِيَلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ»؛ خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید؛ و برای اینکه نیکی کنید، و تقوا پیشه سازید، و در میان مردم اصلاح کنید (با سوگند خود به خداوند مانع تراشی نکنید). (۱)

اشاره به اینکه بعضی برای ترک نیکی به مردم و اصلاح در میان آنها سوگند یاد می کردند و آن را مانع از کار خیر می پنداشتند و در واقع قسمی به ناحق می خوردند که قرآن آنها را از آن باز داشته است. سخن امام در اینجا نیز ناظر به آن و امثال آن است.

آن گاه در چهارمین و پنجمین اندرز می فرماید: «بسیار به یاد مرگ و عالم پس از مرگ باش و هرگز آرزوی مرگ مکن مگر با شرطی مطمئن و استوار (از اعمال خود مطمئن باشی)»؛ (وَ أَكْثِرْ ذِكْرَ الْمَوْتِ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَ لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرْطٍ وَثِيقٍ). (۲)

یاد مرگ و زندگی پس از آن انسان را از هواپرستی و حرص بر اموال دنیا و آلودگی به انواع گناهان باز می دارد و به او هشدار می دهد که آماده سفر آخرت باشد و زاد و توشه لازم را برای آن سفر پرخطر فراهم سازد.

جمله «وَلَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ...» اولاً، اشاره به این است که انسان نباید بدون اطمینان به ایمان و اعمال صالح آرزوی مرگ کند و ثانیاً، چون هیچ اطمینانی برای هیچ کس جز معصومان به چنین شرطی نیست پیوسته از آرزوی مرگ خودداری کند.

ص: ۳۳۷

۱-۱. بقره، آیه ۲۲۴

۲-۲. «وثیق» به معنای مطمئن است و از ریشه «وثوق» گرفته شده است

قرآن مجید نیز گواه این معناست آنجا که درباره یهود می فرماید: «قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»؛ بگو اگر (آن چنان که مدعی هستی) سرای دیگر در نزد خدا مخصوص شماست نه سایر مردم پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید* ولی آنها، هرگز به موجب اعمال بدی که پیش از خود فرستاده اند هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد و خداوند از ستمکاران آگاه است». (۱)

امام در ششمین، هفتمین و هشتمین اندرز مهم خود او را از سه چیز برحذر می دارد؛ نخست می فرماید: «از هر عملی که صاحبش آن را (فقط) برای خود می پسندد و برای عموم مسلمانان نمی پسندد برحذر باش و (نیز) از هر کاری که در نهان انجام می شود و در ظاهر شرم آور است حذر کن و نیز از اعمالی که اگر از صاحبش پرسش شود آن را انکار می کند یا از آن پوزش می طلبد بپرهیز»؛ (وَ اخِذْ كُلَّ عَمَلٍ يَرْضَاهُ صَاحِبُهُ لِنَفْسِهِ وَ يُكْرَهُ (۲) لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ. وَ اخِذْ كُلَّ عَمَلٍ يُعْمَلُ بِهِ فِي السِّرِّ، وَ يُسْتَحَى مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ، وَ اخِذْ كُلَّ عَمَلٍ إِذَا سُئِلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَنْكَرَهُ أَوْ اعْتَذَرَ مِنْهُ).

امام علیه السلام نخست به همان چیزی اشاره فرموده که در بعضی از آیات قرآن و در روایات به طور گسترده آمده است که انسان آنچه را برای خود می پسندد برای دیگران هم بخواهد و آنچه را برای خود نمی پسندد برای دیگران نخواهد و به این ترتیب میان سود و زیان خود و دیگران فرقی نگذارد.

قرآن مجید از زبان حضرت شعیب می فرماید: «وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أَخَالَفَكُمُ إِلَى مَا

ص: ۳۳۸

۱- ۱). بقره، آیه ۹۴ و ۹۵

۲- ۲). این جمله در نسخه «صبحی صالح» به صورت فعل مجهول آمده است در حالی که مناسب و هماهنگ با جمله «یرضاه» این است که به صورت فعل معلوم و ثلاثی مجرد در آید و در نسخه کتاب تمام نهج البلاغه و بعضی از شروح نهج البلاغه به صورت (وَ يَكْرَهُهُ) با فعل معلوم و همراه با ضمیر مفعولی آمده است

أَنْهَاكُمْ عَنْهُ»؛ من هرگز نمی خواهم چیزی که شما را از آن باز می دارم خودم مرتکب شوم». (۱)

در آغاز سوره مطففین می فرماید: «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ* الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ* وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ»؛ وای بر کم فروشان آنان که وقتی برای خود چیزی از مردم با پیمانانه می گیرند (حق خود را) به طور کامل دریافت می دارند؛ ولی هنگامی که برای دیگران پیمانانه یا وزن می کنند کم می گذارند». (۲)

حضرت در توصیه دوم او را به هماهنگی ظاهر و باطن امر می کند و از اعمالی که مخفیانه انجام می دهد که اگر آشکار شود خجل می شود بر حذر می دارد.

عجیب است که انسان از مردم کوچه و بازار خجالت بکشد؛ ولی از خدایی که «عالم الخفیه و الاسرار» است شرم نداشته باشد و این نشانه ضعف ایمان است و عدم توجه به این حقیقت است که همه جای عالم محضر خداست.

در توصیه سوم او را از اعمال خلافی پرهیز می دهد که نشانه اش این است که اگر از او سؤال کنند که تو چنین عملی را انجام دادی اگر بتواند آن را انکار می کند و اگر نتواند به عذرخواهی می پردازد.

به یقین هر کس از این سه کار بپرهیزد خوشبخت و سعادت مند و اهل نجات است؛ ولی متأسفانه رهروان این راه زیاد نیستند.

آن گاه در نهمین، دهمین و یازدهمین توصیه، حارث همدانی را از سه چیز نهی می کند: نخست می فرماید: «هرگز) عَرَضُ و آبروی خود را هدف تیرهای سخنان مردم قرار مده»؛ (وَلَا تَجْعَلْ عَرَضَكَ (۳) غَرَضاً (۴) لِنَبَالٍ (۵) الْقَوْلِ).

ص: ۳۳۹

۱-۱. هود، آیه ۸۸

۲-۲. مطففین، آیه ۱-۳

۳-۳. «عَرَضُ» به معنای آبرو، حیثیت، شخصیت، ناموس و شرف آمده است. شاید به این اعتبار که اینها اموری است که عارض می گردد و ممکن است در معرض زوال قرار گیرد

۴-۴. «عَرَضُ» به معنای هدفی است که به سوی آن تیر انداخته می شود

۵-۵. «نَبَالٍ» جمع «نبل» بر وزن «طبل» به معنای تیر است

سپس می افزاید: «و تمام آنچه را (از این و آن) می شنوی برای مردم بازگو مکن، زیرا این کار برای آلودگی تو به دروغ کافی است»؛ (وَلَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ، فَكَفَى بِذَلِكَ كَذِبًا).

در خطبه ۱۴۱ خواندیم که امام علیه السلام می فرماید: «أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ؛ بدانید میان حق و باطل تنها به اندازه چهار انگشت فاصله است».

کسی از آن حضرت پرسید: معنای این سخن چیست؟ آن حضرت چهار انگشت خود را جمع کرد و در میان چشم و گوشش گذاشت سپس فرمود: «الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ؛ باطل آن است که بگویی شنیدم و حق آن است که بگویی دیدم».

این سخن به قدری مشهور است که به شکل ضرب المثلی در آمده و در فارسی هم گفته می شود میان حق و باطل چهار انگشت است.

سرانجام می فرماید: «و (نیز) تمام آنچه را مردم برای تو نقل می کنند تکذیب مکن، زیرا این کار برای نادانی تو کفایت می کند»؛ (وَلَا تَزِدْ عَلَى النَّاسِ كُلِّ مَا حَدَّثُوكَ بِهِ، فَكَفَى بِذَلِكَ جَهْلًا).

امام علیه السلام در نخستین مرحله بر این معنا تأکید دارد که انسان خود را از مواضع تهمت دور سازد و از اعمال و رفتار و گفتاری که موجب سوء ظن مردم می شود و آنها را به غیبت و تهمت وا می دارد پرهیزد.

در حدیث معروفی که در سنن ابو داود از امام سجاد علیه السلام نقل شده می خوانیم:

صفیه (همسر پیامبر) می گوید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد معتکف بود. من شب هنگام به زیارت آن حضرت رفتم. مدتی با او سخن گفتم سپس برخاستم که باز گردم او نیز با من آمد. در این هنگام دو نفر از مردان انصار از کنار ما عبور کردند. هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیدند بر سرعت خود افزودند. پیغمبر فرمود: آرام تر بروید این زن، صفیه (همسر من) است. آن دو نفر گفتند: سبحان

اللّٰه اى رسول خدا (اين چه سخنى است كه مى فرماييد مگر ما درباره تو شك كرديم؟) پيغمبر فرمود: شيطان همچون خون در عروق انسان جريان دارد. من ترسيدم كه گمان بدى در شما ايجاد شود». (۱)

وقتي پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله با آن قداستي كه داشت و حسن ظنى كه همه مردم به او داشتند اين چنين رفتار كند تكليف ديگران روشن است.

اين نکته نيز شايد دقت است كه جمله «وَلَا تُحَدِّثْ...» و جمله «لَا تَرُدُّ...» در واقع ناظر به نهى از افراط و تفریط است؛ از يك سو انسان نبايد آن قدر خوش باور باشد كه هرچيزى را كه مى شنود بپذيرد و همه جا نقل كند و از سوى ديگر نبايد آن قدر ديرباور و داراى سوء ظن باشد كه هرچه را مى شنود در آن ترديد كند كه اولى سبب اشاعه كذب و دومى نشانه جهل است.

سپس امام، چهار اندرز ديگر مى دهد كه شامل اندرزهاى دوازدهم تا پانزدهم است، مى فرمايد: «خشم را فرو بر و به هنگام قدرت (بر انتقام) گذشت كن و در موقع غضب، بردبارى نما و آن گاه كه حكومت در دست توست عفو و مدارا كن تا عاقبت نيك براى تو باشد»؛ (وَ اَكْظِمِ الْغَيْظَ، وَ تَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدَرِ، وَ اَحْلَمْ عِنْدَ الْغَضَبِ، وَ اَصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ، تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ).

اين چهار دستور كه قريب المعنى هستند با دقت با يكديگر تفاوت دارند؛ «كظم غيظ» مربوط به آنجاست كه خشم وجود انسان را پر کرده گویا می خواهد از درون او خارج شود و او گلوی خود را می فشارد تا خشمش بیرون نریزد.

«وَ تَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدَرِ» اشاره به آنجایی است كه انسان بر دشمنش پیروز شده و می تواند انتقام بگیرد؛ امام دستور می دهد انتقام جو مباش.

ص: ۳۴۱

۱- ۱). سنن ابی داود، ج ۱، ص ۵۵۱، ح ۲۴۷۰

۲- ۲). «اَكْظِمِ» صیغه امر است از ریشه «كَظَمَ» بر وزن «نظم» كه در اصل به معنای بستن دهان مشك است. سپس به معنای فرو بردن خشم به كار رفته، گویی انسان گلوی خود را می فشارد كه خشم از درون او بیرون نیاید همان گونه كه گلوی مشك را می بندد تا آبی كه درون آن است بیرون نریزد

جمله «وَ اَحْلَمَ عِنْدَ الْغَضَبِ» مربوط به جایی است که عوامل غضب فراهم شده ولی حلم و بردباری سبب می شود که انسان در مقابل کار خلاف، مرتکب خلافتی نشود.

جمله «وَ اضْيَفَحَ مَعَ الدَّوْلَةِ» اشاره به کسانی است که به حکومت می رسند و بسیار می شود که در این هنگام افراد به تصفیه حساب های خود با مخالفان می پردازند؛ امام علیه السلام می فرماید: هرگز چنین کاری را نکن.

جمله «تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ؛ عاقبت نیک در انتظار توست» ممکن است به هر چهار جمله قبل برگردد.

این دستورات افزون بر اینکه در آیات قرآن و روایات اسلامی به صورت گسترده وارد شده، از اموری است که عقل و خرد به آن حکم می کند. زیرا اگر مردم پاسخ بدی را به بدی بدهند و به هنگام غضب طغیان کنند عکس العمل ها پشت سر هم رخ می دهد و خشونت ها شدت پیدا می کند و عداوت ها ریشه دار می شود و گاه به خونریزی گسترده می انجامد و امتیث از همه گرفته می شود؛ اما با حلم و بردباری و عفو و مدارا و کظم غیظ، مفساد و خشونت ها و عداوت ها در همان محل دفن می گردد و آرامش و امتیث و محبت و دوستی جای آن را می گیرد.

تاریخ زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام گواه زنده ای بر این است؛ هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد می توانست از تمام جنایت کاران جنگی که در طول هشت سال به او آزار رسانده بودند و از کسانی که در سیزده سال که در مکه بود انواع مشکلات و اهانت ها و آزارها را برای آن حضرت فراهم کرده بودند انتقام بگیرد؛ ولی چنین نکرد و فرمان عفو عمومی صادر نمود و امتیث و محبت جای ناامنی و عداوت را گرفت.

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز با جنایتکاران جنگی جمل همین معامله را روا داشت

و بعد از پیروزی همه را عفو کرد در حالی که می دانست گروهی از آنها آرام نخواهند نشست.

مرحوم مفید در کتاب ارشاد چنین نقل می کند که مردی از خویشاوندانِ امام سجاد علیه السلام (بر اثر کینه ای که داشت) نزد آن حضرت آمد و به آن حضرت ناسزا گفت و (در حضور جمع) دشنام داد. هنگامی که آن مرد به سراغ کار خود رفت امام به ما حاضران فرمود: شنیدید این مرد چه گفت؟ دوست دارم همراه من بیایید نزد او برویم تا ببینید چگونه به او پاسخ خواهم داد. عرض کردیم: آماده ایم در حالی که دوست داشتیم امام پاسخ تندی به او بدهد و ما هم از امام تبعیت کنیم. هنگامی که امام کفش خود را برداشت و به راه افتاد این آیه را تلاوت می کرد: «وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۱ فهمیدیم که نمی خواهد سخن تندی بگوید. هنگامی که به در خانه آن شخص رسید فرمود:

بگوئید علی بن الحسین است. آن مرد بیرون آمد در حالی که آماده بود که از سوی آن حضرت و همراهانش در برابر سخنانی که گفته رفتار سویی ببیند؛ ولی امام به او روی کرد و گفت: برادر تو به مجلس ما آمدی و چنین و چنان گفتی اگر آنچه را گفته ای در من بوده من از خدا طلب آمرزش می کنم و اگر در من نبوده از خدا می خواهم که او تو را ببخشد. آن مرد پیشانی آن حضرت را بوسید و گفت:

آنچه را گفتم در تو نبود، بلکه در من بود (و به این ترتیب غائله مهمی فرو نشست). (۱)

آن گاه امام در شانزدهمین و هفدهمین و هجدهمین اندرز خود می فرماید:

«هر نعمتی را که خداوند به تو داده است به طور صحیح از آن بهره برداری کن و هیچ نعمتی از نعمت های خداوند را ضایع و تباه مساز و باید اثر نعمت هایی را

ص: ۳۴۳

که خداوند به تو داده است در تو دیده شود؛ (وَ اسْتَصْلِحْ كُلَّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ، وَ لَا تُضَيِّعَنَّ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَكَ، وَ لِيُرِ عَلَيْكَ أَثْرَ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ).

این سه اندرز مربوط به نعمت‌ها و مواهب الهی است؛ نخست دستور می‌دهد که از آن خوب بهره برداری شود و اینکه هر نعمتی در جای مناسب ثبت گردد؛ شکر آن قولاً و عملاً بجا آورده شود و بندگان نیازمند خدا از آن بهره‌مند گردند، زیرا عدم بهره برداری صحیح، موجب زوال نعمت است، همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ». ۱

اندرز دوم نقطه مقابل آن است و آن اینکه به عنوان تأکید او را از ضایع کردن نعمت‌ها و مصادیق آن؛ مانند ناشکری، اسراف و تبذیر، بخل و تنگ‌نظری برحذر می‌دارد.

در سومین دستور می‌فرماید: آثار نعمت خداوند باید بر تو ظاهر باشد که این خود نوعی سپاسگزاری است؛ نه مانند ثروتمندانی که لباس کهنه می‌پوشند و همه جا اظهار فقر می‌کنند مبادا کسی از آنها چیزی بخواهد.

ص: ۳۴۴

وَ اعْلَمَ أَنَّ أَفْضَلَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُهُمْ تَقْدِمَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ، فَإِنَّكَ مَا تَقْدِمُ مِنْ خَيْرٍ يَبْقَ لَكَ ذُخْرُهُ، وَ مَا تُوَخَّرُهُ يَكُنْ لِغَيْرِكَ خَيْرُهُ. وَ اخِذْ صِيحَابَهُ مَنْ يَفِيلُ رَأْيُهُ، وَ يُنْكَرُ عَمَلُهُ، فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ. وَ اسْكُنِ الْأَمْصَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ، وَ اخِذْ مَنَازِلَ الْغَفْلَةِ وَ الْجَفَاءِ وَ قَلَّةِ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ. وَ اقْضُ رَأْيَكَ عَلَى مَا يَغْنِيكَ. وَ إِيَّاكَ وَ مَقَاعِدَ الْأَسْوَاقِ، فَإِنَّهَا مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ، وَ مَعَارِضُ الْفِتَنِ، وَ أَكْثَرُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فَضَلْتَ عَلَيْهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ، وَ لَا تُسَافِرْ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ حَتَّى تَشْهَدَ الصَّلَاةَ إِلَّا فَاصَةً لَّا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوْ فِي أَمْرٍ تُعِيدُ بِهِ. وَ أَطِعِ اللَّهَ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ، فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ عَلَى مَا سِوَاهِهَا. وَ خَاجِدِ نَفْسِكَ فِي الْعِبَادَةِ، وَ ارْزُقْ بِهَا، وَ لَا تَقْهَرْهَا وَ خُذْ عَفْوَهَا وَ نَشَاطَهَا، إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوبًا عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ، فَإِنَّهُ لَا يُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَ تَعَاهِدِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا. وَ إِيَّاكَ أَنْ يَنْزَلَ بِكَ الْمَوْتُ وَ أَنْتَ آبِقٌ مِنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا. وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْفُسَّاقِ، فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ، وَ وَقِّرِ اللَّهَ، وَ أَحِبَّ أَحِبَّاءَهُ. وَ اخِذْ الْغَضَبَ، فَإِنَّهُ جُنْدٌ عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسَ، وَ السَّلَامَ.

بدان برترین مؤمنان کسانی هستند که خود و خانواده و اموالشان را تقدیم (به پروردگار و جلب رضای او) می کنند (آنها از همه در این راه پیشگام ترند) هرچه از کارهای خیر را از پیش بفرستی برای تو ذخیره خواهد شد و آنچه (از مال و ثروت) باقی بگذاری خیرش برای دیگران خواهد بود (و حسابش بر تو) از

همنشینی با کسی که فکرش ضعیف و عملش زشت است پرهیز، زیرا معیار سنجش شخصیت هر کس، یارانش هستند. در شهرهای بزرگ مسکن گزین، زیرا آنجا مرکز اجتماع مسلمانان است و از اماکن غفلت زا و خشونت و جاهایی که یاران مطیع خدا در آن کم اند پرهیز و فکرت را به چیزی مشغول دار که به تو مربوط است. از نشستن در دکه های بازارها اجتناب کن چون آنجا محل حضور شیطان و معرض فتنه هاست. بیشتر به افراد پایین تر از خود نگاه کن، زیرا این کار درهای شکر را بر روی تو می گشاید.

روز جمعه پیش از آنکه در نماز جمعه حاضر شوی مسافرت مکن مگر برای جهاد در راه خدا یا در کاری که به راستی معذور هستی. در تمام کارهایت فرمان خدا را اطاعت کن، زیرا اطاعت خداوند بر سایر امور برتری دارد و در انجام عبادت، نفس خود را بفریب (و آن را رام ساز) و با آن مدارا کن و خویشتن را بر آن مجبور نساز، بلکه بکوش آن را در وقت فراغت و با نشاط بجا آوری. مگر فرایضی که بر تو مقرر شده است که در هر حال باید آنها را به جا آوری و در موقعش مراقب آن باشی و بترس از آنکه مرگ در حالی که تو در حال فرار از خدا و در طلب دنیایی، گریبانت را بگیرد. از همنشینی با گنهکاران پرهیز که بدی به بدی ملحق می شود (و معاشرت با آلودگان انسان را آلوده می سازد) خدا را بزرگ دار و محترم بشمار، و دوستانش را دوست دار، از خشم و غضب پرهیز که آن لشکری بزرگ از لشکریان شیطان است. والسلام.

شرح و تفسیر: راه رستگاری

راه رستگاری

امام علیه السلام در این بخش از نامه خود به «حارث همدانی» و در نوزدهمین اندرز به او از فداکاری هایی که ذخیره یوم المعاد می شود سخن می گوید و می فرماید:

ص: ۳۴۶

«بدان برترین مؤمنان کسانی هستند که خود و خانواده و اموالشان را تقدیم (به پروردگار و جلب رضای او) می کنند (آنها از همه در این راه پیشگام ترند)»؛ (وَ اعْلَمُ أَنَّ أَفْضَلَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُهُمْ تَقْدِمَةً (۱) مِنْ نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ) .

منظور از این تقدیم تنها جهاد در راه خدا با جان و مال و اهل نیست، بلکه هرگونه خدمتی که انسان بتواند به آیین حق و بندگان خدا کند و از جان و مال و خانواده خویش مایه بگذارد را نیز شامل می شود؛ مانند اصلاح ذات البین، شفاعت در نزد ظالمان، پرستاری بیماران و دردمندان، تعلیم و تربیت مردم، صرف نظر کردن از خواسته های نفس و مانند آنها.

آن گاه امام علیه السلام دلیل روشنی برای این سخن آورده می فرماید: «هرچه از کارهای خیر را از پیش بفرستی برای تو ذخیره خواهد شد و آنچه (از مال و ثروت) باقی بگذاری خیرش برای دیگران خواهد بود (و حسابش بر تو)»؛ (فَإِنَّكَ مَا تَقْدِمُ مِنْ خَيْرٍ يَتَّقِ لَكَ ذُخْرَهُ، وَ مَا تُؤَخِّرُهُ يَكُنْ لِغَيْرِكَ خَيْرَهُ) .

پس عاقل کسی است که از مواهب و سرمایه های خدادادی به نفع خود و برای سعادت جاویدان خویش بهره گیرد نه کسی که برای دیگران ذخیره می کند که گاه کمترین چیزی از آن را برای او خیرات نخواهند کرد.

این همان چیزی است که قرآن مجید می فرماید: «وَ مَا تَقْدِمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَ أَعْظَمُ أَجْرًا»؛ و (بدانید) آنچه از کارهای نیک برای خود از پیش می فرستید آن را نزد خدا به بهترین وجه و بزرگترین پاداش خواهید یافت». (۲)

نیز در جای دیگر می فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ»؛ آنچه نزد شماست از بین می رود و آنچه نزد خداست باقی می ماند». (۳)

ص: ۳۴۷

۱- ۱). «تَقْدِمَةً» به معنای هدیه و چیزی است که پیشکش و تقدیم می کنند

۲- ۲). مزمل، آیه ۲۰

۳- ۳). نحل، آیه ۹۶

آن گاه امام در بیستمین اندرز به مسأله مهم دیگری اشاره کرده می فرماید: «از همنشینی با کسی که فکرش ضعیف و عملش زشت است بپرهیز، زیرا معیار سنجش شخصیت هر کس، یارانش هستند»؛ (وَ اخَذَ صَحَابَهُ مَنْ يَفِيلُ (۱) رَأْيُهُ وَ يُنْكِرُ عَمَلَهُ فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ (۲) بِصَاحِبِهِ) .

این نکته واقعیتی است که قرآن در مسأله ازدواج با صراحت به آن اشاره کرده می فرماید: «الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِثِينَ وَ الْخَيْثِثُونَ لِلْخَيْثَاتِ وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ» ۳ و در روایات اسلامی نیز کراراً به آن اشاره شده است:

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يَخَالِلُ؛ انسان بر دین دوست خویش است، بنابراین هر یک از شما ببیند با چه کسی دوستی می کند». (۳)

در حدیث دیگری از حضرت سلیمان علیه السلام نقل شده است: «لَا تَحْكُمُوا عَلَى رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ يَصَاحِبُ فَإِنَّمَا يُعْرِفُ الرَّجُلُ بِأَشْكَالِهِ وَ أَقْرَانِهِ وَ يُنْسَبُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ أَخْدَانِهِ؛ درباره هیچ کس حکمی نکنید تا زمانی که به دوستانش نگاه کنید، زیرا هر کس به وسیله همانند و دوستانش شناخته می شود». (۴)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَا تَصِيحَبُوا أَهْلَ الْبِدْعِ وَ لَا تُجَالِسُوهُمْ فَتَصِيحَبُوا عِنْدَ النَّاسِ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ؛ با بدعتگذاران دوستی و همنشینی نداشته باشید که در نظر مردم همچون یکی از آنان خواهید شد». (۵)

ص: ۳۴۸

۱-۱) «یفیل» از ریشه «فیل» بر وزن «میل» به معنای نادرست یا ضعیف بودن است و رأی در اینجا به معنای عقل و فکر است

۲-۲) «معتبر» به معنای وسیله آزمایش و معیار سنجش است و از ریشه «عبرت» گرفته شده است

۳-۴) بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۲، ح ۱۲

۴-۵) همان مدرک، ص ۱۸۸، ح ۱۷

۵-۶) اصول کافی، ج ۲، حدیث ۳۷۵، ح ۳

در وصیت امام به فرزندش امام حسن نیز پیش از این خواندیم که امام به او توصیه می کند: «قَارِنُ أَهْلِ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، وَبَايِنُ أَهْلِ الشَّرِّ تَبَيِّنْ عَنْهُمْ؛ به نیکوکاران و اهل خیر نزدیک شو تا از آنها شوی و از بدکاران و اهل شر دور شو تا از آنها جدا گردی».

شاعر عرب نیز در شعر خود زیبا سروده است:

عَنِ الْمَرْءِ لَا تَسْأَلْ وَ سَلْ عَنْ قَرِينِهِ فَكُلُّ قَرِينٍ بِالْمُقَارِنِ يَفْتَدِي

مطابق آن را شاعر فارسی زبان نیز آورده است:

تو اوّل بگو با کیان زیستی پس آن گه بگویم که تو کیستی

دلیل همه اینها یک چیز است و آن اینکه مجانست جاذبه ای دارد که افراد را به هم نزدیک می کند و مجالست سبب انتقال صفات افراد به یکدیگر می شود.

سپس در بیست و یکمین توصیه، یکی از مسائل مهم اجتماعی را عنوان می کند و می فرماید: «در شهرهای بزرگ مسکن گزین زیرا آنجا مرکز اجتماع مسلمانان است»؛ (وَ اشْكُنِ الْأَمْصَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جَمَاعٌ (۱) الْمُسْلِمِينَ) .

شک نیست که زیستن در شهرهای بزرگ، روح و فکر انسان را گسترش می دهد، زیرا افکار بلند و کارهای عظیم و مراکز علمی و دانش و کتابخانه های بزرگ و حتی تجارتخانه های گسترده و کارخانه های عظیم در این شهرها و اطراف آنهاست و این سبب نمو فکر و رشد استعداد انسان ها می شود. به عکس، زندگی در دهات و روستاها هرچند از جهاتی آرام بخش تر و سالم تر است؛ ولی جلوی نمو و رشد و پرورش انسان را می گیرد.

از آنجا که در شهرهای بزرگ ممکن است مراکز فساد و افراد آلوده و ناباب باشند، امام در ادامه این سخن در اندرز بیست و دوم خود می فرماید: «از اماکن غفلت زا و خشونت و جاهایی که یاران مطیع خدا در آن کم اند پرهیز»؛ (وَ اخْذِرْ

ص: ۳۴۹

مَنَازِلَ الْغُفْلَةِ وَ الْجَفَاءِ (۱) وَقَلَّةَ الْأَعْوَانِ عَلَي طَاعَةِ اللَّهِ .

بنابراین، توصیه به سکونت در شهرهای بزرگ به این معنا نیست که انسان در مراکز آلوده آن سکونت یا رفت و آمد کند، بلکه با نیکان و پاکان و علما و دانشمندان و اهل خیر که در این شهرها فراوانند هم‌نشین باشد.

بعضی از شارحان جمله «وَ اخْذِرْ...» را اشاره به روستاها و مناطق کم جمعیت و کوچک دانستند؛ یعنی در نقطه مقابل شهرهای بزرگ؛ در حالی که ظاهر عبارت امام چنین نیست، بلکه همان گونه است که در بالا ذکر کردیم.

سپس در بیست و سومین دستور می فرماید: «فکرت را به چیزی مشغول دار که به تو مربوط است»؛ (وَ اقْضِ رَأْيَكَ عَلَي مَا يَغْنِيكَ (۲)).

بعضی از افراد-به اصطلاح ما- آدم های فضولی هستند و در همه چیز دخالت می کنند و این دو زیان مهم دارد: اول اینکه آنها را از امور لازمی که مربوط به آنان است غافل می کند. دیگر اینکه مخالفت ها و عداوت هایی را از کسانی که در امور مربوط به آنها دخالت شده بر می انگیزد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام مردی را مشاهده کرد که سخنان اضافی و غیر مربوط به خود، می گفت امام فرمود: «تو با سخنان (که به وسیله فرشتگانی که مأمور تو هستند) نامه ای برای پروردگارت می نویسی از آنچه به تو مربوط است سخن بگو و آنچه را به تو مربوط نیست و به کارت نمی آید رها کن»؛ (مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَي بَنِي أَبِي طَالِبٍ بِرَجُلٍ يَتَكَلَّمُ بِفُضُولِ الْكَلَامِ فَوَقَفَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا هَذَا إِنَّكَ تُمَلِي عَلَي حَافِظِيكَ كِتَابًا إِلَى رَبِّكَ فَتَكَلِّمُ بِمَا يَغْنِيكَ وَدَعُ مَا لَا يَغْنِيكَ . (۳))

ص: ۳۵۰

۱- ۱). «الجفاء» مصدر و در اصل به معنای دور شدن است. سپس به معنای خشونت آمده است و با مفهوم «جفا» که در فارسی امروز است و نقطه مقابل وفا به حساب می آید متفاوت است

۲- ۲). «يَغْنِيكَ» از ریشه «عنى» و «عنايه» به معنای قصد چیزی کردن است و «ما يَغْنِيكَ» (چیزی که تو را قصد می کند) اشاره به اموری است که مربوط به انسان است در مقابل «ما لا يَغْنِي» که مربوط به انسان نیست

۳- ۳). بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۷۶، ح ۴

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَغْنِيهِ؛ از نشانه های اسلام صحیح و خوب یک انسان این است که آنچه را به او ربطی ندارد رها سازد». (۱)

در بیست و چهارمین دستور می فرماید: «از نشستن در دکه های بازارها اجتناب کن، چون آنجا محل حضور شیطان و تیرهای خطرناک فتنه هاست»؛ (وَ إِيَّاكَ وَ مَقَاعِدَ (۲) الْأَسْوَاقِ، فَإِنَّهَا مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ، وَ مَعَارِيضُ (۳) الْفِتَنِ) .

در زمان های گذشته در بازارها دکه هایی بود که هدف اصلی از آن نشستن کسانی بود که اهل آن بازار نبودند و می خواستند معامله ای صورت دهند یا واسطه گری کنند؛ ولی در بسیار از اوقات افراد فاسد، مفسد، چشم چران و بد اخلاق در آنجا حضور می یافتند و آن را به صورت مرکز فساد در درون بازار در می آوردند. به همین دلیل امام آنجا را محل حضور شیطان و ظهور فتنه ها می شمرد.

اصولاً بازارها در عین اینکه می تواند مرکز فعالیت سالم تجاری باشد، محل لغزش و گناه است، زیرا ممکن است در آن معاملات حرام و آمیخته با ربا، تقلب، دروغ و قسم های ناروا صورت گیرد و حدّ اقل این است که انسان را در مادیات فرو می برد و از خدا غافل می سازد به همین دلیل در روایات اسلامی کراراً نسبت به بازارها هشدار داده شده است.

ص: ۳۵۱

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۲۸

۲- ۲. «مَقَاعِدُ» جمع «مَقْعِد» به معنای محل جلوس است و در اینجا به معنای دکه هایی است که در بعضی بازارها بوده و افراد متعدد روی آن می نشستند

۳- ۳. «مَعَارِيضُ» جمع «مِعْرَاضُ» بر وزن «مِفْتَاحُ» به معنای تیرهایی است که با کمان پرتاب می کردند؛ ولی در آخر آن پَر نبود و وسط آن ضخیم تر از دو طرف بود و به همین دلیل نوک آن اصابت نمی کرد بلکه از عرض اصابت می کرد و محل مورد حمله را می کوبید. توضیح اینکه اگر می خواستند کسی را با تیر، هدف هلاکت قرار دهند از تیرهایی که آخر آن پَر داشت و از نوک اصابت می کرد استفاده می کردند و اگر می خواستند کسی را بکوبند و از کار بیندازند بی آنکه بدنش مجروح شود از «مِعْرَاضُ» استفاده می کردند. امام در این عبارت اشاره به این نکته دارد که تیرهای فتنه ها از دکه های بازارها به سوی افراد پرتاب می شود

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «السُّوقُ دَارُ سَهْوٍ وَ غَفْلَةٍ فَمَنْ سَبَّحَ فِيهَا تَسْبِيحَهُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا أَلْفَ أَلْفٍ حَسَنَةٍ؛ بازار محل سهو و غفلت است کسی که آنجا به یاد خدا باشد و تسبیحی بگوید خداوند هزار هزار حسنه برای او خواهد نوشت». (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم «... وَ شَرَّ بَقَاعِ الْأَرْضِ الْأَسْوَاقُ وَ هُوَ مَيْدَانُ إِبْلِيسَ يَعْدُو بِرَأْيَتِهِ وَ يَضَعُ كُرْسِيَّهُ وَ يَبُثُّ ذُرِّيَّتَهُ؛ بدترین میدان روی زمین بازارهاست که میدان ابلیس است. صبحگاهان پرچم خود را در بازار می آورد و کرسی خود را در آنجا می نهد و فرزندانش را در تمام بازار متفرق می سازد (تا مردم را فریب دهند و به معاملات ناروا بپردازند)». (۲)

البته این احادیث بدان معنا نیست که در بازار افراد با ایمان و متعهد و مقید به حلال و حرام وجود ندارد، زیرا قشر مهمی از بازاریان، افرادی متعهداند، بلکه هشدار می است به اینکه در بازار لغزشگاه ها فراوان است؛ لغزشگاه هایی که در جاهای دیگر کمتر یافت می شود، بنابراین همه مسلمانان باید مراقب آن باشند.

اضافه بر این در اطراف بازار نیز گاه مراکزی برای افراد بی بند و بار و آلوده دیده می شود که مشکلات را افزون می کند.

آن گاه امام در بیست و پنجمین اندرز او را به نکته مهم دیگری توجه می دهد، می فرماید: «بیشتر به افراد پایین تراز خود نگاه کن، زیرا این کار درهای شکر را بر روی تو می گشاید»؛ (وَ أَكْثَرُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فَضَّلْتَ عَلَيْهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ).

بدیهی است هنگامی که انسان به زیردست خود نگاه کند و فزونی نعمت های الهی را بر خود بنگرد، از فضل و رحمت الهی بیشتر خشنود می شود و زبانش به

ص: ۳۵۲

۱- ۱). کنز العمال، ح ۹۳۳۰

۲- ۲). بحار الانوار، ج ۸۱ ص ۱۱، ح ۸۷

شکر پروردگار گشوده خواهد شد و عملش نیز نشانی از شکر دارد؛ اما هر گاه به برتر از خود نگاه کند ممکن است خود را از محرومان جامعه تصور کند، هر چند امکانات زیادی داشته باشد و این امر سبب می شود در دل به خداوند معترض گردد، و سوسه های شیطان شروع و درهای ناسپاسی به رویش باز شود.

شبهه همین سخن از رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصایایش به ابوذر غفاری رحمه الله دیده می شود که فرمود: «انْتَظِرْ إِلَى مَنْ هُوَ تَحْتَيْكَ وَ لَمَّا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَكَ فَإِنَّهُ أَجْدَرُ أَنْ لَا تَزْدَرِيَ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكَ؛ به زیر دستانت نگاه کن و به بالا دستانت منگر که این سبب می شود به نعمت های پروردگار اعتراض نکنی». (۱)

متأسفانه غالب مردم دیدشان بر خلاف این دستور است؛ پیوسته به بالا دستانت نگاه می کنند و زبان به اعتراض می گشایند و شکر پروردگار را فراموش می کنند؛ نه تنها وظیفه خود را در مقابل خداوند انجام نمی دهند، بلکه این امر سبب سلب آسایش و آرامش از آنها می شود و هر قدر امکانات بیشتری پیدا کنند باز هم از زندگی خود راضی نیستند و خود را خوشبخت نمی دانند و این بلای بزرگی است.

البته اگر این کار در مورد مسائل معنوی صورت گیرد بسیار خوب است؛ مثلاً انسان هر چه عبادت انجام می دهد خود را با کسانی مقایسه کند که از او عابدتر و زاهدترند و عمل خود را ناچیز ببیند نه اینکه به افرادی نگاه کند که رابطه آنها با خدا بسیار ضعیف است و خود را خوشبخت ببیند و از عمل ناچیز خود اظهار رضایت کند.

سپس در بیست و ششمین توصیه خود می فرماید: «روز جمعه پیش از آنکه در نماز جمعه حاضر شوی مسافرت مکن مگر برای جهاد در راه خدا یا در کاری که به راستی معذور هستی»؛ (وَلَا تُسَافِرْ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ حَتَّى تَشْهَدَ الصَّلَاةَ إِلَّا

ص: ۳۵۳

فَاصِلًا (۱) فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوْ فِي أَمْرٍ تُعَدَّرُ بِهِ).

نماز جمعه از مهم ترین عبادات اسلامی است و اقامه منظم و مرتب آن سبب بیداری و آگاهی مسلمانان و اتحاد و فشرده‌گی صفوف آنها می شود، مشروط به اینکه خطبای جمعه حق دو خطبه را ادا کنند و مسائل ضروری معنوی و مادی مردم را برای آنها تشریح نمایند.

البته نماز جمعه به صورتی که پیروان مکتب اهل بیت آن را به جا می آورند یعنی در هر شهر فقط یک نماز جمعه باشد نه آن گونه که بعضی از برادران اهل سنت انجام می دهند که در هر مسجدی آن را برپا می دارند و گاه در یک شهر ممکن است نماز جمعه های متعدد برقرار شود که در نتیجه چندان تفاوتی با نمازهای روزانه معمولی نخواهد داشت. (هرچند جمعی از فقهای آنها مانند فقهای شیعه اجازه نمی دهند که در یک شهر بیش از یک نماز جمعه خوانده شود و یا تنها در صورتی که نیاز و حاجتی باشد و یا شهر بزرگ باشد نماز جمعه های متعدد برقرار می کنند). (۲)

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ أَتَى الْجُمُعَةَ إِيمَانًا وَ اخْتِسَابًا اسْتَأْنَفَ الْعَمَلَ؛ کسی که از روی ایمان و برای خدا در نماز جمعه شرکت جوید (گناهایش بخشوده می شود و) برنامه عملش را از نو آغاز خواهد کرد». (۳)

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که شخصی خدمت رسول خدا آمد و عرض کرد: یا رسول الله بارها آماده حج شده ام اما توفیق نیافتم فرمود:

«عَلَيْكَ بِالْجُمُعَةِ فَإِنَّهَا حَجٌّ الْمَسَاكِينِ؛ به سراغ نماز جمعه برو که حج مستمندان است». (۴) اشاره به اینکه برکات حج در نماز جمعه وجود دارد.

ص: ۳۵۴

۱- ۱). «فَاصِلًا» از ریشه «فصل» به معنای جدایی گرفته شده و در اینجا به معنای کسی است که از شهر برای هدفی خارج می شود

۲- ۲). برای توضیح بیشتر به الفقه الاسلامی وادلته، نوشته وهبه الزحیلی، ج ۲، ص ۱۲۹۹ به بعد مراجعه شود

۳- ۳). بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۱۹۲، ح ۳۳

۴- ۴). تهذیب، ج ۳، ص ۲۳۶، ح ۷

توجه به این نکته لازم است که نهی از مسافرت که در کلام امام آمده نهی تحریمی است، بنابراین زمانی که نماز جمعه واجب تعیینی باشد مسافرت حرام است مگر اینکه نماز جمعه را بخواند جز در مواردی که عذری شرعی باشد.

مرحوم صاحب جواهر بعد از اشاره به این مسأله می گوید: اختلافی در این مسأله نیافته ایم که بعد از زوال خورشید، سفر کردن قبل از ادای نماز جمعه حرام است.

تنها از «قطب راوندی» کراهت نقل شده که ممکن است او هم منظورش از این تعبیر حرمت باشد. (۱)

سپس در بیست و هفتمین توصیه می فرماید: «در تمام کارهایت فرمان خدا را اطاعت کن، زیرا اطاعت خداوند بر سایر امور برتری دارد»؛ (وَ أَطِعِ اللَّهَ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ، فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ عَلَى مَا سِوَاهَا).

این دستور جامعی است که همه مسائل زندگی انسان را فرا می گیرد و دلیلی که امام برای آن ذکر کرده دلیل بسیار روشنی است، زیرا وظیفه اصلی ما اطاعت خداوند است و تمام اطاعت های دیگر مانند اطاعت از پیامبر و اولوالامر و در مواردی اطاعت والدین، همه به اطاعت خداوند باز می گردد و اینکه امام می فرماید: «از هر چیزی برتر است» برای این است که سبب سعادت انسان در دنیا و آخرت و سامان یافتن تمام امور زندگی می گردد.

امام علیه السلام در بیست و هشتمین و بیست و نهمین توصیه عبادات واجب و مستحب را عنوان می کند و دستور دقیقی می دهد، می فرماید: «در انجام عبادت، نفس خود را بفریب (و آن را رام ساز) و با آن مدارا کن و خویشتن را بر آن مجبور نساز، بلکه بکوش آن را در وقت فراغت و با نشاط بجا آوری»؛ (وَ خَادِعْ نَفْسَكَ فِي الْعِبَادَةِ، وَ ارْزُقْ بِهَا وَ لَا تَقْهَرْهَا، وَ خُذْ عَفْوَهَا) (۲) وَ نَشَاطَهَا).

ص: ۳۵۵

۱-۱. جواهرالکلام، ج ۱۱، ص ۲۸۲

۲-۲. «عَفْو» در لغت معانی مختلفی دارد، یکی از معانی آن مقدار اضافی چیزی است و در اینجا اشاره به اوقات فراغت است

منظور از فریفتن نفس در عبادات (مستحبی) فریب به معنای دروغ و خلاف واقع نیست، بلکه به معنای تشویق کردن خویش نسبت به آن عبادات است؛ مثلاً به خود بگوید: انجام این عبادت مایه سلامتی و وسعت رزق و حسن عاقبت و دفع کید دشمنان می شود و به این ترتیب خویشتن را به عباداتی همچون تهجد و نماز شب یا روزه های مستحبی و امثال آن وادار سازد.

جمله «وَ ارْفُقْ بِهَا...» اشاره به این است که نباید در عبادات مستحب انسان به خود فشار آورد مبدا از آن دلزده شود، بلکه باید در اوقات فراغت و حالت نشاط به سراغ آن برود تا همیشه آتش عشق و علاقه به عبادات مستحب در او فروزان باشد. در روایات اسلامی نیز به این معنا ترغیب شده است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در کافی می خوانیم: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَ- وَ إِذْيَارًا فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَتَنَفَّلُوا وَ إِذَا أُذْيِرَتْ فَعَلَيْكُمْ بِالْفَرِيضَةِ؛ برای قلب انسان اقبال و ادبار (رویکرد و رویگردانی) است هنگامی که اقبال کند به سراغ نوافل (نیز) بروید و به هنگام ادبار به واجبات قناعت کنید». (۱)

در روایات متعدد دیگری نیز وارد شده که نه خود و نه دیگران را بر اعمال مستحب اجبار و اکراه ننمایید، بلکه بگذارید از روی میل و شوق آن را انجام دهند تا همیشه نسبت به عبادت علاقه مند و پر نشاط باشید.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن واجبات را استثنا کرده می فرماید: «مگر فرایضی که بر تو مقرر شده است که در هر حال باید آنها را بجا آوری و در موقعش مراقب آن باشی»؛ (إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوبًا عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَ تَعَاهِدِهَا (۲) عِنْدَ مَحَلِّهَا).

این سخن برای این است که مبدا بعضی از گفتار بالا سوء استفاده کنند و به

ص: ۳۵۶

۱-۱. کافی، ج ۳، ص ۴۵۴، ح ۱۶

۲-۲. «تعاهد» به معنای واری کردن و مراقبت نمودن از چیزی است

بهانه اینکه مثلاً حوصله و نشاط لازم برای ادای نماز واجب روزانه را ندارند آن را ترک کنند.

حضرت در سی امین توصیه به نکته سرنوشت سازی اشاره کرده می فرماید:

«بترس از آنکه مرگ در حالی که تو در حال فرار از خدا و در طلب دنیایی گریبان را بگیرد»؛ (وَإِيَّاكَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ وَ أَنْتَ آتِقٌ مِنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا).

«آبق» به معنای برده گریزپاست و امام علیه السلام در اینجا اسیران دنیا را به بردگان گریزپایی تشبیه کرده که از مولای خود؛ یعنی ذات پاک پروردگار گریخته و اسیر دنیا گشته اند و از آنجا که مرگ خبر نمی کند و انسان حال خود را در یک ساعت بعد بلکه یک لحظه بعد نمی داند باید از این موضوع برحذر باشد. در حالی که بهترین حالات انسان به هنگام وداع با این دنیا آن است که در حال اطاعت پروردگار و در مسیر رضای او باشد.

آن گاه در سی و یکمین اندرز به مسأله دوستان و مصاحبان انسان اشاره کرده می فرماید: «از همنشینی با گنهکاران پرهیز که بدی به بدی ملحق می شود (و معاشرت با آلودگان انسان را آلوده می سازد)»؛ (وَإِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْفُسَّاقِ، فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ).

این حقیقت را هم تجربه ثابت کرده و هم دلیل عقل که انسان از همنشین خود تأثیر می پذیرد و بر اساس «محاکات» صفات و رفتار او را تکرار می کند. در روان شناسی امروز این مطلب تا آن اندازه پیش رفته است که بعضی معتقدند دوستانی که معاشرت تنگاتنگ با هم دارند از نظر قیافه نیز تدریجاً با یکدیگر شباهت پیدا می کنند.

بعضی از شارحان ملحق شدن شر به شر را در اینجا به این معنا دانسته اند که اگر عذابی از سوی خدا نازل شود افرادی را که در یک مجلس جمع اند فرا می گیرد و افراد غیر فاسق بر اثر معاشرت با فاسقان به سرنوشت آنها گرفتار

می شوند، روایاتی نیز در این باره وارد شده است. (۱)

به هر حال مضمون کلام امام، در روایات بسیاری از همان حضرت و سایر معصومان علیهم السلام نقل شده است؛ از جمله در کلمات قصار غرر الحکم آمده است:

«لَا يَصِيحِبُ الْأَبْرَارُ إِلَّا نُظْرَانَهُمْ وَلَا يُوَادُّ الْأَشْرَارُ إِلَّا أَشْبَاهَهُمْ؛ نیکان با افرادی همانند خود مصاحبت می کنند و بدان با کسانی همچون خود طرح دوستی می ریزند». (۲)

در حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ؛ انسان دین دوست و همنشینش را پذیرا می شود». (۳)

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «فَسَادُ الْأَخْلَاقِ بِمَعَاشَرَةِ السُّفَهَاءِ وَصَيْلَمَاحُ الْأَخْلَاقِ بِمُنَافَسَةِ الْعُقَلَاءِ؛ فساد اخلاق به سبب معاشرت با سفیهان حاصل می شود و اصلاح اخلاق از طریق همنشینی با عقلا». (۴)

در قرآن مجید نیز آمده است که در روز قیامت بعضی از دوزخیان فریاد حسرت برمی آورند که چرا با فلان فرد آلوده و بی ایمان دوست شدند: «يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي». ۵

سپس در سی و دومین و سی و سومین اندرز می افزاید: «خدا را بزرگ دار و محترم بشمار، و دوستانش را دوست دار»؛ (و وَقَرَّ (۵) اللَّهُ، وَ أَحَبَّ أَحِبَّاءَهُ).

منظور از بزرگ داشتن خداوند این است که هم در سخن گفتن درباره پروردگار رعایت ادب کند و هم در عمل او را همه جا حاضر و ناظر بداند

ص: ۳۵۸

۱- ۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۹، ص ۵۰

۲- ۲. غرر الحکم، ص ۴۲۳، روایت ۹۷۲۴

۳- ۳. کافی، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۳

۴- ۴. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۸۲، ح ۷۸

۵- ۶. «وَقَرَّ» از ریشه «وَقَرَّ» بر وزن «فقر» در اصل به معنای سنگینی است و «توقیر» به معنای تعظیم و بزرگداشت است

و قدمی بر خلاف رضای او بر ندارد.

قرآن مجید از زبان نوح پیغمبر به عنوان اعتراضی شدید به قوم کافرش، چنین نقل می کند: «مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا؛ چرا شما برای خدا عظمت قائل نیستید؟!». (۱)

جمله «أَحِبُّبَ أَحِبَّاءَهُ» همان چیزی است که به طور گسترده در آیات و روایات به عنوان «حب فی الله» و «بغض لله» و «حب اولیاء الله» و «بغض اعداء الله» آمده است.

قرآن مجید می گوید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند، هر چند پدران یا پسران یا برادران یا خویشاوندان باشند آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تأیید فرموده و آنها را در باغ های بهشتی وارد می کند که نهرها از پای درختانش جاری است جاودانه در آن می مانند؛ خدا از آنها خوشنود است و آنان نیز از خدا خوشنودند آنها حزب الله اند بدانید حزب الله پیروزان و رستگارانند». (۲)

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «لَا يَكْمَلُ إِيمَانُ أَمْرٍ حَتَّى يُحِبَّ مَنْ أَحَبَّ اللَّهُ وَيُبْغِضَ مَنْ أَبْغَضَ اللَّهُ؛ ایمان کسی کامل نمی شود مگر تا زمانی که دوست بدارد آنکه را خدا دوست می دارد و دشمن دارد آنکه را

ص: ۳۵۹

۱-۱. نوح، آیه ۱۳

۲-۲. مجادله، آیه ۲۲

آن گاه امام علیه السلام در آخرین و سی و چهارمین توصیه مهم می فرماید: «از خشم و غضب بپرهیز که آن لشکری بزرگ از لشکریان شیطان است. والسلام»؛ (وَ اخْذِرِ الْغَضَبَ، فَإِنَّهُ جُنْدٌ عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسَ، وَ السَّلَامُ).

تعبیر به «لشکر» آن هم با وصف «عظیم» نشان می دهد که غضب یک عامل معمولی در وجود انسان نیست، بلکه به منزله عوامل متعدد و فوق العاده مؤثری است و به راستی چنین است؛ هنگامی که انسان خشمگین می شود درهای قلب خود را به روی لشکر شیطان می گشاید و آنها وارد روح او می شوند و در این حال روح و جان انسان به منزله کشور اشغال شده ای از سوی دشمن است که هر طرف آثار ویرانی در آن نمایان است. به هنگام غضب نیز مهار عقل برداشته می شود و انسان دست به کارهایی می زند که هرگز در حال عادی دست نمی زد و عیوب پنهانی اش در لحظات غضب کاملاً آشکار می گردد.

از این رو در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ؛ کسی که از خشم و غضب خود جلوگیری کند، خداوند عیوبش را می پوشاند». (۲)

ویرانگری های غضب به حدی زیاد است که گاه انسان در آن حال عملی را انجام می دهد که گاه تا آخر عمر به سبب آن نادم و پشیمان است و گاه به خود لعن و نفرین می کند که چرا چنین کرد.

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوَقَّدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ وَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا غَضِبَ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَ انْتَفَحَتْ أَوْدَاجُهُ وَ دَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ فَإِذَا خَافَ أَحَدُكُمْ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِهِ فَلْيَلْزِمِ الْأَرْضَ فَإِنَّ

ص: ۳۶۰

۱- ۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۵۱

۲- ۲). کافی، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۶

رَجَزَ الشَّيْطَانِ لِيَذُوبَ عَنْهُ عِنْدَ ذَلِكَ؛ این غضب قطعه آتش سوزانی از سوی شیطان است که در قلب فرزندان آدم برافروخته می شود و (از این رو) هنگامی که یکی از شما خشمگین می شود چشمانش سرخ شده و رگ های گردنش پر خون می شود و شیطان در وجود او داخل می گردد. هنگامی که یکی از شما از چنین حالتی بر خویش بترسد (هر گاه ایستاده است) بنشیند در این حالت پلیدی شیطان از او می رود». (۱)

و گاه عاقل ترین افراد در حال غضب کارهایی انجام می دهند که جاهل ترین افراد انجام نمی دهند، لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «الْغَضَبُ مَمْحَقَةٌ لِقَلْبِ الْحَكِيمِ وَ مَنْ لَمْ يَمْلِكْ غَضَبَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ؛ غضب، عقل خردمند را از کار می اندازد و کسی که بر غضب خویش مسلط نباشد مالک عقل خود نخواهد بود». (۲)

نکته: حارث همدانی کیست؟

حارث همدانی کیست؟

حارث بن عبدالله از طایفه «بنی همدان» است که قبیله ای معروف در یمن بودند و از شیعیان امام علیه السلام محسوب می شدند و «حارث» یکی از بافضیلت ترین آنهاست. دانشمند معروف علم رجال «ابن داود» در مورد او می گوید: «أَنَّه كَانَ أَفْقَهُ النَّاسِ؛ او در زمان خود از فقیه ترین مردم بود».

طبری درباره وی می گوید: «حارث از باسابقه ترین یاران علی علیه السلام و مردی آگاه در فقه و علم حساب بود» و شعبی از فقهای تابعین از اهل سنت می گوید: «من احکام ارث و محاسبه آن را از او آموختم». (۳)

ص: ۳۶۱

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۴، ح ۱۲

۲-۲. همان مدرک، ص ۳۰۵، ح ۱۳

۳-۳. شرح نهج البلاغه علامه تستری، ج ۹، ص ۳۳

در حدیثی می خوانیم که «اصبغ بن نباته» می گوید من خدمت امیرمؤمنان علی علیه السلام بودم که «حارث همدانی» با چند نفر از شیعیان وارد شد. «حارث» نزد آن حضرت مقام و منزلت خاصی داشت و در آن هنگام بیمار بود. امام پرسید:

حالت چطور است؟ عرض کرد: روزگار، من را پیر ساخته است (و بیمارم) و اختلاف یاران تو در جلوی درب منزل بر ناراحتی ام افزوده است.

امام علیه السلام پرسید: در چه چیزی اختلاف دارند؟ عرض کرد: درباره شما و آن سه نفر که پیش از شما عهده دار خلافت بودند. گروهی درباره شما غلو می کردند، گروهی تفریط، گروهی حد وسط بودند و گروهی هم در تردید و حیرت باقی مانده بودند.

امام علیه السلام فرمود: همین (ناراحت بودن) تو را کفایت می کند (و مایه نجات توست) و بدان بهترین شیعیان من گروه حد وسط اند؛ غالیان باید به سوی آنها بازگردند و عقب ماندگان به آنها برسند.

آن گاه امام بعد از سخنان دیگری فرمود: ای حارث! تو را بشارت می دهم که هنگام مرگ، در کنار صراط، در کنار حوض کوثر و به هنگام تقسیم مرا خواهی شناخت. حارث پرسید: منظور از تقسیم چیست؟ فرمود: منظور این است که من جهنم را به درستی تقسیم می کنم و به آتش می گویم این دوست من است رهایش کن و این دشمن من است او را بگیر. (این چیزی است که خداوند در اختیار من گذاشته است).

سپس امام بشارت های دیگری به حارث داد و او آنچنان شاد شد که از جا برخاست در حالی که عبایش به زمین می کشید گفت: بعد از این من ناراحت نیستم که مرگ به سراغ من بیاید یا من به سراغ آن بروم. (۱)

همچنین در حدیث دیگری آمده است که حارث می گوید: روزی نزدیک

ص: ۳۶۲

ظهر خدمت امام رسیدم فرمود: برای چه اکنون آمدی؟ گفتم: و الله محبت تو مرا به اینجا آورد. فرمود: اگر راست می گویی مرا در سه جا خواهی دید: هنگامی که جان به گلویت می رسد و در نزد صراط و در کنار حوض کوثر. (۱)

سید حمیری؛ شاعر معروف، در شعر خود به این ماجرا اشاره می کند:

يا حارُّ هَمْدانٍ مَنْ يَمُتُ يَرِنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبَلًا (۲)

«ای حارث همدان هر کسی می میرد مرا در برابر خود می بیند؛ خواه مؤمن باشد یا منافق، مؤمن شاد می شود و منافق بر ناراحتی اش افزوده می گردد».

در بعضی از کتب آمده که شیخ بهایی گفته است من از نوادگان حارث همدانی هستم. (۳)

حارث در سال ۶۵ هجری یعنی چهار سال بعد از واقعه کربلا چشم از جهان فرو بست و اگر در واقعه کربلا حضور نداشت به این دلیل بود که مدت ها بیمار و بستری بود و ظاهراً سن زیادی داشت، زیرا در روایات بالا خواندیم که خدمت امام امیرالمؤمنین عرض کرد: پیرم در حالی که این سخن در سال ۴۰ هجری یا پیش از آن بوده است.

در کتاب الفتوح ابن اعثم از ابن عباس چنین روایت شده که هنگامی که علی علیه السلام از صفین باز گشت و جنگ نهروان با خوارج نیز پایان گرفت، حارث همدانی خدمت آن حضرت رسید. امام فرمود: ای حارث! از دیشب بسیار غمگین و اندوهناکم. حارث عرض کرد: یا امیرالمؤمنین چرا؟ آیا از جنگ با اهل شام و بصره و نهروان پشیمانی؟ فرمود: وای بر تو ای حارث! نه من از این جهت خوشحالم. چیزی که مرا غمگین ساخته این است که در خواب سرزمین کربلا را

ص: ۳۶۳

۱-۱. سفینه البحار، ج ۲، مدخل حارث همدانی

۲-۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۸۰

۳-۳. سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۴۱

دیدم و مشاهده کردم فرزندانم حسین علیه السلام در حالی که سرش را بریده بودند بر روی زمین افتاده و درختان را دیدم در آنجا فرو ریخته بودند و آسمان شکافته بود و بارها بر زمین افتاده بود و شنیدم منادی از آسمان و زمین ندا می دهد: ای قاتلان حسین! ما را به وحشت انداختید خدا شما را به وحشت بیندازد و بکشد.

در این هنگام من بیدار شدم و از آنچه در خواب دیدم نگرانم. حارث عرض کرد: ای امیرمؤمنان! حتماً خیری در انتظار توست. علی علیه السلام فرمود: هیئات هیئات. این امری است که حتمی است و حییم محمد صلی الله علیه و آله نیز به من خبر داده که یزید فرزندانم را به قتل می رساند. خدا عذابش را در آتش دوزخ زیاد کند. [\(۱\)](#)

ص: ۳۶۴

۱- (۱). الفتوح، ج ۲، ص ۵۵۳

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلى سهل بن حنيف الأنصاري وهو عامله على المدينة في معنى قوم من أهلها لحقوا بمعاوية

(۱)

از نامه های امام علیه السلام

به سهل بن حنیف فرماندار مدینه درباره گروهی است از مردم آنجا که به معاویه پیوسته بودند. (۲)

نامه در یک نگاه

همان گونه که در عنوان نامه آمده است، گروهی از اهل مدینه در زمانی که «سهل بن حنیف انصاری» از سوی امیرمؤمنان علی علیه السلام فرماندار آنجا بود برای مال و منافع دنیا به معاویه در شام پیوسته بودند و ظاهراً «سهل بن حنیف» نگران

ص: ۳۶۵

۱-۱). «معنای» معادل این واژه در اینجا تعبیر «درباره» یا «در رابطه» می باشد

۲-۲). سند نامه: این نامه را پیش از سید رضی، بلاذری (متوفای ۲۷۹) در کتاب انساب الاشراف در شرح حال امیرمؤمنان علی علیه السلام آورده است و یعقوبی (متوفای ۲۸۴) نیز بخشی از آن را در تاریخ خود نقل کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۹۶)

شده بود. امام برای رفع نگرانی او این نامه را به او نوشت و به او یادآور شد که از فرار آن گروه ناراحت نباشد، زیرا برای گمراهی آنان همین بس که از هدایت و حق به گمراهی و کوری پناه بردند. امام آنها را دنیاپرستانی معرفی می کند که برای رسیدن به لذات دنیا، به معاویه پیوستند در حالی که مرکز عدل را می شناختند. آن گاه امام اظهار امیدواری می کند که خداوند به لطفش مشکلات را حل فرماید.

ص: ۳۶۶

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجَالًا مِمَّنْ قَبْلَكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَى مَعَاوِيَةَ، فَلَمَّا تَأَسَّفَ عَلَيَّ مَا يَفُوتُكَ مِنْ عِدَدِهِمْ، وَيَذْهَبُ عَنْكَ مِنْ مِدَدِهِمْ، فَكَفَى لَهُمْ عِيًّا، وَلَمَكَ مِنْهُمْ شَافِيًّا، فَرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَى وَالْحَقِّ، وَإِيضًا أَعْتَمُوا إِلَى الْعَمَى وَالْجَهْلِ؛ وَإِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا، وَمُهْطِعُونَ إِلَيْهَا، وَقَدْ عَرَفُوا الْعَدْلَ وَرَأَوْهُ، وَسَيِّمَعُوهُ وَوَعَوْهُ، وَعَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أُسْوَةٌ، فَهَرَبُوا إِلَى الْأَثَرِ، فَبُعْدًا لَهُمْ وَسِيحْقًا!! إِنَّهُمْ وَاللَّهِ لَمْ يَنْفِرُوا مِنْ جَوْرِ، وَلَمْ يَلْحَقُوا بِعَدْلِ، وَإِنَّا لَنَطْمَعُ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يُذِلَّ اللَّهُ لَنَا صِغْبَهُ، وَيُسَيِّهَ لَنَا حَزَنَهُ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَالسَّلَامُ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) به من خبر رسیده که افرادی از قلمرو تو مخفیانه به معاویه می پیوندند؛ هرگز از این تعداد که از دست داده ای و از کمک آنان بی بهره شده ای تأسف مخور. این گمراهی برای آنان بس و برای آرامش خاطر تو کافی است که آنها از هدایت و حق به سوی کوردلی و جهل شتافته اند، از این رو (غم مخور زیرا) آنها فقط اهل دنیا هستند و به آن روی آورده اند و با سرعت به سوی آن می شتابند در حالی که عدالت را به خوبی شناخته و دیده بودند و گزارش آن را شنیده و به خاطر سپرده بودند و می دانستند که همه مردم نزد ما حقوق برابر دارند؛ پس آنها از این «برابری» به سوی «تبعیض های ناروا» گریختند. خداوند آنها را از رحمت خود دور سازد و هلاک کند؛ به خدا سوگند آنها از ستم نگریختند و به عدل نپیوستند و ما امیدواریم که در این راه، خداوند مشکلات را بر ما آسان سازد و سختی ها را بر ما هموار کند، إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَالسَّلَامُ.

ص: ۳۶۷

از پاره ای از جمله های اضافی که در کتاب تمام نهج البلاغه ذیل این نامه آمده استفاده می شود که این نامه امام علیه السلام در واقع پاسخی بود به نامه ای که «سهل بن حنیف» خدمت امام نوشته بود و از گروهی از مردم مدینه که به شام فرار کرده بودند شکایت کرده بود. امام در پاسخ او را دلداری داده نخست می فرماید:

«اما بعد (از حمد و ثنای الهی) به من خبر رسیده که افرادی از قلمرو تو مخفیانه به معاویه می پیوندند؛ هرگز از این تعداد که از دست داده ای و از کمک آنان بی بهره شده ای تأسف مخور»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَصَدُّ بَلْغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِمَّنْ قَبْلَكَ (۱) يَتَسَلَّلُونَ (۲) إِلَيَّ مُعَاوِيَةَ، فَلَا تَأْسَفْ عَلَيَّ مَا يُفُوتُكَ مِنْ عَدَدِهِمْ، وَ يَذْهَبُ عَنْكَ مِنْ مَدَدِهِمْ).

آن گاه امام برای اینکه روشن سازد این گونه افراد کسانی نیستند که بتوان از آنان در مشکلات یاری جست و بر آنان اعتماد کرد و از دست رفتن آنها هرگز مایه تأسف نیست می افزاید: «این گمراهی برای آنان بس و برای آرامش خاطر تو کافی است، که آنها از هدایت و حق به سوی کوردلی و جهل شتافته اند»؛ (فَكَفَى لَهُمْ غِيًّا، وَ لَكَ مِنْهُمْ شَافِيًّا، فِرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَى وَ الْحَقِّ، وَ إِضَاعُهُمْ (۳) إِلَيَّ الْعَمَى وَ الْجَهْلِ).

اشاره به اینکه آنها افراد بی شخصیت، کوردل و فاسد و مفسدی بودند که اگر در کنار تو می ماندند نه تنها به حل مشکلات کمک نمی کردند، بلکه چه بسا مایه

ص: ۳۶۸

۱- ۱. «قَبْل» معانی متعددی دارد؛ به معنای نزد، حضور و همچنین به معنای توانایی آمده و در اینجا معنای اول اراده شده است
۲- ۲. «يَتَسَلَّلُونَ» از ریشه «تسلل» به معنای خارج شدن مخفیانه است و از ریشه «سل» به معنای برکندن و جداساختن گرفته شده است

۳- ۳. «إِضَاع» به معنای سرعت کردن در انجام کاری است. این واژه به معنای فاسد کردن هم آمده است و در اینجا همان معنای اول یعنی سرعت اراده شده است

فساد در منطقه حکومت تو می شدند.

این دلداری شبیه مطلبی است که قرآن مجید نسبت به کارشکنی منافقان برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان می کند: «لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ»؛ اگر آنها همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می شدند جز اضطراب و تردید و فساد چیزی بر شما نمی افزودند و به سرعت در بین شما به فتنه انگیزی می پرداختند». (۱)

جمله «وَلَكَمْ مِنْهُمْ شَافِيًا» را جمعی از شارحان نهج البلاغه به این معنا دانسته اند که امام می فرماید: برای آرامش خاطر تو و شفای درونت همین بس که بدانی آنها از هدایت به ضلالت فرار می کنند؛ ولی بعضی دیگر معتقدند این جمله اشاره به این دارد که این گونه افراد همچون جرثومه های بیماری هستند؛ چه بهتر که فرار کنند و پیکر جامعه از این بیماری وجود آنها شفا یابد و اگر امام می فرماید: «برای تو اسباب شفاست» برای آن است که رئیس حکومت نماینده تمام مردمی است که تحت فرمان او هستند.

البته جمع میان هر دو معنا به اعتقاد ما که استعمال لفظ را در اکثر از یک معنا جایز می دانیم رواست.

آن گاه امام در توضیح بیشتری می فرماید: «غم مخور زیرا» آنها فقط اهل دنیا هستند و به آن روی آورده اند و با سرعت به سوی آن می شتابند در حالی که عدالت را به خوبی شناخته و دیده بودند و گزارش آن را شنیده و به خاطر سپرده بودند و می دانستند که همه مردم نزد ما حقوق برابر دارند، پس آنها از این «برابری» به سوی «تبعیض های ناروا» گریختند. خداوند آنها را از رحمت خود دور سازد و هلاک کند؛ «وَ إِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا، وَ مُهْطِعُونَ (۲) إِلَيْهَا، وَقَدْ عَرَفُوا

ص: ۳۶۹

۱- ۱. توبه، آیه ۴۷

۲- ۲. «مُهْطِعُونَ» به معنای کسانی است که در انجام کاری سرعت می کنند؛ سرعتی آمیخته با ترس

الْعَدْلَ وَرَأُوهُ، وَ سَمِعُوهُ وَ وَعَوْهُ، وَ عَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أَسْوَهُ (۱)، فَهَرَبُوا إِلَى الْأَثَرِ (۲)، فَبَعْدًا لَهُمْ وَ سُحْقًا (۳) .

بدیهی است هیچ کس برای حق و هدایت و درک حقیقت اسلام به سوی معاویه نمی رفت؛ آنها می دانستند او در تقسیم بیت المال هرگز رعایت مساوات را در میان آحاد مردم نمی کند، بلکه گروهی را که برای او کار می کنند و سنگ او را به سینه می زنند بر دیگران مقدم می دارد. به این ترتیب اگر نزد امام بمانند سهم کمی به آنها می رسد و اگر نزد معاویه بروند صاحب آلاف و الوف می شوند.

مشکل دیگر آنها این بود که آنها جاهلانی نبودند که از حق و عدالت بی خبر باشند همه آنها عدالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را یا دیده و یا شنیده بودند و با این علم و آگاهی به سوی باطل رفتند و از حق چشم پوشیدند، بنابراین هرگز فرار آنها نباید اسباب تأسف باشد و چه بسا ماندن آنها سبب فساد در جامعه اسلامی می شد و چه بهتر که به مقتضای «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ» آن ها به شام رفتند.

آن گاه امام علیه السلام در پایان این نامه باز بر این حقیقت تأکید می کند که آنها از باطل به سوی حق و از ظلم به سوی عدالت نگریختند. می فرماید: «به خدا سوگند آنها از ستم نگریختند و به عدل نپیوستند و ما امیدواریم که در این راه، خداوند مشکلات را بر ما آسان سازد و سختی ها را بر ما هموار کند، إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ السَّلَامُ»؛ (إِنَّهُمْ وَ اللَّهُ لَمْ يَنْفِرُوا مِنْ جَوْرِ، وَ لَمْ يَلْحَقُوا بِعَدْلِ، وَ إِنَّا لَنْطَمِعُ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يُدَلَّلَ اللَّهُ لَنَا صَعْبَهُ، وَ يُسَهَّلَ لَنَا حَزَنَهُ (۴)، إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَ السَّلَامُ) .

ص: ۳۷۰

۱- ۱) «أسوه» در اینجا به معنای مساوی است

۲- ۲) «الأثره» به معنای برتری دادن شخص یا چیزی بر دیگری است. گاه در مورد تبعیضات ناروا به کار می رود

۳- ۳) «سحق» در اصل به معنای ساییدن و نرم کردن است سپس به معنای دورماندن و یا دور ماندن از رحمت خدا آمده است

۴- ۴) «حزن» بر وزن «متن» به معنای چیز ناهموار است و عرب بخش هایی از زمین را که ناهموار است «حزن» می نامد و غم و اندوه را از این جهت «حزن» بر وزن «مزد» می گویند که نوعی خشونت و ناهمواری در روح انسان است

به این ترتیب امام تحلیل روشنی از فرار این گروه دنیاپرست و بی ایمان ارائه کرده و اگر از این نظر مشکلاتی برای بعضی از ساده دلان روی داده و تزلزلی در آنان به وجود آورده است حل آن را از خداوند بزرگ می طلبد.

نکته ها

۱- سهل بن حنیف انصاری کیست؟

در عظمت سهل بن حنیف همین بس که از یاران خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. به گفته ابن عبدالبر در استیعاب او از کسانی بود که در جنگ بدر و تمام غزوات اسلامی با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرکت جست و از معدود اشخاصی بود که روز احد فرار نکرد و با پیغمبر تا سر حد مرگ بیعت نمود.

هنگامی که مردم مدینه با علی علیه السلام بیعت کردند و امام می خواست برای خاموش کردن آتش فتنه شورشیان جمل به بصره بیاید، سهل را به عنوان فرماندار مدینه انتخاب فرمود. او مدت ها در مدینه بود سپس در جنگ صفین به خدمت علی علیه السلام آمد و بعد از صفین امام او را والی فارس کرد و سرانجام در سال سی و هشت هجری در کوفه بدرود حیات گفت و امام بر او نماز خواند و در نماز او شش تکبیر گفت. (۱)

در روایتی که قاموس الرجال (شرح حال سهل بن حنیف) آن را از کافی نقل کرده آمده است که امام پنج تکبیر بر او گفت و باز هم نماز را تا پنج مرتبه تکرار کرد و در هر مرحله پنج تکبیر می گفت.

در کلمات قصار نهج البلاغه می خوانیم: هنگامی که سهل بن حنیف انصاری در بازگشت از صفین بدرود حیات گفت امام سخت ناراحت شد و فرمود: «لَوْ

ص: ۳۷۱

أَجَبْنِي جَبْلٌ لَتَهَافَتْ؛ حتی اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم می شکافد و فرو می ریزد». (۱)

همچنین در خبری آمده است که سهل از دوازده نفری بود که بر بیعت ابوبکر ایراد کردند (۲) و جزء شرطه الخمیس و محافظان خاص امیرمؤمنان علی علیه السلام بود (۳) و در کتاب مستدرکات علم الرجال آمده است که امیرمؤمنان علی علیه السلام بهشت را برای سهل تضمین فرمود. (۴)

نیز در روایتی آمده است هنگامی که علی علیه السلام زمام خلافت را به دست گرفت، سهل بن حنیف را به عنوان والی شام به سوی آنجا فرستاد و این نشان می دهد که فوق العاده مورد علاقه و اعتماد امام بود، هرچند طرفداران معاویه جلوی او را گرفتند و اجازه ندادند وارد شام شود و او برگشت. (۵)

از نکات جالبی که در منابع تاریخی درباره سهل آمده است این است که امیرمؤمنان علی علیه السلام هنگام هجرت از مکه به مدینه چون به قبا آمد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق شد، به مهمانی خانواده ای رفت که سرپرست خود را از دست داده بودند. امام علیه السلام ملاحظه کرد زن آن خانه نصف شب به در خانه می رود و کسی می آید و چیزی به او می دهد. حضرت سؤال کرد: چه چیز از او می گیری؟ گفت: او «سهل بن حنیف» است که هر روز مخفیانه می رود قسمتی از بت های قبیله خود را می شکند و شکسته های آن را برای من می آورد و می گوید: اینها را

ص: ۳۷۲

۱- ۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۱۱

۲- ۲. این دوازده نفر طبق روایت خصال عبارتند از: «خَالِدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ عِيَّاصٍ»، «مِقْدَادُ بْنُ أَسْوَدٍ»، «أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ»، «عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ»، «أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ»، «سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ»، «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ»، «بُرَيْدَةَ الْأَسَدِيَّ»، «خُزَيْمَةَ بْنَ ثَابِتٍ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ»، «سَهْلُ بْنُ حَنِيفٍ»، «أَبُو أَيُّوبَ أَنْصَارِيٌّ» و «أَبُو هَيْثَمِ بْنِ تَيْهَانَ» (بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۰۸، ح ۷)

۳- ۳. قاموس الرجال، ج ۵، ص ۳۵۴

۴- ۴. مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۲۱۳

۵- ۵. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۶، ص ۴۵۷

به صورت هیزم بسوزان و استفاده کن. هنگامی که امیر مؤمنان این مطلب را درباره «سهل بن حنیف» شنید احترام خاصی برای او قائل شد. (۱) و این نشان می دهد که «سهل بن حنیف» از همان ابتدا مخالف با بت پرستی و موافق توحید بود.

۲- فراریان به شام چه کسانی بودند؟

از کتب تاریخی و روایات به خوبی استفاده می شود که گروهی از یاران علی علیه السلام را صحابه مهاجر و انصار تشکیل می دادند و همان ها بودند که حضور چشمگیری در میدان جمل، نهروان و صفین داشتند و اطرافیان و نزدیکان به معاویه غالباً طلقاً (مشرکانی که در فتح مکه به فرمان پیغمبر از مجازات آزاد شدند و اسلام را ظاهراً پذیرفتند) و فرزندان طلقاً و در مجموع بازماندگان دوران جاهلیت بودند، کسانی که برای او فعالیت گسترده ای داشتند و به فریب مردم شام مشغول بودند.

اما در این میان عده کمی از صحابه که دنیای معاویه و بذل و بخشش های بی حساب او از اموال بیت المال قلب و روح آنها را تسخیر کرده بود نه تنها از مدینه که از کوفه و حتی در ایام جمل و صفین به او پیوستند. از جمله آنها «نعمان بن بشیر انصاری» است که دینش را به هر شیطانی که به او مال هنگفتی می داد می فروخت. او از مقربین درگاه عثمان بود و هنگامی که عثمان کشته شد پیراهن او و انگشتان قطع شده همسرش «نائله» را به شام برد و به معاویه فروخت، معاویه نیز آنها را در مسجد آویخت تا مردم شام را بر ضد علی علیه السلام بشوراند.

هنگامی که معاویه بر اوضاع مسلط شد «نعمان» را پاداش داد و وی را امیر کوفه کرد. پس از معاویه نیز از طرف یزید امیر بود؛ اما با ورود مسلم بن عقیل به کوفه،

ص: ۳۷۳

یزید نعمان را عزل کرد و «عبید الله بن زیاد» را که مرد سفاک و خونریزی بود به جای او برگزید. (۱)

همین نویسنده در جای دیگر از کتاب خود می نویسد: در میدان صفین دو هزار و هشتصد نفر از صحابه همراه امام علیه السلام بودند که در میان آنها هشتاد و هفت نفر از بدریین و نهصد نفر از کسانی بودند که بیعت رضوان را درک کرده بودند. (۲)

مرحوم محقق شوشتری در شرح نهج البلاغه خود بعضی از کسانی را که در ماجرای صفین از لشکر امام جدا شدند و به معاویه پیوستند نام برده است. از جمله: «بشر بن عصمه المزنی» و «قیس بن قره التیمی» و «ذو نواس عبدی» و «قیس بن زید کندی». (۳)

همین نویسنده در جای دیگر نامه ای را از عقیل به علی علیه السلام نقل می کند که می گوید: من از مدینه برای عمره به سوی مکه می رفتم. «عبدالله بن ابی سرح» را با حدود چهل جوان از فرزندان طلقا دیدم که از قیافه آنها آثار شوم می بارید. به آنها گفتم: به سوی معاویه می روید؟ (آنها سکوت کردند و پاسخی نگفتند و به راه خود ادامه دادند). (۴) از پاسخی که امام به برادرش عقیل می دهد نیز استفاده می شود که آنها از همان دشمنان قسم خورده اسلام بودند که فقط در ظاهر اسلام را پذیرفته بودند. (۵)

ص: ۳۷۴

۱-۱) فی ظلال نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴۷. در تاریخ طبری (ج ۳، ص ۵۶۱) نیز بخشی از ماجرای نعمان بن بشیر آمده است

۲-۲) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۶

۳-۳) شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۰، ص ۲۷۳. بخشی از این افراد را طبری در تاریخ خود و قسمتی را هم نصر بن مزاحم در کتاب صفین آورده است

۴-۴) شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ص ۶۰۷. این ماجرا را ابن ابی الحدید در شرح خود ج ۲، ص ۱۱۸ آورده است

۵-۵) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۱۹

اشاره

و من كتاب له عليه السلام

إلى المُنذرِ بْنِ الجارودِ العَبدي، وَخَانَ فِي بَعْضِ مَا وَلاَهُ مِنْ أَعْمَالِهِ

از نامه های امام علیه السلام

به منذر بن جارود عبدي است که در حوزه فرمانداری خود در بعضی از امور خیانت کرده بود. (۱)

نامه در یک نگاه

این نامه زمانی به «منذر بن جارود» نوشته شد که والی اصطخر (از نواحی فارس) بود و اخباری از سوء استفاده وی از اموال حکومت به امیرمؤمنان علی علیه السلام رسید. امام با تمجید از پدرش «جارود عبدي» این فرزند را سرزنش کرد و فرمود: درستی و پاکی پدرت سبب خوش بینی من به تو شد و گمانم بود که تو

ص: ۳۷۵

۱- ۱). سند نامه: این نامه را نیز مانند نامه سابق دو نفر از مورخانی که قبل مرحوم سید رضی می زیستند در کتاب خود نقل کرده اند: اول یعقوبی در تاریخ خود و دوم بلاذری در انساب الاشراف و قابل توجه اینکه جمله هایی که مرحوم سید رضی در پایان این نامه به صورت جداگانه آورده است (نه به صورت نامه) در همان دو کتاب نیز دیده می شود (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۷۲)

پیرو او هستی؛ ولی معلوم شد تابع هوای نفس شده ای و آخرت خود را به دنیا فروخته ای. آن گاه در تعبیری شگفت انگیز می فرماید: اگر اقوالی که درباره تو به من رسیده صحیح باشد، شتر خانواده و بند کفشت از تو با ارزش تر است. در پایان نامه فرمان عزل او را صادر کرده و می فرماید: هنگامی که نامه من به تو رسید به سوی ما بازگرد.

ص: ۳۷۶

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ صَيْلَاحَ أَبِيكَ غَرَنِي مِنْكَ، وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هِدْيَتَهُ، وَتَسِيلُكَ سَبِيلَهُ، فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُقِّيَ إِلَيَّ عَنْكَ لَاتَدْعُ لِهَوَاكَ
انْقِيَةَ إِدَاءً، وَلَمَّا تُبْقِي لِآخِرَتِكَ عِتَادًا. تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ آخِرَتِكَ، وَتَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعِهِ دِينِكَ. وَلَكِنْ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ
حَقًّا، لَجَمِلُ أَهْلِكَ وَشِدَّةُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ، وَمَنْ كَانَ بَصَّةَ فَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُسَيِّدَ بِهِ نَعْرًا، أَوْ يُنْفِذَ بِهِ أَمْرًا، أَوْ يُعْلَى لَهُ قَدْرًا، أَوْ
يُشْرَكَ فِي أَمَانِهِ، أَوْ يُؤْمَنَ عَلَى جَبَايِهِ، فَأَقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قال الرضى: والمُنْدِرُ بْنُ الْجَارُودِ هَذَا هُوَ الَّذِي قَالَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ لَنَظَارٌ فِي عِطْفَيْهِ، مُخْتَالٌ فِي بُرْدِيهِ، تَفَالٌ فِي شِرَاكِيهِ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) شایستگی پدرت، مرا درباره تو گرفتارِ خوش بینی ساخت و گمان کردم تو هم پیرو هدایت و سیره او هستی و راه و رسم او را دنبال می کنی. ناگهان به من گزارش داده شد که تو در پیروی از هوای نفست چیزی فروگذار نمی کنی و برای سرای دیگرِت ذخیره ای باقی نمی گذاری، با ویرانی آخرت دنیایت را آباد می سازی و به بهای قطع رابطه با دینت با خویشاوندانت پیوند برقرار می سازی (و به گمان خود صله رحم می کنی) اگر آنچه از تو به من رسیده است درست باشد شتر (بارکش) خانواده ات و بند کفشت از تو بهتر است و کسی که دارای صفات تو باشد نه شایستگی این را دارد که حفظ مرزی را به او بسپارند و نه کار مهمی به وسیله او اجرا شود، نه قدر

ص: ۳۷۷

او را بالا ببرند، نه در حفظ امانت شریکش سازند و نه در جمع آوری حقوق بیت المال به او اعتماد کنند. به محض رسیدن این نامه به سوی من حرکت کن! إِنَّ شَاءَ اللَّهُ.

مرحوم سید رضی می گوید: منذر بن جارود همان کسی است که امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره اش فرمود: او آدم متکبری است؛ پیوسته (از روی تکبر) به این طرف و آن طرف قامت خود می نگرد و در لباس گران قیمتی که پوشیده همچون متکبران گام بر می دارد و مراقب است حتی بر کفشش گرد و غبار ننشیند!

شرح و تفسیر: تو شایسته این مقام نیستی

تو شایسته این مقام نیستی

همان گونه که در بالا آمد «منذر بن جارود عبدی» از طرف امام علیه السلام به فرمانداری بعضی از مناطق ایران منصوب شده بود و دلیل انتخاب او افزون بر حسن ظاهر، سابقه بسیار خوب پدرش «جارود عبدی» بود که از افراد بسیار با استقامت و مدافع اسلام در عصر پیغمبر و اعصار بعد بود؛ ولی «منذر» مانند بسیاری از افراد که وقتی به مقامی می رسند خود را گم می کنند، از مسیر حق خارج شد و به هوا و هوس پرداخت و از موقعیت خود غافل شد و اموال بیت المال را بی حساب و کتاب خرج می کرد. هنگامی که این خبر به امام علیه السلام رسید، نامه شدید اللحن مورد بحث را برای او فرستاد و او را به شدت توبیخ کرد و از مقامش عزل نمود.

امام علیه السلام در آغاز نامه چنین می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) شایستگی پدرت، مرا درباره تو گرفتار خوش بینی ساخت و گمان کردم تو هم پیرو هدایت و سیره او هستی و راه و رسم او را دنبال می کنی»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ

صَلَّاحٌ أَيْبِكَ عَزَّيْ مَنِكَ وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ (۱)، وَتَسْلُكَ سَبِيلَهُ).

به یقین امام علیه السلام در امور مربوط به زندگی مأمور به ظاهر است و بر طبق آن عمل می کند و به هنگام انتخاب «منذر» برای این مقام، قراین خلائی وجود نداشت؛ هم او ظاهرالصلاح بود و بدون سوء سابقه و هم جزو خانواده ای معروف به صلاح و درستکاری و این مقدار برای انتخاب او کافی بود؛ ولی همان گونه که گفته شد افرادی هستند که در حال عادی ظاهراً صالح و درستکارند؛ اما هنگامی که به مال و مقامی برسند خود را گم می کنند و گاه مسیر زندگیشان به طور کامل دگرگون می شود و «منذر» از این افراد بود.

سپس امام در ادامه این سخن می فرماید: «ناگهان به من گزارش داده شد که تو در پیروی از هوای نفست چیزی فروگذار نمی کنی و برای سرای دیگرت ذخیره ای باقی نمی گذاری، با ویرانی آخرت دنیایت را آباد می سازی و به بهای قطع رابطه با دینت با خویشاوندانت پیوند برقرار می سازی (و به گمان خود صله رحم می کنی)»؛ (فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُقِّيَ (۲) إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ لِهَوَاكَ انْقِيَادًا، وَ لَا تُبْقِي لِآخِرَتِكَ عِتَادًا (۳). تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ آخِرَتِكَ، وَ تَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعِهِ دِينَكَ).

امام علیه السلام در این عبارات کوتاه و پر معنا به منذر می فهماند که تو مرتکب چهار کار بسیار زشت شده ای: از یک طرف پیروی بی قید و شرط از هوا و هوس به گونه ای که در حالاتش آمده است او در آن ایام خوشگذرانی را به حد اعلای رسانده بود؛ پیوسته مشغول گردش و تفریح و صید لهوری و بازی با سگ ها و کارهایی از این قبیل بود (۴) و دیگر اینکه از دنیا که مزرعه آخرت است بهره ای

ص: ۳۷۹

۱- ۱). «هدی» به معنای طریقه و روش است

۲- ۲). «رُقِّي» از ریشه «رُقِّي» بر وزن «سعی» به معنای بالا- رفتن است. سپس به گزارش هایی که از مقامات پایین به مقامات بالا داده می شود اطلاق شده و در جمله بالا همین معنا اراده شده است

۳- ۳). «عتاد» به معنای ذخیره و شیء آماده است

۴- ۴). تمام نهج البلاغه، ص ۸۱۵

برای خود ذخیره نمی‌کنی و سوم اینکه نه تنها از این دنیا چیزی برای آخرت نمی‌اندوزی، بلکه آخرت خود را به بهای آباد ساختن دنیا ویران می‌سازی و چهارم اینکه اموال بیت المال را در بین خویشاوندان خود تقسیم می‌کنی و پیوند با خویشاوندان را به بهای قطع رابطه با دینت دنبال می‌کنی.

آن‌گاه امام علیه السلام او را به طور مشروط به علت اعمالش شدیداً تحقیر می‌کند و می‌فرماید: «اگر آنچه از تو به من رسیده است درست باشد شتر (بارکش) خانواده ات و بند کفشت از تو بهتر است»؛ (وَلَئِنْ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقًّا، لَجَمَلٌ أَهْلِكَ وَ شِئْعٌ (۱) نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ). .

این دو تعبیر نهایت حقارت «منذر» را به سبب خیانتش اثبات می‌کند.

در بعضی از نقل‌ها آمده است که تشبیه به «شتر اهل» از اینجا ناشی شد که پدر خانواده ای از دنیا رفت و شتری از خود به یادگار گذاشت. خانواده او هر کدام افسار شتر را گرفته و از آن برای بار کشیدن و مانند آن استفاده می‌کردند. این شتر بینوا هر روز دست کسی بود و این ضرب المثلی است برای ذلت. تعبیر به «شِئْعٌ نَعْلٌ؛ بند کفش» نیز مثالی است برای نهایت خواری و حقارت. این تعبیرها از آنجا ناشی شد که به امام خبر رسید او چهارصد هزار درهم از بیت المال را اختلاس کرده (۲) و- همان گونه که گذشت- مشغول عیاشی و سگ بازی و مانند آن است، در حالی که خود را نماینده امام معصوم و خلیفه بر حق مسلمانان می‌داند.

سپس امام در ادامه این سخن لیاقت و اهلیت او را برای پنج موضوع مهم نفی می‌کند و می‌فرماید: «کسی که دارای صفات تو باشد نه شایستگی این را دارد که

ص: ۳۸۰

۱- ۱). «شِئْعٌ» به معنای تسمه و قطعات باریکی است که از چرم می‌برند و «شِئْعٌ النَّعْلِ» به معنای بند کفش است

۲- ۲). بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۳۲۳

حفظ مرزی را به او بسپارند و نه کار مهمی به وسیله او اجرا شود، نه قدر او را بالا ببرند، نه در حفظ امانت شریکش سازند و نه در جمع آوری حقوق بیت المال به او اعتماد کنند؛ (وَمَنْ كَانَ بِصِفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُسَدَّ بِهِ نَعْرٌ (۱)، أَوْ يُنْفَذَ بِهِ أَمْرٌ، أَوْ يُعْلَى لَهُ قَدْرٌ، أَوْ يُشْرَكَ فِي أَمَانِهِ، أَوْ يُؤْمَنَ عَلَيَّ جَبَايَه (۲)).

این امور پنجگانه از وظایف مهم والیان و فرمانداران مناطق مختلف اسلام است: حفظ کردن مرزها، انجام کارهای مهم، سپاس از کارهای مهم او، سپردن امانات و جمع آوری اموال بیت المال. کسی که خائن و عیاش و هواپرست باشد شایسته هیچ یک از این امور نیست و هرگز نمی توان بر او اعتماد کرد.

امام علیه السلام در پایان، دستور عزل او را صادر کرده می فرماید: «به محض رسیدن این نامه به سوی من حرکت کن! إن شاء الله»؛ (فَأَقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ).

تعبیر به «حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا» تأکید بر فوریت عزل او و کناره گیری اش از این مقام والاست.

مرحوم سید رضی در پایان این جمله را نیز اضافه می کند و می گوید:

«منذر بن جارود همان کسی است که امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره اش فرمود: او آدم متکبری است؛ پیوسته (از روی تکبر) به این طرف و آن طرف قامت خود می نگرد و در لباس گران قیمتی که پوشیده همچون متکبران گام بر می دارد و مراقب است حتی بر کفشش گرد و غبار ننشیند!»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَ الْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ هَذَا هُوَ الَّذِي قَالَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ لَنَظَّارٌ فِي عِطْفِيهِ (۳)).

ص: ۳۸۱

۱- ۱). «الثغر» در اینجا به معنای مرز و در اصل به معنای هر گونه شکاف است

۲- ۲). «جبايه» به مانند جمع آوری زکات و اموال بیت المال و مانند آن است و در اصل از «جباوه» بر وزن «عداوه» به معنای جمع آوری کردن گرفته شده است. در بعضی از نسخ نهج البلاغه به جای «جبايه» «خیانه» آمده که معنای درستی برای آن تصور نمی شود

۳- ۳). «عِطْفِيهِ» تشبیه «عِطْف» بر وزن «کبر» به معنای پهلو و جانب است و کسی که پیوسته به این طرف و آن طرف خود نگاه می کند معمولاً از خود راضی و متکبر است

بدیهی است این سخن را امام بعد از این ماجرا درباره منذر فرموده و اگر قبل از آن چنین صفاتی از او دیده می شد حضرت او را برای این مقام مهم انتخاب نمی کرد.

این سه جمله که امام درباره او فرموده دلیل بر نهایت عجب، خودبینی و خودبرتر بینی اوست و چون در خانواده ای اشرافی پرورش یافته بود این حالت را از آنها به ارث برده بود.

مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه اش از تاریخ یعقوبی (۵) در مورد شأن ورود این جمله نقل می کند که این سخن را امیر مؤمنان بعد از آن فرمود که به دیدن «صعصعه»؛ (یکی از دوستان خاص آن حضرت) رفته بود در ضمن سخنان مختلفی که بین امام علیه السلام و «صعصعه» رد و بدل شد «صعصعه» گفت: دختر جارود (برادر منذر) همه روز نزد من می آید و برای اینکه برادرش را زندانی کرده ای اشک می ریزد. اگر مصلحت بدانی آزادش کن من بدهی او را (از باب اختلاس بیت المال) تعهد می کنم. امام فرمود: چگونه تو او را تضمین می کنی در حالی که او منکر سرقت از بیت المال است. قسم بخورد (که اختلاس نکرده است) تا ما او را آزاد کنیم. «صعصعه» گفت: سوگند می خورد. امام فرمود: من

ص: ۳۸۲

-
- ۱- ۱). «مُخْتَالٌ» به معنای متکبر مغرور است از ریشه «خُیَلَاءٌ» بر وزن «جهلاء» به معنای تخیلاتی است که انسان بر اثر آن خود را بزرگ می بیند و ریشه آن از خیال گرفته شده و اشاره به کسی است که با خیالات خود برترین می شود
 - ۲- ۲). «بردیه» تشبیه «برد» بر وزن «ظلم» که اضافه به ضمیر شده و به معنای لباس زیبا و خط دار است
 - ۳- ۳). «تَفَالٌ» کسی که بسیار آب دهن می اندازد از ریشه «تفل» بر وزن «عمل» گرفته شده. در بعضی از کتب لغت آمده است که «تفل» بر وزن «طفل» به فوت کردنی که آمیخته با کمی از بزاق باشد اطلاق می شود بنابراین جمله «تفال فی شراکیه» به معنای کسی است که کفش خود را فوت می کند یا با آب دهان تمیز می کند تا غباری بر آن نباشد
 - ۴- ۴). «شراکیه» تشبیه «شراک» به معنای بند کفش است
 - ۵- ۵). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۴

هم گمان می کنم (به دروغ) سوگند یاد کند. آن گاه امام این جمله را درباره او فرمود. (۱)

نکته: «مُنذر بن جارود عبدی» کیست؟

«مُنذر بن جارود عبدی» کیست؟

«جارود» پدر «مُنذر» همان گونه که امام در نامه مورد بحث به آن اشاره فرموده مردی شایسته و صالح بود. او که قبلاً از آیین مسیح پیروی می کرد در سال نهم یا دهم هجری با گروهی از طایفه «عبد قیس» خدمت پیغمبر رسید و اسلام را به طور کامل پذیرفت و سپس در بصره ساکن شد و در یکی از جنگ های اسلامی که در ناحیه فارس صورت گرفت در سال بیست و یک هجری شرکت کرد و به افتخار شهادت نائل گردید.

«جارود» در میان قبیله اش مورد احترام خاصی بود و هنگامی که پیغمبر اکرم از دنیا رحلت فرمود و گروهی از اعراب مرتد شدند، او برای قبیله خود سخنرانی کرد و گفت: «اگر محمّد از دنیا رفته است خدایش نمرده در دین خود محکم باشید و اگر در این فتنه ای که بر پا شده به کسانی صدمه ای برسد من دو برابر آن را تضمین می کنم». به همین دلیل از طایفه «عبد قیس» کسی مخالفت نکرد.

از عجایب اینکه از عمر نقل شده درباره «جارود» می گفت: اگر از پیغمبر نشنیده بودم که می فرمود: خلافت در قریش خواهد بود من «جارود» را برای خلافت پیغمبر برمی گزیدم؛ ولی با این حال روزی عمر نشسته بود و تازیانه ای در دست داشت و مردم در اطراف او بودند. ناگهان «جارود» وارد شد. کسی با صدای بلند گفت: این بزرگ طایفه «ربیع» است. عمر و اطرافیان و «جارود» این سخن را شنیدند و هنگامی که «جارود» به عمر نزدیک شد تازیانه را حواله او

ص: ۳۸۳

کرد. «جارود» گفت: چرا چنین می کنی؟ گفت: شنیدی آنچه را درباره تو گفته اند؟ گفت: آری شنیدم. گفت: ترسیدم در میان جمعیتی بنشینند و بگویند امیر تویی لذا خواستم ابهت تو را بشکنم.

اما فرزندش «منذر» که در زمان حیات پیامبر متولد شد در جنگ جمل در لشکر علی علیه السلام شرکت داشت و ظاهراً مرد صالحی بود و به دلیل صالح بودن پدرش امام او را فرماندار «اصطخر»؛ (یکی از نواحی فارس) نمود؛ ولی متأسفانه به دلیل حب جاه و مقام و عشق به مال و ثروت و لذات دنیا آلوده انواع انحرافات شد و همان گونه که اشاره شد امام او را عزل کرد.

این مرد مسیر نادرست خود را ادامه داد تا آنجا که بعدها از طرف یزید بن معاویه فرماندار یکی از مناطق اسلامی شد.

از کارهای بسیار زشت او این بود که در میان نامه های امام حسین علیه السلام به اهل کوفه نوشت، نامه ای نیز به «منذر» نوشت و به وسیله شخصی به نام «سلیمان» برای او فرستاد و او را به یاری خود دعوت کرد اما «منذر» نه تنها پاسخ مثبت نداد، بلکه نامه امام را به «عبیدالله» داد و فرستاده امام را تسلیم چوبه دار نمود، در حالی که رسولان و نامه آوران در هر قوم و ملتی در امانند و این نخستین رسولی بود که در اسلام به دار آویخته شد.

هرچند بعضی خواسته اند این عمل را بدین گونه توجیه کنند که «منذر» خیال می کرد این رسول را «ابن زیاد» فرستاده تا از عقاید او در مورد همکاری با امام حسین علیه السلام آگاه شود در حالی که این توجیه بسیار نادرستی است، زیرا او می توانست نامه را به رسول برگرداند و با تندی با او سخن بگوید تا اگر آن شخص فرستاده ابن زیاد هم باشد، این برخورد را به اطلاع امیر خود برساند.

لزومی نداشت او را دستگیر کند و همراه نامه تحویل ابن زیاد و سپس تحویل چوبه دار دهد، زیرا «ابن زیاد» با خبر شد که او از سوی امام است.

یکی دیگر از بدبختی های «منذر» این بود که در همان ایام دختر خود را به همسری «ابن زیاد» درآورد. (۱)

به هر حال، منذر با آن سابقه پدرش و همراهی نخستین خود با امام امیرالمؤمنین علیه السلام به علت پیروی از هوای نفس و کبر و غرور، عاقبت خود را تباه کرد.

ص: ۳۸۵

۱ - ۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۵۵ تا ۵۷؛ مصادر نهج البلاغه، ج ۳ ص ۴۷۰. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۸ ص ۱۰۹

و من کتاب له علیه السلام

إلى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ

(۱)

از نامه های امام علیه السلام

به عبدالله بن عباس است. (۲)

نامه در یک نگاه

این نامه که دقیقاً معلوم نیست امام در چه شرایطی آن را برای (عبدالله بن عباس) مرقوم داشت، حاوی نصایح مهمی است و در مجموع هدف آن بازداشتن مخاطب آن که در واقع همه انسان ها هستند از حرص و آز و دنیاپرستی

ص: ۳۸۷

۱- ۱). عبدالله بن عباس، عموزاده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علی علیه السلام، از دانشمندان بزرگ امت و از علاقه مندان به امام است. شرح حال او را به طور مبسوط ذیل نامه ۴۱ آورده ایم

۲- ۲). سند نامه: به گفته صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه در ذیل کلمات قصار ۳۹۶ این کلام را صاحب کتاب تحف العقول (حسن بن علی بن شعبه که کمی پیش از سید رضی می زیسته) با تفاوتی آورده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۴) و جمله «الدهر یومان...» به صورت ضرب المثلی در میان ادبای عرب در آمده است. در کتاب تمام نهج البلاغه این نامه با اضافاتی آمده است که بخشی از این اضافات در کتاب نثر الدرّ محقق آبی و بخش دیگری از آن در کتاب اسعاف الراغبین که در حاشیه کتاب نورالابصار شبلنجی آمده، چاپ شده است (تمام نهج البلاغه، ص ۷۷۱)

است و نیز پیام آن تسلیم مقدرات بودن و بی تابی و جزع و فزع نکردن در برابر حوادث ناخواسته و بیرون از قدرت ماست.

ص: ۳۸۸

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّكَ لَسْتَ بِسَابِقِ أَجَلِكَ، وَلَا مَرْزُوقٍ مَا لَيْسَ لَكَ؛ وَاعْلَمْ بِأَنَّ الدَّهْرَ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ، وَأَنَّ الدُّنْيَا دَارُ دُولٍ، فَمَا كَانَ مِنْهَا لَكَ أَتَاكَ عَلَى ضَعْفِكَ، وَمَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِكَ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی بدان) تو هرگز بر اجل و سرآمدت پیشی نمی گیری (و نیز) آنچه قسمت تو نیست روزی تو نخواهد شد. بدان دنیا دو روز است: روزی به سود توست و روزی به زیان تو. این دنیا سرای متغیر و متحولی است (و هر روز به دست گروهی می افتد) آنچه از مواهب دنیا، قسمت توست به سراغ تو می آید، هرچند ضعیف باشی و آنچه بر زیان توست گریبان را خواهد گرفت (هرچند قوی باشی) و نمی توانی با قدرتت آن را از خود دور سازی.

شرح و تفسیر: ابن عباس! غمگین مباش

ابن عباس! غمگین مباش

به نظر می رسد حادثه ناگواری برای «عبد الله بن عباس» روی داده بوده و یا انتظار مهمی داشته و برآورده نشده و از این جهت غمگین بوده است؛ امام علیه السلام این نامه را برای دلداری او و توجه دادنش به طبیعت زندگی دنیا و مقدرات الهی می نگارد تا آرامش پیدا کند.

امام علیه السلام در این نامه کوتاه به پنج نکته مهم اشاره می کند:

نخست می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی بدان) تو هرگز بر اجل

ص: ۳۸۹

و سرآمدت پیشی نمی گیری؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّكَ لَسْتَ بِسَابِقِ أَجَلِكَ).

اشاره به اینکه تا اجل قطعی انسان فرا نرسد، حوادث خطرناک نمی تواند او را در کام خود فرو برد و هنگامی که فرارسد تأخیر در آن ممکن نیست. همان گونه که قرآن فرموده است: «مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّه أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ»؛ هیچ گروهی از اجل خود پیشی نمی گیرد و از آن عقب نخواهد افتاد». (۱)

البته این اشاره به اجل حتمی است و به آن معنا نیست که انسان در مقابل اجل معلق بی پروایی به خرج دهد و خود را گرفتار کند و بی دلیل در کام خطر فرو رود.

در دومین نکته می فرماید: «(و نیز) آنچه قسمت تو نیست روزی تو نخواهد شد»؛ (وَلَا مَرْزُوقٍ مَا لَيْسَ لَكَ).

اشاره به اینکه اگر انتظار نعمتی داشتی و به سبب عوامل ناخواسته از آن محروم شدی نگران نباش، چون روزی تو نبوده است و حتی با تلاش و کوشش هم به آن نمی رسیدی، هرچند گمان می کردی امکان وصول به آن وجود دارد.

این سخن تسلی خاطری است برای تمام کسانی که گرفتار محرومیت هایی ناخواسته در زندگی می شوند و چه بسا صفحه زندگی آنها را تیره و تار می سازد.

اگر به این نکته توجه داشته باشند که چنین چیزی هرگز برای آنها مقرر نشده بوده و امکان دسترسی به آن حاصل نبوده، نگرانی آنها برطرف می شود، هرچند این سخن به آن معنا نیست که انسان سعی و تلاش و مدیریت و تدبیر را برای رسیدن به نعمت های بیشتر فراموش کند.

قرآن مجید می فرماید: «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»؛ آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟! ما معیشت آنها را در زندگی دنیا در میان آنها تقسیم کردیم». (۲)

ص: ۳۹۰

۱-۱. حجر، آیه ۵

۲-۲. زخرف، آیه ۳۲

در سومین اندرز به نکته مهم تری اشاره می کند و می فرماید: «بدان دنیا دو روز است: روزی به سود توست و روزی به زیان تو»؛ (وَ اعْلَمُ بِأَنَّ الدَّهْرَ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ).

سراسر تاریخ بشر گواه این معناست که غالب انسان ها به خصوص شخصیت ها و صاحبان مقامات برجسته دوران های مختلفی در زندگی داشته اند؛ گاهی در اوج قدرت بودند و گاه در نهایت ضعف و ناتوانی. به هنگامی که در اوج قدرت بودند هرگز باور نمی کردند روزی گرفتار چنان زندگی نکبت باری شوند و گاه که ضعیف و ناتوان بودند به فکرشان خطور نمی کرد که روزی بر اوج قدرت بنشینند.

توجه به این حقیقت سبب می شود که انسان از حوادث روزگار و فراز و نشیب آن هرگز نگران نشود و کاسه صبرش لبریز نگردد و زمام اختیار از دست ندهد و بداند که هیچ یک از حوادث روزگار پایدار نیست.

این جمله به قدری در کلمات دانشمندان و ادبا مشهور شده که به صورت ضرب المثلی در آمده است.

شاعر فارسی زبان می گوید:

روزگار است آن که که عزت دهد که خوار دارد چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد

شاعر بلندآوازه دیگر می گوید:

چرخ گردون گر دو روزی بر مراد تو نگشت دائماً یکسان نماند حال گردون غم مخور

ابویعقوب خریمی در این زمینه اشعاری دارد که مطلعش این است:

هَلِ الدَّهْرُ إِلَّا صَرْفُهُ وَ نَوَائِبُهُ وَ سَرَائِ عَيْشٍ زَائِلٍ وَ مَصَائِبُهُ

يَقُولُ الْفَتَى ثَمَرْتُ مَالِي وَ إِنَّمَا لُوَارِثُهُ مَا ثَمَرَ الْمَالُ كَاسِبُهُ

آیا دوران زندگی جز تغییرات و حوادث ناگوار و شادی های زوال پذیر و مصیبت ها چیز دیگری هست؟

جوان می گوید: اموال را به ثمر رساندم در حالی که آنچه را به ثمر رسانده برای وارث می نهد.

خودش با دقت در حیات خود اموالش را محاسبه می کند؛ ولی آن را به صورت اشیای غارت شده ای برای کسانی می گذارد که حساب و کتابی در آن ندارند. (۱)

سپس در چهارمین نکته برای تأکید بر نکته قبل می فرماید: «این دنیا سرای متغیر و متحولی است (و هر روز به دست گروهی می افتد)»؛ (وَ أَنَّ الدُّنْيَا دَارٌ دُولٍ (۲)).

همان گونه که قرآن مجید می فرماید: «(وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ)؛ و ما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می گردانیم (و این طبیعت زندگی دنیاست)». (۳)

تاریخ جهان و حتی تاریخ معاصر و آنچه با چشم خود در زندگی کوتاهمان دیده ایم گواه این معناست؛ پیرمردهایی را سراغ داریم که گاه چندین شاه، نخست وزیر و رئیس جمهور را در عمر خود دیده اند که یکی پس از دیگری بر اریکه قدرت تکیه زده اند.

آن گاه در پنجمین و آخرین اندرز می فرماید: «آنچه از مواهب دنیا، قسمت توست به سراغ تو می آید، هرچند ضعیف باشی و آنچه بر زیان توست گریبانت

ص: ۳۹۲

۱- ۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۶۰

۲- ۲. «دَوْلٌ» جمع «دوله» به معنای چیزی است که در حال تغییر و گردش و انتقال از کسی به دیگری است و حکومت را از این جهت دولت گفته اند که هر چند صباحی دست شخص یا اشخاصی است

۳- ۳. آل عمران، آیه ۱۴۰

را خواهد گرفت (هرچند قوی باشی) و نمی توانی با قدرتت آن را از خود دور سازی؛ (فَمَا كَانَ مِنْهَا لَكُمْ أَتَاكَ عَلَي ضَعْفِكَ، وَمَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ لَمْ تَدْفَعُهُ بِقُوَّتِكَ).

این سخن در واقع برگرفته از قرآن مجید است که می فرماید: «وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مَن عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ و اگر خداوند (برای امتحان و مانند آن) زبانی به تو رساند، هیچ کس جز او نمی تواند آن را برطرف کند، و اگر اراده خیری برای تو کند هیچ کس مانع فضل او نخواهد شد، آن را به هر کس از بندگانش بخواهد می رساند و او آمرزنده و مهربان است». (۱)

اشتباه نشود. همه این تعبیرات برای این است که از حرص و آزمندی انسان پیش گیری کند و در محرومیت ها به او دلداری دهد، زیرا بخش مهمی از زندگی انسان در مسیر حرص و آز صرف می شود و بخش دیگری صرف تأسف بر پاره ای از محرومیت ها می گردد. این نصایح عامل بازدارنده ای در برابر این حالات است.

امام علیه السلام در موارد دیگری نیز همین معنا را به صورت های مختلفی بیان فرموده از جمله در کلمات قصار حضرت در نهج البلاغه آمده است: «الرِّزْقُ رِزْقَانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ؛ روزی دو گونه است: روزی که تو به سراغ آن می روی و روزی که آن به سوی تو می آید حتی اگر به سوی او نروی به سراغ تو خواهد آمد». (۲)

شاعر عرب در این باره می گوید:

لِكُلِّ امْرِئٍ رِزْقٌ وَ لِلرِّزْقِ جَالِبٌ وَ لَيْسَ يَفُوتُ الْمَرْءَ مَا خَطَّ كَاتِبُهُ (۳)

ص: ۳۹۳

۱-۱. یونس، آیه ۱۰۷

۲-۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۷۹

۳-۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۶۱

هر انسانی روزی دارد و هر روزی روزی رسان و آنچه را دست تقدیر برای انسان نوشته است از بین نخواهد رفت و به او خواهد رسید.

این در حالی است که در آیات و روایات دیگر به تلاش و کوشش معتدل و عاقلانه برای تأمین نیازمندی های زندگی دعوت شده است تا افراد به امید اینکه روزی مقدر شده و تقسیم دقیقی برای آن است تن به بیکاری و وادادگی ندهند و دست از تلاش و کوشش باز ندارند، سربار جامعه نشوند و جامعه را به رکود و عقب افتادگی نکشانند.

قرآن مجید می فرماید: «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»؛ اینکه برای انسان چیزی جز (حاصل) سعی و کوشش او نیست». (۱)

در روایت معروفی نیز آمده است: «از کسانی که دعایشان مستجاب نمی شود کسی است که سالم و قادر باشد، در خانه بنشیند و عرضه دارد خدایا به من روزی ده. به او گفته می شود: مگر به تو دستور تلاش معاش داده نشد؛ «ثَلَاثَةٌ تُرَدُّ عَلَيْهِمْ دَعْوَتُهُمْ... وَ رَجُلٌ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ وَقَالَ يَا رَبِّ ارزُقْنِي فَيُقَالُ لَهُ أَلَمْ أَجْعَلْ لَكَ السَّبِيلَ إِلَى طَلَبِ الرِّزْقِ». (۲)

ص: ۳۹۴

۱-۱. نجم، آیه ۳۹

۲-۲. کافی، ج ۲، ص ۵۱۱، ح ۳

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلی مُعَاوِیَہ

از نامه های امام علیه السلام

به معاویه است. (۱)

نامه در یک نگاه

امام علیه السلام در این نامه پس از نامه های مکرری که در پاسخ به نامه های معاویه نوشته است و تأثیری در او نگذاشته اظهار نگرانی می کند. آن گاه او را به کسی تشبیه می فرماید که در خواب سنگینی فرو رفته و رؤیاهای کاذب می بیند سپس امام به او هشدار می دهد که شیطان به تو اجازه نمی دهد به کارهای خیر پردازی یا به اندرزهای من گوش فرا دهی.

ص: ۳۹۵

۱- ۱). سند نامه: تنها منبعی که در کتاب مصادر نهج البلاغه این نامه را از آن نقل کرده کتاب الطراز امیریحیی علوی است که گرچه بعد از سید رضی می زیسته ولی تفاوت در بعضی از تعبیرات نشان می دهد که وی آن را از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۶۳)

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي عَلَى التَّرَدُّدِ فِي جَوَابِكَ، وَالِاسْتِئْذَانِ إِلَى كِتَابِكَ، لَمْ يَهْنُ رَأْيِي، وَمُخْطِئُ فِرَاسَتِي. وَإِنَّكَ إِذْ تُحَاوِلُنِي الْأُمُورَ وَتُرَاجِعُنِي الشُّطُورَ، كَأَلْمَسِ تَنْقِلِ النَّائِمِ تَكْذِيبُهُ أَحْلَامَهُ، وَالْمُتَحَيِّرِ الْقَائِمِ يَبْهُطُهُ مَقَامُهُ، لَا يَدْرِي أَلَمْهُ مَا يَأْتِي أَمْ عَلَيْهِ، وَلَسْتَ بِهِ، غَيْرَ أَنَّهُ بِكَ شَبِيهُ. وَأُقْسِمُ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَوْ لَابَعَضُ الْإِسْتِئْذَانِ، لَوْ صِلَتْ إِلَيْكَ مِنِّي قَوَارِعُ، تَقْرَعُ الْعَظْمَ وَتَهْلِسُ اللَّحْمَ! وَاعْلَمْ أَنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ تَبَطَّكَ عَنِ أَنْ تُرَاجِعَ أَحْسَنَ أُمُورِكَ، وَتَأْذَنَ لِمَقَالِ نَصِيحَتِكَ، وَالسَّلَامُ لِأَهْلِهِ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) من در اینکه مکرر به پاسخ نامه های تو پرداخته و گوش به آن فرا داده ام خود را سرزنش می کنم و هوشیاری خود را تخطئه می نمایم (چرا که سخنانم همچون میخ آهنینی است که در سنگ فرو نمی رود و یا همچون خطاب به دیوارها و اشیای بی جان و بی روح است). در آن هنگام که تو از من خواسته هایی (مانند حکومت شام یا حکم ولایت عهدی) داری و پیوسته نامه نگاری می کنی به کسی می مانی که به خواب سنگینی فرو رفته و رؤیاهای (آشفته) می بیند که به او دروغ می گوید و یا همچون شخص سرگردانی که ایستاده است و ایستادنش او را به مشقت افکنده (زیرا نمی داند به کدام راه برود) و نمی داند که آینده به سود اوست یا به زیانش. گرچه تو آن شخص نیستی (که چنین خواب آشفته ای دیده باشد و سرگردان شده) بلکه او شبیه به توست! به خدا سوگند اگر نبود علاقه به باقی ماندن (مؤمنان پاک دل و آثار

ص: ۳۹۷

اسلام و نتیجه زحمات پیغمبر اکرم) ضربه های کوبنده ای از من به تو می رسد که استخوانت را خرد و گوشت تو را آب می کرد و بدان که شیطان از اینکه به کارهای خوب پیردازی تو را باز داشته و به تو اجازه نمی دهد به اندرزهایی که به سود توست گوش فرا دهی و سلام بر آنها که شایسته سلامند.

شرح و تفسیر: خواب آشفته می بینی!

خواب آشفته می بینی!

این سیزدهمین نامه ای است که در نهج البلاغه از امام به معاویه نقل شده است و به اضافه نامه ۷۵ که بعداً خواهد آمد مجموعاً چهارده نامه می شود. تعبیرات این نامه نشان می دهد که از آخرین نامه های امام به اوست می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) من در اینکه مکرر به پاسخ نامه های تو پرداخته و گوش به آن فرا داده ام خود را سرزنش می کنم و هوشیاری خود را تخطئه می نمایم (چرا که سخنانم همچون میخ آهنینی است که در سنگ فرو نمی رود و یا همچون خطاب به دیوارها و اشیای بی جان و بی روح است)»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَيَأْتِي عَلَى التَّرْدِدِ (۱) فِي جَوَابِكَ، وَالْإِسْتِمَاعِ إِلَيَّ كِتَابِكَ، لَمْوَهْنٌ (۲) رَأَيْتِي، وَ مَخْطُئِي فِرَاسْتِي).

این جمله شبیه تعبیری است که قرآن مجید درباره نصایح پیغمبر به مشرکان بیان کرده می فرماید: «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ»؛ مسلماً تو نمی توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی و نه سخنت را به گوش کران که روی برگردانند و دور شوند! (۳).

طبیعی است هنگامی که انگیزه های شیطانی و هوا و هوس وجود انسان را پر

ص: ۳۹۸

۱- ۱). «التَّرْدِدُ» گاه به معنای شک و تردید است و گاه به معنای رفع و آمد و تکرار و در اینجا به قرائنی که در کلام است

معنای دوم اراده شده است

۲- ۲). «لَمْوَهْنٌ» از ریشه «توهین» به معنای سست کردن آمده است

۳- ۳). نمل، آیه ۸۰

کند روح او در برابر سخنان حق طلبان غیر قابل نفوذ می شود و چیزی از سخنان آنها در او اثر نمی گذارد

آن گاه امام علیه السلام پاسخ کوبنده ای به درخواست های معاویه درباره سپردن حکومت شام به او یا نوشتن فرمان ولایت عهدی برای وی می دهد و او را با دو تشبیه از این درخواست های نامعقول مایوس می سازد می فرماید: «در آن هنگام که تو از من خواسته هایی (مانند حکومت شام یا حکم ولایت عهدی) داری و پیوسته نامه نگاری می کنی به کسی می مانی که به خواب سنگینی فرو رفته و رؤیاهای (آشفته) می بیند که به او دروغ می گوید و یا همچون شخص سرگردانی که ایستاده است و ایستادنش او را به مشقت افکنده (زیرا نمی داند به کدام راه برود) و نمی داند که آینده به سود اوست یا به زیانش»؛ (وَ إِنَّكَ إِذْ تُحَاوِلُنِي (۱) الْأُمُورَ وَ تُرَاجِعُنِي السُّطُورَ (۲)، كَالْمُسْتَقِيلِ النَّائِمِ تَكْذِبُهُ أَحْلَامُهُ، وَ الْمُتَحَيِّرِ الْقَائِمِ يَبْهُطُهُ (۳) مَقَامُهُ، لَا يَدْرِي أَلَّهُ مَا يَأْتِي أُمَّ عَلَيْهِ).

امام در تشبیه اول به او می فهماند که آنچه تو از من می خواهی خواب و خیالی بیش نیست؛ خوابی پریشان و دروغین. مگر ممکن است زمام مسلمین به کسی سپرده شود که نه تقوایی دارد و نه عدالتی، نه سابقه ای در اسلام و نه درایتی.

در تشبیه دوم او را به فرد گم کرده راه تشبیه فرموده که سرگردان ایستاده؛ نه توان اقامت در جایش را دارد و نه قدرت بر تصمیم گیری جهت حرکت به سوی مقصدی. اضافه بر این از آینده نیز نگران و بیمناک است و از سرنوشتی که در انتظار اوست بی خبر.

ص: ۳۹۹

۱- ۱). «تُحَاوِلُنِي» از ریشه «مُحَاوِلَه» به معنای طلب کردن چیزی یا طلب کردن توأم با «حيله» آمده است و در عبارت بالا معنای دوم مناسب تر است

۲- ۲). «السُّطُور» جمع «سَيِّطْر» به معنای سطرهای نامه است و در اینجا «با» در تقدیر است؛ یعنی با سطور نامه خود پیوسته به من مراجعه می کنی و مطالبه مقامات داری

۳- ۳). «يَبْهُطُهُ» از ریشه «بَهْط» بر وزن «محض» به معنای سنگین کردن و فشار آوردن است

امام علیه السلام در پایان این تشبیهات می فرماید: «گرچه تو آن شخص نیستی (که چنین خواب آشفته ای دیده باشد و سرگردان شده) بلکه او شبیه به توست!»؛ (وَلَسْتَ بِهِ، غَيْرَ أَنَّهُ بِكَ شَبِيهٌ).

این تعبیر لطیفی است که امام بیان فرموده؛ به جای اینکه بگوید تو شبیه چنین شخصی هستی می فرماید: او شبیه به توست. اشاره به اینکه تو در این گمراهی و سرگردانی و خیالات خام اصل و اساس محسوب می شوی و گمراهان شبیه تو اند.

راستی عجیب است که شخصی مانند معاویه انتظار خلافت و جانشینی پیغمبر را داشته باشد؛ او تعلق به گروهی دارد که پیامبر تا آخر عمرش با آنها مبارزه کرد و از آخرین کسانی بود که ظاهرا ایمان آورد. آیا کسانی که تا آخرین نفس در صف دشمنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده اند سزاوار است بعد از پیروزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و تحکیم پایه های حکومت اسلامی بخواهند بر جای او بنشینند و به نام او حکومت کنند؟ کدام عاقل چنین چیزی را می پسندد؟ ولی با نهایت تأسف در صدر اسلام و بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و شهادت علی علیه السلام چنین امری رخ داد و این نبود مگر به خاطر سستی و ناآگاهی جمعی از مسلمین آن زمان.

به گفته ابن ابی الحدید آیا تعجب آور نیست کسی که از طلقا و آزاد شدگان در فتح مکه است و اگر ایمان آورده باشد در آخرین خط قرار دارد، هرگاه در مجلسی وارد شود که بزرگان مهاجران و انصار در آنجا حضور داشته باشند بخواهد همه را عقب بزند و در بالای مجلس - بالاتر از همه - بنشیند؟ (۱)

سپس در بخش دیگری امام او را شدیداً تهدید می کند و می فرماید: «به خدا سوگند اگر نبود علاقه به باقی ماندن (مؤمنان پاک دل و آثار اسلام و نتیجه زحمات پیغمبر اکرم) ضربه های کوبنده ای از من به تو می رسید که استخوانت را خرد

ص: ۴۰۰

و گوشت تو را آب می کرد؛ (وَ أَقْسِمُ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَوْ لَمَّا بَعْضُ الْأَشْتَبَاءِ (۱)، لَوْ صِلْتُ إِلَيْكَ مِنْ قَوَارِعِ (۲)، تَفْرَعُ الْعَظْمِ وَ تَهْلِسُ (۳) اللَّحْمِ).

اشاره به اینکه اگر از جنگ با تو چشم می پوشم و فعلاً مدارا می کنم نه برای آن است که عِدّه و عُيْدّه کافی ندارم، بلکه به علت آن است که بیم دارم در این درگیری مؤمنان باارزشی از میان بروند و اعتقاد مردم متزلزل شود و زحمات پیغمبر صلی الله علیه و آله کم رنگ گردد. منظور از جمله «لَوْ لَمَّا بَعْضُ الْأَشْتَبَاءِ» همین است.

بعضی دیگر از شارحان نهج البلاغه مانند ابن ابی الحدید برای این جمله احتمال دیگری ذکر کرده اند و آن اینکه منظور از این ضربات کوبنده که استخوان را خرد و گوشت را آب می کند سخنانی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره فجایع بنی امیه و رسوایی های آنان است که اگر امام فاش می کرد آنها را در هم می کوبید.

سپس می افزاید: امامیه معتقدند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امور مربوط به زنان را بعد از رحلت خود به دست علی علیه السلام سپرد و به او اجازه داد که هر کدام از آنان که (مسیر خلافتی را پیمودند و) آن حضرت مصلحت دید، ارتباط آنان را با پیغمبر اکرم قطع کند. از جمله می توانست ارتباط «ام حبیبه»؛ (همسر پیغمبر و خواهر معاویه) را از پیغمبر قطع کند و از حالت ام المؤمنین خارج شود و ازدواج با او برای مردان امت جایز باشد و این را مجازاتی برای معاویه برادرش و مجازاتی برای خودش (ام حبیبه) قرار دهد، زیرا «ام حبیبه» همانند برادرش معاویه بغض علی را در دل داشت و اگر علی علیه السلام این کار را می کرد معاویه را در انظار عموم در هم می کوبید.

ص: ۴۰۱

۱- ۱). «اَشْتَبَاء» به معنای باقی گذاشتن چیزی است و گاه به معنای رحم کردن نیز آمده است

۲- ۲). «قَوَارِع» جمع «قارعه» به معنای حادثه سخت و کوبنده است، از ریشه «قرع» به معنای کوبنده گرفته شده است

۳- ۳). «تَهْلِسُ» از ریشه «هلس» بر وزن «درس» به معنای بیماری سل است، بعضی از ارباب لغت نیز «هلاس» را به معنای بیماری هایی که سبب لاغری می شود گرفته اند و از آنجایی که بیماری سل شخص مبتلا را کاملاً لاغر می کند، در مورد این بیماری به کار رفته است

سپس ابن ابی الحدید می افزاید: امامیه از روایت خود نیز نقل کرده اند که علی علیه السلام عایشه را نیز به چنین چیزی تهدید کرد؛ ولی ما چنین اخباری را نمی پذیریم و کلام علی علیه السلام در نامه مورد بحث را طور دیگری تفسیر می کنیم و می گوئیم: گروه کثیری از صحابه با علی علیه السلام بودند که پیغمبر اکرم معاویه را حتی بعد از آنی که اسلام را پذیرفت لعن کرد و می فرمود او منافق کافر و اهل دوزخ است و اخبار در این زمینه مشهور است. (۱) امام می توانست خط و گواهی این گروه از صحابه را در این باره به شام بفرستد و به گوش شامیان برساند؛ ولی این کار را به مصلحت (امت) ندانست و اگر این کار را می کرد معاویه را در هم می کوبید. (۲)

علامه شوشتی بعد از نقل این کلام شدیداً به ابن ابی الحدید اعتراض می کند که هیچ یک از امامیه معتقد نیست که علی علیه السلام قادر بود رابطه ام حبیبه یا عایشه را از پیغمبر چنان قطع کند که نکاح آنها برای مردان امت جایز باشد، بلکه تنها احترام امّ المؤمنین بودن و رابطه معنوی آنها را از پیغمبر می توانست قطع کند و این مطلب چیزی نیست که تنها علمای امامیه به آن قائل باشند؛ بلکه بعضی از علمای اهل سنت مطابق نقل ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح (۳) نیز چنین روایتی را نقل کرده اند که پیغمبر این اجازه را به علی علیه السلام داده بود. (۴)

ولی همان گونه که در بالا آمد تفسیر مناسب برای کلام امام در این نامه همان تفسیر اول است.

آن گاه امام علیه السلام در آخرین جمله های خود در این نامه صریحاً به معاویه

ص: ۴۰۲

۱-۱. روایات مزبور را می توانید به عنوان نمونه در کتاب صفین نصر بن مزاحم که از مورخان مشهور است ص ۲۱۶ مطالعه

فرمایید

۲-۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۶۵

۳-۳. فتوح ابن اعثم، ج ۲، ص ۳۴۰

۴-۴. بهج الصباغه، ج ۴، ص ۲۸۶

می فرماید: «بدان که شیطان از اینکه به کارهای خوب ببردازی تو را باز داشته و به تو اجازه نمی دهد به اندرزهایی که به سود توست گوش فرا دهی و سلام بر آنها که شایسته سلامند»؛ (وَ اعْلَمَنَّ أَنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ بُطِكَ (۱) عَنْ أَنْ تُرَاجِعَ أَحْسَنَ أُمُورِكَ، وَ تَأْذَنَ لِمَقَالِ نَصِيحَتِكَ، وَ السَّلَامُ لِأَهْلِهِ).

جای تردید نیست که گوینده ای همچون علی بن ابی طالب و سخنانی همچون خطبه ها و نامه های او می تواند بیشترین تأثیر را در مخاطبان بگذارد؛ ولی هنگامی که محل قابل نباشد چه سود. آیا گل ها در شوره زار می رویند و آیا میخ آهنین در سنگ فرو می رود؟

به یقین سخنانی مؤثرتر از سخنان پیامبر اسلام یافت نمی شود؛ ولی خداوند در قرآن صراحتاً در آیه فوق می گوید: «وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ برای آنان یکسان است، اندازشان کنی یا نکنی، ایمان نمی آورند». (۲)

نکته: پیشگویی های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره معاویه

پیشگویی های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره معاویه

متأسفانه بعضی از برادران اهل سنت به علت عدم آگاهی یا عدم دسترسی به منابع خودشان هنوز معاویه را جزء صحابه و قابل دفاع می دانند در حالی که اگر آثار علمای خود را بررسی کنند به اشتباه بودن فکر پی می برند. ما در اینجا عین عبارت ابن عساکر را که از او به «الإمام الحافظ المورخ» تعبیر می کنند و از علمای معروف قرن ششم است از کتاب تاریخ دمشق و بدون کم و کاست نقل می کنیم:

۱. او از ابوسعید نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مِثْبَرٍ فَاقْتُلُوهُ؛ هنگامی که معاویه را بر منبر من ببینید او را به قتل برسانید».

ص: ۴۰۳

۱-۱). «بَطَّ» از ریشه «تثیبت» به معنای جلوگیری از انجام کاری است

۲-۲). یس، آیه ۱۰

۲. در حدیث دیگری از وی نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مِثْبَرِي فَارْجُمُوهُ؛ هنگامی که معاویه را بر منبر ببینید او را سنگسار کنید».

۳. همین حدیث را از عبد الله با تعبیر «فَاقْتُلُوهُ» نقل می‌کند. (۱)

۴. رجالی معروف اهل سنت «عبدالله بن عدی» در کتاب کامل بعد از ذکر این احادیث و تضعیف اسناد بعضی از آنها به این حدیث اهمّیت می‌دهد که ابوسعید از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى هَذِهِ الْأَعْوَادِ فَاقْتُلُوهُ؛ هنگامی که معاویه را بر این چوبها (اشاره به منبر است) دیدید او را به قتل برسانید». هنگامی که ابو سعید این حدیث را نقل کرد زمانی بود که معاویه (در عصر عمر) بر منبر خطبه ای می‌خواند. مردی از انصار برخاست و شمشیر خود را کشید که به او حمله کند. ابو سعید گفت: چه می‌کنی؟ گفت: این روایت را من از پیغمبر شنیدم. ابوسعید گفت: من هم شنیده‌ام ولی دوست نداریم در عصر خلافت عمر بدون اجازه او شمشیر بر کسی بکشیم. قبول کردند که در این باره نامه ای به عمر بنویسند اما پیش از آنکه جواب نامه بیاید خبر مرگ عمر آمد. (۲)

طبری این روایات را در تاریخ خود به طور گسترده ضمن نامه معتضد عباسی آورده است. (۳)

۵. طبری در جلد یازدهم تاریخ خود نقل می‌کند که پیغمبر اکرم روزی ابوسفیان را دید که سوار بر الاغی است و معاویه زمام آن را گرفته و یزید فرزندش آن حیوان را از پشت سر می‌راند. پیغمبر فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ الْقَائِدَ وَالرَّاکِبَ وَالسَّائِقَ؛ خداوند آن کس که زمام را به دست گرفته و آن کس که سوار است و آن کس که از پشت سر حیوان را می‌راند همه را لعن کند». (۴)

ص: ۴۰۴

۱-۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۹، ص ۱۵۵ به بعد

۲-۲. کامل، عبدالله بن عدی، ج ۵، ص ۲۰۰

۳-۳. تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۵۷ به بعد

۴-۴. همان مدرک، ج ۱۱، ص ۳۵۷

۶. مورخ معروف، ابن اثیر در کتاب اسدالغابه فی معرفه الصحابه نقل می کند که پغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: خلافت هرگز به طلقا و فرزندان آنها و کسانی که در سال فتح مکه ایمان آوردند نمی رسد. بعد اضافه می کند که این حدیث را هر سه نفر (ابن منده، ابونعیم و ابن عبدالبرّ) نقل کرده اند. (۱)

خلاصه از روایاتی که در نکوهش معاویه در کتب مختلف نقل شده و آنچه در تواریخ اسلامی اعم از شیعه و سنی درباره آن آمده که بخشی از آن را ذیل نامه ۱۶ در جلد نهم آوردیم، روشن می شود که هیچ انسان محقق و حتی افراد عادی نمی توانند در انحراف و فساد اعمال او تردید کنند مگر آنکه مانند بعضی از متعصبین، شدیدالتعصب باشند که چشم بر تمام واقعیت ها می بندند و این جمله را تکرار می کنند: که او از صحابه است و همه صحابه دارای قداست اند!!

ص: ۴۰۵

۱- ۱). اسدالغابه، ج ۴، ص ۳۸۷. (شرح حال معاویه بن صخر)

و من کتاب له علیه السلام

کَتَبَهُ بَيْنَ رَبِيعَةَ وَ الْيَمَنِ وَ نُقِلَ مِنْ خَطِّ هِشَامِ بْنِ الْكَلْبِيِّ

از عهدنامه های امام علیه السلام

برای قبیله ربیعہ و یمن می باشد که از خط هشام بن کلبی نقل شده است. (۱)

نامه در یک نگاه

همان گونه قبلا اشاره شد این کلام، متن پیمان نامه ای است که حضرت علی علیه السلام برای اهل یمن و طایفه ربیعہ نگاشته و مفاد آن این است که آنها باید

ص: ۴۰۷

۱- ۱). سند نامه: همان گونه که در عنوان آمده این قسمت از نامه امام نیست، بلکه متن پیمانی است که حضرت برای دو قبیله از قبایل عرب نگاشته است. صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه در ذیل آن چنین می نویسد که سید رضی مشکل بحث و گفت و گو درباره مصدر اصلی این پیمان نامه را برای ما حل کرده، زیرا با صراحت می گوید: آن را از خط «هشام بن کلبی» نقل کرده است. نویسنده مزبور در پاورقی کتابش «هشام بن کلبی» را چنین معرفی می کند که نام او «هشام بن محمد» است و از عالمان به تاریخ عرب و اخبار و نسب های آنهاست. او یکی از کسانی است که سخنان و خطبه های امیرمؤمنان علی علیه السلام را پیش از سید رضی گردآوری کرده بود و در سنه ۲۰۵ یا ۲۰۶ چشم از جهان فرو بسته است (در واقع او از معاصران امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده است)، (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۶۵)

دعوت قرآن را بپذیرند و هر کس آنها را به سوی قرآن فرا خواند اجابت کنند و همه با هم در برابر مخالفان متحد باشند و یکدیگر را یاری دهند و با هیچ عذر و بهانه ای این پیمان را نشکنند. منظور از اهل یمن همان طایفه قحطان بودند که در آنجا می زیستند و ربیعه از طایفه عدنان بودند.

ابن ابی الحدید در اینجا سخنی دارد که شایان دقت است. او می گوید در حدیثی وارد شده است: «كُلُّ حَلْفٍ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَلَا يَزِيدُهُ الْإِسْلَامُ إِلَّا شِدَّةً وَلَا حِلْفَ فِي الْإِسْلَامِ؛ هر پیمانی که در جاهلیت بسته شد (و هدف والایی را در بر داشت) در اسلام به قوت خود باقی، بلکه قوی تر خواهد بود؛ ولی در اسلام پیمانی وجود ندارد».

مطابق این سخن پیمان نامه مورد بحث زیر سؤال می رود؛ ولی ابن ابی الحدید در اینجا می افزاید: «کار امیرمؤمنان علی علیه السلام بر این خبر واحد ترجیح دارد و باید از آن پیروی نمود. به خصوص اینکه عرب بعد از اسلام بارها پیمان هایی برقرار ساخت که در کتب تاریخ شرح آن آمده است».^(۱)

افزون بر این، حدیث مزبور با فعل پیغمبر اکرم نیز سازگار نیست، زیرا همه می دانیم که پیامبر در حدیبیه پیمانی با مشرکان برقرار ساخت و شاید به همین دلیل است که بعضی می گویند حدیث مزبور بعد از جریان فتح مکه بوده است. به هر حال این حدیث قابل اعتماد به نظر نمی رسد، زیرا در تاریخ تمام امت ها و ملت ها حوادثی پیش می آید که آنها را ناگزیر به پیمان بستن با مخالفان خود می کند.

ص: ۴۰۸

هَذَا مَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الْيَمَنِ حَاضِرُهَا وَبَادِيُهَا، وَرَبِيعُهُ حَاضِرُهَا وَبَادِيُهَا، أَنَّهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ يَدْعُونَ إِلَيْهِ، وَيَأْمُرُونَ بِهِ، وَيُجِيبُونَ مَنْ دَعَا إِلَيْهِ وَأَمَرَ بِهِ، لَا يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا، وَلَا يَرْضُونَ بِهِ بَدَلًا، وَأَنَّهُمْ يَدُّ وَاحِدَةً عَلَى مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ وَتَرَكَهُ، أَنصَارٌ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ. دَعَاؤُهُمْ وَاحِدَةٌ، لَمَّا يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ لِمَعْتَبِهِ عَيَاتِبٍ، وَلَمَّا لَغُضِبٍ غَضَابٍ، وَلَمَّا لَأَسَدٍ تَذَلُّلٍ قَوْمٌ قَوْمًا، وَلَا لِمَسَدٍ بِهِ قَوْمٌ قَوْمًا! عَلَى ذَلِكَ شَاهِدُهُمْ وَغَائِبُهُمْ، وَسَيَفِيهِمْ وَعَالِمُهُمْ، وَحَلِيمُهُمْ وَجَاهِلُهُمْ. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْهِمْ بِذَلِكَ عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ إِنَّ عَهْدَ اللَّهِ كَانَ مَسْمُوعًا. وَكَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

ترجمه

این پیمانی است که اهل یمن؛ شهرنشین ها و بیابان نشین هایش و (قبیله) ربیعہ اعم از شهرنشین و بیابان گرد بر آن اتفاق کردند که به آنچه در قرآن است پایبند باشند و به سوی آن دعوت کنند و به آن امر نمایند و هر کس آنها را به قرآن فرا خواند و امر کند دعوت او را اجابت نمایند. آن را به هیچ بهایی نفروشد و چیزی را به جای آن نپذیرند.

آنها باید در برابر کسی که با این پیمان مخالفت کند متحد باشند و او را ترک گویند و (نیز) یکدیگر را یاری کنند (همچنین) همه یک صدا باشند و (در نهایت) هرگز پیمان خود را به سبب سرزنش سرزنش کننده ای و یا خشم کسی و یا خوار کردن و دشنام دادن به یکدیگر نشکنند. بر این عهد و پیمان، حاضران و غائبان، کم خردان و عالمان، عاقلان و جاهلان همه متحد خواهند بود. آنها با

ص: ۴۰۹

این پیمان در برابر پیمان الهی و میثاق او مسئول اند (همان گونه که قرآن مجید می گوید: «پیمان الهی مورد بازخواست قرار خواهد گرفت»). این عهدنامه را علی بن ابی طالب نوشته است.

شرح و تفسیر: پیمانی با دو قبیله بزرگ

پیمانی با دو قبیله بزرگ

این پیمان نامه که امام علیه السلام در میان این دو قبیله بزرگ از مسلمانان برقرار ساخته به یقین برای پایان دادن به اختلافاتی بوده که در میان آنها وجود داشته است؛ ولی مفسران نهج البلاغه درباره اینکه که این اختلاف از کجا سرچشمه گرفته ساکت اند. تنها مرحوم مغنیه در فی ظلال نوشته است که بین این دو قبیله در زمان جاهلیت دشمنی ها و جنگ های بود که اسلام به آنها پایان داد و تألیف قلوب کرد و امام با این پیمان نامه بر آن تأکید نهاد. (۱) ولی بعید به نظر نمی رسد که پس از اسلام نیز درگیری هایی داشته اند تا نیاز به نوشتن چنین پیمانی باشد.

به هر حال امام علیه السلام در آغاز این عهدنامه می فرماید: «این پیمانی است که اهل یمن؛ شهرنشین ها و بیابان نشین هایش و (قبیله) ربیعہ اعم از شهرنشین و بیابان گرد بر آن اتفاق کردند که به آنچه در قرآن است پایبند باشند و به سوی آن دعوت کنند و به آن امر نمایند و هرکس آنها را به قرآن فراخواند و امر کند دعوت او را اجابت نمایند. آن را به هیچ بهایی نفروشدند و چیزی را به جای آن نپذیرند»؛ (هَذَا مَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الْيَمَنِ (۲) حَاضِرُهَا (۳))

ص: ۴۱۰

۱-۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹۶

۲-۲. «یمن» سرزمینی است در جنوب جزیره العرب که محل ظهور یکی از تمدن های بسیار کهن است. این واژه به تمام فرزندان «قحطان» که چند قبیله را تشکیل می دهند نیز اطلاق می شود و عبارت بالا بیشتر ناظر به معنای دوم است، زیرا در مقابل قبیله «ربیعہ» قرار گرفته است

۳-۳. «حاضر» به افراد شهرنشین گفته می شود که در شهر حضور دارند

وَبَادِيَهَا (۱) وَرَبِيعَهُ (۲) حَاضِرُهَا وَبَادِيَهَا، أَنَّهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ يَدْعُونَ إِلَيْهِ، وَيَأْمُرُونَ بِهِ، وَيُجِيبُونَ مَنْ دَعَا إِلَيْهِ وَ أَمَرَ بِهِ، لَأَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا، وَلَا يَزُضُونَ بِهِ بَدَلًا)

در واقع امام علیه السلام زیربنای این عهدنامه و عامل اصلی وحدت و اتحاد را قرآن مجید شمرده است؛ چیزی که هیچ مسلمانی در آن بحث و اختلاف و گفت و گو ندارد.

ولی نه تنها با خواندن الفاظ قرآن، بلکه پذیرش دعوت قرآن و گردن نهادن به اوامر آن و ترجیح ندادن چیزی بر آن را پذیرا باشند.

به تعبیر دیگر امام علیه السلام درباره این حلقه اتصال مسلمانان؛ یعنی قرآن مجید بر پنج مطلب تأکید می کند: نخست اینکه همگان را به سوی قرآن فرا بخوانیم و دیگر اینکه به عمل کردن به قرآن امر نماییم و از سوی سوم اگر کسی ما را به قرآن و عمل به آن فرا خواند پذیرا شویم و چهارم اینکه اگر منافع شخصی ما با قرآن هماهنگ نبود قرآن را فدای منافع شخصی خود نکنیم و پنجم اینکه هیچ چیز را جانشین قرآن ندانیم.

جمله «لَمَا يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا» معنای ظاهری آن این است که بهایی با قرآن نخرند در حالی که منظور این است که قرآن را به بهایی نفروشدند. این تعبیر و این جابجایی بین ثمن و مثنی در کلمات عرب دیده شده و در قرآن مجید نیز وارد شده است آنجا که می فرماید: «وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا»؛ آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید». (۳) که مفهوم اصلی اش این است که آیات مرا به بهای اندکی نخرید.

ص: ۴۱۱

۱-۱). «بادی» به ساکنان بادیه و بیابان نشین ها اطلاق می گردد

۲-۲). «ربیع» نام فرزند «نزار بن معد بن عدنان» است و قبایلی از او سرچشمه گرفته اند

۳-۳). بقره، آیه ۴۱

آن گاه امام بعد از دعوت به قرآن به عنوان عامل اصلی وحدت بر چهار امر تأکید می نهد و می فرماید: «آنها باید در برابر کسی که با این پیمان مخالفت کند متحد باشند و او را ترک گویند و (نیز) یکدیگر را یاری کنند (همچنین) همه یک صدا باشند و (در نهایت) هرگز پیمان خود را به سبب سرزنش سرزنش کننده ای و یا خشم کسی و یا خوار کردن و دشنام دادن به یکدیگر نشکنند»؛ (وَ أَنَّهُمْ يَدُّ وَاحِدَةً عَلَىٰ مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ وَ تَرَكَهُ، أَنصَارٌ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: دَعْوَتُهُمْ وَاحِدَةٌ، لَا يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ لِمَعْتَبِهِ (۱) عَاتِبٍ، وَ لَا لِعُضْبٍ غَاضِبٍ، وَ لَا لِأَسْتِدْلَالِ قَوْمٍ قَوْمًا، وَ لَا لِمَسَبِّهِ (۲) قَوْمٍ قَوْمًا عَلَىٰ ذَلِكَ).

تمام این چهار دستور برگرفته از قرآن مجید است:

در یکجا می فرماید: «(وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا)؛ همگی به ریسمان خدا [قرآن و هر گونه وسیله وحدت الهی] چنگ زنید، و پراکنده نشوید». (۳)

در جای دیگر می فرماید: «(تَعَاوَنُوا عَلَىٰ الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ)؛ (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری به یکدیگر کمک کنید». (۴)

همچنین می فرماید: «(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أَوْلِيَّكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ)؛ کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و با مال و جان خود در راه خدا جهاد کردند و کسانی که (به مؤمنان مهاجر) پناه دادند و یاری نمودند، آنها پشتیبان یکدیگرند». (۵)

نیز می فرماید: «(وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا)؛ و هنگامی که با خدا عهد بستید به عهد او وفا کنید، و سوگندها را بعد از محکم ساختن نشکنید». (۶)

ص: ۴۱۲

۱-۱). «مَعْتَبَهُ» به معنای سرزنش از ریشه «عتاب» به معنای سرزنش کردن گرفته شده است

۲-۲). «مَسَبِّهِ» از ریشه «سب» بر وزن «حد» به معنای دشنام و بدگویی گرفته شده است

۳-۳). آل عمران، آیه ۱۰۳

۴-۴). مائده، آیه ۲

۵-۵). انفال، آیه ۷۲

۶-۶). نحل، آیه ۹۱

در ضمن امام علیه السلام انگیزه های نقض عهد را در چهار چیز خلاصه فرموده است: سرزنش سرزنش کنندگان، خشم افرادی که در برابر این پیمان وحدت خشمگین هستند و طرفدار اختلاف و جنگ اند و یا خشمی که در میان دوستان واقع می شود که هیچ یک از این امور، نباید منشأ بر هم زدن پیمان شود و یا اگر گروهی دیگر را خوار بشمرند منشأ پیمان شکنی گردد و نیز اگر به سبب مسایلی شخصی، گروهی به گروه دیگر دشنام دادند این گونه امور نباید به حریم پیمان وارد شود و به آن لطمه ای بزند.

سپس امام علیه السلام بر این نکته تأکید می ورزد که این پیمان برای همه حجت و واجب الاجراست می فرماید: «بر این عهد و پیمان، حاضران و غائبان، کم خردان و عالمان، عاقلان و جاهلان همه متحد خواهند بود»؛ (شَاهِدُهُمْ وَ غَائِبُهُمْ، وَ سَفِيهِهُمْ وَ عَالِمُهُمْ، وَ حَلِيمُهُمْ (۱) وَ جَاهِلُهُمْ).

اشاره به اینکه وقتی نخبگان و افراد سرشناس دو طایفه آمدند و بر مطلبی توافق کردند و عهدنامه ای نوشتند این عهدنامه برای همه لازم العمل است.

همان گونه که در تمام دنیا و در میان تمام اقوام عهد و پیمان ها به همین صورت منعقد می شود؛ چنان نیست که همه افراد حاضر شوند و پای آن را امضا کنند.

آن گاه امام علیه السلام در پایان این عهدنامه می فرماید: «آنها با این پیمان در برابر پیمان الهی و میثاق او مسئول اند (همان گونه که قرآن مجید می گوید): پیمان الهی مورد بازخواست قرار خواهد گرفت»؛ (ثُمَّ إِنَّ عَلِيَهُمْ بِذَلِكَ عَهْدَ اللَّهِ وَ مِيثَاقَهُ إِنَّ عَهْدَ اللَّهِ كَانَ مَسْئُولًا).

اشاره به اینکه گرچه این پیمان میان دو قبیله «ریبعه» و «یمن» منعقد شده؛ ولی در واقع نوعی پیمان الهی است، زیرا آنها در پیشگاه خدا متعهد شده اند که این

ص: ۴۱۳

۱- ۱). «حلیم» به معنای عاقل، از ریشه «حلم» بر وزن «ظلم» و «حلم» بر وزن «نهم» به معنای عقل گرفته شده است

پیمان را نشکنند و به آن وفادار باشند.

جمله «إِنَّ عَهْدَ اللَّهِ كَانَ مَسْئُولًا» برگرفته از آیه ۱۵ سوره احزاب است آنجا که می فرماید: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ لَا يُؤْتُونَ الْأَذْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا»؛ با اینکه آنان قبل از این با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند، و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و در برابر آن مسئول اند)». (۱)

سپس امام علیه السلام در پایان این عهدنامه برای تأکید و تحکیم پایه های آن می فرماید: «این عهدنامه را علی بن ابی طالب نوشته است»؛ (وَ كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ)

نکته ها

۱- چگونگی برقرار ساختن پیمان ها در گذشته و حال

پیمان در میان دو قبیله یا دو گروه اجتماعی یا دو کشور هنگامی پذیرفتنی است که از سوی همه آحاد آن دو گروه پذیرفته شود. از آنجا که حضور همه آنها به هنگام انعقاد پیمان عادتاً غیر ممکن است باید نمایندگانشان این کار را به عهده گیرند.

امروزه نمایندگان آنی که از طریق انتخابات برای این گونه مسئولیت ها انتخاب شده اند عهده دار عقد پیمان می شوند و حضور آنها به منزله حضور جمیع افرادی است که در طرف پیمان هستند؛ ولی در گذشته که چنین انتخاباتی نبود رؤسای قبایل و سرشناس ها و افراد برجسته و معتبر آنها که به صورت یک نوع انتخاب طبیعی در میان آن گروه ظاهر شده بودند عهده دار عقد پیمان می شدند و به همین دلیل امام علیه السلام در آغاز این پیمان نامه می فرماید: «این پیمان مورد قبول تمام اهل

ص: ۴۱۴

۱- ۱). مسئولیت عهد بر عهده انسان است و اینکه در آیه آمده است عهد مسئول است به تقدیر «عنه» است: (مسئول عنه)

یمن و ربیعه است حاضران آنها و عاقل و جاهل را فرا می گیرد» و به این ترتیب یک نوع پیمان الهی و مردمی محسوب می شود و در واقع نوعی مردم سالاری دینی است.

۲- احترام به پیمان ها

شایان توجه است که همیشه در میان اقوام و قبایل مختلف تنش هایی وجود دارد که از تخلفات کوچک و بی مهری ها و گاه درگیری بعضی از افراد و حتی گاهی سوء ظن ها ناشی می شود. اگر بنا باشد این امور پیمان ها را متزلزل سازد هیچ پیمانی دوام پیدا نخواهد کرد.

امام علیه السلام با تدبیر والایی که دارد، در این عهدنامه مخصوصاً به این مسأله توجه داده است که سرزنش ها و خشم ها و سخنان ناروا هرگز نباید سبب سست شدن پیمان ها گردد و اگر همه مردم به این نکته توجه داشته باشند و در برابر این مسائل جزئی که همیشه وجود داشته و خواهد داشت خویشتن داری و تحمل کنند پیمان ها به این آسانی شکسته نخواهد شد.

برای اطلاع بیشتر به نکته ای که ذیل بخش بیست و ششم از نامه مالک اشتر تحت عنوان وفای به عهد و پیمان نوشته ایم مراجعه شود.

ص: ۴۱۵

و من کتاب له علیه السلام

إلى مُعَاوِيَةَ فِي أَوَّلِ مَا بُوِيعَ لَهُ ذَكَرَهُ الْوَاقِدِيُّ فِي كِتَابِ «الْجَمَلِ»

از نامه های امام علیه السلام

است که در آغاز بیعت مردم با آن حضرت برای معاویه نگاشت. این نامه را واقدی در کتاب «الجمَل» آورده است. (۱)

نامه در یک نگاه

با توجه به اینکه این نامه در آغاز خلافت ظاهری امیرمؤمنان علی علیه السلام و بیعت مردم با آن حضرت نوشته شده هدف از آن این بوده است که از معاویه هرچه

ص: ۴۱۷

۱- ۱). سند نامه: همان گونه که در عنوان آمده است مرحوم سید رضی این نامه را از کتاب الجمَل واقدی (محمد بن عمر بن واقد المدائنی متوفای ۲۰۷) گرفته است. قابل توجه اینکه «واقدی» از کسانی است که خطبه های امیرمؤمنان علی علیه السلام و سخنان آن حضرت را گردآوری کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۷۷). به گفته «ابن ندیم» واقدی شیعه بود، هرچند در برابر مخالفان متعصب تقیه می کرد. از او نقل شده است که علی علیه السلام از معجزات رسول خداست، همچون عصا برای موسی و زنده کردن مردگان برای عیسی بن مریم. او اهل مدینه بود سپس به بغداد منتقل شد و در عصر مأمون به منصب قضاوت رسید. او اطلاعات وسیعی از تاریخ اسلام و همچنین حدیث و فقه و احکام و اخبار داشت (مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۷)

زودتر بیعت گرفته شود، زیرا اگر کار به درازا کشد مشکلات مهم تری در پیش خواهد بود.

ص: ۴۱۸

مِنْ عَيْدِ اللَّهِ عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ: أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَلِمْتَ إِعْذَارِي فِيكُمْ، وَإِعْرَاضِي عَنْكُمْ، حَتَّى كَانَ مَا لَأَبْدٍ مِنْهُ وَلَمَّا دَفَعَ لَمَهُ؛ وَالْحَيَّةُ طَوِيلٌ، وَالْكَلَامُ كَثِيرٌ، وَقَدْ أَذْبَرَ مَا أَذْبَرَ، وَأَقْبَلَ مَا أَقْبَلَ. فَيَبِغِ مِنْ قِبَلِكَ، وَأَقْبِلْ إِلَيَّ فِي وَفْدٍ مِنْ أَصْحَابِكَ. وَالسَّلَامُ.

ترجمه

این نامه ای است از سوی بنده خدا علی امیر مؤمنان به معاویه فرزند ابوسفیان.

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) (ای معاویه) از اتمام حجتم درباره شما و اعراضم از شما به خوبی آگاهی داری تا آنجا که آن حادثه ای که چاره ای از آن نبود واقع شد و راهی برای دفع آن نبود (اشاره به ماجرای قتل عثمان است). این داستان، طولانی است و سخن در اینجا فراوان است. گذشته گذشته است و آینده روی آورده (بنابراین سخن درباره این گونه مسائل را بگذار) اکنون تو مأموری از تمام کسانی که نزد تو هستند برای من بیعت بگیری (۱) و با گروهی از یارانانت (برای بیعت مستقیم با من) به سوی من بیا و السلام.

شرح و تفسیر: قبول بیعت با امام

این نامه پانزدهمین و آخرین نامه ای است که در نهج البلاغه خطاب به معاویه

ص: ۴۱۹

۱-۱). این نکته قابل توجه است که بیعت در لغت عرب امری طرفینی است؛ همان گونه که بیعت کردن از سوی مردم با پیغمبر اکرم در قرآن مطرح شده، بیعت کردن از سوی پیغمبر نیز مطرح است؛ یعنی هم به بیعت و هم به قبول بیعت هر دو بیعت کردن اطلاق شده است. این معنا در آیه ۱۲ سوره ممتحنه در مورد بیعت زنان با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به خوبی منعکس است

آمده است و هدف از آن دعوت معاویه در اولین فرصت به قبول بیعت با امام بوده است.

در آغاز می فرماید: «این نامه ای است از سوی بنده خدا علی امیر مؤمنان به معاویه فرزند ابوسفیان؛ (مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ).»

سپس می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) (ای معاویه) از اتمام حجتم درباره شما و اعراضم از شما به خوبی آگاهی داری تا آنجا که آن حادثه ای که چاره ای از آن نبود واقع شد و راهی برای دفع آن نبود (اشاره به ماجرای قتل عثمان است)؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَلِمْتَ إِعْدَارِي (۱) فِيكُمْ، وَإِعْرَاضِي عَنْكُمْ، حَتَّى كَانَ مَا لَا بُدَّ مِنْهُ وَ لَا دَفْعَ لَهُ).»

امام علیه السلام در این بخش از نامه به طور سربسته به مسائل مربوط به قتل عثمان اشاره می کند و تمام بنی امیه و خاندان عثمان را مخاطب قرار می دهد و می فرماید: من تا آنجا که می توانستم تلاش و کوشش کردم چنین حادثه ای رخ ندهد، اشتباهات عثمان را به او یادآوری کردم و کرارا به او هشدار دادم و هنگامی که نپذیرفت و من مأیوس شدم او را رها ساختم؛ نتیجه اعمالش دامان او را گرفت و شورش بر ضدش چنان شدید بود که راهی برای جلوگیری از آن پیدا نمی شد، بنابراین من وظیفه خود را به طور کامل انجام دادم که این حادثه واقع نشود ولی چه سود که عثمان و اطرافیانش با من همکاری نکردند.

این سخن به اصطلاح از قبیل دفع دَخْل است، چون امام علیه السلام پیش بینی می کرد که معاویه به بهانه خون عثمان از پذیرفتن بیعت صرف نظر کند. با این سخن به بهانه های او پایان داد، هرچند معاویه بعداً از طریق دیگری وارد شد؛ بی آنکه ابتدا امام را در خون عثمان متهم کند قاتلان عثمان را از امام مطالبه کرد و آن را

ص: ۴۲۰

(۱- ۱). «إعذار» به معنای اتمام حجت است

بهبانۀ ای برای سر باز زدن از بیعت قرار داد.

سپس می افزاید: «این داستان، طولانی است و سخن در اینجا فراوان است.

گذشته گذشته است و آینده روی آورده (بنابراین سخن درباره این گونه مسائل را بگذار) اکنون تو مأموری از تمام کسانی که نزد تو هستند برای من بیعت بگیری و با گروهی از یاران (برای بیعت مستقیم با من) به سوی من بیا. والسلام؛ (وَ الْحَدِيثُ طَوِيلٌ، وَ الْكَلَامُ كَثِيرٌ، وَ قَدْ أُذْبِرَ مَا أُذْبِرُ، وَ أَقْبَلَ مَا أَقْبَلَ. فَبَايَعَ مَنْ قَبْلَكَ، وَ أَقْبَلَ إِلَيَّ فِي وَفْدٍ (۱) مِنْ أَصْحَابِكَ. وَ السَّلَامُ).

اشاره به اینکه فعلاً مشکل مهم مسلمانان مسأله بیعت و تحکیم پایه های حکومت اسلامی است؛ مسائل فرعی را باید برای وقت دیگر گذارد. باید با یاران به طور دسته جمعی به صفوف مسلمانان پیوندی که همه (جز اندکی) با من بیعت کردند.

جمله «أُذْبِرَ مَا أُذْبِرُ وَ أَقْبَلَ مَا أَقْبَلَ» شبیه چیزی است که ما می گوئیم: گذشته ها گذشته و باز نمی گردد؛ آنچه مهم است مسائل امروز و آینده است که باید برای آن فکری کرد.

جمله «فَبَايَعَ مَنْ قَبْلَكَ» اشاره به این است که تو از طرف من با یاران بیعت کن.

ص: ۴۲۱

۱- ۱). «وفد» به معنای گروه است

و من کتاب له علیه السلام

لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ عِنْدَ اسْتِخْلَافِهِ إِيَّاهُ عَلَى الْبَصْرَةِ

از توصیه های امام علیه السلام

به عبد الله بن عباس است هنگامی که وی را به فرمانداری بصره منصوب کرد. (۱)

توصیه در یک نگاه

از کتاب الامامه و السیاسه استفاده می شود که امام علیه السلام این سخن را به عبد الله بن عباس پس از پایان جنگ جمل و تسخیر بصره در حالی که ابن عباس

ص: ۴۲۳

۱- ۱). سند این توصیه: به گفته نویسنده مصادر نهج البلاغه این نامه را پیش از مرحوم سید رضی، ابن قتیبه دینوری در کتاب الامامه و السیاسه و مرحوم شیخ مفید در کتاب الجمل آورده اند و بعد از سید رضی سید امیر یحیی علوی در کتاب الطراز با تفاوت های متعددی آورده که نشان می دهد آن را از منبع دیگری گرفته است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۷۸). مطابق آنچه در کتاب تمام نهج البلاغه آمده: آغاز این نامه چنین بوده است: «يَا ابْنَ عَبَّاسٍ أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ -عَزَّ وَجَلَّ- وَالْعَدْلِ عَلَى مَنْ وَلَّاكَ اللَّهُ أَمْرَهُ». و در آخر آن، این جمله آمده است: «وَأَذُكِرُ اللَّهُ كَثِيرًا، وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ». و با تفاوت های دیگر که آن را از الامامه و السیاسه نقل کرده است (تمام نهج البلاغه، ص ۷۴۳)

را به فرمانداری آن شهر انتخاب کرده بود به او فرمود و در مجموع به او مدارای با مردم و خویشان داری در برابر ناملايمات و توجه به خدا در هر حال را درس می دهد.

ص: ۴۲۴

سَعِ النَّاسِ بِوَجْهِكَ وَمَجْلِسِكَ وَحُكْمِكَ، وَإِيَّاكَ وَالْغَضَبَ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ. وَاعْلَمْ أَنَّ مَا قَرَّبَكَ مِنَ اللَّهِ يُبَاعِدُكَ مِنَ النَّارِ، وَمَا بَاعَدَكَ مِنَ اللَّهِ يُقَرِّبُكَ مِنَ النَّارِ.

ترجمه

با چهره ای باز با مردم روبه رو شو، و مجلست برای خاص و عام گشاده دار و در حکم و داوری همه را یکسان بنگر. از خشم و غضب (به شدت) بر حذر باش، چرا که یکی از سبک مغزی های شیطانی است و بدان آنچه تو را به خدا نزدیک می سازد از آتش جهنم دور می کند و آنچه تو را از خدا دور می سازد به آتش دوزخ نزدیک می سازد.

شرح و تفسیر: همه را با یک چشم بنگر

همه را با یک چشم بنگر

با توجه به اینکه این نامه پس از پایان جنگ جمل و منصوب شدن ابن عباس به فرمانداری بصره از سوی امام صادر شده و فضا فضای عصبانیت و خشم و انتقام بوده است، امام با این توصیه های دقیق و حساب شده می خواهد آرامش را به شهر و منطقه باز گرداند و از خشونت های احتمالی آینده جلوگیری کند. در اینجا سه اندرز مهم به ابن عباس می دهد.

نخست می فرماید: «با چهره ای باز با مردم روبه رو شو، و مجلست برای خاص و عام گشاده دار و در حکم و داوری همه را یکسان بنگر»؛ (سَعِ النَّاسِ)

ص: ۴۲۵

گشاده رویی و اظهار محبت به همه مردم رمز پیشرفت و موفقیت و سبب خاموش شدن آتش فتنه هاست. همان گونه که در حدیث معروفی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «إِنَّكُمْ لَنْ تَسْبِعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَبِّحُوا لَهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ؛ شما هرگز نمی توانید با اموال خود همه مردم را راضی کنید (زیرا اموال شما محدود و خواسته های مردم نامحدود است) بنابراین آنها را با اخلاق نیک و گشاده رویی (که سرمایه ای فنا ناپذیر است) از خود راضی کنید». (۱)

توسعه مجلس نیز اشاره به این است که نباید در خانه یا محل حکومت تنها به روی گروه خاصی گشوده باشد، بلکه باید همه مردم به ویژه مظلومان به آن راه پیدا کنند و سفره دل خود را پیش تو بگشایند.

این سخن شبیه همان دستوری است که امام علیه السلام به مالک اشتر داد و فرمود:

«برای کسانی که به تو نیاز دارند وقتی مقرر کن که شخصا به نیاز آنها رسیدگی کنی و یک مجلس عمومی و همگانی برای آنها تشکیل ده (و در آنجا بنشین و مشکلات آنها را حل کن)»؛ (وَ اجْعَلْ لِدَوَى الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تُفَرِّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ وَ تَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا) .

اما در مورد توسعه حکم که امام در عبارت بالا به آن اشاره فرموده منظور آن است که هرگز نباید داوری و قضاوت تو به نفع گروه خاصی باشد، بلکه همه قشرها باید از حکم عادلانه برخوردار باشند.

سپس به دنبال این دستور، اندرز دیگری می دهد و می فرماید: «از خشم و غضب (به شدت) برحذر باش، چرا که یکی از سبک مغزی های شیطانی است»؛ (وَ إِيَّاكَ وَ الْعُغْصَبَ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ (۲) مِنَ الشَّيْطَانِ) .

ص: ۴۲۶

۱- ۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۴، ح ۵۸۳۹

۲- ۲. «طَيْرَةٌ» در لغت به معنای سبک مغزی، شیطانی و خفت عقل است و «طیره» بر وزن «زیره» به معنای فال بد زدن و در اینجا مناسب همان معنای اول است، زیرا در حال غضب انسان حالت سبک مغزی شیطانی پیدا می کند

روشن است که صاحبان مصادر امور در جامعه با صحنه های مختلف روبه رو می شوند و گاه ارباب حاجت و مظلومان با خشونت با آنها برخورد می کنند و حتی گاهی با اهانت. فرمانداران و مدیران حکومت باید خویشتن دار باشند و در برابر این خشونت ها هرگز خشمگین نشوند، زیرا خشم و غضب آنها را از مسیر حق و عدالت بیرون می کند و ممکن است در این حالت کاری از انسان سرزند که سال ها مایه پشیمانی باشد.

از این رو در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ؛ غضب ایمان را فاسد می کند همان گونه که سرکه آثار عسل را از بین می برد». (۱)

امام باقر علیه السلام می فرماید: «إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوَقَّدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ وَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا غَضِبَ اخْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَانْتَفَحَتْ أُوْدَاجُهُ وَدَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ؛ این غضب شعله آتشی از سوی شیطان است که در قلب فرزندان آدم زبانه می کشد، از این رو هنگامی که یکی از شما غضب می کند چشمانش سرخ و رگ های گردنش پر خون می شود و شیطان داخل وجودش می گردد». (۲)

امیرمؤمنان علی علیه السلام در نامه ای که به حارث همدانی نوشت فرمود: «وَاحْذَرِ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ جُنْدٌ عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسَ؛ از غضب بپرهیز که لشکر عظیمی از لشکریان ابلیس است».

در غرر الحکم نیز از آن حضرت آمده است: «إِيَّاكَ وَالْغَضَبَ فَأَوَّلُهُ جُنُونٌ وَآخِرُهُ نَدَمٌ؛ از خشم بپرهیز که اولش دیوانگی و آخرش پشیمانی است». (۳)

ص: ۴۲۷

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۱

۲-۲. همان مدرک، ص ۳۰۴، ح ۱۲

۳-۳. غرر الحکم، ص ۳۰۳، ح ۶۸۳۹

آن گاه در سومین و آخرین اندرز می فرماید: «بدان آنچه تو را به خدا نزدیک می سازد از آتش جهنم دور می کند و آنچه تو را از خدا دور می سازد به آتش دوزخ نزدیک می سازد»؛ (وَ اعْلَمُ أَنَّ مَا قَرَّبَكَ مِنَ اللَّهِ يُبَاعِدُكَ مِنَ النَّارِ، وَ مَا بَاعَدَكَ مِنَ اللَّهِ يُقَرِّبُكَ مِنَ النَّارِ) .

تعبیری است بسیار جامع و جالب؛ تمام اموری که انسان را به خدا نزدیک می کند اعم از معارف، گفتار و رفتار و خواسته ها و تلاش ها و کوشش ها به یقین وی را از دوزخ دور می سازد و به عکس، اعمال و رفتار و کردار و نیاتی که انسان را از خدا دور می کند او را به سوی جهنم می برد. آنها که از عذاب الهی و کیفرهای شدید او در جهنم بیمناکند باید این سخن را همیشه آویزه گوش خود سازند. به بیان دیگر تمام دعوت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در این دو جمله خلاصه می شود: آنچه انسان را به خدا نزدیک می کند به آن فرمان داده است، و آنچه او را از خدا دور می سازد از آن نهی کرده است، لذا در خطبه مشهور حجه الوداع فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ وَاللَّهِ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ» . (۱)

ص: ۴۲۸

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ لَمَّا بَعَثَهُ لِلْإِخْتِجَاعِ عَلَى الْخَوَارِجِ

از توصیه های امام علیه السلام

به عبد الله بن عباس است هنگامی که وی را برای گفت و گو نزد خوارج فرستاد. (۱)

توصیه در یک نگاه

امیر مؤمنان علی علیه السلام در این توصیه که خطاب به ابن عباس بیان فرموده در آن زمان که او را برای سخن گفتن با خوارج فرستاد روش استدلال در برابر آنان را به او یاد می دهد و می فرماید: به آیات متشابه قرآن که ممکن است تفاسیر مختلفی برای آن داشته باشند احتجاج نکند، بلکه با سنت که بسیار شفاف و روشن است

ص: ۴۲۹

۱- ۱). سند توصیه: نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه می گوید: این کلام از علی علیه السلام مشهور است؛ ابن اثیر در کتاب نهجیه به مناسبت واژه «حَمَل» آن را با تفاوتی آورده است و زمخشری نیز در ربیع الابرار آن را با اختلاف دیگری ذکر کرده و همه اینها نشان می دهد که آنان منابع دیگری جز نهج البلاغه در دست داشته اند (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۶۷)

با آنها استدلال کند.

می دانیم خوارج آیه شریفه «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^۱ را بهانه کرده بودند و می گفتند حکمیت که علی علیه السلام در مقابل شامیان آن را پذیرفته بر خلاف این آیه است، زیرا این آیه حکمیت را فقط برای خدا می داند. در حالی که می دانیم آیه ناظر به این معنا نیست و حاکمیت خداوند را در احکام کلی بیان می کند نه موارد جزئی و شخصی و تطبیق آن کلیات بر موارد شخصی باید به وسیله حکمین انجام گیرد؛ ولی آنها بر پندار باطل خود اصرار داشتند اما اگر ابن عباس مثلاً به حدیث معروف «عَلَيْتُ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ»^(۱) یا حدیث «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ»^(۲) که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به طور مسلم نقل شده استدلال کند، دیگر آنها نمی توانند پاسخی به آن بگویند.

ص: ۴۳۰

۱-۲). بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۵۰

۲-۳). همان مدرک، ج ۲۳، ص ۱۰۳، ح ۱۱

لَا تُخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ، تَقُولُ وَيَقُولُونَ، وَلَكِنْ حَاجِبُهُم بِاللُّسْنَةِ، فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا.

ترجمه

با آیات قرآن با آنها بحث و مواجهه نکن، زیرا (بعضی از آیات) قرآن تاب معانی مختلف و امکان تفسیرهای گوناگون دارد تو چیزی می گویی و آنها چیز دیگر (و سخن به جایی نمی رسد) ولی با سنت صریح (پیامبر) با آنها گفت و گو و مواجهه کن که راه فراری از آن نخواهند یافت (و ناچار به تسلیم در برابر آن هستند).

شرح و تفسیر: در برابر خوارج با سنت پیامبر استدلال کن

در برابر خوارج با سنت پیامبر استدلال کن

از تواریخ به خوبی استفاده می شود علی علیه السلام هرگز مایل نبود خوارج به قتل برسند، بلکه حد اکثر کوشش را برای هدایت آنان اعمال کرد، زیرا آنها با معاویه و یارانش تفاوت روشنی داشتند؛ آنها عمدا و از روی هوای نفس به دنبال باطل بودند و به آن رسیدند؛ ولی خوارج به دنبال حق می رفتند و بر اثر نادانی و تعصب گرفتار باطل شدند، از این رو هم خود امام با آنها صحبت کرد و هم ابن عباس را برای سخن گفتن با ایشان فرستاد و می دانیم سخنان امام تأثیر زیادی گذاشت و اکثریت آنها از راه باطل برگشتند و اقلیتی ماندند و به مبارزه برخاستند و از بین رفتند.

امام در آغاز این سخن می فرماید: «با آیات قرآن با آنها بحث و مواجهه نکن،

ص: ۴۳۱

زیرا (بعضی از آیات) قرآن تاب معانی مختلف و امکان تفسیرهای گوناگون دارد تو چیزی می گویی و آنها چیز دیگر (و سخن به جایی نمی رسد)؛ (لَا تُخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ (۱) ذُو وُجُوهِ، تَقُولُ وَ يَقُولُونَ)

این یک واقعیت است که بعضی آیات قرآن متشابه اند که آنها را می توان بر معانی مختلف و گاه متضاد حمل کرد در حالی که آیات محکّمات و غیر متشابه را می توان تفسیر کرد؛ ولی افرادی که دنبال اغراض خاصی هستند بدون مراجعه به آیات محکّمات، آیات متشابه را بر اهداف انحرافی خود تطبیق می کنند؛ مثلاً قرآن مجید در آیه ۲۲ و ۲۳ سوره قیامت می فرماید: «وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»؛ (آری) در آن روز صورت هایی شاداب و مسروراند و به (الطاف) پروردگارشان می نگرند» گروهی این آیه را چنین تفسیر کرده اند که روز قیامت خدا را با چشم سر می توان دید در حالی که قرآن در آیه محکّمش می گوید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»؛ چشم ها او را نمی بینند». (۲) و در داستان موسی پس از آن که عرضه داشت: «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرُهُ إِلَيْكَ»؛ پروردگارا! خودت را به من نشان ده تا تو را ببینم» فرمود: «لَنْ تَرَانِي»؛ هرگز مرا نخواهی دید». (۳)

بدون شک قرآن به لسان عربی مبین نازل شده ولی از آنجا که آیات قرآن جنبه عمومیت و کلیت دارد و غالباً دست روی مصادیق نگذاشته افراد مغرض که اهداف خاصی دارند با استفاده از روش تفسیر به رأی آن را بر مقاصد خود حمل می کنند و سبب گمراهی خود و دیگران می شوند؛ ولی سنت پیغمبر در بسیاری از موارد انگشت روی مصداق ها گذارده؛ مصداق هایی که حتی افراد لجوج و بهانه جو نمی توانند بر آن خرده بگیرند که نمونه آن را در پایان همین

ص: ۴۳۲

۱-۱). «حَمَلٌ» چیزی که تاب معانی مختلفی دارد

۲-۲). انعام، آیه ۱۰۳

۳-۳). اعراف، آیه ۱۴۳

وصیت نامه ملاحظه خواهیم کرد.

لذا امام علیه السلام در ادامه این سخن می فرماید: «ولی با سنت صریح (پیامبر) با آنها گفت و گو و محاجه کن که راه فراری از آن نخواهند یافت (و ناچار به تسلیم در برابر آن هستند)؛ (وَ لَكِنْ حَاجَّجَهُمْ بِالسُّنَّةِ، فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا (۱)).

شاهد این سخن داستانی است که طبری (نویسنده کتاب المسترشد) از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است و عصاره اش چنین است: هنگامی که امام ابن عباس را برای گفت و گو با خوارج فرستاد آنها گفتند: ما چند ایراد به علی علیه السلام داریم:

۱. هنگامی که در صلح نامه حکمین عنوان امیر المؤمنین را برای او نوشتند و عمرو عاص اعتراض نمود آن را محو کرد.

۲. به حکمین گفت: نگاه کنید اگر معاویه از من سزاوارتر به خلافت است او را تثبیت کنید.

۳. او خودش در قضاوت از همه آگاه تر بود، چرا کار را به دست حکمین سپرد؟

۴. اصولاً چرا حکمیت را در دین خدا پذیرفت؛ حاکم فقط خداست.

۵. چرا سلاح ها و حیوانات آنها را روز جنگ بصره در میان ما تقسیم کرد ولی زنان و فرزندان آنها را به عنوان برده تقسیم نکرد؟

۶. او از سوی پیغمبر وصی بود چرا مقام خود را ضایع کرد و مردم را دعوت به سوی خود ننمود؟

ابن عباس خدمت امیر مؤمنان آمد و سخنان آنها را بازگو کرد.

امام فرمود: تو به آنها بگو آیا راضی به خدا و رسول خدا هستی یا نه؟ آنها

ص: ۴۳۳

۱ - ۱). «مَحِيص» به معنای راه فرار از ریشه «حِص» بر وزن «حِيف» در اصل به معنای بازگشت و عدول از چیزی است و «مَحِيص» اسم مکان به معنای مکان فرار یا پناهگاه است

می گویند: آری. سپس تمام ایرادهای آنها را به این طریق پاسخ بگو:

اما اینکه من اجازه دادم عنوان امیرمؤمنان را حذف کنند این در واقع اقتدا به پیغمبر اکرم بود که در روز حدیبیه در صلح نامه ای که با مشرکان داشتیم من نوشتم: «هَذَا مَا صَالِحٌ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» نماینده مشرکان ایراد کرد ما او را رسول خدا نمی دانیم حذف کن پیغمبر صلی الله علیه و آله به من امر فرمود چنین کن و این عنوان محو شد و به من فرمود: ای علی تو هم گرفتار شبیه همین موضوع خواهی شد. این پاسخ برای خوارج مطرح شد و آنها پذیرفتند.

اما اینکه گفتید: من در خودم شک کردم چون به حکمین گفتم: آن کس را که شما صالح تر می دانید تثبیت کنید، این شبیه چیزی است که قرآن مجید به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده که بگوید: «إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در گمراهی آشکاری هستیم». (۱) در حالی که به یقین پیغمبر بر حق بود. خوارج این را شنیدند و پذیرفتند.

اینکه گفتید: من با اینکه در داوری از همه برترم چرا داوری حکمین را پذیرفتم، این همانند کار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که درباره یهود بنی قریظه حکمیت را به سعد بن معاذ داد در حالی که خودش در داوری از همه برتر بود و قرآن می گوید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»؛ به یقین برای شما در زندگی پیامبر خدا سرمشق نیکویی بود». (۲) من به آن حضرت تاسی کردم. هنگامی که خوارج این را شنیدند پذیرفتند.

اما اینکه می گویند: چرا سلاح ها و حیوانات دشمن را پس از پیروزی در جنگ جمل تقسیم کردم اما زنان و فرزندانشان را برده شما نساختم، من خواستم منتهی بر اهل بصره بگذارم همان کاری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با اهل مکه کرد. به

ص: ۴۳۴

۱- ۱. سبأ، آیه ۲۴

۲- ۲. احزاب، آیه ۲۱

علاوه کدام یک از شما حاضر بودید عایشه را جزء سهم خود بپذیرید و کنیز خود بدانید؟ هنگامی که خوارج این را شنیدند پذیرفتند.

سپس در آخرین اشکال فرمود: اینکه به من ایراد می کنید من وصی منصوب پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم چرا مردم را به سوی خود دعوت نکردم دلیلش این بود که شما مرا نپذیرفتید و دیگری را بر من مقدم داشتید شما مقام وصی بودن مرا ضایع کردید نه من؛ امام و وصی همچون پیغمبران نیست که دعوت به خویش کند او بعد از تعیین پیغمبر بی نیاز از دعوت به خویشان است او در واقع همچون کعبه است که مردم باید به سراغ او بروند نه آنکه کعبه به سوی آنها بیاید.

هنگامی که خوارج این پاسخ را شنیدند آن را نیز پذیرفتند و به همین دلیل چهار هزار نفر از آنها بازگشتند (و طبق روایتی دوازده هزار نفر بودند که هشت هزار نفر از آنها بازگشتند و اقلیت چهار هزار نفری باقی ماندند که سپاه علی علیه السلام آنها را درهم کوبیدند). (۱)

نکته: چرا استدلال به سنت؟

چرا استدلال به سنت؟

اینکه امام علیه السلام در این نامه به ابن عباس می فرماید: «هنگامی که می خواهی با خوارج سخن بگویی با سنت به آنها جواب ده نه با آیات قرآن، زیرا قرآن ذو وجوه (دارای تفسیرهای گوناگون) است» ممکن است اشاره به دو مطلب باشد:

۱. قرآن محکمت و متشابهات دارد؛ یعنی آیاتی کاملاً روشن و آیاتی که ممکن است معانی مختلف برای آن ذکر شود. هرگاه این آیات در کنار هم چیده شود عربی مبین است و مفاهیمی کاملاً روشن دارد؛ مثلاً آیه «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»؛

ص: ۴۳۵

۱- ۱). شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۰، ص ۴۲۳، این حدیث با تفاوت هایی در تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۲ آمده است

حکم تنها از آن خداست» (۱) هنگامی که در کنار آیه شریفه «فَاتَّبِعُوا حُكْمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحُكْمًا مِنْ أَهْلِهَا» ۲ گذارده شود معلوم می شود که معنای حاکمیت و داوری خدا این است که هر کس می خواهد حکمیت کند باید طبق قرآن و فرمان خدا باشد و لازم نیست خداوند درباره هر قضیه شخصیه ای آیه ای نازل کند.

ولی بیمار دلان و کسانی که به تعبیر قرآن «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» ۳ می باشند تشابهات را می گیرند و محکمت را رها می کنند و آیات قرآن را مطابق میل و خواسته نادرست خود تفسیر می نمایند. به همین دلیل امام علیه السلام به ابن عباس می فرماید: «برای رهایی از بحث های منافقان و کوردلان به سراغ قرآن نرود، زیرا بحث های دامنه دار محکم و متشابه پیش می آید و آنها که فقط به دنبال تشابهات اند به خواسته خود می رسند».

۲. قرآن چون به منزله قانون اساسی اسلام است طبعاً مسائل را غالباً به صورت کلی بیان می کند و تطبیق کلیات بر مصداق ها گناه بر اثر لجاجت و یا کج فهمی مورد سوء استفاده قرار می گیرد در حالی که سنت در بسیاری از موارد به صورت فعل شخصی پیامبر است و هیچ جای انکار و گفت و گو در آن نیست مثل اینکه در داستان «بنی قریظه» پیامبر داوری را به «سعد بن معاذ» داد! این خود جواب دندان شکنی برای خوارج است که می گفتند: داوری مخصوص خداست.

آری بخش مهمی از سنت پیامبر افعال اوست که در موارد خاصی از آن حضرت سر می زد در حالی که قرآن تنها سخنان خداست و این سخنان هر چند برای حق جویان ابهامی ندارد ولی برای افراد مغرض و لجوج قابل سوء استفاده است.

ص: ۴۳۶

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

إلى أبي موسى الأشعري جواباً في أمر الحكّمين، ذكره سعيد بن يحيى

الأموي في كتاب «المغازي»

از نامه های امام علیه السلام

به ابوموسی اشعری در پاسخ سؤال او درباره حکمین است.

این نامه را «سعید بن یحیی اموی» در کتاب «المغازی» آورده است. (۱)

نامه در یک نگاه

این نامه همان گونه که بعداً اشاره خواهد شد پاسخی است به نامه ابو موسی اشعری که امام پیش از انجام حکمیت به او نوشته و اندرزهایی به او داده است تا از طریق حق منحرف نشود و آنچه رضای خداست در نظر بگیرد، به شایعات گوش فرامی‌دهد و تهدید یا تطمیع معاویه در او اثر نگذارد و حق را بگوید

ص: ۴۳۷

۱- ۱). سند نامه: همان گونه که در عنوان نامه آمد سعید بن یحیی اموی که از علمای قرن سوم هجری بوده، آن را در کتاب معروف خود به نام المغازی آورده است و در کتاب مصادر نهج البلاغه سند دیگری برای آن ذکر نشده است

و روشن است با قطع نظر از نصوص پیغمبر اکرم درباره علی علیه السلام، بیعت عمومی مردم مخصوصاً اصحاب پیغمبر با امام علیه السلام حق برای کسی مکتوم نبوده و در داستان حکمیت می بایست این واقعیت حتی برای مثل ابو موسی مکتوم نمانده باشد، هر چند وی در دام عمرو عاص گرفتار شد و با بغض و کینه ای که به علی علیه السلام داشت، نتوانست از حق دفاع کند.

ص: ۴۳۸

فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ تَغَيَّرَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ حَظِّهِمْ، فَمَا لَوْا مَعَ الدُّنْيَا، وَنَطَقُوا بِالْهَوَى. وَإِنِّي نَزَلْتُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنَزَلًا مُعْجَبًا، اجْتَمَعَ بِهِ أَقْوَامٌ أَعْجَبْتُهُمْ أَنْفُسُهُمْ، وَأَنَا أَدَاوِي مِنْهُمْ قَوْحًا أَخَافُ أَنْ يَكُونَ عَلَقًا. وَلَيْسَ رَجُلٌ فَأَعْلَمُ أَحْرَصَ عَلَى جَمَاعِهِ أُمَّهُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْفَتْهَا مِنِّي، أَبْتَعِي بِذَلِكَ حُسْنَ الثَّوَابِ، وَكَرَمِ الْمَأْبِ. وَسَأْفِي بِالَّذِي وَأَيْتُ عَلَى نَفْسِي، وَإِنْ تَغَيَّرَتْ عَنْ صَالِحِ مَا فَارَقْتَنِي عَلَيْهِ، فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ، وَالتَّجْرِبَةِ، وَإِنِّي لِأَعْبِدُ أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ بِبَاطِلٍ، وَأَنْ أفسِدَ أَمْرًا قَدْ أَصْلَحَهُ اللَّهُ. فَدَعُ مَا لَا تَعْرِفُ، فَإِنَّ شِرَارَ النَّاسِ طَائِرُونَ إِلَيْكَ بِأَقْوَابِلِ السُّوءِ، وَالسَّلَامُ.

ترجمه

(آگاه باش) گروه زیادی از مردم از بسیاری از بهره های خود (که بر اثر اعمال صالح در آخرت نصیب آنها می گردد) باز مانده اند؛ به دنیا روی آورده و با هوای نفس سخن گفته اند و این کار مرا به تعجب واداشت که اقوامی خودپسند در آن گرد آمدند (چگونه ممکن است افرادی که دم از ایمان و اسلام می زنند این گونه به دنبال هوا و هوس حرکت کنند) من می خواهم زخم درون آنها را مداوا کنم، زیرا می ترسم مزمن و غیر قابل علاج گردد (ولی مع الأسف آنها از معالجه می گریزند) بدان هیچ کس بر اتحاد و الفت امت محمدی صلی الله علیه و آله از من حریص تر و کوشاتر نیست. در این کار پاداش نیک و سرانجام شایسته را از خدا می طلبم.

من به آنچه با خود تعهد کرده ام وفادارم (و اگر بر طبق کتاب و سنت داوری کنی

ص: ۴۳۹

از تو پشتیبانی خواهم کرد) و اگر تو از آن شایستگی که به هنگام رفتن از نزد من داشتی تغییر پیدا کنی (و بر خلاف حق و عدالت و کتاب و سنت حکم نمایی راه شقاوت پوییده ای) زیرا شقی و بدبخت کسی است که از عقل و تجربه ای که نصیب او شده محروم بماند و من از اینکه کسی سخن بیهوده بگوید متنفر و از اینکه کاری را که خدا اصلاح کرده بر هم زدم بیزارم (من خواهان وحدت امت اسلام و خاموشی آتش فتنه ام) آنچه را نمی دانی رها کن (و به شایعات و سخنان اشرار گوش فرا مده) زیرا مردم شرور سخنان نادرستی را به تو می گویند (تا تو را از راه حق منحرف سازند). و السلام.

شرح و تفسیر: از راه حق منحرف مشو و آتش فتنه را خاموش کن

از راه حق منحرف مشو و آتش فتنه را خاموش کن

این نامه خالی از ابهاماتی نیست و متأسفانه شارحان نهج البلاغه برای کشف این ابهامات و حل آنها گام مؤثری بر نداشته اند. در کتب تاریخ نیز متن نامه ابو موسی اشعری نیامده تا معلوم شود او از امام چه می خواسته و اشارات نامه امام به چه اموری است؛ ولی از آنجا که غالباً از جواب ها می توان اجمالاً به اصل نامه پی برد چنین به نظر می رسد که ابو موسی قبل از شروع به کار حکمین و بعد از انتخاب شدن به این عنوان، نامه ای به امام نوشته و از سرنوشت خود نگران بوده که ممکن است دوستان امام برای او مزاحمت هایی ایجاد کنند؛ امام هم در این نامه او را نصیحت می کند که به دنیاپرستی روی نیاورد، وعده های معاویه در دل او اثر نگذارد و از سوی دیگر به او تأمین می بخشد که اجازه نمی دهد او را اذیت کنند.

این خلاصه چیزی است که در جهت رفع ابهام از این نامه می توان ذکر کرد.

به هر حال امام علیه السلام در آغاز به فضای موجود آن زمان اشاره ای کرده و در واقع

به ابوموسی هشدار می دهد که: «آگاه باش) گروه زیادی از مردم از بسیاری از بهره های خود (که بر اثر اعمال صالح در آخرت نصیب آنها می گردد) باز مانده اند؛ به دنیا روی آورده و با هوای نفس سخن گفته اند و این کار مرا به تعجب واداشت که اقوامی خودپسند در آن گرد آمدند (چگونه ممکن است افرادی که دم از ایمان و اسلام می زنند این گونه به دنبال هوا و هوس حرکت کنند)؛ (فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ تَغَيَّرَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ حَظِّهِمْ فَمَالُوا مَعَ الدُّنْيَا، وَ نَطَقُوا بِالْهَوَى، وَإِنِّي نَزَلْتُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنزِلًا مُعْجِبًا، اجْتَمَعَ بِهِ أَقْوَامٌ أَعْجَبْتُهُمْ أَنْفُسَهُمْ).

گویا این سخن اشاره به افرادی است که معاویه آنها را با مبالغ کم یا کلان خریداری کرد به گونه ای که دست از دامن امام کشیدند و به باطل پیوستند و دین خود را به دنیا فروختند در حالی که ظاهراً در صف مؤمنان راستین بودند و امام از این موضوع سخت در شگفتی فرو می رود.

سپس در ادامه این سخن می افزاید: «من می خواهم زخم درون آنها را مداوا کنم، زیرا می ترسم مزمن و غیر قابل علاج گردد (ولی مع الأسف آنها از معالجه می گریزند)؛ (وَ أَنَا أَدَاوِي مِنْهُمْ قَرْحًا (۱) أَخَافُ أَنْ يَكُونَ عَلَقًا (۲)).

اشاره به اینکه زخم ها را باید در اولین فرصت درمان نمود که اگر به تأخیر بیفتد زخم عمیق و عمیق تر و عفونی می شود و قشری از خون و جراحت آن را می پوشاند و علاج آن بسیار مشکل می شود. منظور از این سخن این است که مردم مسلمان در عهد خلیفه سوم گرفتار انحرافات سختی شدند؛ تبعیض های ناروا، بی عدالتی ها، حکومت ناصالحان و انواع ظلم و بی عدالتی؛ من تصمیم

ص: ۴۴۱

-
- ۱- ۱). «قَرْح» بر وزن «فرد» زخمی است که از خارج بر بدن وارد می شود و «قَرْح» بر وزن «قفل» زخم چرکینی است که به صورت دمل از داخل بدن حادث می شود؛ ولی ممکن است منظور حضرت در عبارت فوق هر دو معنا باشد
- ۲- ۲). «عَلَق» به معنای خون غلیظ بسته شده است که هر گاه روی زخم ظاهر شود زیر آن به عفونت می کشد و مداوای زخم مشکل می شود و از این رو امروز سعی دارند که زخم را مرتباً شستشو دهند تا چنین قشری روی آن پیدا نشود

گرفتم که هرچه زودتر به این امور پایان دهم؛ اما چه سود که هواپرستی‌ها و تمایل به دنیا اجازه نمی‌دهد.

سپس امام علیه السلام به سراغ این مطلب می‌رود که او از همه بیشتر پافشاری به اتحاد و اتفاق مسلمانان دارد و هرگز راضی به این شکاف‌ها نیست می‌فرماید: «بدان هیچ کس بر اتحاد و الفت امت محمد صلی الله علیه و آله از من حریص‌تر و کوشاتر نیست»؛ (وَلَيْسَ رَجُلٌ فَاعْلَمَ أَحْرَصَ عَلَى جَمَاعِهِ أُمَّهُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْفَتْهَاهَا مِنِّي).

من اگر تن به جنگ صفین دادم برای این بود که عامل تفرقه را از میان ببرم و اگر حکمیت را به اکراه پذیرفتم باز برای این بود که شاید راهی به وحدت باز شود این در حالی است که دیگران به سوی تفرقه گام بر می‌دارند و می‌خواهند بخش‌هایی از کشور اسلام را جدا ساخته و حکومتی خودکامه برای خود در آن تشکیل دهند.

آن‌گاه می‌فرماید: «در این کار پاداش نیک و سرانجام شایسته را از خدا می‌طلبم»؛ (أَبْتَغِي بِذَلِكَ حُسْنَ الثَّوَابِ، وَكَرَمَ الْمَأْبِ).

اشاره به اینکه اگر تلاش و کوشش برای وحدت و الفت امت می‌کنم یا در اصلاح مفاسد آنها می‌کوشم نه برای این است که بر آنان حکومت کنم، بلکه برای طلب رضای پروردگار است.

سپس امام علیه السلام می‌افزاید: «من به آنچه با خود تعهد کرده‌ام وفادارم (و اگر بر طبق کتاب و سنت داوری کنی از تو پشتیبانی خواهم کرد)» (وَ سَأَفِي بِالَّذِي وَآيْتُ (۱) عَلَيَّ نَفْسِي).

در اینکه امام چه عهدی با او کرده بوده است که در اینجا به آن اشاره می‌فرماید احتمالات مختلفی وجود دارد: نخست اینکه به او فرموده بود: اگر

ص: ۴۴۲

۱- ۱). «وَآيْتُ» از ریشه «وَأَى» بر وزن «رَأَى» به معنای وعده دادن است

حکمت تو بر اساس قرآن و سنت باشد من به آن پایبندم. به یقین اگر می خواستند بر اساس قرآن و سنت پیغمبر داوری کنند حق با علی بن ابی طالب بود، چرا که امت اسلام با آن حضرت بیعت کرده بود و معاویه در حکم باغی بود و قرآن با صراحت می گوید: اگر کسی در برابر حکومت حق اسلامی سر به شورش بر دارد و راه بغی پیش گیرد باید او را بر سر جایش نشانند، هر چند راهی جز جنگ نداشته باشد: «فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد». (۱)

همچنین سنت پیغمبر که فرموده بود: «عَلَيَّْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ» (۲) و همچنین جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ» که در داستان غدیر همه آن را نقل کرده اند دلیل روشنی بر حقانیت آن حضرت بود، هر چند ابو موسی اشعری احمق تر از آن بود که این حقایق را دریابد و حکمی بر خلاف قرآن و سنت ارائه کرد.

«دینوری» در کتاب اخبار الطوال آورده است که در پیمان نامه تحکیم حکمین این عبارت آمده بود که عهد و پیمان الهی و پیمان رسول خدا از عمرو بن عاص و ابو موسی اشعری گرفته شده که قرآن را امام و پیشوای خود قرار دهند و از آن به سوی غیر آن نروند و آنچه را در قرآن نیابند به سنت جامعه رسول صلی الله علیه و آله مراجعه کنند و عمدا گامی بر خلاف آن بردارند و با شبهات داوری نکنند.

احتمال دیگر اینکه علی علیه السلام به او وعده داده بود که در برابر حکمش هر چه باشد اجازه ندهد مردم متعرض او شوند و آسیبی به او برسانند، هر چند از راه حق منحرف شده باشد و این احتمال با جمله «وَإِنْ تَغَيَّرْتَ عَنْ صَالِحِ مَا فَارَقْتَنِي

ص: ۴۴۳

۱- ۱. حجرات، آیه ۹

۲- ۲. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۵۰

عَلَيْهِ» مناسب تر است.

احتمال سوم اینکه جمله «وَإِنْ تَغَيَّرْتَ عَنْ صَالِحِ مَا فَارَقْتَنِي عَلَيْهِ» به صورت قضیه شرطیه باشد و جمله «فَإِنَّ الشَّقِيَّ...» جانشین جزای آن. در این صورت معنا چنین می شود: «و اگر تو از آن شایستگی که به هنگام رفتن از نزد من داشتی تغییر پیدا کنی (و بر خلاف حق و عدالت و کتاب و سنت حکم نمایی راه شقاوت پوییده ای) زیرا شقی و بدبخت کسی است که از عقل و تجربه ای که نصیب او شده محروم بماند»؛ «وَإِنْ تَغَيَّرْتَ عَنْ صَالِحِ مَا فَارَقْتَنِي عَلَيْهِ، فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ، وَالتَّجْرِبَةِ».

مطابق این معنا جمله «وَ سَأْفِي بِالذِّي وَأَيْتُ عَلَى نَفْسِي؛ من به وعده ای که داده ام عمل می کنم» از جمله های بعد جدا می شود و امام هم چیزی وعده نداده بود جز اینکه اگر حکمین بر وفق کتاب و سنت حکم کنند در برابر آن تسلیم خواهد بود.

تعبیر به «صَالِحِ مَا فَارَقْتَنِي عَلَيْهِ» ممکن است اشاره به این باشد که ابو موسی در خدمت حضرت قول داده بود از قرآن و سنت در حکمیت خود منحرف نشود ولی همان گونه که می دانیم منحرف شد و در وادی شقاوت پای نهاد.

آن گاه امام در پایان این نامه دو نکته را به ابو موسی اشعری گوشزد می کند:

نخست می فرماید: «من از اینکه کسی سخن بیهوده بگوید متنفر و از اینکه کاری را که خدا اصلاح کرده بر هم زرم بیزارم»؛ (وَ إِنِّي لَأَعْبُدُ (۱) أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ بِبَاطِلٍ، وَ أَنْ أُفْسِدَ أَمْرًا قَدْ أَصْلَحَهُ اللَّهُ).

اشاره به اینکه اگر تو راه صحیح را بر طبق کتاب و سنت در مسأله حکمیت

ص: ۴۴۴

۱ - ۱). «أَعْبُدُ» از ریشه «عبد» بر وزن «أبد» به معنای تنفر، بیزاری و غضب نسبت به چیزی است. این واژه ریشه دیگری دارد که همان عبادت به معنای بندگی و تسلیم و خضوع است و در جمله بالا معنای اول اراده شده است

بیمایی و سخن به حق بگویی و راه اصلاح را پیش گیری من از آن دفاع می کنم؛ مراقب باش باطل نگویی و امر مسلمین را به فساد نکشانی.

نکته دیگر اینکه می فرماید: «(من خواهان وحدت امت اسلام و خاموشی آتش فتنه ام) آنچه را نمی دانی رها کن (و به شایعات و سخنان اشرار گوش فرا مده) زیرا مردم شرور سخنان نادرستی را به تو می گویند (تا تو را از راه حق منحرف سازند). والسلام»؛ (فَدَعُ مَا لَا تَعْرِفُ، فَإِنَّ شِرَارَ النَّاسِ طَائِرُونَ (۱) إِلَيْكَ بِأَقْوِيلِ (۲) السُّوءِ، وَ السَّلَامُ) .

این مسأله مهمی است که در هر جامعه ای ممکن است دو عامل سبب فساد گردد: نخست شایعات بی اساس است که گاه عمداً از سوی مغرضان شایعه افکن برای برهم زدن نظم جامعه و گل آلود کردن آب منتشر می شود و گاه بر اثر اشتباهات و مبالغه ها و کاهی را کوهی کردن به خصوص اینکه بسیاری از مردم همواره انتظار دارند خبر تازه ای بشنوند و عده ای لذت می برند از اینکه مسائل عجیب و غریب برای دیگران بازگو کنند و همین امر باعث پخش شایعات زیانبار می شود.

دیگر اینکه اشرار با دروغ، تهمت و سخن چینی سعی می کنند ذهن کسانی را که در جامعه در مصدر کاری هستند مشوش سازند و آنها را به مردم یا افراد خاصی بدبین کنند و از این ایجاد بدبینی و سوء ظن و اختلاف بهره گیرند؛

شاعر عرب در این زمینه می گوید:

إِنْ يَسْمَعُوا الْخَيْرَ يُخْفُوهُ وَ إِنْ سَمِعُوا شَرًّا أَدَاعُوا وَ إِنْ لَمْ يَسْمَعُوا كَذَبُوا

ص: ۴۴۵

۱- ۱) «طائرون» جمع «طائر» در اصل به معنای پرنده است و به کسی که در انجام کاری شتاب می کند نیز اطلاق می شود
۲- ۲) «أقویل» جمع «أقوال» و «أقوال» نیز جمع «قول» و در اینجا به معنای سخنان دروغین است، هر چند «قول» معمولاً به هر سخنی گفته می شود؛ خواه راست باشد یا دروغ

این (بد سیرتان) هرگاه سخن خوبی درباره کسی بشنوند پنهان می کنند و اگر سخن بدی بشنوند منتشر می سازند و اگر مطلقاً سخنی نشنوند دروغ می بافند.

شاعر دیگری می گوید:

إِنْ يَسْمَعُوا رِيْبَةً طَارُوا بِهَا فَرَحًا وَإِنْ ذُكِرَتْ بِخَيْرٍ عِنْدَهُمْ دَفَنُوا

هرگاه سخن مفسده انگیزی بشنوند از خوشحالی پرواز می کنند و اگر مطلب خوبی از من نزد آنها گفته شود آن را همانجا دفن می کنند.

این بلایی است که در طول تاریخ بوده و هم اکنون نیز به شدت ادامه دارد و بخش مهمی از نابسامانی جوامع مسلمانان از آن سرچشمه می گیرد. امام درباره تمام اینها به ابو موسی هشدار می دهد، هرچند او نادان تر از این بود که این نصایح نجات بخش را پذیرا شود.

نکته: ابو موسی اشعری کیست؟

ابو موسی اشعری کیست؟

نام او عبدالله بن قیس بود. به گفته بعضی از مورخان در مکه ایمان آورد و همراه با مهاجران به حبشه رفت و در جنگ خیبر به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ملحق شد.

به همین دلیل جزء صحابه محسوب می شود. در زمان خلیفه دوم به فرمانداری بصره منصوب گردید و در سال سوم خلافت عثمان طبق نوشته ابن اثیر در کامل عزل شد. علت عزلش این بود که مردم را به جهاد جمعی از شورشیان فراخواند و خودش برخلاف آن رفتار نمود به طوری که مردم ریختند و اموالش را غارت کردند این خبر به عثمان رسید و او را عزل کرد (۱) بعد از مدتی مردم کوفه از فرمانداری «سعید بن عاص» سرباز زدند و از عثمان خواستند ابو موسی را فرماندار آنجا کند و او پذیرفت و در دوران خلافت علی علیه السلام حضرت او را بر

ص: ۴۴۶

۱- ۱). کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۹۹. شرح این ماجرا را ذیل نامه ۶۳ نوشته ایم

فرمانداری کوفه باقی گذاشت اما هنگامی که امام برای سرکوب شورشیان بصره به سوی بصره آمد و از مردم کوفه خواست به آن حضرت بپیوندند. ابوموسی مانع شد و گفت در جای خود بنشینید و حرکت نکنید. مالک اشتر به کوفه آمد و او را از فرمانداری عزل کرد و مردم کوفه را برای پیکار با شورشیان بصره (جنگ جمل) بسیج نمود. (۱) او مردی متظاهر به آداب اسلامی و مقدس نما بود.

به یقین او بعد از این ماجرا کینه امیرمؤمنان علی علیه السلام و یارانش را به دل گرفت و منتظر فرصتی بود تا انتقام بگیرد. تا آنجا که بعد از جنگ صفین مسأله حکمین پیش آمد و با اینکه امام با انتخاب او به عنوان حکمیت از سوی مردم عراق سخت مخالف بود، اصرار گروهی از ساده لوحان یا عوامل مرموز معاویه و یا منافقان سبب شد امام با انتخاب او موافقت کند. او بهترین فرصت را برای انتقام جویی به دست آورد و بر خلاف آنچه معروف است که عمرو عاص در ماجرای حکمیت وی را اغفال کرد و فریب داد و به همین دلیل ضرب المثل در بلاغت و کودنی شد بعید به نظر نمی رسد که این کار توطئه مشترکی از سوی ابوموسی و عمرو عاص باشد. او مطمئن بود در حکومت علی راه به جایی نمی برد ولی در حکومت معاویه راه پیشرفت و ترقی مادی به رویش باز است.

به همین دلیل روایات شدیدی در مذمت او وارد شده که نشان می دهد مرد بسیار خبیث و جنایتکاری بود.

از جمله ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود نقل می کند که علی علیه السلام بعد از نماز صبح و مغرب گروهی را لعنت می کرد از جمله آنها ابوموسی اشعری بود. (۲)

مرحوم صدوق در کتاب خصال از ابوذر نقل می کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

بدترین اولین و آخرین دوازده کس بودند: شش نفر از پیشینیان و شش نفر از

ص: ۴۴۷

۱- ۱). اسد الغابه فی معرفه الصحابه؛ الاستیعاب و کامل ابن اثیر (شرح حال ابوموسی اشعری)

۲- ۲). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲ ص ۲۶۰

آخرین و عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری) را از این شش نفر شمرد و او را به سامری این امت وصف کرد.

این تشبیه نشان می دهد که او مرد مرموز و خطرناک و فریبکاری بوده است.

در روایت دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام می خوانیم که بیزاری جستن از ابوموسی اشعری از اسلام خالص است و او از سگ های دوزخ است. (۱)

روایات متعدد دیگری نیز در مذمت شدید او وارد شده است و به گفته مرحوم آیه الله خویی در کتاب معجم رجال الحدیث خبث طینت و عداوت او نسبت به امیرمؤمنان واضح تر از آن است که بر کسی مخفی بماند و در رسوایی او همین بس که امیرمؤمنان را در ماجرای حکمیت (به پندار خودش) از خلافت عزل کرد. (۲)

عجیب تر اینکه او خود با علی علیه السلام بیعت کرده بود و می دانست عامه مسلمانان با آن حضرت بیعت کردند و اینکه هر کس بر خلاف آن حضرت قیام کند گمراه است با این حال به علت عناد و دشمنی و دنیاپرستی و هوای نفس همه این معلومات خود را رها ساخت و حکم به خلع آن حضرت از خلافت نمود در حالی که عمر و عاص وفاداری خود را به معاویه نشان داد و رأی به تثبیت او در خلافت داد.

از قرائنی که گواهی می دهد کار ابو موسی در مسأله حکمین توطئه بوده داستانی است که طبری در تاریخ خود نقل می کند. او در حوادث سنه ۶۰ هجری می نویسد ابو موسی اشعری بر معاویه وارد شد در حالی که جبه سیاهی بر تن کرده بود بر معاویه سلام کرد و گفت: «السَّلَامُ عَلَیْكَ یا أَمِینَ اللّٰهِ» معاویه سلام او را جواب گفت وقتی که از نزد معاویه بیرون آمد معاویه گفت: این پیرمرد نزد من

ص: ۴۴۸

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۳۵۸، ح ۱

۲- ۲. معجم الاحادیث، ج ۱۰، ص ۲۸۷

آمده بود که فرمانداری یکی از ولایات را به او بسپارم ولی به خدا سوگند این کار را نخواهم کرد (زیرا می دانست او در میان مردم منفور است). (۱)

ص: ۴۴۹

۱- ۱). تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۴۵ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲

اشاره

و من کتاب له علیه السلام

لَمَّا اسْتُخْلِيفَ إِلَى أُمَرَاءِ الْأَجْنَادِ

از نامه های امام علیه السلام

به فرماندهان لشکر است، در آن هنگام که زمام خلافت را به دست گرفت. (۱)

نامه در یک نگاه

امام در این نامه بسیار کوتاه و پرمعنا به عوامل هلاکت گروه هایی از اقوام پیشین اشاره می کند و عامل آن را دو چیز می شمرد: باز داشتن مردم از حق و تشویق آنها به باطل.

ص: ۴۵۱

۱-۱). سند نامه: صاحب کتاب مصادر تنها مدرکی که برای این نامه جز نهج البلاغه ذکر کرده همان است که ابن عبدالبر (از معاصران مرحوم سید رضی) در کتاب بهجه المجالس با کمی تفاوت آورده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، چاپ چهارم)

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَم أَنَّهُمْ مَعُوا النَّاسَ الْحَقَّ فَاشْتَرَوْهُ، وَأَخَذُوهُمْ بِالْبَاطِلِ فَاقْتَدَوْهُ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) امت هایی که پیش از شما بودند تنها دو چیز مایه هلاکت و بدبختی آنها شد: نخست اینکه آنها مردم را از حقشان باز داشتند، از این رو ناچار شدند حق خود را (از طریق رشوه) به دست آورند نند و دیگر اینکه مردم را به باطل سوق دادند و آنان نیز از آن پیروی کردند.

شرح و تفسیر: دو عامل بدبختی

دو عامل بدبختی

امام در این نامه کوتاه و پر معنا به فرماندهان لشکرش هشدار می دهد و عوامل زوال امت های پیشین را برای آنها در دو چیز خلاصه می کند و می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی) امت هایی که پیش از شما بودند تنها دو چیز مایه هلاکت و بدبختی آنها شد: نخست اینکه آنها مردم را از حقشان بازداشتند، از این رو ناچار شدند حق خود را (از طریق رشوه) به دست آورند و دیگر اینکه مردم را به باطل سوق دادند و آنان نیز از آن پیروی کردند»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَم أَنَّهُمْ مَعُوا النَّاسَ الْحَقَّ فَاشْتَرَوْهُ، وَأَخَذُوهُمْ بِالْبَاطِلِ فَاقْتَدَوْهُ).

اشاره به اینکه هنگامی که امیران بلاد و فرماندهان حاضر نشوند حق مردم از طریق صحیح به آنها برسد، مردم برای رسیدن به حق خود از طرق فاسد وارد

ص: ۴۵۳

می شوند. در این صورت بازار رشوه خواری داغ می گردد و فساد و بی اعتمادی و ظلم همه جا را فرا می گیرد و امت ها در سرایشی سقوط وارد می شوند.

دیگر اینکه چون امرا و زمامداران برای رسیدن به اهدافشان از طریق باطل و نادرست وارد شوند مردم نیز به حکم «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» به آنان اقتدا کرده و در مسائل مربوط به رابطه آنها با حکومت و رابطه خودشان با یکدیگر به سوی باطل می روند و تمام روابط اجتماعی به خود شکل باطل می گیرد و از آنجا که باطل بیراهه است و انسان را به پرتگاه سوق می دهد، جامعه رو به فنا می رود.

اما اگر زمامداران حق را به حقدار، خواه قوی باشد یا ضعیف برسانند و برای رسیدن به اهدافشان راه صحیح پیش گیرند نه رشوه خواری و فساد، جامعه را فرا می گیرد و نه رابطه های مردم با حکومت و با خودشان در مسیر باطل می افتد.

جامعه نیز امن و امان می شود و در مسیر پیشرفت و ترقی قرار خواهد گرفت.

نمونه این مطلب را نه تنها در زندگانی پیشینیان همچون فراعنه و نمرودیان مشاهده می کنیم که در عصر خود نیز همین مطلب را با چشم در روابط میان کشورها ملاحظه می کنیم. (۱)

سخن پایانی بخش نامه ها

اکنون که شرح و تفسیر بخش نامه های امام امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می گیرد

ص: ۴۵۴

۱- ۱). مطابق تفسیری که در بالا آمد ضمیر جمع «اَشْتَرُوهُ» و «اَقْتَدُوهُ» به امت ها و مردم باز می گردد (الناس) هرچند بعضی از شارحان احتمال دیگری نیز داده اند که این دو ضمیر به امرا و زمامداران بر گردد ولی بسیار بعید است و در این صورت «اَشْتَرُوهُ» به معنای «باعوا» است شبیه آنچه در قرآن درباره برادران یوسف آمده است: «وَشَرَّوْهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ» (یوسف، آیه ۲۰)

با تمام وجود خدا را شکر می‌گوییم که توفیق الهی را شامل حال مجموعه ما کرد و توانستیم این دین را تا بدینجا ادا کنیم. امیدواریم برای همه علاقه‌مندان به اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام مفید و سودمند باشد و خوانندگان عزیز چه ما باشیم یا نباشیم از ما یاد و در حق ما دعا کنند.

بارالها این خدمت ناچیز را از ما بپذیر و ذخیره روز معاد قرار ده و توفیق عمل به این دستورات گرانبها و برنامه‌های حیات بخش مولا امیرمؤمنان علی علیه السلام را به ما و دیگران مرحمت فرما «إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبِالْجَابِئِ جَدِيرٌ» و در اینجا در پیشگاهت سر به سجده شکر می‌گذاریم. (همه برادران در اینجا سجده شکر بجا آوردند).

پایان جلد یازدهم

ربیع الأول ۱۴۳۰ مطابق اسفند ۱۳۸۷

ص: ۴۵۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

